



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www.

www.

www.

www.

Ghaemiyeh

.com

.org

.net

.ir

مشهور باب اول

تفسیر موضوعی زبان فارسی

تألیف
استاد محترم حسن زنجانی

جلد سیزدهم

مؤسسه امام صادق (ع)

تهران

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

منشور جاوید

نویسنده:

جعفر سبحانی

ناشر چاپی:

دار القرآن الکریم

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۷	منشور جاوید جلد ۱۳
۱۷	مشخصات کتاب
۱۸	اشاره
۲۴	پیشگفتار
۲۴	اصول جاودان اخلاقی و اجتماعی قرآن
۲۶	ابعاد مختلف آیات قرآن
۲۶	بهره گیری از قرآن به وسیله کامپیوتر
۳۰	منشورهای اخلاقی
۳۰	اشاره
۳۰	منشور نخست
۳۲	منشور دوم
۳۲	اشاره
۳۶	۱. ده فرمان یهود
۳۷	۱. دگرگونی در یثرب در پرتو این دو آیه
۳۹	با دیگر منشورهای اخلاقی آشنا شویم
۳۹	اشاره
۳۹	الف. منشور اخلاقی در سوره مؤمنون
۴۰	ب. منشور اخلاقی در سوره لقمان
۴۲	ج. منشور اخلاقی در سوره حجرات
۴۴	اصول وارد در دو منشور
۴۴	اشاره
۴۶	اصل نخست : یکتا پرستی
۴۶	آیات موضوع

۴۹	ترجمه آیات
۵۲	تفسیر موضوعی آیات
۵۲	اشاره
۵۳	ریشه بت پرستی
۵۵	انگیزه های شرک در پرستش
۵۵	اشاره
۵۵	۱. اعتقاد به تعدد خالق
۵۶	۲. اندیشه جدایی خدا از مخلوق
۵۷	۳. تفویض قدرت ها به خداگونه ها یا تعدد مدبرها
۶۱	عبادت در فرهنگ قرآن
۶۱	آیا پرستش به معنی نهایت خضوع و تذلل است؟! -
۶۱	اشاره
۶۲	گواه هایی از قرآن
۶۷	آیا فرمان الهی شرک را غیر شرک می سازد؟ -
۷۲	پرستش یعنی خداستایی
۷۲	«و که آغاز و انجام در دست اوست» -
۷۲	اشاره
۷۳	۱- تعریف عبادت:
۷۸	۲- عبادت خضوعی است در برابر کسی که او را «رب» می دانیم.
۷۹	مقصود از لفظ «رب» چیست؟ -
۸۰	۳- تعریف سوم برای عبادت
۹۰	دیگر اقسام توحید
۹۲	اصل دوم: نیکی به پدر و مادر
۹۲	آیات موضوع
۹۳	ترجمه آیات
۹۴	تفسیر موضوعی آیات

- ۹۴ اشاره
- ۹۵ خاموشی شعله های عواطف در غرب
- ۹۹ زنگ خطر
- ۹۹ سیمای ملکوتی والدین در قرآن
- ۱۰۵ احترام محدود
- ۱۰۸ اصل سوم : فرزند کشی در آیین جاهلی
- ۱۰۸ آیات موضوع
- ۱۰۹ ترجمه آیات
- ۱۱۰ تفسیر موضوعی آیات
- ۱۱۰ اشاره
- ۱۱۱ وحدت انگیزه
- ۱۱۴ فرزندکشی های آگاهان و ناآگاهان!
- ۱۱۶ تکرار تاریخ در عصر فضا!
- ۱۱۷ انگیزه دختر کشی!!
- ۱۱۹ و... فرزند کشی های مقدس!!
- ۱۲۲ پیامم را به مادرها رسانی!
- ۱۲۴ اصل چهارم : مبارزه با فساد جنسی
- ۱۲۴ آیات موضوع
- ۱۲۵ ترجمه آیات
- ۱۲۶ تفسیر موضوعی آیات
- ۱۲۶ اشاره
- ۱۲۷ راه مبارزه چیست؟
- ۱۲۹ وظیفه دولت اسلامی چیست؟
- ۱۲۹ اشاره
- ۱۲۹ ۱. مبارزه با عوامل و مراکز فساد
- ۱۲۹ ۲. جلوگیری از معاشرت های حساب نشده

۳. کمک های مادی و معنوی برای ازدواج ۱۳۰
۴. از میان برداشتن پایبند های ازدواج ۱۳۰
- اخلاق جنسی در غرب ۱۳۴
- اشاره ۱۳۴
- نظریه راسل ۱۳۵
- اما کاستی های این روش ۱۳۵
- مفاسد زنا ۱۳۹
- قانون جزایی زنا ۱۴۰
- اصل پنجم : احترام به جان انسان ها ۱۴۵
- آیات موضوع ۱۴۵
- ترجمه آیات ۱۴۶
- تفسیر موضوعی آیات ۱۴۸
- قصه قصاص ۱۵۷
- اشاره ۱۵۷
- قصاص، تأمین کننده حیات جامعه است ۱۵۹
- اشاره ۱۵۹
۱. برداشتن قصاص، چراغ سبز به جانیان است ۱۶۱
۲. اسراف در قتل ممنوع است ۱۶۳
۳. در کنار قصاص عفو نیز هست ۱۶۴
- اصل ششم : یتیم داری ۱۶۶
- آیات موضوع ۱۶۶
- ترجمه آیات ۱۶۸
- تفسیر موضوعی آیات ۱۶۹
- اشاره ۱۶۹
۱. یتیم در شرایط پیشین ۱۷۰
۲. پناه دادن یتیم ۱۷۱

۳. یتیم داری ۱۷۲
۴. یتیم نوازی ۱۷۳
۵. کمک های نقدی و جنسی به یتیم ۱۷۴
۶. یتیم مصداق روشن مستضعف است ۱۷۵
۷. ارج نهادن به دارایی یتیم ۱۷۷
۸. پایان مسئولیت ۱۸۱
۹. تربیت یتیم مسئولیت است ۱۸۲
۱۰. قیام به قسط ۱۸۲
- اصل هفتم : ابعاد قسط و عدل در قرآن ۱۸۳
- اشاره ۱۸۳
- آیات موضوع ۱۸۳
- ترجمه آیات ۱۸۴
- تفسیر موضوعی آیات ۱۸۵
- اشاره ۱۸۵
- مقصود از قسط چیست؟ ۱۸۵
- نقد این نظریه ۱۸۹
- ابعاد عدل و قسط در قرآن ۱۹۱
- اشاره ۱۹۱
۱. بعد حکومتی عدل و قسط ۱۹۱
۲. بعد قانونی قسط و عدل ۱۹۲
۳. بعد اقتصادی عدل و قسط ۱۹۳
۴. بعد اجتماعی عدل و قسط ۱۹۳
- اصل هشتم : تکلیف در حدود قدرت ۱۹۷
- آیات موضوع ۱۹۷
- ترجمه آیات ۱۹۸
- تفسیر موضوعی آیات ۱۹۸

- ۱۹۸ اشاره
- ۲۰۱ سهولت در فروع
- ۲۰۳ امت اسلامی از لطف بیشتری برخوردارند
- ۲۰۶ اصل نهم : عدالت در سخن گفتن
- ۲۰۶ آیات موضوع
- ۲۰۷ ترجمه آیات
- ۲۰۷ تفسیر موضوعی آیات
- ۲۰۷ اشاره
- ۲۰۹ مانع اجرای عدالت
- ۲۱۰ عدالت زیربنای دستورات اسلام
- ۲۱۵ اصل دهم : پیمان های الهی و پای بندی به آن
- ۲۱۵ آیات موضوع
- ۲۱۶ ترجمه آیات
- ۲۱۷ تفسیر موضوعی آیات
- ۲۱۷ اشاره
- ۲۲۱ پیمان شکنی نشانه بی شخصیتی است
- ۲۲۳ وعده های اخلاقی
- ۲۲۵ پیمان الهی چیست؟
- ۲۲۶ و اما نکاتی چند:
- ۲۲۹ نام داران تاریخ
- ۲۳۱ اصل یازدهم : انسان و مسئولیت ابزار شناخت
- ۲۳۱ آیات موضوع
- ۲۳۱ ترجمه آیات
- ۲۳۲ تفسیر موضوعی آیات
- ۲۳۲ اشاره
- ۲۳۳ پیروی از علم اصل اساسی است

۲۳۶ مسئولیت ابزار شناخت در قرآن
۲۳۸ اصل دوازدهم : اسراف و تبذیر
۲۳۸ آیات موضوع
۲۴۰ ترجمه آیات
۲۴۱ تفسیر موضوعی آیات
۲۵۱ اصل سیزدهم : میانه روی در انفاق
۲۵۱ اشاره
۲۵۲ انفاق محدود
۲۵۹ میانه روی در نیکی ها
۲۶۲ پاسخ
۲۶۳ پاسخ دیگر
۲۶۶ اصل چهاردهم : میانه روی در رفتار
۲۶۶ آیات موضوع
۲۶۶ ترجمه آیات
۲۶۷ تواضع و فروتنی
۲۶۷ چاپلوسی
۲۶۷ وقار و متانت
۲۶۸ کبر و خودپسندی
۲۷۰ حالت طغیان زدگی در عده ای از جوانان
۲۷۲ پاسخ یک سؤال
۲۷۲ پاسخ
۲۷۳ اصول دیگر اخلاقی و اجتماعی در قرآن
۲۷۵ اصل پانزدهم : زبان در قرآن
۲۷۵ آیات موضوع
۲۷۶ ترجمه آیات
۲۸۳ ۲ . مسئولیت های سنگین زبان

۲۸۶ آسیب های زبان
۲۹۱ اصل شانزدهم : شکر و سپاس
۲۹۱ آیات موضوع
۲۹۳ ترجمه آیات
۲۹۴ تفسیر موضوعی آیات
۲۹۴ اشاره
۲۹۵ شکر: بعد معنوی دارد
۲۹۸ درجات سپاس
۲۹۸ اشاره
۲۹۹ ۱. شناخت ارزش نعمت و نعمت بخش
۳۰۰ ۲. اظهار شناخت و خضوع
۳۰۱ تفاوت سپاس و چاپلوسی
۳۰۴ تجسم شکر در لباس عمل
۳۰۷ سپاس و فزونی نعمت
۳۱۰ مقام شاکرین
۳۱۲ اصل هفدهم : امتحان و آزمایش های الهی
۳۱۲ آیات موضوع
۳۱۵ ترجمه آیات
۳۱۷ تفسیر موضوعی آیات
۳۱۷ اشاره
۳۱۸ ۱. ممتحن کیست!؟
۳۱۹ ۲. آزمایش شدگان
۳۲۵ ۳. ابزار آزمایش های الهی
۳۲۸ ۴. انگیزه های آزمایش های الهی
۳۳۰ هدایت همگانی الهی
۳۳۲ انگیزه های امتحان های الهی

- ۳۳۲ ۱. تربیت و پرورش استعداد های نهفته
- ۳۳۲ اشاره
- ۳۳۵ تکامل ابراهیم در سایه آزمایش
- ۳۳۸ ۲. مقیاس پاداش ها و کیفرها
- ۳۳۸ ۳. جداسازی نیکان و بدان
- ۳۴۰ اصل هیجدم : از خود بیگانگی انسان
- ۳۴۰ آیات موضوع
- ۳۴۱ ترجمه آیات
- ۳۴۳ تفسیر موضوعی آیات
- ۳۴۳ اشاره
- ۳۴۳ نسیان های نکوهیده در قرآن
- ۳۴۳ ۱. نسیان جرایم
- ۳۴۴ ۲. نسیان خدا
- ۳۴۶ ۳. فراموشی خویشتن
- ۳۴۶ چگونه خدا فراموشی مایه خود فراموشی است
- ۳۵۳ یادآوری دونکته
- ۳۵۶ اصل نوزدهم : قرآن و پندهای داستانی
- ۳۵۶ آیات موضوع
- ۳۵۷ ترجمه آیات
- ۳۵۷ تفسیر موضوعی آیات
- ۳۵۸ خوشتر آن باشد که وصف دلبران..
- ۳۶۲ الگوهای روشن و بزرگ
- ۳۶۶ محدودیت در بررسی تاریخ اقوام
- ۳۶۷ گواه نبوت و برهان رسالت
- ۳۷۰ اصل بیستم : قلب و فؤاد در قرآن
- ۳۷۰ آیات موضوع

- ۳۷۱ ترجمه آیات
- ۳۷۲ تفسیر موضوعی آیات
- ۳۷۲ اشاره
- ۳۷۶ افراط و تفریط در این مورد
- ۳۷۷ تک ابزاری محکوم است
- ۳۷۸ حساب تزکیه از درون گرایي جدا است
- ۳۸۳ قلب منبع شناخت، و ابزار آن تزکیه است
- ۳۸۴ مکانیزم قلب
- ۳۸۶ نهج البلاغه و درون گرایي
- ۳۸۹ جامعه و تاریخ در قرآن
- ۳۸۹ اشاره
- ۳۹۱ الف: فلسفه تاریخ چیست؟
- ۳۹۲ ب: جامعه چیست؟
- ۳۹۴ ج: فلسفه نظارت عمومی
- ۳۹۵ د: چرا انسان اجتماعی است؟
- ۳۹۷ اصل بیست و یکم: زندگی اجتماعی طرحی است در آفرینش انسان
- ۳۹۷ آیات موضوع
- ۳۹۸ ترجمه آیات
- ۳۹۸ تفسیر موضوعی آیات
- ۴۰۴ اصل بیست و دوم: بعد جهانی و یا الهی جامعه
- ۴۰۴ آیات موضوع
- ۴۰۶ ترجمه آیات
- ۴۰۷ تفسیر موضوعی آیات
- ۴۱۲ اصل بیست و سوم: اصالت فرد یا جامعه و یا ...
- ۴۱۲ آیات موضوع
- ۴۱۲ ترجمه آیات

- الف. اصالت فرد ۴۱۲
- ب. اصالت جامعه ۴۱۳
- اصل بیست و چهارم : ترکیب جامعه ۴۱۸
- اشاره ۴۱۸
۱. ترکیب حقیقی شیمیایی ۴۱۹
۲. ترکیب حقیقی صناعی ۴۱۹
۳. ترکیب اعتباری ۴۱۹
- برداشت قرآن از وحدت جامعه ۴۲۱
- اصل بیست و پنجم : قانون مندی جامعه و تاریخ ۴۲۹
- آیات موضوع ۴۲۹
- ترجمه آیات ۴۳۰
- تفسیر موضوعی آیات ۴۳۱
- اصل بیست و ششم : تصادف در تاریخ چه مفهومی دارد؟ ۴۳۵
- اشاره ۴۳۵
- تصادف در تاریخ ۴۳۹
- اصل بیست و هفتم : سنت های الهی واکنش اعمال جامعه است ۴۴۲
- اصل بیست و هشتم : سنت های تغییر ناپذیر خدا در تاریخ انسان ها ۴۴۵
- آیات موضوع ۴۴۵
- ترجمه آیات ۴۴۸
- تفسیر موضوعی آیات ۴۵۰
- اشاره ۴۵۰
۱. هر امتی دوره و اجلی دارد ۴۵۱
۲. طلوع و غروب تمدن ها قطعی است ۴۵۲
۳. ستمگری مایه نابودی است ۴۵۲
۴. تأثیر وضع مادی جوامع در رفتار انسان ها ۴۵۴
۵. تکامل جامعه و حکومت مؤمنان و صالحان ۴۵۷

- ۴۵۸ علت امیدواری
- ۴۵۸ اشاره
- ۴۵۸ الف. افزایش رشد اجتماعی
- ۴۵۹ ب. عشق به تکامل از درون انسان شعله می کشد
- ۴۶۰ الف: آیا وحدت جامعه ها و تمدن ها و باورداشت ها امکان پذیر است؟
- ۴۶۴ ب. صلح و صفا به جای خونریزی
- ۴۶۵ ۶. قرآن و آینده جامعه ها
- ۴۶۵ اشاره
- ۴۶۵ الف. صالحان وارثان زمین می شوند
- ۴۶۷ ب. استقرار آیین خدا و گسترش امنیت در جهان
- ۴۶۷ ج. گسترش اسلام در سراسر جهان
- ۴۶۸ د. پیروزی پیامبران
- ۴۶۹ هـ. در مبارزه حق و باطل، حق پیروز است
- ۴۷۰ و. کمک های غیبی در سرانجام جامعه ها
- ۴۷۱ ز. سرانجام جامعه ها از نظر احادیث اسلامی
- ۴۷۱ ۱. تکامل عقول و خردها
- ۴۷۲ ۲. تکامل صنایع
- ۴۷۳ ۳. جهانیان در پوشش اسلام در می آیند
- ۴۷۳ ۴. تکامل اخلاقی
- ۴۷۳ ۵. ترمیم خرابی ها
- ۴۷۵ اصل بیست و نهم : جوامع پیشین آینه عبرت است
- ۴۸۰ اصل سی ام : ارزش کتاب های تاریخی تا چه اندازه است
- ۴۸۴ درباره مرکز

سرشناسه: سبحانی تبریزی، جعفر، ۱۳۰۸ -

عنوان و نام پدید آور: منشور جاوید / نگارش جعفر سبحانی.

مشخصات نشر: قم: موسسه امام صادق (ع)، ۱۳ -

مشخصات ظاهری: ۱۴ ج.

شابک: دوره ۹۶۴-۳۵۷-۱۶۱-۰؛ ۳۰۰۰۰ ریال: ج. ۲ ۹۶۴-۳۵۷-۱۶۳-۷؛ ۳۸۰۰۰ ریال: ج. ۳ ۹۶۴-۳۵۷-۱۶۴-۵؛ ۲۹۰۰۰ ریال: ج. ۴ ۹۶۴-۳۵۷-۱۶۵-۳؛ ۵۰۰۰۰ ریال: ج. ۵ ۹۶۴-۳۵۷-۱۶۶-۱؛ ج. ۶، چاپ دوم ۹۷۸-۹۶۴-۳۵۷-۴۰۱-۷؛ ج. ۷، چاپ دوم ۹۷۸-۹۶۴-۳۵۷-۴۰۲-۴؛ ۲۲۰۰۰ ریال: ج. ۹ ۹۶۴-۳۵۷-۱۶۸-۸؛ ج. ۱۱، چاپ سوم ۹۷۸-۹۶۴-۳۵۷-۴۰۳-۱؛ ج. ۱۲، چاپ سوم: ۹۷۸-۹۶۴-۳۵۷-۴۰۴-۸

یادداشت: فهرست نویسی براساس جلد دوم، ۱۳۸۳.

یادداشت: ج. ۲ - ۵ و ۹ (چاپ اول: ۱۳۸۳).

یادداشت: ج. ۶ (چاپ دوم: ۱۴۳۰ ق. = ۱۳۸۸).

یادداشت: این کتاب تحت عنوان "منشور جاوید قرآن" در سالهای مختلف توسط ناشران متفاوت نیز منتشر شده است.

یادداشت: ج. ۷ (چاپ دوم: ۱۳۸۸).

یادداشت: ج. ۱۱ و ۱۲ (چاپ سوم: ۱۳۸۸).

یادداشت: عنوان روی جلد: منشور جاوید: نخستین تفسیر موضوعی به زبان فارسی.

یادداشت: بالای عنوان: نخستین تفسیر موضوعی به زبان فارسی.

یادداشت: کتابنامه.

مندرجات: ج. ۲. تجزیه و تحلیلی از اسماء و صفات خدا در قرآن. ج. ۳. درباره پیامبران "نبوت عامه". ج. ۴. عصمت پیامبران و امامان در قرآن. ج. ۶. پیامبر در قرآن. ج. ۵. ضرورت معاد، پاسخ به شبهات منکران، ارائه نمونه هایی از احیاء و کیفیت معاد. ج. ۷. تجزیه و تحلیل از زندگانی پیامبر اکرم (ص). ج. ۹. منافقان در قرآن و شناخت انسان. ج. ۱۱. تجزیه و

تحلیل از زندگانی پیامبران خدا از حضرت آدم تا حضرت یوسف (ع)

عنوان روی جلد: منشور جاوید: نخستین تفسیر موضوعی به زبان فارسی.

عنوان دیگر: نخستین تفسیر موضوعی به زبان فارسی.

موضوع: تفاسیر شیعه -- قرن ۱۴

شناسه افزوده: موسسه امام صادق (ع)

رده بندی کنگره: BP۹۸/س ۲ م ۸ ۱۳۰۰ ی ث

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۱۷۹

شماره کتابشناسی ملی: ۱۲۳۱۷۶۲

ص: ۱

اشاره

نخستین تفسیر موضوعی به زبان فارسی

منشور جاوید

اصول اخلاقی و اجتماعی در قرآن و توسل به صالحان

جلد سیزدهم

نگارش آیه الله جعفر سبحانی

ص : ۵

اصول جاودان اخلاقی و اجتماعی قرآن

مفسران اسلامی در باره موضوعات اخلاقی و اجتماعی تا آن جا که روش تفسیری آنان اجازه می داد، به شایستگی سخن گفته اند و این بُعد از آیات قرآن را روشن ساخته اند ولی از آن جا که اساس تفسیر آنان را تفسیر سوره به سوره قرآن تشکیل می داد، هرگز مجموع آیات مربوط به یک موضوع را، یک جا بحث نکرده اند، از این جهت جلوه و یا نتیجه کار آنان، بر اثر پراکندگی بحث، کم تر بوده است. روی این لحاظ لازم است درباره این آیات و هم چنین آیات مربوط به موضوعات به گونه دیگر نیز سخن گفت، و زحمات و رنج های آنان را شکوفاتر ساخت.

این روش، همان روش تفسیر موضوعی است؛ یعنی تفسیر آیات قرآن بر طبق موضوعاتی که در آن وارد شده است. در این روش، مجموع آیات یک موضوع در یک جا گردآوری می شود، سپس با دسته بندی آن ها از همه، نظر واحدی اتخاذ می گردد.

چه بسا آیات مربوط به یک موضوع در سوره های مختلف وارد شده و قرآن در هر سوره ای، به مناسبتی، به یک بخش از بخش های مختلف آن،

اشاره نموده است. بنابر این، احاطه کامل بر نظر قرآن در هر موضوعی، در صورتی به نحو کامل امکان پذیر است که مجموع آیات یک موضوع در کنار هم قرار گیرند تا با جمع بندی همه، نظر قاطع و جامع الاطراف قرآن درباره آن به دست آید.

در گردآوری مجموع آیات یک موضوع، گذشته از این که بر نظر جامع الاطراف قرآن درباره آن موضوع، آگاه می گردیم، سود دیگری نیز نصیب ما می گردد و آن این است که چه بسا آیه ای به عللی در نظر ما مبهم جلوه می کند، و ما به خاطر دوری از زمان وحی و نا آگاهی از قرینه های حالی، و شرایطی که بر جامعه اسلامی آن روز حکومت می کرد، از هدف نهایی آیه به دور می باشیم، ولی گردآوری آیات و رویارو قرار دادن برخی از آن ها، بسیاری از ابهام ها را برطرف می کند و چهره واقعی مقصود از لا- به لای یک رشته احتمالات، بیرون کشیده می شود. پیامبر گرامی (صلی الله علیه و آله وسلم) در یکی از سخنان خود به این حقیقت چنین اشاره می کند و می فرماید:

«انّ القرآن یفسر بعضه بعضاً(۱)؛ آیات قرآن برخی، برخی دیگر را تفسیر می کند».

امیر مؤمنان نیز به این مطلب در یکی از سخنان خود تصریح می نماید و می فرماید:

«کتاب الله تُبصرون و تَنطِقون و تسمعون به و یَنطِقُ بَعْضُهُ بَعْضٌ و یشْهَدُ بَعْضُهُ عَلٰی بَعْضٍ(۲)؛ کتاب خدا را می بینید و آن را می خوانید و می شنوید».

ص : ۸

۱- [۱] در کتاب های تفسیر، این حدیث از پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله وسلم) نقل شده است.

۲- [۲] نهج البلاغه، خطبه ۱۲۹.

برخی از آیات آن به وسیله برخی دیگر، به سخن در می آید و برخی بر برخی گواهی می دهد».

ابعاد مختلف آیات قرآن

گذشت زمان، بینش جدیدی به افراد می بخشد. هر گروهی نسبت به موضوع مورد علاقه خود، از قرآن، برداشت خاصی دارند، و بهره گیری از قرآن در زمینه های اجتماعی و سیاسی و اخلاقی، در حال افزایش است و محققان اسلامی با این کار و ایجاد روش های جدید، حقایقی را از قرآن استخراج می کنند که هرگز در فکر و اندیشه گذشتگان خطور نمی کرد، زیرا وسیله استخراج این معانی بدیع از قرآن را نداشته اند.

قرآن کتابی است جاودانه و دارای ابعاد و بطون مختلف که در هر زمان، اندیشه پیش رفته بشری به بُعدی از آن پی می برد. و پژوهش در آن تنها در انحصار عرفا، فقها، فلاسفه، متخصصان علوم خاصی نیست. بلکه امروز دانشمندان علوم طبیعی و ریاضی و یا علوم انسانی؛ مانند روان شناسی، جامعه شناسی و فلسفه تاریخ نکات نو و دقیقی از آن استفاده می کنند، و این خود نشانه آن است که این معجزه جاویدان، دارای ابعاد متنوعی است که در تصویر اندیشه های یک تیپ و یک فرهنگ و یک مکان و زمان نمی گنجد.

بهره گیری از قرآن به وسیله کامپیوتر

برخی از محققان کوشیده اند کامپیوتر را برای تحقیق در یکی از ابعاد قرآن استخدام کنند، این کاری است که هم از نظر علمی و هم از نظر اسلامی در خور ستایش است و شایسته است که حوزه های علمی دنیای اسلام آن را

جدی تلقی کنند و در صورتی که دارای ارزش علمی قابل توجهی باشد، به تقویت مادی و معنوی این محققان اقدام نمایند.^(۱)

با در نظر گرفتن این مطلب مفاد حدیثی که از ابن عباس، در زمینه پیشرفت تفسیر قرآن همگام با گذشت زمان، نقل شده است، روشن می گردد. وی چنین می گوید:

«انّ القرآن یفسره الزمان^(۲)؛ گذشت زمان، قرآن را تفسیر می کند».

ما اکنون از صدق گفتار ابن عباس آگاه می شویم، زیرا به دانشمندان طبیعی امکان بخشیده است که حقایق از قرآن را، پیرامون خلقت زمین و آسمان و دیگر پدیده های طبیعی، استخراج کنند.

البته هرگز نباید تعجب کرد و چنین اندیشید که کامپیوتر، فاقد روح و تفکر و استدلال است. بنابر این چگونه می تواند در فهم معانی قرآن و نشان دادن اعجاز آن به ما کمک کند، زیرا کسانی که با سیستم آن آشنایی دارند، هرگز از این بهره گیری تعجب نمی کنند.

امید است به خواست خدا زحمات توان فرسای گروه قرآن شناس، که مدتی است در ایران شروع به کار کرده اند، هر چه زودتر به نتیجه برسد و همگان از این کتاب آسمانی حداکثر بهره را ببرند، هر چند گذشتگان با نداشتن کامپیوتر توانسته اند برخی از جهات اعجاز قرآن را کشف کنند و در اختیار همگان قرار دهند.

یک نمونه بسیار ساده را مثال می زنیم: چند نسخه از قرآن وجود دارد که

ص : ۱۰

۱- [۱] ر.ک: نشریه فلق، ص ۱۸.

۲- [۲] شیخ عبیدین (مفتی موصل) النواه فی حقل الحیاه.

از ابتدا تا انتهای آن با خط معمولی یک نواخت و یک قلم و منظم نوشته شده است. هر صفحه یازده سطر دارد، هر سطر از بالا با حرفی شروع می شود که قرینه آن از پایین با آن شروع می شود، اما شماره سطرهای هر صفحه، چون طاق است، یک سطر در وسط (سطر ششم) بدون قرینه می ماند، همین حالت در صفحه مقابل نیز وجود دارد؛ یعنی در این دو صفحه سطر ششم تنها مانده است، این دو با هم قرینه شده اند و هر دو با یک حرف شروع می شوند. برای کشف چنین نظمی، تنها کاری که ناسخ آن کرده این است که نقطه شروع را در متن قرآن پیدا کرده است و سپس تا پایان قرآن خود به خود چنین نظمی پیدا شده است. (۱)

با توجه به یک چنین بهره گیری نو، می توان به عظمت سخنان پیامبر گرامی (صلی الله علیه و آله وسلم) و امیر مؤمنان (علیه السلام) پیرامون قرآن پی برد.

پیامبر می فرماید: «ظاهره اُنِیق و باطنه عمیق له تُخوم و علی تُخومه تُخوم، لا تُحصی عجائبه ولا تُبلی غرائبه» (۲)؛

ظاهر قرآن زیبا و باطن آن عمیق است، برای آن ریشه هایی است، ریشه ها نیز ریشه هایی دارد، شگفتی های آن قابل شمارش نیست و عجایب آن کهنه نمی گردد».

امیر مؤمنان می فرماید: «أَنْزَلَ عَلَيْهِ الْكِتَابَ نُورًا لَا تُطْفَأُ مَصَابِيحُهُ وَسِرَاجًا لَا يَخْبُو تَوَقُّدُهُ وَبِحَرِّهِ لَا يُدْرِكُ قَعْرُهُ...» (۳)؛

ص : ۱۱

۱- [۱] طبق نقل نشریه «فلق» نسخه ای از این قرآن در کتاب خانه مسجد گوهرشاد مشهد مقدس و نسخه ای در افغانستان موجود است و نسخه ای از این قرآن، نیز چاپ شده است.

۲- [۲] اصول کافی، ج ۲، ص ۵۹۹.

۳- [۳] نهج البلاغه، خطبه ۱۹۳.

قرآن را بر پیامبر فرو فرستاد، قرآن نوری است که شعله های آن به خاموشی نمی گراید و مشعلی است که بر افروختگی آن کاهش نمی یابد و دریایی است که به ژرفای آن نمی توان رسید».

از این جهت در این جلد و جلدهای بعدی موضوعات اخلاقی و اجتماعی به گونه ای که متناسب با افکار جوانان و نیازها و پرسش های آنان باشد مورد بررسی قرار می گیرد. از خداوند بزرگ خواهیم که ما را در این راه یاری فرماید.

ص : ۱۲

در برخی از سوره های قرآن یک رشته اصول اخلاقی پشت سر هم قرار گرفته که می توانند برای مفسر الهام بخش باشند، و ما در اینجا به نمونه هایی از این نوع منشورها یاد آور می شویم:

منشور نخست

۱. سوره انعام آیه های ۱۵۱ و ۱۵۲

۱. (قُلْ تَعَالَوْا أَتْلُ مَا حَرَّمَ رَبِّيَ عَلَيْكُمْ أَلَّا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ مِنْ إِمْلَاقٍ نَحْنُ نَرْزُقُكُمْ وَإِيَّاهُمْ وَلَا تَقْرَبُوا الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَنَ وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ ذَلِكُمْ وَصَّاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ).

«بگو بیایید آنچه را پروردگارتان بر شما حرام کرده است برایتان بخوانم: این که چیزی را شریک خدا قرار ندهید! و به پدر و مادر نیکی کنید! و فرزندانتان را از ترس فقر نکشید. ما شما و آنها را روزی می دهیم، و نزدیک کارهای زشت نروید، چه آشکار باشد چه پنهان. و انسانی را که خداوند محترم شمرده به قتل نرسانید، مگر به حق و از روی استحقاق، این چیزی است که خداوند شما را به آن سفارش کرده، شاید بیندیشید.»

۲. (وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ حَتَّىٰ يَبْلُغَ أَشُدَّهُ

وَأَوْفُوا الْكَيْلَ وَالْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ لَا تَكْلَفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا وَإِذَا قُلْتُمْ فَاعْبُدُوا وَلَوْ كَانَ ذَا قُرْبَىٰ وَعِهْدِ اللَّهِ أَوْفُوا ذَلِكُمْ وَصَاكُم بِهِ
لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ).

«به مال یتیم جز به بهترین صورت، و برای اصلاح نزدیک نشوید، تا به حدّ رشد خود برسد. وحق پیمانہ و وزن را به عدالت ادا کنید. هیچ کس را جز به مقدار توانایش تکلیف نمی کنیم. و هنگام سخن عدالت را رعایت نمایید حتی اگر در مورد نزدیکان شما بوده باشد. و به پیمان خود وفا کنید. این چیزی که خداوند شما را به آن سفارش می کند تا متذکر شوید».

در این دو آیه، یک اصل عقیدتی و نه اصل اخلاقی وارد شده است که به عناوین آنها اشاره می کنیم:

الف. پرستش غیر خدا ممنوع

ب. نیکی به پدر و مادر

ج. ممنوعیت کشتن فرزندان از ترس گرسنگی

د. بازداری خویش از روابط نامشروع جنسی

هـ. احترام به جان و خون انسان ها

و. احترام به مال یتیم

ز. رعایت عدالت در پیمانہ و وزن

ح. تکلیف در حد قدرت و توان

ط. دادگری در سخن هر چند به ضرر نزدیکان باشد

ی. وفا به پیمان های الهی

سوره اسراء آیه های ۲۲ تا ۳۹

(لَا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَتَقْعِدَ مَذْمُومًا مَخْذُولًا* وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا إِمَّا يَبُلُغَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أُفٍّ وَلَا تَنْهَرْهُمَا وَقُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا* وَأَخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ وَقُلْ رَبِّ ارْحَمْهُمَا كَمَا رَبَّيَانِي صَغِيرًا* رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَا فِي نُفُوسِكُمْ إِنْ تَكُونُوا صَالِحِينَ فَإِنَّهُ كَانَ لِلأَوَّابِينَ غَفُورًا* وَآتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ وَالْمِسْكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ وَلَا تَبْذُرْ تَبْذِيرًا* إِنْ الْمُبَدِّرِينَ كَانُوا إِخْوَانَ الشَّيَاطِينِ وَكَانَ الشَّيْطَانُ لِرَبِّهِ كَفُورًا* وَإِمَّا تُعْرِضَنَّ عَنْهُمُ ابْتِغَاءَ رَحْمَةٍ مِنْ رَبِّكَ تَرْجُوهَا فَقُلْ لَهُمْ قَوْلًا مَيْسُورًا* وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ وَلَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ فَتَقْعُدَ مَلُومًا مَحْسُورًا* إِنْ رَبُّكَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ إِنَّهُ كَانَ بِعِبَادِهِ خَبِيرًا بَصِيرًا* وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ خَشْيَةَ إِمْلَاقٍ نَحْنُ نَرْزُقُهُمْ وَإِيَّاكُمْ إِنْ قَتَلْتُمْ كَانَ خِطَاءً كَبِيرًا* وَلَا تَقْرَبُوا الرِّزْيَ إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً وَسَاءَ سَبِيلًا* وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيَّهِ سُلْطَانًا فَلَا يَسْرِفُ فِي الْقَتْلِ إِنَّهُ كَانَ مَنْصُورًا* وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ حَتَّىٰ يَبْلُغَ أَشُدَّهُ وَأَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنْ الْعَهْدُ كَانَ مَسْئُولًا* وَأَوْفُوا الْكَيْلَ إِذَا كِلْتُمْ وَزِنُوا بِالْقِسْطِ الْمُسْتَقِيمِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا* وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنْ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ

مَسْؤُولًا وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا إِنَّكَ لَنْ تَخْرِقَ الْأَرْضَ وَلَا تَبْلُغَ الْجِبَالَ طُولًا * كُلَّ ذَلِكِ كَانَ سَيِّئُهُ عِنْدَ رَبِّكَ مَكْرُوهًا * ذَلِكِ
مِمَّا أَوْحَى إِلَيْكَ رَبُّكَ مِنَ الْحِكْمَةِ وَلَا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَتُلْقَى فِي جَهَنَّمَ مَلُومًا مَدْحُورًا).

«هرگز معبود دیگری با خدا قرار نده که نکوهیده و بی یار و یاور خواهی نشست، و پروردگارت فرمان داده است که جز او را
نپرستید.

و به پدر و مادر نیکی کنید هرگاه یکی از این دو و یا هر دوی آنها نزد تو به سن پیری می رسند کمترین اهانت به آنها روا
مدار، و بر آنها فریاد مزن، و گفتار لطیف و سنجیده و بزرگووارانه به آنها بگو.

و بال های تواضع خویش را از محبت و لطف در برابر آنان فرود آر، و بگو پروردگارا همان گونه که آنها مرا در کوچکی
تربیت کرده اند مشمول رحمتشان قرار ده.

پروردگار شما از درون دلهایتان آگاه تر است، و اگر لغزش در این زمینه داشتید هرگاه صالح باشید و جبران کنید او باز گشت
کنندگان را می بخشد.

و حق نزدیکان را بپرداز و همچنین حق مستمند و وامانده در راه را. و هرگز اسراف و تبذیر مکن.

چرا که تبذیر کنندگان برادران شیاطین اند و شیطان در برابر پروردگارش بسیار ناسپاس بود.

هرگاه از آنان (مستمندان) روی برتابی و انتظار رحمت پروردگارت را داشته باش (تا گشایش در کارت پدید آید و به آنها
کمک کنی) با گفتار نرم و آمیخته با لطف با آنها سخن بگو.

هرگز دستت را بر گردنت زنجیر مکن، (و ترک نفاق و بخشش منما) و بیش از حد (نیز) دست خود را مگشای، تا مورد
سرزنش قرار گیری و از کار فرو مانی.

به یقین، پروردگارت روزی را برای هر کس بخواهد گشاده یا تنگ می دارد، او نسبت به بندگانش آگاه و بیناست.

و فرزندانان را از ترس فقر، نکشید، ما آنها و شما را روزی می دهیم، مسلماً کشتن آنها گناه بزرگی است.

و نزدیک زنا نشوید، که کار بسیار زشت و بد راهی است.

وکسی را که خداوند خورش را حرام شمرده نکشید، جز به حق. و آن کس که مظلوم کشته شود، برای ویش سلطه (و حق قصاص) قرار دادیم، اما در قتل اسراف نکند، چرا که او مورد حمایت است.

و به مال یتیم جز به بهترین راه نزدیک نشوید، تا به سر حد بلوغ رسد. و به عهد (خود) وفا کنید، که از عهد سؤال می شود.

و هنگامی که پیمان می کنید، حق پیمان را ادا نمایید، و با ترازوی درست وزن کنید این برای شما بهتر و عاقبتش نیکوتر است.

از آنچه به آن آگاهی نداری، پیروی مکن چرا که گوش و چشم و دل همه مسئولند.

و روی زمین با تکبر راه مرو، تو نمی توانی زمین را بشکافی و طول قامتت هرگز به کوه ها نمی رسد.

همه اینها گناهِش نزد پروردگار تو ناپسند است.

این (احکام) از حکمت هایی است که پروردگارت به تو وحی فرستاده و هرگز معبودی با خدا قرار مده که در جهنم افکنده می شوی در حالی که سرزنش شده، و رانده (درگاه خدا) خواهی بود».

در این آیات هفده گانه یک اصل عقیدتی و سیزده اصل اخلاقی و اجتماعی وارد شده است. که اینک به رؤوس آنها اشاره می کنیم:

الف. توحید و یکتا پرستی.

ب. احترام به پدر و مادر.

ج. پرداخت حق نزدیکان و بیچارگان و درماندگان.

د. ممنوعیت تبذیر و اسراف.

ه. میانه روی در انفاق.

و. ممنوعیت کشتن فرزندان به خاطر ترس از گرسنگی.

ز. دوری از اعمال نامشروع جنسی.

ح. احترام به جان انسان ها.

ط. حق قصاص و گرفتن انتقام خون مظلوم.

ی. احترام به مال یتیم.

ک. عمل به عهد و پیمان.

ل. عدالت در پیمان‌ها و وزن.

م. مسئولیت گوش و چشم و قلب.

ن. تکبر در راه رفتن ممنوع.

در مقایسه این اصول به آنچه که در آیه های سوره انعام وارد شده است خواهیم دید که غالباً آیه های سوره اسراء بیشتر جنبه تأکیدی داشته و اصول جدید در آن عبارتند از:

۱. پرداختن حقوق نزدیکان و بیچارگان و درماندگان.

۲. تحریم اسراف و تبذیر.

۳. لزوم میانه روی در انفاق.

۴. حق قصاص برای ولی دم.

۵. مسئولیت ابزار شناخت مانند گوش و چشم و دل.

۶. تواضع در راه رفتن.

با توجه به مجموع این آیه ها بر پانزده اصل اخلاقی و اجتماعی دست یافته به ضمیمه اصل عقیدتی که همان توحید و یکتاپرستی باشد.

پیش از آن که دیگر منشورهای اخلاقی قرآن را یادآور شویم، از نقل دو

مطلب ناگزیریم:

۱. ده فرمان یهود

شاید بتوان گفت: این ده فرمان وارد شده در سوره انعام، در برابر ده فرمانی است که در تورات وارد شده و کلیمیان به آن افتخار میورزند و فیلم آن را به نام فیلم ده فرمان نشان و آنها را پایه تعلیمات خود قرار می دهند، و آنها عبارتند از:

۱. غیر خدا را سجده مکن.

۲. نام خداوند را بی سبب به زبان جاری مکن.

۳. روز شنبه را تعطیل کن.

۴. پدر و مادر را احترام نما.

۵. قتل مکن.

۶. از زنا پرهیز.

۷. دزدی مکن.

۸. بر ضد همسایه ات شهادت دروغ مده.

۹. به خانه همسایه ات طمع مورز.

۱۰. چشم طمع به زن همسایه و بنده و کنیز و گاو و الاغ او نداشته باش. (۱)

قسمتی از این احکام در دو آیه مورد سوره انعام مطرح گردیده. برخی

ص : ۱۹

۱- [۱] تورات، سفر خروج، باب بیستم، ص ۱۴۰ چاپ فاضل خانی که در سال ۱۲۷۲ برابر ۱۸۵۱ در لندن چاپ شده و برخی از این تعالیم در انجیل متی باب ۲۲ وارد شده است.

دیگر از این تعالیم مانند احکام مربوط به همسایه، در اسلام اختصاص به همسایه ندارد زیرا شهادت ناروا مطلقاً حرام است خواه بر ضد همسایه باشد یا غیر همسایه. همچنین است بندهای نهم و دهم که اختصاص به همسایه ندارد. شاید تعالیم ده گانه سوره انعام در برابر این منشور ده گانه تورات (که در زمان نزول قرآن میان یهودیان اشتهار داشته است) به پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) داده شده است.

۱. دگرگونی در یترب در پرتو این دو آیه

تاریخ اسلام حاکی است که این دو آیه تأثیر عجیبی در یکی از سران خزرج گذارده و انقلابی را به دنبال آورد و پایه های هجرت پیامبر را پی ریزی کرد که اینک به شرح اجمالی آن می پردازیم.

آتش جنگ میان دو قبیله اوس و خزرج سالیان درازی شعلهور بود تا این که یکی از سران خزرج به نام اسعد بن زراره برای تقویت نیروهای قبیله خود، سفری به مکه نمود، تا به وسیله کمک های نظامی و مالی قریش، دشمن صد ساله را سرکوب سازد. وی بر اثر روابط دیرینه ای که با بزرگ قریش به نام «عتبه بن ربیع» داشت، در خانه وی منزل کرد و هدف خود را با وی در میان گذارد و تقاضای کمک کرد.

دوست دیرینه وی (عتبه) در مقابل پیشنهاد «اسعد» چنین گفت: ما امروز نمی توانیم به تقاضای شما پاسخ مثبت دهیم، زیرا امروز گرفتار دو دستگی عجیبی شده ایم مردی از میان ما برخاسته، به خدایان ما بد می گوید و نیاکان ما را ابله و سبک سر می شمرد، با بیان شیرین خود گروهی از جوانان ما را به سوی خود جذب کرده و از این راه شکاف عمیقی میان ما پدید آورده

است. او در غیر موسم حج در «شَعْب» (۱) به سر می برد و در موسم حج از «شَعْب» بیرون می آید و در حجر اسماعیل می نشیند و مردم را به آیین خود دعوت می کند.

«اسعد» پیش از آن که با سران دیگر قریش تماس بگیرد، بنای مراجعت به یثرب گذاشت، ولی به رسم دیرینه عرب تصمیم گرفت که خانه خدا را زیارت کند امّا عتبه او را بیم داد که مبادا موقع طواف سخن پیامبر نوظهور را بشنود زیرا سخن سحرآمیز او در وی اثر می گذارد، برای حلّ مشکل پیشنهاد کرد که پنبه ای در گوش خود فرو کند تا کلام پیامبر را نشنود.

«اسعد» آهسته وارد مسجد الحرام شد و شروع به طواف نمود، در شوط اول چشمش به پیامبر اسلام افتاد، که در حجر اسماعیل نشسته و عده ای از بنی هاشم از وی محافظت می نمایند، ولی از ترس این که تحت تأثیر گفتار وی قرار گیرد جلو نیامد سرانجام در اثنای طواف با خود چنین گفت: چه کار احمقانه و نابخردانه ای است که وی انجام می دهد، ممکن است فردا در مدینه از او درباره این حادثه سؤالاتی بنمایند چه بهتر که همین الآن اطلاعاتی به دست بیاورد.

او به سوی پیامبر رفت و به رسم جاهلیت سلام کرد و گفت: «أُنْعِمُ صَبَاحاً» حضرت در جواب فرمود:

خدای من تحیتی بهتر از این فرستاده است و آن این که هنگام ملاقات باید گفت: «سلام علیکم».

سپس اسعد درخواست کرد که آن حضرت هدف خود را از این دعوت توضیح دهد و روشن کند.

ص : ۲۱

حضرت آیه های ۱۵۱ و ۱۵۲ از سوره انعام را که واقعاً آینه تمام نمای روحیات و عادات و آداب عرب جاهلیت بود، قرائت نمود. استماع این دو آیه که متضمن درد و درمان ملتی بود که ۱۲۰ سال با یکدیگر جنگ داشتند، تأثیر عمیقی در دل وی گذارد، لذا فوراً اسلام آورد و تقاضا نمود که کسی را به عنوان مبلغ به «مدینه» اعزام فرماید و پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله وسلم) «مُصْعَب بن عمیر» را به عنوان اولین مبلغ و قاری قرآن به مدینه اعزام نمود. تأثیر آیات الهی در مدینه آن چنان بود که گروهی اسلام آوردند و در موسم حج، نمایندگانی از خود به مکه اعزام نمودند که در «عقبه» با پیامبر بیعت بستند و این همان بیعت عقبه است که در تاریخ بیان شده است. (۱)

با دیگر منشورهای اخلاقی آشنا شویم

اشاره

در گذشته با دو منشور گسترده از منشورهای جاودان قرآنی درباره مسایل اخلاقی و اجتماعی آشنا شدیم اینک به برخی دیگر از منشورهای جاودان به طور اجمال اشاره می کنیم و شرح و بسط آنها را به وقت دیگر موكول می نمایم.

الف. منشور اخلاقی در سوره مؤمنون

در سوره مؤمنون در آیه های ۱ تا ۱۰ اصول اخلاقی و اجتماعی به شرح زیر وارد شده است، که اینک به نقل متن و ترجمه آنها اکتفا میورزیم.

قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ * الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ * وَالَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ * وَالَّذِينَ هُمْ لِلزَّكَاةِ فَاعِلُونَ * وَالَّذِينَ هُمْ

ص : ۲۲

۱- [۱] اعلام الوری، ص ۳۵_ ۴۰؛ بحار الأنوار، ج ۱۹، ص ۸_۱۱.

لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ* إِلَّا عَلَىٰ أَزْوَاجِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلْعُومِينَ* فَمَنْ ابْتَغَىٰ وَرَاءَ ذَلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْعَادُونَ*
وَالَّذِينَ هُمْ لِأَمَانَاتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ* وَالَّذِينَ هُمْ عَلَىٰ صَلَوَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ* أُولَٰئِكَ هُمُ الْوَارِثُونَ).

«مؤمنان رستگار شدند.

آنها که در نماز خشوع دارند.

و آنها که از لغو و بیهودگی روی گردانند.

و آنها که زکات را انجام می دهند.

آنها که دامن خود را (از آلوده شدن به بی عفتی) حفظ می کنند.

تنها آمیزش جنسی با همسران و کنیزانشان دارند که در بهره گیری از آنان ملامت نمی شوند.

آنها که امانت ها و عهد خود را رعایت می کنند.

آنها که که بر نمازهایشان مواظبت می نمایند.

(آری) آنها وارثانند».

ب. منشور اخلاقی در سوره لقمان

(وَلَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ أَنِ اشْكُرْ لِلَّهِ وَمَنْ يَشْكُرْ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ حَمِيدٌ* وَإِذْ قَالَ لُقْمَانُ لِابْنِهِ وَهُوَ
يُعِظُهُ يَا بُنَيَّ لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ* وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حَمَلَتْهُ أُمُّهُ وَهْنًا عَلَىٰ وَهْنٍ وَفِصَالَهُ فِي عَامَيْنِ أَنِ
اشْكُرْ لِي وَلِوَالِدَيْكَ إِلَيَّ الْمَصِيرُ* وَإِنْ جَاهَدَاكَ عَلَىٰ أَنْ تُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا وَصَاحِبُهُمَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفًا
وَاتَّبِعْ سَبِيلَ مَنْ

أَنَابَ إِلَيَّ ثُمَّ إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَأُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنتُمْ تَعْلَمُونَ * يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ إِنِّي ارْتَبْتُ لَكُمْ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ فَتَكُنْ فِي صَخْرَةٍ أَوْ فِي السَّمَاوَاتِ أَوْ فِي الْأَرْضِ يَأْتِي بِهَا اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ * يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآمُرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَانْهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَأَصْبِرُوا عَلَى مَا أَصَابَكُمْ إِنَّ ذَلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ * وَلَا تَصْهَرُ لَهُمْ جُنُودُهُمْ خِذْكُمُ لِلنَّاسِ وَلَا تَمَسُّ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ * وَقَصِدْ فِي مَشِيكَ وَاغْضُضْ مِنْ صَوْتِكَ إِنَّ أَنْكَرَ الْأَصْوَاتِ لَصَوْتُ الْحَمِيرِ).

«ما به لقمان حکمت دادیم (و به او گفتیم) شکر خدا را به جای آور. هر کس شکر گزاری کند تنها به سود خویش شکر کرده و آن کس که کفران کند (زیانی به خدا نمی رساند) چرا که خداوند بی نیاز و ستوده است.

(به خاطر بیاور) هنگامی را که لقمان به فرزندش _ در حالی که او را موعظه می کرد _ گفت: پسرم. چیزی را همتای خدا قرار مده که شرک، ظلم بزرگی است.

ما به انسان در باره پدر و مادرش سفارش کردیم، مادرش او را با ناتوانی روی ناتوانی حمل کرد (به هنگام بارداری، هر روز رنج و ناراحتی تازه ای را متحمل می شد) و دوران شیرخوارگی او در دو سال پایان می یابد (آری به او توصیه کردم) که برای من و برای پدر و مادرت شکر بجا آور که بازگشت همه شما به سوی من است.

و هرگاه آن دو، تلاش کنند که تو چیزی را همتای من قرار دهی، که از آن آگاهی نداری (بلکه می دانی باطل است) از ایشان اطاعت مکن، ولی با آن دو در دنیا به طرز شایسته ای رفتار کن، و از راه کسانی پیروی کن که توبه کنان به سوی من آمده اند پس بازگشت همه شما به سوی من است و من شما را از آنچه عمل می کردید آگاه می کنم.

پسرم! اگر به اندازه سنگینی دانه خردلی (کار نیک یا بد) باشد، در دل سنگی یا در (گوشه ای از) آسمان ها و زمین قرار گیرد، خداوند آن را (در قیامت برای حساب) می آورد، خداوند دقیق و آگاه است.

پسرم! نماز را برپا دار، و امر به معروف و نهی از منکر کن، و در برابر مصایبی که به تو می رسد شکبیا باش که این از کارهای مهم است.

پسرم! با بی اعتنایی از مردم روی مگردان، و مغرورانه بر زمین راه مرو که خداوند هیچ متکبر مغروری را دوست ندارد.

پسرم! در راه رفتن، اعتدال را رعایت کن، از صدای خود بکاه (و هرگز فریاد مزین) که زشت ترین صداها صدای خران است».

ج. منشور اخلاقی در سوره حجرات

(یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا - يَسِيخِرْ قَوْمٌ مِّنْ قَوْمٍ عَسَىٰ أَن يَكُونُوا خَيْرًا مِنْهُمْ وَلَا نِسَاءٌ مِّنْ نِّسَاءٍ عَسَىٰ أَن يَكُنَّ خَيْرًا مِنْهُنَّ وَلَا تَلْمِزُوا أَنفُسَكُمْ وَلَا تَنَابَزُوا بِاللُّقَابِ بِئْسَ الْأَسْمُ الْفُسُوقُ بَعْدَ الْإِيمَانِ وَمَنْ لَّمْ يَتُبْ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ).

(یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ وَلَا تَجَسَّسُوا وَلَا يَغْتَبَ بَعْضُكُمْ بَعْضًا أَيُحِبُّ أَحَدُكُمْ أَن يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوهُ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ رَّحِيمٌ).

(یا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ).

«ای کسانی که ایمان آورده اید. نباید گروهی از مردان شما گروه دیگر را مسخره کنند شاید آنها از اینها بهتر باشند، و نه زنانی زنان دیگر را، شاید آنان بهتر از اینان باشند، و یکدیگر را مورد طعن و عیبجویی قرار ندهید و با القاب زشت و ناپسند یکدیگر را یاد نکنید، بسیار بد است که بر کسی پس از ایمان نام کفر آمیز بگذارید، و آنها که توبه نکنند، ظالم و ستمگرند.

ای کسانی که ایمان آورده اید، از بسیاری از گمان ها پرهیزید چرا که بعضی از گمان ها گناه است، و هرگز (در کار دیگران) تجسس نکنید، و هیچ یک از شما

دیگری را غیبت نکند، آیا کسی از شما دوست دارد که گوشت برادر مرده خود را بخورد؟ (به یقین) همه شما از این امر کراهت دارید، تقوای الهی پیشه کنید که خداوند توبه پذیر و مهربان است.

ای مردم! ما شما را از یک مرد و زن آفریدیم و شما را تیره ها و قبیله ها قرار دادیم تا یکدیگر را بشناسید (اینها ملاک امتیاز نیست) گرامی ترین شما نزد خداوند با تقواترین شماست، خداوند دانا و آگاه است»

اینها نمونه هایی از منشورهای جاویدان اخلاقی و اجتماعی قرآن است که برای علمای اخلاق و دیگران می تواند راهگشا باشد.

هر چند ما در این جلد موفق به شرح همه آنچه که در این منشورها آمده است نمی باشیم، همانطور که یادآور شدیم به تشریح غالب (۱) اصول وارد در دو منشور نخست آمده است خواهیم پرداخت.

از خداوند بزرگ خواهانیم که همه ما آشنایی با اصول اخلاقی اسلام و عمل به آنها عنایت فرماید و روح و روان ما را از زنگار گناه و خلاف پاک سازد.

قم: مؤسسه امام صادق (علیه السلام)

جعفر سبحانی

۲۰ صفر المظفر ۱۴۰۱

برابر ۷ دی ماه ۱۳۵۹

ص: ۲۶

۱- [۱] تمام اصول وارد در این دو منشور مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفته جز دو اصل یاد شده، در زیر: ۱- پرداخت حقوق نزدیکان و بیچارگان و درماندگان.

۱. یکتا پرستی.
۲. نیکی به پدر و مادر.
۳. فرزند کشی از ترس گرسنگی.
۴. دوری از روابط نامشروع جنسی.
۵. احترام به جان انسان ها.
۶. احترام به مال یتیم.
۷. عدالت در پیمانہ.
۸. تکلیف در حدّ توان.
۹. دادگری در سخن.
۱۰. وفای به پیمان.
۱۱. مسئولیت ابزار شناخت.
۱۲. تحریم اسراف.
۱۳. میانہ روی در انفاق.
۱۴. تواضع در راه رفتن.

آیات موضوع

۱. (وَ إِذْ قُلْنَا لِلْمَلٰٓئِكَةِ اسْجُدُوْا لِاٰدَمَ ...) (بقره/۳۴)

(... قَالَ اِنِّیْ جَاعِلْکَ لِلنَّاسِ اِمٰمًا ...) (بقره/۱۲۴)

(... وَ اتَّخِذُوْا مِنْ مَّقَامِ اِبْرٰهٖمَ مُصَلِّیْنَ ...) (بقره/۱۲۵)

(اِنَّ الصِّفَا وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللّٰهِ فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ اَوْ اعْتَمَرَ فَلَا جُنَاحَ عَلَیْهِ اَنْ يَّطَّوَّفَ بِهٖمَا ...) (بقره/۱۵۸)

(وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَّتَّخِذُ مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ اُنْدَادًا یُحِبُّوْنَہُمْ کَحُبِّ اللّٰهِ ...) (بقره/۱۶۵)

۲. (قُلْ اِنْ تُخَفُّوْا مَا فِیْ صُدُوْرِکُمْ اَوْ تُبَدُّوْهُ یَعْلَمْہُ اللّٰہُ ...)

(آل عمران / ۲۹)

(اِنَّ اللّٰہَ اصْطَفٰی اٰدَمَ وَ نُوحًا وَ اٰلَ اِبْرٰهٖمَ وَ اٰلَ عِمْرَانَ عَلٰی الْعٰلَمِیْنَ) (آل عمران / ۳۳)

(اِنَّ اللّٰہَ رَبِّیْ وَ رَبُّکُمْ فَاعْبُدُوْهُ هٰذَا صِرَاطٌ مُّسْتَقِیْمٌ) (آل عمران / ۵۱)

(قُلْ یٰٓاَہْلَ الْکِتٰبِ تَعٰلَوْا اِلٰی کَلِمَہٗ سَوَآءٍ بَیْنِنَا وَ بَیْنِکُمْ اَلَّا نَعْبُدَ اِلَّا اللّٰہَ

وَلَا تُشْرِكْ بِهِ شَيْئًا ... (آل عمران/٦٤)

٣. (... فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةَ عَلَى الْكَافِرِينَ ...)(مائده/٥٤)

(... وَقَالَ الْمَسِيحُ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَرَبَّكُمْ ...)(مائده/٧٢)

٤. (... أَتَيْنَكُمْ لَتَشْهَدُونَ أَنَّ مَعَ اللَّهِ آلِهَةً أُخْرَى ...)(انعام/١٩)

(... حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَكُمْ الْمَوْتُ تَوَفَّتْهُ رُسُلُنَا ...)(انعام/٦١)

(وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ لِأَبِيهِ آزَرَ أَتَّخِذُ أَصْنَامًا آلِهَةً ...)(انعام/٧٤)

(ذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ فَاعْبُدُوهُ ...)(انعام/١٠٢)

٥. (... قُلْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ أَتَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ)(اعراف/٢٨)

(... يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ ...)(اعراف/٥٩)

(وَقَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِ فِرْعَوْنَ أَتَنْدَرُ مُوسَىٰ وَقَوْمَهُ لِيَفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَ يُذَرِّكَ وَ آلِهَتَكَ ...)(اعراف/١٢٧)

٦. (... ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ مَا مِنْ شَفِيعٍ إِلَّا مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ ...)(يونس/٣)

(... هَوْلًا شُفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ ...)(يونس/١٨)

٧. (... إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا وَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ رَأَيْتُهُمْ لِيَسْجُدِينَ)(يوسف/٤)

(وَ رَفَعَ أَبُوبِهِ عَلَى الْعَرْشِوَ خَرُّوا لَهُ سُجَّدًا وَقَالَ يَا أَبَتِ هَذَا تَأْوِيلُ

رُؤْيَايَ مِنْ قَبْلِ قَدْ جَعَلَهَا رَبِّي حَقًّا...)(يوسف/١٠٠)

٨.(الَّذِينَ يَجْعَلُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ)(حجر/٩٦)

٩.(وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ...)(نحل/٣٦)

١٠.(وَاخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ...)(اسراء/٢٤)

(... ءَ أَسْجُدْ لِمَنْ خَلَقْتَ طِينًا)(اسراء/٦١)

١١.(وَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ آلِهَةً لِيَكُونُوا لَهُمْ عِزًّا)(مريم/٨١)

١٢.(وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا نُوحِي إِلَيْهِ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدُونِ)(انبياء/٢٥)

(...عِبَادٌ مُكْرَمُونَ * لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ)(انبياء/٢٦ و ٢٧)

(إِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاعْبُدُونِ)(انبياء/٩٢)

١٣.(... وَ لِيَطَّوَّفُوا بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ)(حج/٢٩)

١٤.(وَهُوَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ وَلَهُ اخْتِلَافُ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ ...)

(مؤمنون /٨٠)

١٥.(وَالَّذِينَ لَا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ...)(فرقان/٦٨)

١٦.(إِنَّهُمْ كَانُوا إِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ يَسْتَكْبِرُونَ)(صافات/٣٥)

١٧.(...مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى...)(زمر/٣)

(قُلْ لِلَّهِ الشَّفَاعَةُ جَمِيعًا...)(زمر/٤٤)

١٨.(ذَلِكُمْ بِأَنَّهُ إِذَا دُعِيَ اللَّهُ وَحْدَهُ كَفَرْتُمْ وَإِنْ يُشْرَكَ بِهِ تُؤْمِنُوا فَالْحُكْمُ

۱۹. (... لا تَسْجُدُوا لِلشَّمْسِ وَ لا لِلْقَمَرِ وَ اسْجُدُوا لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَهُنَّ إِن كُنتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ)(فصلت/۳۷)

۲۰. (... وَ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ)(ق/۱۶)

۲۱. (أَمْ لَهُمْ إِلَهٌ غَيْرُ اللَّهِ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ)(طور/۴۳)

۲۲. (... ما يَكُونُ مِنْ نَجْوَى ثَلَاثَةٍ إِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ وَ لا خَمْسَةٍ إِلَّا هُوَ سَادِسُهُمْ ...)(مجادله/۷)

۲۳. (وَ أَنَّ الْمَسْجِدَ لِلَّهِ فَلا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا)(جن/۱۸)

ترجمه آیات

۱. «به یاد آر هنگامی را که به فرشتگان فرمان دادیم که بر آدم سجده کنند».

«خدا گفت، من تو را برای پیشوایی برگزیدم».

«از مقام ابراهیم جایگاهی برای نماز خود بگیرید».

«صفا و مروه از شعائر خدا است، پس هر کس مراسم حج یا عمره را انجام داد، بر او است میان این دو کوه سعی نماید».

«برخی از مردم برای خدا مثل و شریکی قرار داده اند و آن ها را به سان خدا دوست دارند».

۲. «بگو اگر آن چه را در دل دارید پنهان کنید یا آشکار سازید، خدا می داند».

«خداوند آدم و نوح و اولاد ابراهیم و اولاد عمران را بر جهانیان برتری داد».

«خداوند صاحب من و شما است پس او را بپرستید این است راه مستقیم».

«بگو ای اهل کتاب به سوی کلمه ای که ما و شما آن را پذیرفته ایم بشتابید و آن این که، جز خدا را نپرستیم و در عبادت برای او شریک و همتایی قائل نشویم».

۳. «خداوند به زودی گروهی را برمی انگیزد که آنان را دوست دارند و آنان نیز خدا را دوست دارند، برابر مؤمنان، افتاده و بر کافران سرکش اند».

«مسیح گفت ای بنی اسرائیل، خدا را پرستید که او «رب» من و شما است».

۴. «آیا شما گواهی می دهید که با خدا، خدایان دیگری هست؟».

«وقتی مرگ کسی فرا رسد فرستادگان ما جان آن ها را اخذ می کنند(میراندن)».

«وقتی ابراهیم به پدر خود گفت آیا خدایانی از بت ها اتخاذ می کنی؟».

«این است صاحب شما. جز او معبودی نیست، آفریننده همه چیزها؛ پس او را پرستید».

۵. «بگو خدا به چیز بد امر نمی کند. آیا به خدا چیزی را که نمی دانید، نسبت می دهید» .

«ای قوم خدا را پرستید چرا که برای شما خدایی جز او نیست».

«گروهی از قوم فرعون گفتند: آیا موسی و قوم او را آزاد می گذاری که در زمین فساد کنند و تو و خدایان تو را ترک گویند».

۶. «سپس بر تخت(قدرت) قرار گرفت، و به تدبیر کار جهان پرداخت؛ هیچ شفاعت کننده ای نیست مگر پس از اجازه خدا».

۷. «پدرجان در عالم رؤیا دیدم که یازده ستاره و آفتاب و ماه بر من سجده گزارند».

«یوسف پدر و مادر خود را به بالای تخت برد و آنان (همراه برادران) بر یوسف سجده کردند یوسف به پدر خود گفت، ای پدر(سجده این گروه) تعبیر خواب پیشین من است که خدا به آن واقعیت بخشید».

۸. «آنان که همراه خدا، خدای دیگری قرار می دهند، به زودی از نتایج اعمال خود آگاه می شوند».

۹. «در میان هر امتی پیامبری را برانگیختیم که خدا را پرستند و از پرستش هر معبودی جز خدا پرهیزند».

۱۰. «همیشه پر و بال تواضع و تکریم را با کمال تذلل برای ایشان بگستران».

«آیا بر موجودی که از گل آفریده ای سجده کنم؟».

۱۱. «جز خدا خدایانی را پذیرفته اند که مایه عزت آنان باشند».

۱۲. «پیش از تو هیچ پیامبری را نفرستادیم؛ مگر این که به او وحی کردیم که جز من معبودی نیست، مرا پرستید».

«بندگان عزیز خدا هستند در سخن به او سبقت نمی گیرند و به دستور او عمل می نمایند».

«این امت شما است در حالی که یگانه است و من رب شما هستم پس مرا پرستش کنید».

۱۳. «بر بیت عتیق (کعبه) طواف کنند».

۱۴. «او است که زنده می کند و می میراند و شب و روز را جانشین یکدیگر می سازد».

۱۵. «کسانی که با خدا، خدای دیگری را نمی خوانند (پرستش نمی کنند)».

۱۶. «آنان کسانی هستند که هر گاه به آنان گفته می شود خدایی جز الله نیست، کبر میورزند».

۱۷. «ما آن ها را نمی پرستیم؛ مگر برای این که ما را به خدا نزدیک سازند».

«حق شفاعت همگی از آن او است» .

۱۸. «این هم بدان روی است که هر وقت خدا به تنهایی خوانده می شود به او کفر میورزید. و اگر بر او شریکی فرض شود،

ایمان می آورید. حکومت از آن خدای بلند مرتبه و بزرگ است».

۱۹. «بر آفتاب و ماه سجده نکنید، خدا را سجده کنید، اگر او را می پرستید».

۲۰. «ما به او از رگ گردن نزدیک تر هستیم».

۲۱. «آیا برای آن ها خدایی جز الله هست، منزه است خدا از آنچه که برای او شرک میورزند».

۲۲. «هیچ سه نفر با هم رازی نمی گویند؛ مگر خداوند چهارمین آنان است. و نه پنج نفری؛ مگر این که خداوند ششمین آنان است».

۲۳. «مواضع سجده از آن خدا است با او کسی را نخوانید».

تفسیر موضوعی آیات

اشاره

پایه دعوت پیامبران آسمانی در تمام ادوار این بود که همه انسان ها خدای یگانه را پرستند و از پرستش موجودات دیگر بپرهیزند. یکتاپرستی از اساسی ترین دستورهای آسمانی است که در سرلوحه برنامه های تمام پیامبران قرار گرفته است چرا که تمام پیامبران برای یک هدف برگزیده شده اند و آن تثبیت یکتاپرستی و مبارزه با شرک در پرستش می باشد، قرآن مجید این حقیقت را به روشنی بیان می کند و می گوید: (وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ ...) (نحل/۳۶)
:«در میان هر امتی پیامبری را برانگیختیم که خدا را پرستند و از پرستش هر معبودی جز خدا بپرهیزند».

وباز می فرماید: (وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا نُوحِي إِلَيْهِ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدُونِ) (انبیاء/۲۵): «پیش از تو هیچ پیامبری را نفرستادیم؛ مگر این که به او وحی کردیم که جز من معبودی نیست، مرا پرستید».

قرآن مجید یکتاپرستی را اصلی مشترک میان تمام شرایع آسمانی معرفی کرده و می فرماید: (قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا

نَعْبُدُ إِلَّا اللَّهَ وَ لَا نُشْرِكُ بِهِ شَيْئاً... (آل عمران/۶۴): «بگو ای اهل کتاب به سوی کلمه ای که ما و شما آن را پذیرفته ایم بشتابید و آن این که جز خدا را نپرستیم و در عبادت برای او شریک و همتایی قائل نشویم».

ریشه بت پرستی

اظهار نظر درباره ریشه بت پرستی و این که چگونه این اندیشه در میان بشر پا گرفت کار بسیار مشکلی است، به ویژه که موضوع بت پرستی در میان یک قوم و دو قوم، این منطقه و آن منطقه و یا به شکلی خاص نبوده که انسان بتواند درباره ریشه یا ریشه های آن اظهار نظر قطعی کند. افکار و باورهای بت پرستان جهان؛ مانند برهمنی، بودایی و هندوان آن چنان با هم اختلاف دارند که به زحمت می توان قدر مشترکی میان آنان به دست آورد. (۱)

اعراب «بائده» از قبیل اقوام «عاد» و «ثمود» که امت هود و صالح بودند و اهل مدین، امت شعیب به شمار می رفتند و همگی بت پرست. و ساکنان سرزمین «سبا» معاصر با سلیمان، آفتاب را می پرستیدند و دیدگاه های آنان در قرآن مجید به گونه ای آورده شده است. عرب جاهلی که از نسل اسماعیل بودند، روزگاری خداپرست بوده و از تعالیم ابراهیم و فرزندش اسماعیل پیروی می کردند؛ ولی با گذر زمان و بر اثر آمد و شد با بت پرستان کم کم بت پرستی در میان آنان جای خداپرستی را گرفت.

نخستین کسی که مسئله بت پرستی را در مکه و اطراف آن رواج داد، «عمرو بن لُحی» بود. وی در مسافرتی که به «بلقاء» _ از اراضی شام _ داشت،

ص : ۳۶

۱- [۱] دائره المعارف ها، خصوصاً دائره المعارف بستانی، به گونه ای عقاید این اقوام آسیایی را که در قطر گسترده ای زندگی می کنند و همگی بت پرست می باشند تشریح کرده اند.

اقوامی را دید که بت می پرستیدند. هنگامی که از علت پرستش آن ها پرسید، آنان گفتند: این ها، بت هایی هستند که آن ها را می پرستیم. از آنان باران می خواهیم و برای ما باران می فرستند؛ از آن ها یاری می خواهیم یاری مان می دهند. وی کیش بت پرستی را پسندید. سپس بتی بزرگ به نام هبل همراه خود به مکه آورد، آن را بر بام کعبه نهاد و مردم را به پرستش آن فرا خواند. از این راه بود که بت پرستی به مکه راه یافت و در اقوام و قبایل مختلف عرب، بت ها و خدانماهایی پیدا شد که آن ها را می پرستیدند.^(۱)

به نظر ^(۲) برخی پژوهش گران، ریشه بت پرستی از بزرگ داشت و تکریم شخصیت ها آغاز شد؛ هنگامی که شخصیتی از جهان می رفت برای یادبود او تمثالی می ساختند تا خاطره او را در دلها زنده نگاه دارند؛ ولی در اثر گذر زمان و دست به دست شدن آن از نسلی به نسل دیگر، تمثال ها در میان همان اقوام به صورت معبود در می آمد؛ هرچند در وقت ساختن آن ها چنین اندیشه و فکری در یاد آنان وجود نداشت؛ چرا که گاهی بزرگ خانواده ای در دوران حیات خود مورد تعظیم بود و پس از او، بتی را به شکل او ساخته و آن را پرستش می کردند. از قصه ها استفاده می شود که در یونان و روم باستان، رئیس خانواده حتی در حال حیات نیز مورد پرستش بود و پس از مرگش مجسمه او را می پرستیدند. امروز در موزه های جهان، بت هایی از مردان دین و شخصیت های برجسته نگاه داری می شود که روزگاری خود آن ها، و پس از درگذشت آن ها، پیکر سنگی آنان مورد پرستش بودند.

ص : ۳۷

۱- [۱] سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۸۷.

۲- [۲] این نظر نزد نگارنده ثابت نیست و تازه معلوم نیست که کار آنان تعظیم بوده یا عبادت و پرستش.

از گفتوگوی ابراهیم با بزرگ قوم خود «نمرود» به خوبی استفاده می شود که وی مورد پرستش قومش بود. (۱) همچنین است فرعون؛ ولی خود فرعون پیکرهای تراشیده شده را که گویا اشکال شخصیت های پیشین اقوام فراعنه بودند عبادت می کرد، آن جا که می فرماید: (وَقَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِ فِرْعَوْنَ أَتَدْرُ مُوسَى وَ قَوْمَهُ لِيَفْسُدُوا فِي الْأَرْضِ وَ يَذْرَكَ وَ آلِهَتِكَ ...). (اعراف/۱۲۷).

«گروهی از قوم فرعون گفتند: آیا موسی و قوم او را آزاد می گذاری که در زمین فساد کنند و تو و خدایان تو را ترک گویند».

انگیزه های شرک در پرستش

اشاره

برای شرک در پرستش انگیزه هایی است که ما از میان آن ها به سه انگیزه اشاره می کنیم:

۱. اعتقاد به تعدد خالق

اعتقاد به دوگانه یا سه گانه پرستی یکی از علل پرستش غیر خدا است.

در باور بودا خدای پاینده در سه خدا و یا سه مظهر تجلی یافته و به نام های:

۱. برهما، پدید آورنده؛

۲. ویشنو، نگه دارنده؛

۳. سیفا، کشنده.

و در کیش مسیح به نام های:

۱. خدای پدر؛ ۲. خدای پسر؛ ۳. خدای روح القدس.

ص : ۳۸

۱- [۱] به سوره بقره، آیه ۱۵۸ مراجعه شود.

و زرتشتیان نیز در عین اعتقاد به «اهورا مزدا» به دو خدای دیگر به نام های ۱. یزدان، ۲_ اهریمن هم باورمندند؛ هرچند عقیده واقعی زرتشت درباره این دو، در هاله ای از ابهام قرار دارد.

۲. اندیشه جدایی خدا از مخلوق

انگیزه دوم برای پرستش غیر خدا مسئله جدایی خدا از مخلوق بود. آنان خدا را جدا از مخلوق فرض کرده و تصور می کردند به خاطر همین جدایی، دعا و درخواست آنان به او نمی رسد، طبعاً باید وسائلی را برگزینند تا سخنان آنان را به او برسانند، چنان که دربار فرمانروایان بشری است و باید با واسطه به آنان دست یابند و درخواست های خود را به او برسانند؛ از این رو گروهی «قدیسین» و گروهی «فرشتگان» و بالأخره «جن» و «أرواح» را می پرستیدند که پیام پرستش گران را به خدا برسانند. قرآن مجید این انگیزه را با بیانات گوناگونی باطل دانسته و می گوید: خداوند نزدیک ترین کس به بندگان خود است و از درون و برون شان آگاه است و سخنان آشکار و پنهان آنان را می شنود و دیگر نیازی به عبادت و پرستش خدانماها نیست؛ زیرا اگر هدف از پرستش رساندن درخواست های شما است، خداوند از تمام آن ها آگاه است؛ چنان که می فرماید:

۱. (... وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ) (ق/۱۶): «ما به او از رگ گردن نزدیک تر هستیم».

۲. (قُلْ إِنْ تُحْفُوا مَا فِي صُدُورِكُمْ أَوْ تُبْدُوهُ يُعَلِّمُهُ اللَّهُ ...) (آل عمران / ۲۹). «بگو: اگر آن چه را در دل دارید پنهان کنید یا آشکار سازید، خدا می داند».

۳. (... ما يَكُونُ مِنْ نَجْوَى ثَلَاثَةٍ إِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ وَلَا خَمْسَةَ إِلَّا هُوَ سَادِسُهُمْ ...) (مجادله/۷): «هیچ سه نفر با هم رازی نمی گویند؛ مگر خداوند چهارمین آنان است. و نه پنج نفری؛ مگر این که خداوند ششمین آنان است».

خداوند با این آیات و آیات دیگر، این انگیزه بت پرستی را باطل کرده است.

۳. تفویض قدرت ها به خداگونه ها یا تعدد مدبرها

هر انسانی به طور فطری در برابر قدرت مافوق از خود احساس خضوع می کند و اگر هم این احساس در زبان و دیگر اعضای او نمایان نگردد، در درون خویش یک نوع احساس کوچکی می کند.

از طرف دیگر انسان در این جهان پیوسته با محسوسات سروکار دارد از این جهت می خواهد تمام امور را در قالب حس بریزد؛ بدین روی می خواهد نیروهای نادیدنی و برتر را به شکل محسوس و اجسام درآورد. این فکر از یک سو و از سوی دیگر، بشر بر اثر نارسایی فکری و ظهور مکتب های فلسفی آمیخته با شرک، تصور می کرد که هر رویدادی در جهان به نیروی توانمندی که خود آفریننده خدای خود است، واگذار شده؛ چنان که خدای دریا، خدای خشکی، خدای جنگ، خدای صلح و... باید باشند. اینان به گمان خود جهان آفرینش را مانند حکومت های خان ها می دانستند، گویا هر گوشه ای از جهان به نیرویی سپرده شده و این قدرت ها در گذران آن ها مختار و خود رأی هستند. از این جهت ساکنان لب دریا، خدای دریا را می پرستیدند تا ایشان را از نعمت های دریا بهره مند سازد و از آسیب های آن مانند طوفان و طغیان بازشان دارد؛ ساکنان خشکی ها و بیابان ها، پروردگار خشکی را می پرستیدند تا

از فرآورده های آن بهره مند گردند و از آفات و زلزله دور مانند؛ همچنین...؛ ولی چون این خدایان را نمی دیدند، برای آن ها صورت های خیالی فرض کرده و طبق آن، بت های فلزی و سنگی و چوبی می ساختند و به جای پرستش قدرت های واقعی، صورت ها و مجسمه های آن ها را می ستودند.

بنابر این، عرب بیابان گرد به چهار گروه تقسیم می شدند که، گروهی فرشتگان، گروه دیگر جنیان، سومین آن ها ستارگان ثابت مانند «شعری» و سرانجام گروه چهارم سیارات را می پرستیدند و هدف از پرستش آن ها این بود که نفع و خیر آنها را جلب کنند و از شر و ضرر آنها در امان باشند.

آنان در ساختن بت ها از وسعت نظر خاصی برخوردار بودند و هرگز بر خود لازم نمی دیدند که مجسمه های آن ها به صورت های واقعی معبود منطبق گردد؛ لذا برای هر یک از خدایان بتی می ساختند، که هرگز با معبود واقعی آن ها هم شکل و هم صورت نبود؛ ولی در تمام این پرستش ها یک انگیزه بیش نبود و آن این که می خواستند امور معنوی را به گونه قابل حس درآورند و چون این نوع خدایان چون فرشته و جن از قلمرو حس بیرون بودند و حتی ستارگان نیز برای خود طلوع و غروبی داشتند و توجه به آن ها خالی از مشقت نبود؛ از این جهت به تمثال آن ها توجه نموده، آن ها را می پرستیدند.

قرآن مجید اندیشه واگذاری قدرت به خداگونه ها را که آفریده شده او هستند به شدت محکوم می کند و در مواردی تنها خود را گرداننده امور آفرینش معرفی می کند چنان که می فرماید: (... ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ ...) (یونس/۳): «بر عرش قدرت مستولی گردید و امور خلقت و آفرینش را اداره می کند».(۱)

ص : ۴۱

۱- [۱] به سوره یونس آیه ۳۱، رعد آیه ۲ و سجده آیه ۵ مراجعه فرمایید.

قرآن مجید در آیاتی به صورت گسترده، آفرینش، زنده کردن، میراندن، گرداندن خورشید و ماه، پیدایش شب و روز، روزی رسانی و... را ویژه خدا دانسته و هرگونه اندیشه جز این، مانند دوگانه ستایی و چیزی هم سنگ او دانستن را محکوم می کند.

تا این جا با انگیزه های سه گانه پرستش غیر خدا آشنا شدیم و هرگز مدعی نیستیم که برای پرستش غیر خدا، انگیزه دیگری در کار نبوده است؛ ولی این سه انگیزه _ که قرآن برابر آن ها می ایستد _ پایه گسترش شرک در جهان بوده است.

یک فرد مسلمان با اعتقاد به خدایی که یکتا است و در همه جا حاضر و نزدیک به بندگان، خدایی که زمام امور خلقت را در دست دارد و هرگز آن ها را به کسی نسپرده است، نمی تواند غیر او را پرستد. نه تنها غیر او را نباید پرستد که باید با افکار شرک آلود و بت پرستانه به شدت مبارزه کند و راضی نشود یک فردی لحظه ای گام از دایره توحید فراتر نهد.

درباره انگیزه سوم نکته ای را یادآور می شویم و آن این که، ممکن است فردی باور کند آفریننده و مدبری جز خدا نیست و همه کارهای جهان در دست او است و هرگز این نوع کارهایش را به غیر خود نسپرده است؛ اما دیگر کارهای خدا مانند شفاعت و مغفرت که تنها از آن خدا می باشد، به دیگری واگذار شده است؛ که این خود یکی از انگیزه های پرستش غیر خدا است و قرآن به روشنی شفاعت را ویژه خویش دانسته و دست هیچ کسی را بدون اذنش

در آن باز نگذاشته؛ قرآن در این باره می فرماید: (قُلْ لِلَّهِ الشَّفَاعَةُ جَمِيعاً...)(زمر/۴۴): «حق شفاعت همگی از آن او است»، ...
ما مِنْ شَفِيعٍ إِلَّا مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ...)(یونس/۳): «هیچ شفاعت کننده ای نیست مگر پس از اجازه خدا».

گروهی از بت پرستان روزگار رسالت، بت هایی را می پرستیدند که تصور می کردند آنان درباریان درگاه الهی اند و امور بخشایش و شفاعت به آنان واگذار شده است.

آیا پرستش به معنی نهایت خضوع و تذلل است؟!

اشاره

فرهنگ نویسان عرب در تفسیر عبادت، تعریف هایی نزدیک به هم دارند و آن را به معنی خضوع و تذلل گرفته اند، اینک نص گفتار آنان:

۱. در لسان العرب می نویسد: «أصل العبودیه الخضوع والتذلل».

۲. راغب در مفردات می نویسد: «العبودیه: إظهار التذلل والعباده أبلغ منها لأنها غاية التذلل ولا يستحقّ إلا من له غايه الافضال وهو الله تعالى و لهذا قال: (ألا تعبدوا إلا إياه)».

۳. در قاموس نیز می نویسد: «العباده: الطاعه».

هرچند فرهنگ نویسان، عبادت را به معنی خضوع، تذلل، اطاعت و یا نهایت اظهار ذلت گرفته اند؛ ولی همه این تعریف ها تعریف به اعمّ است و تعریف به مساوی نیست؛ زیرا می دانیم که اطاعت، خضوع و اظهار تذلل در همه حال، عبادت و پرستش نیست. اگر هم لفظ عبادت (پرستش) را در این موارد به کار می برند یک نوع توسعه در معنی است و هرگز در این موارد عبادت به معنی پرستش صدق نمی کند؛ زیرا هیچ گاه خضوع، حتی نهایت تذلل فرزند

در برابر پدر و مادر، شاگرد در برابر استاد و... عبادت و پرستش شمرده نمی شود، هر چند در خضوع و تذلل خود، شدت عمل به خرج دهند.

اکنون آیاتی را گواه می گیریم که بالاترین درجه خضوع و تذلل تا چه رسد به مطلق آن را، عبادت و پرستش نمی داند.

گواه هایی از قرآن

۱. به تصریح قرآن، حضرت آدم (علیه السلام) مورد سجده ملائک و فرشتگان بود و خداوند دستور داد که همگی بر او سجده کنند، آن جا که می فرماید: (وَ إِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ...): «به یاد آر هنگامی را که به فرشتگان فرمان دادیم که بر آدم سجده کنند» (۱).

خداوند با وجود تصریح به سجده ملائک بر آدم، آن را شرک بر خدا به شمار نیاورده و فرشتگان با این عمل مشرک نشدند و از این طریق بر خدا شریکی قرار ندادند. در عین حال آدم را نیز پرستش نکردند، بلکه او را بزرگ داشتند. پس این گواه است بر این که هر تعظیمی در برابر غیر خدا، عبادت و پرستش او نیست و تعبیر (اسجدوا لآدم) با تعبیر (اسجدوا لله) هر چند یکی است، ولی سجده نخست، عبادت آدم نیست؛ اما سجده بر خدا، عبادت و پرستش او است؛ پس باید تفاوت این دو نوع سجده را در جای دیگر یعنی سرچشمه و علت خضوع جستجو کرد.

گاهی گفته می شود: معنی سجده بر آدم در آیه، همان کرنش فرشتگان بر آدم است نه سجده اصطلاحی و همگی می دانیم که هر کرنشی عبادت نیست. آری فقط یک قسم از خضوع عبادت است و آن خضوعی که به صورت

ص : ۴۵

نهایت تذلل صورت بگیرد، مثلاً- شخص، خضوع خود را به صورت سجده انجام دهد و فرض این است که فرشتگان چنین کاری نکردند هم چنین گفته می شود: مقصود از سجده بر آدم، همان قبله قرار دادن آدم است نه سجده حقیقی بر آدم. در عین حال، هر دو اندیشه باطل است؛ زیرا سجده را به خضوع تفسیر کردن، کاملاً خلاف ظاهر و باور عرفی است و در لغت و عرف از این کلمه همان سجده اصطلاحی را می فهمند، نه خضوع.

اگر آدم تنها قبله گاه آنان بود، دیگر جایی برای اعتراض شیطان نمی ماند که بگوید: (... ءَأَسْجُدُ لِمَنْ خَلَقْتَ طِيناً) (۱): «آیا بر موجودی که از گل آفریده ای سجده کنم؟».

زیرا هرگز لازم نیست که قبله اشرف از سجده کننده باشد تا برای اعتراض او مجال باشد، بلکه آن چه لازم است باید مسجود اشرف از ساجد باشد و از آن جا که آدم در نظر شیطان افضل و برتر نبود؛ از این رو به اعتراض برخاست.

بنابراین، مفهوم آیه جز این نیست که به فرمان خدا، واقعاً ملائکه بر آدم سجده کردند و او به فرمان خداوند، قبله گاه فرشتگان شد. و فرشتگان هم بیشترین کرنش را به آدم نشان دادند؛ ولی او را عبادت نکردند.

۲. و نیز: (وَرَفَعَ أَبُوبِهِ عَلَى الْعَرْشِوَ خَرُّوا لَهُ سُجَّداً وَقَالَ يَا أَبَتِ هَذَا تَأْوِيلُ رُؤْيَايَ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَعَلَهَا رَبِّي حَقًّا...) (۲): «یوسف پدر و مادر خود را به بالای تخت برد و آنان (همراه برادران) بر یوسف سجده کردند یوسف به پدر خود گفت، ای پدر (سجده این گروه) تعبیر خواب پیشین من است که خدا به آن واقعیت بخشید».

ص : ۴۶

۱- [۱] اسراء / ۶۱.

۲- [۲] یوسف / ۱۰۰.

قرآن در آغاز سوره یوسف آیه، خواب حضرت یوسف را چنین نقل می کند: (... إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ): «پدرجان در عالم رؤیا دیدم که یازده ستاره و آفتاب و ماه بر من سجده گزارند» و این حقیقت پس از سالیان درازی با سجده برادران و پدر و مادر، بر یوسف، تحقق یافت.

از این بیان به دست می آید، با این که سجده بر یک نفر که مظهر نهایت تذلل است باز عبادت و پرستش نیست، بنابراین در داوری بر سر مسئله شرک و عبادت، نباید به ظاهر نگریست؛ بلکه باید در انگیزه های عمل که بعداً بیان می گردد دقت بیشتری نمود.

۳. خدا در قرآن فرمان می دهد که در برابر پدر و مادر پر و بال مهر و افتادگی را بگشاییم؛ آن جا که می فرماید: (وَإِخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذُّلِّ مِمَّا لَرَّحْمِهِ ...) (۱): «همیشه پر و بال تواضع و تکریم را با کمال تذلل برای ایشان بگستران».

۴. خداوند در مراسم حج به همه مسلمانان فرمان می دهد گرد خانه ای که جز سنگ و گل چیزی نیست طواف کنند و می فرماید: (... وَلِيَطُوفُوا بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ): «بر بیت عتیق (کعبه) طواف کنند». (۲)

۵. قرآن دستور می دهد که میان «صفا» و «مروه»، سعی کنیم، چنان که می فرماید: (إِنَّ الصَّفاَ وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ أَوْ اعْتَمَرَ فَلَا جُنَاحَ

ص : ۴۷

۱- [۱] اسراء / ۲۴.

۲- [۲] حج / ۲۹.

عَلَيْهِ أَنْ يَطَّوَّفَ بِهِمَا... (۱): «صفا و مروه از شعائر خداست است، پس هر کس مراسم حج یا عمره را انجام داد، بر او است میان این دو کوه سعی نماید».

آیا طواف بر سنگ و گل و سعی میان دو کوه، عبادت سنگ و گل و کوهها است؟ اگر هر کرنشی پرستش باشد، باید همه این اعمال را یک نوع شرک مجاز بدانیم. (۲)

تعالی الله عن ذلك علواً كبيراً، خدا برتر از آن است که بر شرکی که بزرگترین ستم و مایه سقوط انسانیت می باشد امر کند.

۶. در قرآن به مسلمانان دستور داده شده در مقام ابراهیم نماز بگذارند، آنجا که می فرماید: (... وَاتَّخِذُوا مِنْ مَقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلِّينَ...) (۳): «از مقام ابراهیم جایگاهی برای نماز خود بگیرید».

شکی نیست که نماز گزاران، نماز را برای خدا می خوانند؛ ولی گزاردن نماز در مقام ابراهیم که اثر پای او نیز در آن جا مشهود است، نوعی ستایش آن راد مرد الهی شمرده می شود و هیچ گاه چنین عملی رنگ شرک به خود نمی گیرد.

۷. خداوند در قرآن گروهی را می ستاید که در برابر مؤمنان، فرومایه و در برابر کافران، سرکش باشند، چنان که می فرماید: (... فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ

ص : ۴۸

۱- [۱] سوره بقره / ۱۵۸.

۲- [۲] همه مسلمانان در مراسم حج، حجر الاسود را استلام می کنند. استلام حجر یکی از مستحبات فریضه حج است، و این عمل از نظر صورت (نه واقعیت) شبیه کارهایی است که مشرکان با بتان خود انجام می دادند؛ در صورتی که یکی شرک و دیگری نه تنها شرک نیست بلکه جزء مراسم یکتاپرستان است.

۳- [۳] سوره بقره / ۱۲۵.

و يُحِبُّونَهُ أَذِلَّةَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةَ عَلَى الْكَافِرِينَ...): «خداوند به زودی گروهی را برمی انگیزد که آنان را دوست دارند و آنان نیز خدا را دوست دارند، برابر مؤمنان افتاده و بر کافران سرکش اند».(۱)

این آیات و اعمال مسلمانان در مراسم حج، حاکی از آن است که سرفرو آوردن و ابراز خضوع، بندگی نیست و اگر هم فرهنگ نویسان عبادت را به معنی خضوع و تذلل گرفته اند به معنی گسترده آن است .

آیات پیش این معنی را ثابت کرد؛ زیرا اگر همان گونه باشد که عده ای آن را یادآور شده اند، باید همه بشر حتی پیامبران را نیز مشرک بدانیم؛ چون آنان نیز پدران و مادران خود را احترام می کردند.(۲)

ص : ۴۹

۱- [۱] سوره مائده / ۵۴.

۲- [۲] در این زمینه گفتاری از مرحوم کاشف الغطاء هست که به آن می پردازیم: وی این کتاب را در پاسخ نامه یکی از امرای آل سعود که از روز نخست مروج مکتب وهابی گری بوده اند ، نوشته است. «لا ريب أنه لا يراد بالعبادة التي لا تكون إلا لله و من أتى بها لغير الله فقد كفر، مطلق الخضوع والخشوع والانقياد كما يظهر من كلام أهل اللغة و إلا لزم كفر العبيد و الأجراء و جميع الخدام للأمرء بل كفر الأنبياء في خضوعهم للآباء...» مقصود از عبادت که از آن خدا است و هر کس آن را برای جز خدا به جا آورد کافر می شود، مطلق خضوع و اطاعت نیست _ هرچند اهل لغت چنین تفسیر کرده اند _ زیرا بنابر این تفسیر، باید بردگان و کارگران و خادمان کافر خوانده شوند بلکه لازمه آن این است که پیامبران را هم که به پدر و مادر خود ارج می نهادند و بزرگشان می داشتند، کافر بدانیم . منهج الرشاد، ص ۲۴، ط نجف تألیف شیخ اکبر جعفر کاشف الغطاء متوفای ۱۲۲۸.

آیا فرمان الهی شرک را غیر شرک می سازد؟

هر گاه با گروه _ به اصطلاح _ وهابی، در باره سجده فرشتگان بر آدم و استلام حجر و... به گفت و گو بنشینیم که اگر هر خوار داشتن پرستش هست پس چرا خدا به فرشتگان دستور داد که بر آدم سجده کنند و ...؟ پاسخ می دهند: چون این کارها به دستور الهی انجام گرفته است، شرک نیست. و نیز می گویند: معنی بندگی، همان گرامی داشت او و خضوع است، اگر در قرآن و حدیث سخن از خضوع بر آدم، یوسف، پدر و مادر، پیروی پیامبر و اولی الأمر، احترام کعبه، مقام ابراهیم، حجر اسماعیل، استلام حجر اسود و تبرک به آب زمزم و... به میان آمده است، دلیل بر روا دانستن این رفتار در موارد دیگر نمی شود؛ زیرا حقیقت این خضوع های بنده و تبرک ها، عبادت است؛ ولی چون به فرمان خدا انجام می گیرد عبادت و پرستش خدا به شمار می آید، نه پرستش آن ها؛ پس اگر چنین کارهایی را در حق پدیده های دیگر انجام دهیم که خدا در آن موارد دستور نداده است، قطعاً آن ها را پرستش نموده و به خدا شرک ورزیده ایم. همچنین کوچک شدن برابر قبر، بوسیدن در و دیوار مشاهد، ضریح و... چون به دستور خدا نیست، عبادت صاحبان قبر محسوب خواهد شد.

امروز وهابی ها روی این موضوع زیاد تکیه می کنند؛ ولی آنان از یک نکته غفلت دارند و آن این که حکم خدا، موضوع را عوض نکرده و دگرگون نمی سازد و ماهیت یک عمل با دستور خدا عوض نمی شود و اگر ماهیت این اعمال، شرک و پرستش غیر خدا باشد، هرگز با دستور خدا شرک به توحید و ناپسند به پسندیده دگرگون نمی شود. اینک نمونه هایی در این زمینه:

۱. ناسزا گویی درباره فردی ذاتاً اهانت به وی است و فحش از هر

مقامی و از سوی هر کسی درباره فردی آبرومند، توهین تلقی می گردد؛ چه، اگر خدا بی احترامی کسی را واجب کند، هرگز دستور خدا ماهیت فحش را عوض نمی کند. بالأخره، فحش فحش است و ناسزا ناسزا است، چیزی که هست این که، پس از دستور خدا چنین رفتاری جایز می گردد؛ ولی ماهیت آن دگرگون نمی شود.

۲. مهمانی، طبعاً یک نوع تکریم و احترام مهمان است، حال اگر ضیافت فردی حرام گردد، هرگز آن کار که ذاتاً برای احترام است، به اهانت تبدیل نمی گردد.

بنابر این، اگر مواردی مانند طواف کعبه، استلام حجر و... ذاتاً برای پرستش سنگ باشند، امر الهی، ماهیت آن ها را عوض نمی کند و از این که این عمل ها، پرستش و عبادت آدم و یوسف یا کعبه و حجر اسود است، خارج نمی شوند.

این که وهابی ها می گویند، طبیعت این کردار عبادت است؛ ولی چون خدا به آن دستور داده است اشکالی ندارد؛ معنی این سخن این است که این گونه امور «شُرک مجاز» است و این سخنی نیست که انسان آن را بپذیرد. خلاصه باید یکی از دو نظر را برگزید یا این موارد را از موضوع شرک خارج بدانیم و بگوییم که این ها ذاتاً از مفهوم شرک خارج می باشند و یا این که بگوییم این ها از نظر موضوع از مصادیق شرک محسوب می شوند؛ ولی خدا آن ها را اجازه داده است که چنین شرک هایی را مرتکب شویم.

احتمال دوم آن، چنان بی پایه است که انسان آگاهی نمی پذیرد آن را مطرح کند. در آینده خواهیم گفت که: عمل یگانه ای در یک صورت، بزرگ داشت طرف محسوب شده، و خللی بر توحید وارد نمی کند، ولی همان عمل

در صورت دیگر، پرستش طرف، و عین شرک و دوگانه پرستی به شمار می آید.

مثلاً- سجده فرشتگان بر آدم، عملی است که اگر به عنوان اینکه آدم بنده برگزیده خدا است، انجام گیرد، نوعی تکریم او محسوب می شود، و با اصول توحید کاملاً سازگار می باشد، ولی اگر همان عمل به عنوان اینکه آدم، خدا، و یا مصدر کارهای خدایی است، انجام گیرد، پرستش او محسوب می شود، و با اصول توحید در تضاد می باشد.

در مسأله صدق پرستش و یا عدم آن، بود و نبود امر الهی مؤثر نیست، امر الهی، در مسأله «بدعت» می تواند مؤثر باشد، هرگاه کاری را که به عنوان کار دینی انجام می دهیم، توأم با امر الهی باشد، جزء شریعت خواهد بود و در غیر این صورت بدعت به شمار می رود.

کسانی که تصور می کنند، امر الهی در نفی صدق «عبادت» مؤثر است، آن را با بدعت یکسان گرفته اند امر الهی، به عمل رنگ سنت بخشیده و آن را از حیثه «بدعت» بیرون می سازد در حالی که امر الهی در مورد «عبادت غیر خدا» آن را از حیثه شرک و دوگانه پرستی خارج نمی سازد.

در میان دانشمندان سخنی است که می گویند: «القاعده العقلیه لا تُخصّص» قاعده کلی عقلی قابل کوچک کردن نیست و هرگز نمی توان برخی افراد قانون را از مجموعه عقلی آن خارج ساخت.

هرگاه عقل می گوید: هر معلولی به علت نیاز دارد، یا سه زاویه مثلث مساوی با دو زاویه قائمه است، یا مساحت دایره مساوی است با ضرب مجذور شعاع در عدد پی ۱۴/۳، هرگز نمی توان گفت حرکت الکترون ها بر مدار خود در برخی از شرایط بی علت است. اگر یک فیزیک دان این سخن را

بگویند گواه بر ناآگاهی او از قانون عمومی علت و معلول است. و بسا او نبودن علت را به جای ندیدن آن به کار برده است. اگر کسی بگوید زوایای مثلث در نقطه دیگر جهان مساوی با یک زاویه قائمه و یا بیشتر از دو زاویه قائمه است، مثل این است که بگوید 2×2 مساوی با پنج است؛ از این رو می گویند قوانین عقلی قابل تخصیص نیست.

هرگاه ماهیت این اعمال ذاتاً شرک به شمار آید، باید وهابی بگوید: زشتی ذاتی شرک، در این موارد تخصیص خورده است و این کار ناپسند که نوعی ظلم است، در این موارد مجاز و مشروع شده، در صورتی که قاعده عقلی قابل تخصیص نیست.

وقتی «شیخ عبد العزیز» امام مسجد النبی، صحت این نوع احترام ها را به امر الهی توجیه می کرد به او گفته شد که، نتیجه فرمایش شما این است که این اعمال شرک مجاز است؛ یعنی خدا دستور داده است که در این جاها می توان شرک ورزید.

خوب است این گروه را به این آیه توجه دهیم: (... قُلْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ اتَّقُوا اللَّهَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ) (اعراف/۲۸): «بگو خدا به چیز بد امر نمی کند. آیا به خدا چیزی را که نمی دانید، نسبت می دهید» اگر ماهیت سجده بر آدم و استلام حجر، عبادت باشد هرگز خدا به کاری که ناپسند است فرمان نمی دهد.

با این گفتار روشن شد، معنی «عبادت» خضوع و اظهار تذلل و مانند آن ها نیست، باید دید حقیقت عبادت چیست؟ تا پس از شناختن جایگاه واقعی آن، از انجام آن برای غیر خدا بپرهیزیم.

این، چیزی است که بحث آینده ما را تشکیل می دهد. و میزان خداپرستی و شرک بدان بستگی دارد تا با توجه به آن، هر رفتار ستایش گونه ای را شرک نشماریم و مسلمانان را به جرم احترام به پیامبران و پیشوایان مشرک ندانیم!

ص : ۵۴

«او که آغاز و انجام در دست اوست»

اشاره

«عبادت» نزد عرب، هم سنگ «پرستش» در زبان فارسی است؛ همان طور که لفظ پرستش نزد ما بار معنایی روشنی دارد. همچنین برای مفهوم «عبادت» معنی روشن است؛ هرچند نتوانیم آن را با جمله ای به صورت یک تعریف منطقی، تعریف و تفسیر کنیم. آن گونه که واژه «زمین» و «آسمان» نزد ما نیاز به روشن گری ندارد و بسیاری از ما نمی توانند آن را به صورت کامل تعریف کنند؛ ولی این مطلب مانع از آن نیست که از شنیدن هر دو لفظ، معنی آن در ذهن ما مجسم گردد.

عبادت و پرستش نیز بسان واژه زمین و آسمان است چرا که همگی به معنی واقعی آن آگاهیم؛ هرچند نتوانیم درک خود را در قالب یک تعریف منطقی بریزیم؛ هم چنان که مصادیق واقعی هر یک از عبادت و تعظیم و یا پرستش و بزرگداشت نزد ما روشن است و جدا سازی تلقی هر یک از دیگری بسیار آسان است.

عاشق دلداده ای که در و دیوار معشوق خود را می بوسد و یا لباس و پیراهن او را به سینه می مالد یا پس از مرگ، سر بر خاک قبرش می نهد در میان هیچ ملتی پرستنده خوانده نمی شود. و یا کسانی که برای زیارت پیکرهای

مومیایی رهبران بزرگ جهان که مورد علاقه گروهی است، می شتابند یا برای دیدن آثار و خانه و کاشانه آن ها می روند و برای گرمی داشتن آنان چند دقیقه سکوت کرده و مراسمی را برپا می کنند، عبادت و بندگی به حساب نمی آید؛ گرچه اظهار علاقه آنان به اندازه خضوع خداپرستان در مقابل خدا باشد. در این بحث تنها وجدان های بیدار می توانند قاضی و داور باشند تا بزرگ داشتن را از عبادت و پرستش جدا سازند.

حال اگر بنا باشد لفظ عبادت را به صورت منطقی تعریف کرده و تجزیه و تحلیل نماییم، می توانیم آن را به سه گونه زیر تعریف کنیم در حالیکه هر تعریف هدف مشترکی را تعقیب می کند.

۱_ تعریف عبادت:

۱_ تعریف عبادت (۱):

«عبادت» خضوع عملی، لفظی یا زبانی است که از اعتقاد به الوهیت طرف سرچشمه می گیرد، از این رو باید دید «الوهیت» چیست؟ نقطه درخور توجه بحث این است که معنی الوهیت را دقیقاً دریابیم. الوهیت به معنی خدایی و «اله» به معنی خدا است. اگر احیاناً «اله» به معبود تفسیر شده است تفسیر به لازم آن است نه این که معبود، معنی واقعی آن است؛ زیرا از آن جا که اله حقیقی و یا آلهه های خیالی در میان ملل جهان، معبود و مورد پرستش

ص : ۵۶

۱- [۱] نکته قابل توجه در این تعریف این است که با معنی واقعی «اله» و «الوهیت» آشنا شویم. اله به معنی خدا است _ نه معبود _ اعم از خدای بزرگ یا کوچک، یا خدای واقعی یا خیالی و هدف از جمله «لا إله إلا الله»، نفی هر نوع الوهیت به هر شکل و صورتی می باشد _ ولو به این شکل که غیر خدای را هرچند مخلوق باشد، مالک مقام شفاعت و مغفرت بیندیشم _ و یکی از اشتباهات بزرگ در سخنان جمعی این است که تصور کرده اند که «اله» به معنی معبود می باشد.

بوده اند، تصور شده است که اله به معنی معبود می باشد و گرنه معبود بودن از لوازم معنی اله است نه معنی ابتدایی آن.

بهترین دلیل بر این که لفظ «الله» به معنی خدا است نه معبود، همان کلمه اخلاص یعنی «لا إله إلا الله» است. و اگر لفظ الله در این جمله به معنی معبود باشد، دروغی بیش نخواهد بود، زیرا روشن است که جز الله هزاران معبود دیگر نیز هست.

افرادی که واژه «اله» را به معنی معبود می گیرند، برای درست کردن آن ناچار می شوند لفظ «به حق» را هم در تقدیر بگیرند و بگویند لفظ «لا إله إلا الله» به معنی : معبود به حقی جز خدا نیست. ناگفته نماند که تقدیر لفظ «به حق» خلاف ظاهر است. بنا بر این، اله به معنی خدا و الوهیت به معنی خدایی است و هر نوع بزرگداشتی که از اعتقاد به الوهیت خدایی سرچشمه بگیرد، آن را عبادت می نامند.

شاهد این تعریف، آیاتی است که در این زمینه وارد شده است، و از بررسی آن ها روشن می گردد که عبادت، آن نوع گفتار و رفتاری است که از اعتقاد به «الوهیت»^(۱) سرچشمه می گیرد و تا چنین اعتقادی را شخص در باره موجودی نداشته باشد، کرنش، تعظیم یا تکریم او عبادت و پرستش نخواهد بود، به این خاطر، آنگاه قرآن دستور می دهد که خدا را عبادت کنیم، بلافاصله

ص : ۵۷

۱- [۱] معنی خدا بودن بت ها این نیست که حتماً خالق و آفریننده، مدیر و مدبر جهان و انسان باشند، بلکه «خدا» بودن معنی وسیعی دارد که شامل خدایان واقعی و خدانمایان نیز می شود. هرگاه موجودی را مبدأ کارهای خدایی بدانیم و تصور کنیم که برخی از کارهای خدا مانند شفاعت و مغفرت به آنان سپرده شده است، او را خدا پنداشته ایم، البته خدایی کوچک در برابر خدایی بزرگ!

جمله جز او الهی نیست را چاشنی آن می کند؛ مثل: (... يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ ...) (اعراف: ۵۹)؛ «ای قوم خدا را پرستید چرا که برای شما خدایی جز او نیست».

همین پیام در نه جا یا بیشتر آمده است و برای دست یابی به آن ها می توان سوره اعراف آیات ۶۵، ۷۳ و ۸۵؛ هود آیات ۵، ۶۱ و ۸۴؛ انبیاء آیه ۲۵؛ مؤمنون آیه ۲۳ و ۳۲ و طه ۱۴ را دید.

در هر حال، عبادت آن خضوع و تذللی است که از اعتقاد به الوهیت سرچشمه می گیرد و اگر چنین اعتقادی در کار نباشد، آن را عبادت نمی نامند.

نه تنها این آیه و مضمون آن بر این مطلب گواهی می دهد، بلکه آیاتی دیگر نیز بر این حقیقت گواهی می دهند؛ مانند: (إِنَّهُمْ كَانُوا إِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ يَسْتَكْبِرُونَ) (صافات: ۳۵): «آنان کسانی هستند که هر گاه به آنان گفته می شود خدایی جز الله نیست، کبر میورزند». یعنی به این سخن اعتنا نمی کنند؛ زیرا به الوهیت موجودات دیگر معتقد می باشند.

(أَمْ لَهُمْ إِلَهٌ غَيْرُ اللَّهِ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ) (طور: ۴۳): «آیا برای آن ها خدایی جز الله هست منزّه است خدا از آنچه که برای او شرک میورزند».^(۱)

در این آیه ملاک شرک این شده است که به الوهیت غیر خدا معتقد گردند.

(الَّذِينَ يَجْعَلُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ) (فرقان: ۶۸) «آنان که همراه خدا، خدای دیگری قرار می دهند، به زودی از نتایج اعمال خود آگاه می شوند».^(۲)

ص : ۵۸

۱- [۱] به سوره های توبه آیه ۴۳، نحل آیه ۶۳ نیز مراجعه فرمایید.

۲- [۲] حجر/۹۶.

وَالَّذِينَ لَا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ...): «کسانی که با خدا، خدای دیگری را نمی خوانند (پرستش نمی کنند)».

دلیلی که می گوید دعوت مشرکان همراه با اعتقاد به الوهیت بت های شان بوده است، آیه های زیر است: (وَاتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ آلِهَةً لِيَكُونُوا لَهُمْ عِزًّا): «جز خدا خدایانی را پذیرفته اند که مایه عزت آنان باشند».^(۱)

(... أَتَيْنَكُم لَتَشْهَدُونَ أَنَّ مَعَ اللَّهِ آلِهَةً أُخْرَى ...) (انعام: ۱۹): «آیا شما گواهی می دهید که با خدا، خدایان دیگری هست؟».

(وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ لِأَبِيهِ آزرَ اتَّخَذُ أَضْنَامًا آلِهَةً ...) (انعام: ۷۴): «وقتی ابراهیم به پدر خود گفت: آیا خدایانی از بت ها اتخاذ می کنی؟».

با مراجعه به آیاتی که مسئله شرک بت پرستان در آن ها گفت و گو شده است این حقیقت به خوبی روشن می گردد که شرک بت پرستان معلول این بوده که به الوهیت معبودهای خود معتقد بوده اند و آنها را که مخلوق خدا بودند، خداگونه هایی می دانستند که برخی از کارهای خدای بزرگ به آنان سپرده شده است و به همین علت آن ها را باید پرستید.

به خاطر همین، اعتقاد به الوهیت و خدایی آنان بود که هرگاه به خدای یگانه دعوت می شدند، بر او کفر میورزیدند و اگر برای او شریکی قرار داده می شد، به او ایمان می آوردند، چنان که این مضمون در آیه زیر وارد شده است:

(ذَلِكُمْ بَأَنَّهُ إِذَا دُعِيَ اللَّهُ وَحْدَهُ كَفَرْتُمْ وَإِنْ يُشْرَكَ بِهِ تُؤْمِنُوا فَالْحُكْمُ لِلَّهِ الْعَلِيِّ الْكَبِيرِ): «این هم بدان روی است که هروقت خدا به تنهایی خوانده

ص : ۵۹

می شود به او کفر میورزید. و اگر بر او شریکی فرض شود، ایمان می آورید. حکومت از آن خدای بلند مرتبه و بزرگ است»^(۱).

مرحوم آیه الله شیخ محمد جواد بلاغی در تفسیر ارزنده خود به نام «آلاء الرحمن» که متأسفانه بیش از دو جزء از آن نوشته نشده، وقتی به تفسیر و موشکافی حقیقت عبادت می رسد آن را این طور تعریف می کند: «العباده ما یرونها مستشعراً بالخضوع لمن یتخذہ الخاضع إلیہا لیوفیہ بذلک ما یراہ لہ من حقّ الامتیاز بالإلہیہ؛ عبادت همان کاری است که حاکی از خضوع انسان در برابر کسی باشد که او را اله اتخاذ کرده است تا از این طریق حق سپاس او را از جهت داشتن مقام (الوہیت) ادا نماید»^(۲).

مرحوم بلاغی دریافت وجدانی اش از عبادت را در قالب لفظ ریخته و بیان کرده است. و آیات یاد شده صحت و استواری این تعریف را به درستی روشن گر است.

استاد بزگوار حضرت آیه الله العظمی خمینی (دام ظلّه) در کتاب ارزنده خود همین نظر را برگزیده و می فرمایند: عبادت در عربی و پرستش در فارسی، عبارت از آن است که کسی را به عنوان این که خدا است، ستایش کنند، خواه به عنوان خدای بزرگ یا به عنوان خدای کوچک^(۳).

روشن ترین گواه ملاحظه مجموع آیات مبارزه با شرک است. و همه فرقه های شرک، موجوداتی را که در برابر آن ها سرفرو می آورده و ستایش شان می کردند، همه را «اله» پنداشته و به این عنوان گرامی شان می داشتند.

ص : ۶۰

۱- [۱] غافر/۱۲.

۲- [۲] آلاء الرحمن، ص ۵۷، ط صیدا.

۳- [۳] کشف اسرار، ص ۲۹.

۲- عبادت خضوعی است در برابر کسی که او را «رب» می دانیم

ما می توانیم دریافت خود از لفظ «عبادت» را به گفتار دیگر بیاوریم و بگوییم: عبادت بزرگ داشت گفتاری و کرداری است که از اعتقاد به ربوبیت طرف سرچشمه می گیرد. و واژه عبودیت در برابر ربوبیت است، و هرگاه انسانی خود را بنده و مقابل خود را پروردگار توانا بداند و با این اندیشه در برابر او سر بر خاک بساید، چنین عملی را عبادت می نامند.

آیاتی هم هست که این پیام را با خود دارند که عبادت از شئون ربوبیت است. که به برخی از آیات اشاره می شود:

(...وَقَالَ الْمَسِيحُ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَرَبَّكُمْ ...) : «مسیح گفت: ای بنی اسرائیل، خدا را پرستید که او «رب» من و شما است». (۱)

(إِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاعْبُدُونِ) : «این امت شما است در حالی که یگانه است و من رب شما هستم پس مرا پرستش کنید».

(إن (۲) [۳] آل عمران/۵۱.

۱- [۱] مائده/۷۲.

۲- [۲] انبیاء/۹۲. § اللَّهُ رَبِّي وَ رَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ) : «خداوند صاحب من و شما است پس او را پرستید، این است راه مستقیم».

حضرت آیه الله خویی (دام ظلّه) در تفسیر خود واژه عبادت را چنین تفسیر می کنند: «العباده إنّما يتحقّق بالخضوع لشیء علی أنّه ربّ یعبّد؛ عبادت در صورتی تحقق می پذیرد که در برابر فردی به عنوان این که رب است خضوع شود». (۲)

پیدا است که دلیل روشن این تعریف همان آیات گفته شده است.

مقصود از لفظ «ربّ» چیست؟

عرب «رب» به کسی می گوید که چگونگی بود و نبود چیزی به او واگذار شده و سرنوشت آن در دست او باشد. و اگر در لغت عرب به مالک خانه، دایه و کشاورز هم «رب» می گویند، از این جهت است که اختیار و سرنوشت آن ها را در دست گرفته؛ نیز اگر ما خدا را «رب» می خوانیم، برای این است که سرنوشت همه حالات ما از بد و خوب، مرگ و زندگی، سیری و گرسنگی، قانون گذاری و تشریح، آمرزش و آموزش در دست او قرار دارد. حالا اگر کسی تصور کند که یکی از حالات سرنوشت ما در دست دیگری است؛ مثلاً خدا یکی از آن چه یاد شد را به دیگری واگذار کرده است، به گونه ای که آن فرد، عهده دار همه یا یکی از این مقامات شده و او را «رب» خود پنداشته ایم، و با این عقیده هم در برابر او خضوع کنیم، او را پرستیده ایم.

به عبارت دیگر: پرستش، از احساس بندگی سرچشمه می گیرد و حقیقت بندگی جز این نیست که انسان خود را بنده و مقام بالاتر را مالک هستی، مرگ

ص : ۶۲

۱- [۱] انعام/۱۰۲.

۲- [۲] البیان، ص ۵۰۳.

و زندگی، آمد و شد روزگار یا دست کم مالک و اختیاردار تنها مغفرت (۱) و شفاعت (۲) و وضع قوانین و تکالیف (۳) بدانند، در این صورت او را پروردگار خود تصور کرده است. و هر کس چنین احساسی را از طریق زبان یا کردار در خارج مجسم نماید و بتواند عقیده و احساس خود را به گونه گفتاری و شنیداری درآورد، بی شک او را پرستش و عبادت کرده است.

۳- تعریف سوم برای عبادت

در این جا می توان برای عبادت تعریف سومی نیز بیان کرد و برداشت وجدانی خود را به تعریف سومی گفت و آن این که: «عبادت به خاک افتادن یا نظیر آن در برابر کسی است که او را خدا، یا ریشه کارهای خدایی بدانیم».

شکی نیست که کارهای مربوط به جهان آفرینش؛ مانند اداره امور جهان، پروراندن انسان ها، میراندن، روزی دادن جانداران و بخشیدن گناهان بندگان، از آن خدا است. اگر شما آیه (۴) مربوط به گذران جهان، ساختن و پرداختن گیتی، بر پا داشتن انسان و ... را مورد مطالعه قرار دهید، خواهید دید که قرآن با اصرار اکید، این نوع کارها را از آن خدا دانسته است و از انتساب آن ها به غیر او به شدت جلوگیری می کند.

از سوی دیگر، می دانیم که جهان آفرینش، جهان سازمان یافته ای است و کوچک ترین رویدادی که در این جهان رخ می دهد بدون اسباب فراوانی _ که

ص : ۶۳

۱- [۱] «وَمَنْ يَغْفِرِ الذُّنُوبَ إِلَّا اللَّهُ» (آل عمران/۱۳۵).

۲- [۲] «قُلْ لِلَّهِ الشَّفَاعَةُ جَمِيعًا» (زمر/۴۴).

۳- [۳] «اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهَبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ» (توبه/۳۱).

۴- [۴] سوره قصص آیه های ۷۱-۷۳؛ سوره نمل آیات ۶۰-۶۴ و سوره زمر، آیات ۶۵.

همگی به خدا منتهی می گردد _ انجام نمی پذیرد. و قرآن در مواردی به علل همین افعال، که جز خدا هستند ولی به فرمان او کار می کنند تصریح کرده است.

مثلاً قرآن می گوید: آفریننده و کشنده خدا است، چنان که می فرماید: (وَهُوَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ وَلَهُ اخْتِلافُ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ ...) «او است که زنده می کند و می میراند و شب و روز را جانشین یکدیگر می سازد».(۱)

ولی قرآن در آیات دیگر، فرشتگان را وسیله میراندن معرفی می کند و می فرماید: (... حَتَّى إِذَا جَاءَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ تَوَفَّتْهُ رُسُلُنَا ...) (انعام: ۶۱): «وقتی مرگ کسی فرا رسد فرستادگان ما جان آن ها را اخذ می کنند(میراندن)».

بنابر این، جمع پیام دو آیه این است که بگوییم: دست اندر کار این علل طبیعی _ اعم از مادی یا غیر مادی _ مانند فرشتگان، به دستور و فرمان خدا است و این یکی از معارف بلند قرآن است که از مطالعه آیات فراوان در باره افعال خدا استفاده می شود. حال اگر کسی کردار الهی را از او جدا بداند و بگوید که این کارها به موجودات نورانی _ چون فرشته و اولیای او _ واگذار شده و با این اعتقاد در برابر آنان خضوع کند، به طور مسلم خضوع او عبادت و عمل او رنگ شرک برای خدا خواهد گرفت.

به عبارت دیگر: وی معتقد شود که خداوند انجام این کارها را به آن ها داده است و آنان با اختیار تام برای چنین کارهایی برمی خیزند در این صورت آن ها را مثل و «تَمَّ» خدا در آورده است. پس چنین اعتقادی عین شرک است، و هر نوع درخواست و سربرخاک نهادن با چنین باوری، عبادت و پرستش آن ها

ص : ۶۴

خواهد بود؛ چنان که قرآن می فرماید: (وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْدَاداً يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ ...): «برخی از مردم برای خدا مثل و شریکی قرار داده اند و آن ها را بسان خدا دوست دارند».(۱)

هیچ موجودی نمی تواند در محیط اندیشه «ند» مثل خدا باشد؛ مگر این که در انجام کار یا کارهایی مستقل و تام الاختیار باشد. و گرنه؛ یعنی اگر به فرمان و خواست او کار کند، نه تنها «ند» و مثل او نخواهد بود؛ بلکه شنونده ای خواهد بود که به فرمان او انجام وظیفه می کند.

اتفاقاً مشرکان دوران رسالت، درباره خدایان مورد پرستش به یک نوع استقلال در انجام امور الهی معتقد بوده اند.

کم رنگ ترین عقیده شرک در دوران جاهلیت این بود که، گروهی فکر می کردند حق قانون گذاری و تشریح به احبار و رهبانان واگذار شده است.(۲) و یا شفاعت و مغفرت که ویژه خدا است به بت های شان داده شده است. و آنان در این کار مستقل اند؛ لذا آیات مربوط به شفاعت اصرار دارد که هیچ کس بدون خرسندی خدا نمی تواند شفاعت کند(۳). اگر عقیده آنان این بود که معبودهای آنان به اذن خداوند شفاعت خواهند کرد، دیگر اصرار بر مسئله نفی شفاعت بدون اذن خداوند، چندان لزومی نداشت.

گروهی از حکمای یونان، گیتی را به جهان هایی بخش می کردند و برای هر یک از آن ها خدایی می تراشیدند، که اداره این انواع، و تدبیر جهان که فعل خداوند است به آنان سپرده شده است. آن گروه از عرب جاهلی که فرشتگان و

ص : ۶۵

۱- [۱] بقره/۱۶۵.

۲- [۲] سوره توبه /۳۱.

۳- [۳] بقره /۲۵۵.

ستارگان سیار و ثابت را می پرستیدند، به خاطر این بود که گمان می کردند که چاره اندیشی جهان خلقت و انسان در دست آنان است و خداوند از مقام تدبیر به کلی به کنار رفته و آنان با اختیار تام، گرداننده هستی اند؛ از این رو هر نوع کرنشی که نشان گر این احساس بود، عبادت و پرستش شمرده می شد. (۱)

گروهی دیگر از عرب جاهلی در حالی که خدایان چوبی و فلزی را آفریدگار خود یا جهان و انسان نمی دانستند؛ ولی آن ها را مالکان مقام شفاعت می اندیشیدند و می گفتند: (... هُوَ لَأِ شَفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ ...) : «اینان شفیعان ما نزد خدا هستند». (۲)

روی همین اندیشه که آن خدایان دارنده مقام شفاعت هستند، آن ها را پرستیده و این کارشان را مایه تقرب به درگاه الهی می دانستند، آن جا که می گفتند: (... مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى ...) (زمر: ۳): «ما آن ها را نمی پرستیم؛ مگر برای این که ما را به خدا نزدیک سازند».

خلاصه هر حرکتی که از چنین احساسی سرچشمه بگیرد و حاکی از یک نوع سرسپردگی باشد عبادت می باشد.

در برابر آن، هرگونه رفتاری که از چنین باوری برنخیزد و فرد بدون داشتن چنین اعتقادی در برابر موجودی خضوع کند یا گرامی اش بدارد عبادت و شرک نخواهد بود؛ هرچند ممکن است عمل حرامی شمرده شود.

همچنین سجده عاشق برای معشوق، فرمان بر فرمانده، زن برای شوهر و... عبادت نیست؛ گرچه در دین مقدس اسلام حرام است؛ زیرا بدون اذن خدا هیچ کس نمی تواند چنین شکل عبادتی را انجام دهد؛ (هرچند

ص : ۶۶

۱- [۱] ملل و نحل شهرستانی، ج ۲، ص ۲۴۴.

۲- [۲] یونس/ ۱۸.

عبادت نباشد) مگر این که به فرمان و رضای او باشد.

از این گفتار، پاسخ یک سؤال روشن می شود؛ و آن این که: اگر در تحقق عبادت، اعتقاد به الوهیت، ربوبیت و یا این که کارهای الهی به او سپرده شده است، شرط باشد، پس باید سجده بر انسان بدون این نیت و ضمیمه جایز شمرده شود؟!!

در پاسخ آن می توان گفت: چون سجده وسیله جهانی برای پرستش است و تمام ملل جهان، خدا را با آن می ستایند، از این جهت اسلام اجازه نداده است که از این وسیله عمومی حتی در مواردی که پرستش نیست، استفاده شود. این تحریم از ویژگی های اسلام است و در زمان یعقوب چنین تحریمی وجود نداشت و گرنه وی با فرزندان خود بر یوسف سجده نمی کردند.

برخی از محققان (۱) با آیات استدلال کرده اند که سجده بر غیر خدا مطلقاً حرام است، هر چند به عنوان پرستش نباشد:

(... لا تَسْجُدُوا لِلشَّمْسِ وَلَا لِلْقَمَرِ وَاسْجُدُوا لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَهُنَّ إِن كُنتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ): «بر آفتاب و ماه سجده نکنید، خدا را سجده کنید، اگر او را می پرستید». (۲)

(وَأَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا): «مواضع سجده از آن خدا است با او کسی را نخوانید». (۳)

ولی دقت در دو آیه می رساند که هدف، تحریم سجده ای است که به عنوان پرستش باشد، نه به عنوان تعظیم؛ زیرا در آیه نخست می فرماید: (إِنَّ

ص : ۶۷

۱- [۱] البیان، ص ۵۰۴.

۲- [۲] فصلت/۳۷.

۳- [۳] جن/۱۸.

كُنْتُمْ اِيَّاهُ تَعْبُدُونَ) ودر آیه دوم می فرماید: (فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ) و مقصود از دعوت در این آیه عبادت و پرستش است.

بهتر است در این زمینه با اجماع و احادیث استدلال شود و لذا خود ایشان می فرماید: «فقد أجمع المسلمون على حرمة السجود لغير الله»: مسلمانان اتفاق نظر دارند که سجده بر غیر خدا حرام است.

استاد بزرگوار حضرت آیه الله العظمی خمینی ۳ _ ۳ دام ظلّه ۳، درباره سجده بر غیر خدا _ هر چند به عنوان عبادت نباشد _ می فرماید: آری اگر خدا از تواضع خاصی نهی کرد، باید اطاعت کرد؛ گرچه شرک نباشد. چنان که ما سجده بر غیر خدا را به عنوان احترام جایز نمی دانیم و اگر کسی برای بزرگی به عنوان احترام سجده کرد، او را گناهکار می شماریم، گرچه مشرک نمی شناسیم. (۱)

تا این جا توانستیم به گونه ای روشن شما را با حقیقت «عبادت» و «شرک» آشنا سازیم. اکنون لازم است از این بحث نتیجه بگیریم که، اگر کسی بندگان خدا را بزرگ بشمارد و گرامی بدارد _ نه آن ها را «اله» بداند و نه «رب» و نه مبدأ کارهای خدایی بشناسد _ بلکه آنان را از این نظر احترام کند که آنان: (عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ * لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَ هُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ): «بندگان عزیز خدا هستند در سخن به او سبقت نمی گیرند و به دستور او عمل می نمایند». (۲)

بی گمان یک چنین رفتاری جز تواضع و فروتنی، چیز دیگری نخواهد بود.

خداوند گروهی از بندگان خود را با صفاتی معرفی کرده است که علاقه هر انسانی را برای تعظیم و تکریم و احترام آنان جلب می کند، آن جا که

ص : ۶۸

۱- [۱] کشف اسرار.

۲- [۲] انبیاء/ ۲۶ _ ۲۷.

می فرماید:

﴿إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى آدَمَ وَ نُوحًا وَ آلَ إِبْرَاهِيمَ وَ آلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ﴾: «خداوند آدم و نوح و اولاد ابراهیم و اولاد عمران را بر جهانیان برگزیده است». (۱)

خداوند به تصریح قرآن مجید، ابراهیم (علیه السلام) را برای مقام امامت و پیشوایی برگزیده است؛ چنان که می فرماید:

﴿... قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا...﴾: «خدا گفت من تو را برای پیشوایی برگزیدم». (۲)

خداوند در قرآن، حضرت نوح، ابراهیم، داوود، سلیمان، موسی، مسیح و حضرت محمد (صلی الله علیه وآله وسلم) را با یک سلسله صفات عالی توصیف کرده است که هر یک از این خصوصیات مایه جلب قلوب و سبب نفوذ در دل ها است تا آن جا که محبت برخی را برای ما واجب و لازم شمرده است. (۳)

اگر انسان ها این بندگان را در حال مرگ و زندگی، از این نظر که آنان بندگان گرامی خداوند هستند، احترام کنند و تعظیم نمایند، بدون این که آنان را خدا بدانند و یا آغازگر کارهای خدایی بپندارند در میان هیچ ملتی، آن احترام را پرستش نمی خوانند و طرف را مشرک معرفی نمی کنند.

چنانچه گذشته گفتیم و اکنون هم یادآور شدیم که ما به پیروی از سرور انسان ها در مراسم حج، حجر الاسود _ که سنگ سیاهی بیش نیست _ بر آن دست می کشیم می بوسیم و دور خانه خدا را که یک مشت گل و سنگ بیش

ص : ۶۹

۱- [۱] آل عمران/۳۳.

۲- [۲] بقره/۱۲۴.

۳- [۳] شوری / ۲۳.

نیست طواف کرده و میان دو کوه صفا و مروه سعی می کنیم؛ یعنی همان کارهایی را انجام می دهیم که بت پرستان درباره بتان خود انجام می دادند. در عین حال تاکنون به فکر کسی نیامده است که ما با این کار، سنگ و گل ها را می پرستیم؛ زیرا هرگز ما در سنگ و گل کوچک ترین سود و زیانی نمی بینیم؛ اما اگر ما این کردار را همراه باورمندی به این که سنگ ها و کوه ها، خدا و مبدأ آثار خدایی اند انجام می دادیم، در این صورت در ردیف بت پرستان قرار می گرفتیم. بنابر این بوسیدن دست پیامبر و امام، معلم و آموزگار، پدر و مادر، بوسیدن قرآن و کتاب های دینی و ضریح و هر آنچه که متعلق به بندگان گرامی است، فقط تعظیم و تکریم خواهد بود.

در پایان بحث جا دارد توجه خوانندگان را به برخی از تعریف های عبادت و نارسایی آن ها معطوف سازیم:

۱. مؤلف «المنار» که تقریر درس استاد خود، شیخ محمد عبده است، عبارت را به شکل زیر آورده :

«العباده ضرب من الخضوع بالغ حدّ النهایه ناشئ عن استشعار القلب عظمه المعبود لا يعرف منشأها و اعتقاد بسلطه لا یدرک کنهها و ماهیتها؛ عبادت خضوع شدید و فوق العاده ای است که از احساس عظمت معبود سرچشمه می گیرد؛ عظمتی که ریشه آن معلوم نیست؛ ولی معتقد است که او دارای سلطه ای است که آغاز و حقیقت آن روشن نیست» (۱).

تعریف عبادت به گونه یاد شده، خالی از نارسایی نیست؛ زیرا بسیاری از اقسام عبادت، مصداق خضوع شدید و فوق العاده نیست؛ مع الوصف،

ص : ۷۰

عبادت به شمار می روند، مانند وضو و غسل و اقامه که یک نوع عبادت محسوب می شوند؛ ولی هرگز از نظر خضوع به پایه رکوع و سجود نمی رسند. بنابراین چگونه می توانیم بگوییم: عبادت خضوع شدید و فوق العاده است؟ بلکه چه بسا خضوع عاشق در برابر معشوق و سرباز و درجه دار در برابر بزرگ تر، شدیدتر از خضوع بسیاری از بندگان خدا در مقام نیایش و عبادت پروردگار است، مع الوصف به خضوع عاشق عبادت گفته نمی شود؛ در حالی که به خضوع دوم؛ یعنی خضوع انسان در برابر کسی که فرد ستاینده او را اله می داند، پرستش گفته می شود.

آری! همین نویسندگان در لابه لای سخنان خود جمله ای دارد که می تواند معنی درست عبادت باشد و از نظر محتوا با آنچه ما گفتیم مطابق است: «للعباده صور كثيره في كل دين من الأديان شرعت لتذكير الإنسان بذلك الشعور بالسلطان الإلهي الأعلى الذي هو روح العباده و سرها؛ در هر دینی از ادیان، برای پرستش، صورت های مختلفی وجود دارد و هدف از تشریح این عبادات، توجه انسان به احساس و درک سلطه بزرگ الهی است که روح و حقیقت عبادت محسوب می شود».^(۱)

جمله «الشعور بالسلطان الإلهي» حاکی از آن است که فرد عبادت گر، چون معتقد به «الوہیت» طرف است، از این نظر او را بندگی می کند و تا این اعتقاد در کار نباشد، عمل انسان رنگ عبادت به خود نمی گیرد.

۲. شیخ محمود شلتوت _ شیخ جامع الأنهر _ در تفسیر خود، عبادت را به گونه ای که از عبده نقل کردیم، تفسیر نموده است؛ هر چند از نظر الفاظ با هم فرق دارند؛ ولی از نظر محتوا یکی هستند، چنان که می گوید: «العباده

ص : ۷۱

خضوع لا یحد، لعظمه لا یحد»^(۱) «پرستش» خضوع نامحدود در برابر بزرگی بی پایان است.

نارسایی که در عبارت المنار وجود داشت در تفسیر وی نیز وجود دارد و با مختصر درنگی روشن می گردد. تعریف المنار اشکال دیگری هم دارد که به تعریف شلتوت وارد نیست؛ زیرا «المنار» می گوید: عبادت از بزرگواری دادن به معبود سرچشمه می گیرد که آغاز آن معلوم نیست. در صورتی که فرد پرستش کننده می داند که علت آن، همان سلطه الهی و خدا بودن او است، چگونه ریشه این عظمت معلوم نیست؟^(۲)

۳. بدترین تعریف ها، تعریف ابن تیمیه است. وی می گوید: «العباده اسم جامع لكل ما يحبه الله و يرضاه من الأقوال والأعمال الباطنه و الظاهره كالصلاه و الزكاه و الصيام و الحج و صدق الحديث و أداء الأمانه و برّ الوالدین و صله الأرحام و...؛ هر چیزی که خدا آن را دوست بدارد و از آن خشنود می گردد _ از گفتار و رفتار باطنی و ظاهری _ آن عبادت است؛ مانند نماز، زکات، روزه، حج، راست گویی، ادای امانت، نیکی به والدین و صله رحم و...»^(۳)

این نویسنده، میان تعبد و تقرب فرق نگذاشته است و تصور کرده است هر چیزی که مایه نزدیکی به خدا است، موجب پرستش او است؛ در صورتی که چنین نیست؛ بلکه اموری که خشنودی او را فراهم می آورد و دارای پاداش است، گاهی مایه تقرب است؛ بدون آن که عبادت او به شمار آید؛ مانند

ص : ۷۲

۱- [۱] تفسیر القرآن الکریم، ص ۳۷.

۲- [۲] آلاء الرحمن، ص ۵۹.

۳- [۳] مجله البحوث الإسلامیه، شماره دوم، ص ۱۸۷ نقل از کتاب «العبودیه»، ص ۳۸.

نیکی به پدر و مادر، دادن زکات و خمس و... همه این ها مایه تقرب است؛ در حالی که بندگی او نیست و به اصطلاح اطاعت خدا است؛ ولی هر اطاعتی پرستش نیست.

دیگر اقسام توحید

در حالی که توجه بیشتر آیات قرآن، به توحید در عبادت و پرستش خدای یگانه است؛ با این حال توحید منحصر به این یک قسم از خداپرستی نیست؛ بلکه توحید را می توان از دریچه ها و زاویه های گوناگون بررسی کرد مانند:

۱. توحید در ذات.

۲. توحید در صفات.

۳. توحید در افعال.

هر سه، شاخه های مختلفی دارند که در کتاب های کلامی بررسی شده اند. از آن جا که بحث درباره مجموع این ها و فروع آن ها، به نگارش کتاب مستقلی نیاز دارد، بیان دیگر اقسام توحید را به وقت دیگر موکول می کنیم.

گذشته از این، نگارنده در کتاب «توحید و شرک از نظر قرآن» که کتابی مستقل و مبسوط در زمینه کلیه مسائل مربوط به توحید در قرآن است همه مسائل مربوط به آن از دیدگاه قرآن را گفتوگو کرده و علاقه مندان می توانند به آن مراجعه فرمایند.

علت این که در میان اقسام توحید، تنها یک قسم از آن را به نام «توحید در عبادت» در این جا برگزیده ایم این است که بیشترین نگاه قرآن به این سو است و بس. و هرگز دیگر شاخه های آن، بدان این قسم مورد بحث نیست.

ص : ۷۳

جهان دیروز و امروز بیشتر به چنین شرکی آلوده است؛ از این جهت به گمان قوی می توان گفت مقصود از (الَّتِشْرِكُوْا بِهِ شَيْئًا) همان شرک در عبادت و دوگانه پرستی است که دامن عرب جاهلی و کلیه بت پرستان آن روز و امروز را گرفته است. نه شرک در ذات، یا شرک در افعال.

در این بحث شایسته بود که پیرامون «شرک در عبادت» که در قرآن از آن، به «ریا» نام برده می شود، جست و جو به عمل آوریم و مضرات اعمال ریایی را یادآور شویم.

هم چنان که شایسته بود درباره نقش اجتماعی توحید و همچنین مفاسد اخلاقی و اجتماعی شرک سخن بگوییم؛ ولی برای این که بحث ملال آور نباشد و خواننده گرامی را با دیگر مباحث قرآن آشنا سازیم، دامن سخن را در این جا جمع کرده و کوتاه می سازیم.

آیات موضوع

۱. (... قُلْ مَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ خَيْرٍ فَلِلْوَالِدَيْنِ ...) (بقره/۲۱۵)
- (... إِنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةُ لِلْوَالِدَيْنِ ...) (بقره/۱۸۰)
۲. (... وَ لَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا ...) (نساء/۳۶)
- (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ شُهَدَاءَ لِلَّهِ وَ لَوْ عَلَى أَنْفُسِكُمْ أَوِ الْوَالِدَيْنِ وَ الْأَقْرَبِينَ ...) (نساء/۱۳۵)
۳. (... أذْكُرْ نِعْمَتِي عَلَيْكَ وَ عَلَى وَالِدَتِكَ ...) (مائده/۱۱۰)
۴. (رَبَّنَا اغْفِرْ لِي وَ لِوَالِدَيَّ وَ لِلْمُؤْمِنِينَ يَوْمَ يَقُومُ الْحِسَابُ) (ابراهيم/۴۱)
۵. (وَ قَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا ...) (اسراء/۲۳)
- (إِمَّا يَبْلُغَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أُفَّ وَ لَا

تَنْهَؤُهُمَا وَقُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا (اسراء/ ۲۳)

وَإِخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ وَقُلْ رَبِّ ارْحَمْهُمَا كَمَا رَبَّيَانِي صَغِيرًا (اسراء/ ۲۴)

۶. (وَبِرًّا بِوَالِدَتِي وَلَمْ يَجْعَلْنِي جَبَّارًا شَقِيًّا) (مریم/ ۳۳)

۷. (... رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَعَلَى وَالِدَيَّ...) (نمل/ ۱۹)

۸. (... أَنْ أَشْكُرَ لِي وَلِوَالِدَيْكَ إِلَيَّ الْمَصِيرُ) (لقمان/ ۱۴)

(وَإِنْ جَاهَدَاكَ عَلَى أَنْ تُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا...) (لقمان/ ۱۵)

۹. (رَبِّ اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدَيَّ وَلِمَنْ دَخَلَ بَيْتِي مُؤْمِنًا...) (نوح/ ۲۸)

ترجمه آیات

۱. «می پرسند در راه خدا چه چیز انفاق کنیم، بگو درباره پدران و مادران از مال خود انفاق کنید».

«اگر مالی گذاردند، برای پدر و مادر وصیت کنند».

۲. «برای خدا شریکی قرار ندهید و به پدران و مادران نیکی کنید».

«ای افراد با ایمان عدالت را بپا دارید. برای خدا گواهی دهید؛ هر چند به ضرر خود یا پدر و مادر و خویشان باشد».

۳. «به یاد آر نعمتی را که بر تو و مادرت داده ام».

۴. «پروردگارا! مرا و والدینم و افراد با ایمان را روزی که حساب برپا می گردد، بیامرزد».

۵. «خداوند فرمان داده است که جز او را نپرستیم و به والدین نیکی کنیم».

«اگر یکی از ایشان یا هر دو، نزد تو به پیری رسیدند، با آنان با گفتاری که دل گیر شدن آنان را در پی دارد سخن مگو، تندی مکن و با نرمی سخن بگو».

«آغوش محبت بار خود را برای آنان بگستران و بگو خدایا! همان طور که مرا از کودکی پرورش داده اند، رحمت خود برای آنان بفرست».

۶. «مرا به مادرم، نیکوکار قرار داده و گردن کش و نافرمان نیافریده است».

۷. «خداوندا! مرا توانا ساز تا شکر نعمت هایی را که بر من و پدر و مادرم ارزانی داشته ای به جا آورم».

۸. «برای من و پدران و مادران، سپاس گزار باش، بازگشت شما به سوی من است».

«اگر بکشند چیزی را که به آن علم نداری برای من شریک قرار دهی، آنان را اطاعت مکن».

۹. «پروردگارا! مرا و پدر و مادرم و آن کس را که به خانه من با ایمان وارد گردد، بیامرز».

تفسیر موضوعی آیات

اشاره

هیچ خدمت و فداکاری ای بالاتر از خدمات و فداکاری پدر و مادر نیست. خدمات پدر و مادر، بزرگترین خدمتی است که فرد می تواند در حق کسی انجام دهد، و هستی انسان در قسمتی از مراحل زندگی، در گرو جان فشانی های این دو مربی است؛ از این جهت به حکم وجدان باید به آنان مهر ورزید و احترام آنان را در تمام مراحل زندگی محفوظ داشت. مهر و

مودتی که امروز در جامعه های مذهبی میان والدین و فرزندان حکم فرما است از هر جهت قابل ستایش و برانگیزنده شگفت ملت های مغرب زمین است.

خاموشی شعله های عواطف در غرب

امروز در اروپا و امریکا کانون های گرم خانوادگی رو به نابودی گذارده و زندگی به صورت زندگی ماشینی درآمده و فرزندان پس از بلوغ قانونی، مطابق تقاضای محیط، حساب خود را از پدر و مادر جدا کرده و به بهانه این که فرزندان، افراد خود ساخته شوند و به سختی های زندگی عادت دهند، آنان را از کانون زندگی می رانند؛ ولی نارسایی این منطق، بسیار روشن است؛ زیرا بالابردن رشد فکری و آماده ساختن آنان برای تحمل سختی ها، متوقف بر طرد آنان از کانون گرم زندگی نیست که، رشته عواطف از هم گسسته شود و محیط گرم خانوادگی از بین برود.

امروزه به خاطر خاموش گشتن شعله های عواطف، پایه خویشاوندی در اروپا از فرزندان تجاوز نمی کند. وسایر بستگان از عمو و خاله و... تا حدی در ردیف بیگانگان قرار گرفته اند.

برخی از مادران هوس باز، پدران عیاش، عملاً اساس عواطف را متزلزل ساخته و با فرستادن فرزندان به شیرخوارگاه، خود را از قید پرورش اولاد راحت کرده اند؛ در نتیجه محیط گرم و پر نشاط خانوادگی را به یک محیط سرد دور از محبت مبدل نموده اند.

دانشمندان می گویند: شیرخوارگاه اگر چه می تواند تربیت جسمانی فرزندان را به عهده بگیرد؛ ولی ریشه عواطف را که از دامن پر مهر و آغوش های گرم پدران و مادران سرچشمه می گیرد، می سوزاند و میوه چنین محیطی

(شیرخوارگاه) غالباً بچه های خشن و بی رحم و جانی می باشند، و از این رهگذر بر دشواری های اجتماع مبالغی افزوده می شود.

یکی از پزشکان مورد اعتماد، که سالیانی در انگلستان و امریکا بود، می گفت:

یکی از مظاهر رقت بار در غرب، خانه پیران است.

نگارنده برای اولین بار بود این لفظ را می شنید، قدری از او توضیح خواست، وی گفت: در غرب بر اثر کم فروغ شدن شعله های عواطف، فرزندان پس از بلوغ قانونی، محیط خانواده را ترک کرده و به فکر زندگی جدا از پدر و مادر می باشند. یک چنین برنامه ای، آن چنان محیط خانواده ها را سرد و منجمد کرده است که چه بسا سالی می گذرد که پدران و مادران روی فرزندان خود را نمی بینند. و هرچه از دوران جدایی آنان بگذرد، بر بی علاقه گی آنان نسبت به والدین افزوده می شود. به ویژه هنگامی که پدر و مادر، پا به پیری می نهند، آن چنان بیچاره می شوند که دولت ناچار می شود این گروه را در نقطه و یا نقاطی به نام خانه پیران جای دهد و افرادی را برای سرپرستی آنها بگمارد.

برای این گروه، زندگی آن چنان تلخ است که هر روز برای مرگ خود روزشماری می کنند. و خانه ای که برای زندگی این گروه ها در نظر گرفته می شود، «خانه سال مندان» نام دارد.

علل مهم کم فروغ شدن عواطف، دو چیز است:

۱. ضعف مبانی و باورهای دینی، که خود عامل مهمی در احیای عواطف و تکریم پدران و مادران است، عاملی که ضامن اجرای آن، پاداش ها و کیفرهای جاودان اخروی است.

۲. راندن فرزندان از محیط گرم خانواده و سپردن شان به شیرخوارگاه ها

یاکودکستان ها _ که ریش_ه عواط_ف را می سوزاند و از رشد و نمو آن، جلوگیری می کند _ و یک چنین کار علتی، جز کسب آزادی بیشتر در زندگی ندارد.

دردا که این اندیشه، کم و بیش در جوامع شرقی نیز جا باز کرده و گروهی کورکورانه، بدون توجه به پی آمدهای سهم ناک آن، و نیز بی توجه به هشدارهای روان شناسان، از همان دوران کودکی تربیت فرزندان خود را به گردن این و آن می اندازند. و یا از خردسالی برای فرا گرفتن زبان و درآوردن ادای فرنگی به خارج اعزام می کنند.

این گروه از پدران و مادران باید بدانند که فرزندان آنان اگر هم در این راه موفقیتی به دست آورند، فرزندان خوبی برای آنان نخواهند بود و آنان را به سرنوشت افراد خانه سال مندان دچار خواهند ساخت.

مرحوم آیت الله بروجردی در دوران مرجعیتش، در هامبورک و در کنار دریاچه «الستر» مسجدی با شکوه ساخت که اکنون مورد بهره برداری کلیه مسلمانان آن منطقه است. مرحوم آقای محقق نماینده روحانیت شیعه در آلمان سرگذشت دردآلودی را نقل می کرد که گویی خاصیت زندگی ماشینی همین است که انسان ها نیز بسان ماشین بی رحم و بی عاطفه باشند. مهر و مودت در لابه لای چرخ های عظیم ماشین متلاشی گردد و انسان به همه چیز با عینک سودجویی بنگرد.

وی می گفت: در دوران اقامتم، با یک پرفسور آلمانی آشنا شدم. او پس از رفت و آمدهای متوالی و آشنایی به مبانی اسلام، گرایش عمیقی به آیین اسلام پیدا کرد و سرانجام به اسلام مشرف شد. ایشان پس از مدتی، از یکی از بیمارستان های آلمان به من تلفن کرد و درخواست ملاقات نمود. من به عیادت او رفتم، او را در حالی دیدم که اشک در دیدگان او حلقه زده بود و از دست

همسر خود می نالید و می گفت: امروز همسرم به دیدن من آمدم. وقتی آگاه شد که بیماری من خطرناک است و امیدی به بهبودی من نیست، با من خداحافظی کرد و مرا برای همیشه ترک کرد من او را دلداری دادم و بیمارستان را ترک کردم.

هنگام خروج به اطلاعات بیمارستان سپردم که این بیمار مسلمان است، اگر حادثه ای رخ داد، مرکز ما را مطلع سازند. پس از مدتی از دفتر بیمارستان تلفن شد که پرفسور درگذشت و جنازه او در اختیار شما است. من با گروهی از دوستان به بیمارستان رفتم و جنازه را تحویل گرفتم و پس از مراسم دفن، زمانیکه خواستم از گورستان بیرون بیایم با جوانی روبه رو شدم که جنازه پدرش را می خواست و می گفت: او بابای من است. در پاسخ او گفتم: ویمردی مسلمان بود، مراسم دینی او مربوط به ما است و ربطی به کلیسا ندارد. وی با کمال پررویی گفت: من قلب او را به یکی از مراکز تشریحقلب، در برابر ۶۰ مارک فروخته ام و باید آن را تحویل آن جا دهم. پس از آن، جنازه را در اختیار شما خواهم گذارد، در هر کجا می خواهید دفن کنید!!

من از شنیدن این سخن، سخت ناراحت شدم و به اصطلاح خشکم زد از این که پایه عواطف تا این حد سست و لرزان گشته که فرزندی، به خاطر مبلغ ناچیزی، جنازه پدر را برای تشریح می فروشد. شما این قساوت و سنگدلی را در کنار دستوری که امام صادق (علیه السلام) به یکی از یاران خود به نام «ابراهیم بن شعیب» می دهد بگذارید سپس قضاوت کنید.

وی به امام گفت: پدرم به حدی پیر و ناتوان است که برای قضای حاجت او را به دوش می گیرم. امام فرمود: اگر می توانی خودت این کار را انجام ده و غذا را لقمه لقمه در دهان او بگذار و این کار برای تو سپری در برابر

زنگ خطر

خبر مندرج در روزنامه زنگ خطری است؛ زیرا مادری می گوید: «...یک عمر خون جگر خوردم تا بچه هایم را بزرگ کردم، از خون و استخوانم برای آن ها مایه گذاشتم تا لباس عروسی و دامادی نشان کردم، گفتم دیگر نفسی راحت می کشم؛ ولی افسوس... می گویند: پیر شده ای غیر از دردمس برای ما چیزی نداری، ما که سند نداده ایم تا آخر عمر جور تو را بکشیم». (۲) البته نمی توان گفت که تمام افراد چنین هستند؛ ولی این نوع گزارش ها برای مربیان و استادان امور تربیتی و پدران و مادران، زنگ های خطر را به شمار می رود.

سیمای ملکوتی والدین در قرآن

سیمای والدین در قرآن به گونه ای کاملاً ملکوتی ترسیم گردیده و با بیانات گوناگون به مقام عظیم و موقعیت خطیر آنان تصریح شده است.

بیانات قرآن را در فرازهای زیر می توان خلاصه کرد:

۱. قرآن در شش آیه دستور می دهد که به والدین نیکی کنیم و این مطلب با تعبیر (... وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا ...) در سوره های بقره آیه ۸۳، نساء ۳۶، انعام ۱۵۱، اسراء ۲۳، و یا با تعبیر (وَ وَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حُسْنًا) یا (إِحْسَانًا) در سوره های عنکبوت آیه ۸، احقاف ۱۵ وارد شده است.

ص : ۸۲

۱- [۱] کافی، ج ۲، ص ۱۶۲.

۲- [۲] کیهان: ۲۸/۷/۴۶.

۲. اساس دعوت تمام پیامبران آسمانی این است که، ذات یکتا را بپرستیم و از پرستش غیر او بپرهیزیم. و پایه تکامل تمام انسان ها را، توحید و یکتاپرستی تشکیل می دهد و دستورهای دیگر پیامبران، برای تحقق بخشیدن به چنین آرمان مقدسی می باشد.

در نمایاندن مقام پدر و مادر همین بس که قرآن در سه مورد پس از دستور به خداپرستی، مسئله نیکی به پدر و مادر را پیش می کشد و به آن فرمان می دهد در حقیقت احترام به این دو مربی بزرگ _ پس از پرستش خدا _ از اهمیت ویژه ای برخوردار است. اگر خداوند جهان، آفریننده بی همتای او است، پدران و مادران پرورش دهنده و زمینه ساز بسیاری از توانایی ها و شایستگی های او می باشند.

آن جا که قرآن چنین می فرماید: (وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا...): «خداوند فرمان داده است که جز او را نپرستیم و به والدین نیکی کنیم».(۱)

و به همین مضمون در سوره ۳ بقره آیه ۸۳، نیز وارد شده است.

۳. در دو مورد، پس از نهی از دوگانه پرستی، که ملازم با یکتاپرستی است مسئله نیکی به پدر و مادر را مطرح می نماید، آنجا که می فرماید: (...وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا...): «برای خدا شریکی قرار ندهید و به پدران و مادران نیکی کنید».(۲)

همچنین است آیه ۱۵۱ سوره انعام که تعیین کننده موضوع بحث ما می باشد.

ص : ۸۳

۱- [۱] اسراء / ۲۳.

۲- [۲] نساء / ۳۶.

۴. قرآن سیمای ملکوتی و الدین را به این طریق ترسیم می کند که، سپاس خدا و پدران و مادران را در کنار یکدیگر قرار می دهد و به ستایش از هر دو فرمان می دهد، و می فرماید: (... أَنْ اشْكُرْ لِي وَ لِوَالِدَيْكَ إِلَيَّ الْمَصِيرُ): «برای من و پدران و مادران، سپاس گزار باش بازگشت شما به سوی من است». (۱)

۵. در برخی جاها برای ایجاد توجه در دیگران، از حضرت سلیمان و افراد صالح نقل می کند که، در مقام دعا از خداوند می خواستند آنان را در قدرشناسی و شکر نعمت هایی که بر خود و والدین شان ارزانی داشته است سربلند سازد، آن جا که می فرماید: (رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ اشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَعَلَى وَالِدَيَّ ...): «خداوندا! مرا توانا ساز تا شکر نعمت هایی را که بر من و پدر و مادرم ارزانی داشته ای به جا آورم». (۲)

در همین راستا است آیه ۱۰ از سوره احقاف. با شنیدن این راز و نیاز انسان گمان می کند میان آنان و فرزندان شان، آن چنان یک دلی و یک رنگی حکم فرما است که گویا آن نعمت را خداوند بر خود فرزندان ارزانی داشته است و او موظف است شکر و سپاس هر دو را به جا آورد.

۶. بنابر این، این کتاب آسمانی در مقام بیان نعمت هایی را که به مسیح ارزانی داشته است یاد می کند، شایسته می بیند نعمتی را که به او و مادرش بخشیده است یاد آور گردد، چنان که می فرماید:

(... اذْكُرْ نِعْمَتِي عَلَيْكَ وَعَلَى وَالِدَيْكَ ...): «به یاد آر نعمتی را که بر تو و مادرت داده ام». (۳)

ص : ۸۴

۱- [۱] لقمان / ۱۴.

۲- [۲] نمل / ۱۹.

۳- [۳] مائده / ۱۱۰.

۷. قرآن در ترسیم سیمای مهربان حضرت مسیح، می خواهد بگوید، وی افتخار میورزید که خداوند او را نسبت به مادرش، روؤف و مهربان قرار داده است؛ زیرا:

(وَبِرَأِّ الْوَالِدَاتِ وَ لَمْ يَجْعَلْنِي جَبَّارًا شَقِيًّا): «مرا به مادرم، نیکوکار قرار داده و گردن کش و نافرمان نیافریده است». (۱)

۸. در جای دیگر به مهر و دوستی والدین اشاره دارد و آن را به دورانی خاص محدود نمی کند. وقائل است که باید پس از درگذشت آن ها، پیوسته به یاد آنها بود و از خداوند برایشان طلب آمرزش کرد. آن جا که حضرت نوح از خدایش می خواهد: (رَبِّ اغْفِرْ لِي وَ لِيَ الْإِسْدَى وَ لِمَنْ دَخَلَ بَيْتِي مُؤْمِنًا ...): «پروردگارا! مرا و پدر و مادرم و آن کس را که به خانه من با ایمان وارد گردد، بیامرزد». (۲)

هم چنان که از ابراهیم خلیل پس از بنای کعبه گفته شده:

(رَبَّنَا اغْفِرْ لِي وَ لِيَ الْإِسْدَى وَ لِلْمُؤْمِنِينَ يَوْمَ يَقُومُ الْحِسَابُ): «پروردگارا! مرا و والدینم و افراد با ایمان را روزی که حساب برپا می گردد، بیامرزد». (۳)

این جا است که ارزش سخن امام صادق (علیه السلام) برای ما روشن می گردد آن جا که می فرماید: «مرگ والدین نباید سب فراموشی آنان گردد؛ بلکه باید پس از مرگ به آن ها نیکی کرد. برای ایشان نماز گزارد و روزه گرفت و حج نمود. خداوند همان ثوابی را که برای آنان مقرر داشته است، برای فرزند هم عطا می کند».

ص : ۸۵

۱- [۱] مریم / ۳۳.

۲- [۲] نوح / ۲۸.

۳- [۳] ابراهیم / ۴۱.

پیامبر گرامی (صلی الله علیه و آله وسلم) فرمود: «نیکوکارترین شما کسی است که به پدر و مادر خویش پس از مرگ نیکی کند».^(۱)

۹. برای این که این گمان پدید نیاید که مقصود از نیکی و گرامی داشتن پدر و مادر تنها به این نیست که به تبسم های خشک و خالی در برابر آنان بسنده کنیم _ هرچند خود این کار مطلوب است _ دستور می دهد باید به فکر زندگی پدر و مادر باشیم و فرزندان ثروتمند وصیت کنند که مبلغی به والدین آنان پردازند چنان که می فرماید: (إِنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةُ لِلْوَالِدَيْنِ ...) : «اگر مالی گذاردند، برای پدر و مادر وصیت کنند».^(۲)

۱۰. نه تنها دستور می دهد وصیت کنند که مبلغی از مال خودشان به آنان پردازند؛ بلکه والدین را از بهترین انفاق بگیران معرفی می کند و می فرماید: (... قُلْ مَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ خَيْرٍ فَلِلْوَالِدَيْنِ ...) : «می پرسند در راه خدا چه چیز انفاق کنیم، بگو درباره پدران و مادران از مال خود انفاق کنید».^(۳)

۱۱. پدران و مادران، در کهن سالی بیش از همیشه به کمک فرزندان نیازمندند و در خواست های آنان در این سن و سال بیشتر از سال های دیگر بوده و در این هنگام، گفتن سخن ملال آور و تند با آنان نیز، مایه ناراحتی آن ها است؛ زیرا انتظار دارند که در این فصل از عمر که قوای جسمانی خود را از دست داده اند، هم چنان در بین جوانان خود گرامی داشته شوند؛ از این رو، قرآن در آیه ای به این نکته هشدار می دهد و به این بیان با آن برخورد می کند: (إِمَّا يَبْلُغَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أُفٌ وَلَا

ص : ۸۶

۱- [۱] سفینه البحار، ج ۲، ص ۶۸۶.

۲- [۲] بقره / ۱۸۰.

۳- [۳] بقره / ۲۱۵.

تَنْهَوْهُمَا وَقُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا): «اگر یکی از ایشان یا هر دو، نزد تو به پیری رسیدند، با آنان با گفتاری که دل گیر شدن آنان را در پی دارد سخن مگو، تندی مکن و با نرمی سخن بگو». (۱)

۱۲. اینک قرآن به بعد دیگری از برخورد و چگونگی روبه رو شدن با آنان را ارزیابی می کند، و از دو راهی که گفته شد فراتر می رود و جای گاه این دو را برتر از آن ها می داند و زنده کردن روح نشاط و شادابی را سفارش می کند:

(وَإِخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ وَقُلْ رَبِّ ارْحَمْهُمَا كَمَا رَبَّيْتَنِى صَغِيرًا): «آغوش محبت بار خود را برای آنان بگستران و بگو: خدایا! همان طور که مرا از کودکی پرورش داده اند، رحمت خود برای آنان بفرست». (۲)

امام صادق (علیه السلام) در زمینه تفسیر این دو وظیفه، گفتاری دارد:

«اگر تو را ملول ساختند، مگو از شما دل تنگ و ملولم. و اگر تو را ناراحت کردند، آنان را مترسان و پرخاش مکن و درباره آنان بگو: خدایا آنان را بیمارز».

با آنان به زبان دوستی سخن بگو و آن ها را با آغوش باز بپذیر. جز به مهربانی به ایشان نگاه نکن. صدای خود را از صدای آنان بلندتر نساز، دستخود را بالای دست آنان قرار مده و در راه رفتن بر آن ها پیشی مگیر. (۳)

ص : ۸۷

۱- [۱] اسراء/۲۳.

۲- [۲] اسراء/۲۴.

۳- [۳] تفسیر برهان، ج ۲، ص ۴۱۳.

قرآن اگر چه با بیانات گوناگون، انسان را به بزرگ داشت والدین و اطاعت و فرمان بری از آنان دعوت کرده است؛ در عین حال نکته درخور توجهی را یادآور شده است؛ و آن این که: مهر و مودت فرزند به والدین نباید کورکورانه و بی حساب باشد و سبب گردد که پا از مرز راستی فراتر نهند. اگر آنان را ظالم و ستم گر یافت، نباید از شهادت بر حق، خودداری کند چنان که می فرماید:

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ شُهَدَاءَ لِلَّهِ وَلَوْ عَلَىٰ أَنفُسِكُمْ أَوِ الْوَالِدِينَ وَالْأَقْرَبِينَ ...) «ای افراد با ایمان عدالت را بپا دارید. برای خدا گواهی دهید؛ هر چند به ضرر خود یا پدر و مادر و خویشان باشد».(۱)

نیز اگر پدر و مادر، انسان را به شرک، بت پرستی و آلودگی دعوت کردند، باید برابر آنان بایستد. و رابطه پدر فرزندی نباید او را از جانب داری حقیقت باز دارد. برای این معنا می فرماید:

(وَإِنْ جَاهِدَاكَ عَلَىٰ أَنْ تُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا...) (لقمان: ۱۵): «اگر بکوشند چیزی را که به آن علم نداری برای من شریک قرار دهی، آنان را اطاعت مکن».(۲)

امیر مؤمنان در جمله کوتاهی به اطاعت محدود والدین اشاره می کند :

«فَحَقُّ الْوَالِدِ عَلَى الْوَلَدِ، أَنْ يَطِيعَهُ فِي كُلِّ شَيْءٍ إِلَّا فِي مَعْصِيَةِ اللَّهِ؛ (۳) حق

ص : ۸۸

۱- [۱] نساء / ۱۳۵.

۲- [۲] مضمون این آیه در سوره عنکبوت آیه ۸ نیز وارد شده است.

۳- [۳] اصول کافی، ج ۲، ص ۱۶۰.

پدر بر فرزند این است که از پدر فرمان ببرد؛ جز در مواردی که گناه محسوب گردد».

جوانی مسیحی اسلام آورد، پس از مراسم حج خدمت امام صادق (علیه السلام) رسید و وضع و حال خانواده خود را شرح داد، معلوم شد او مادر نابینایی دارد. امام فرمود: مواظب مادرت باش و به او نیکی کن. وقتی مرد، جز تو کسی متصدی دفن و تجهیز او نشود. مراسم دفن او را انجام بده ملاقات خود را با من به کسی مگو تا تو را در منی ملاقات کنم....

جوان تازه مسلمان می گوید: من به منی آمدم. مردم چنان دور و برش را گرفته بودند و سؤال های مختلفی می کردند که گویی دارد به کودکان درس می دهد... به کوفه باز گشتم. به مادرم زیاد خدمت و مهربانی کردم، خودم به او غذا می دادم و به او رسیدگی می کردم.

مادرم گفت: پسر! عوض شده ای هنگامی که در دین ما بودی، چنین رفتار نمی کردی از روزی که به دین حنیف (اسلام) درآمده ای این همه خوش رفتاری می کنی؛ این دگرگونی چیست؟!

گفتم: یکی از فرزندان پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) به من چنین دستور داده است، گفت: او پیامبر است؟ گفتم: نه، فرزند پیامبر است، گفت: او پیامبر است! این گونه دستورها از پیامبران است!

گفتم: مادر پس از پیامبر ما، پیامبری نخواهد آمد، او فرزند پیامبر است. گفت: پسر دین تو بهترین دین ها است، مرا نیز تعلیم ده. اسلام را به او عرضه داشتم، مسلمان شد. دستورهای اسلام را به او آموختم، نماز ظهر، عصر، مغرب و عشا را به جا آورد و همان شب کسالتی عارض او شد.

گفت: عزیزم آنچه به من آموختی دوباره تکرار کن! من هم تکرار کردم و او با شادی و خرسندی از دنیا رفت. صبح شد، مسلمانان جمع شدند او را غسل دادند و من هم بر جنازه اش نماز خواندم و به خاکش سپردم. (۱)

ص : ۹۰

۱- [۱] بحار الأنوار، ج ۱۶، ص ۱۸ به نقل از کافی.

آیات موضوع

۱. (... مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا ...) (مائده/۳۲)
۲. (وَكَذَلِكَ زَيْنَ لِكَثِيرٍ مِنَ الْمُشْرِكِينَ قَتَلَ أَوْلَادِهِمْ شُرَكَاءَهُمْ لِيُزِدُوهُمْ وَ لِيَلْبِسُوا عَلَيْهِمْ دِينَهُمْ ...) (انعام/۱۳۷)
- (قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ قَتَلُوا أَوْلَادَهُمْ سَفَهًا بِغَيْرِ عِلْمٍ ...) (انعام/۱۴۰)
- (...وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ مِنْ إِمْلَاقٍ نَحْنُ نَرْزُقُكُمْ وَإِيَّاهُمْ ...) (انعام/۱۵۱)
۳. (وَ إِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُمْ بِالْأُنثَىٰ ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا وَ هُوَ كَظِيمٌ) (نحل/۵۸)
- (يَتَوَارَىٰ مِنَ الْقَوْمِ مِنْ سُوءِ مَا بُشِّرَ بِهِ أَيُمْسِكُهُ عَلَىٰ هُونٍ أَمْ يَدُسُّهُ فِي التُّرَابِ أَلَا سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ) (نحل/۵۹)

۴. (وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ خَشْيَةَ إِمْلَاقٍ ...) (اسراء/ ۳۱)

۵. (...إِذَا جَاءَكَ الْمُؤْمِنَاتُ يُبَايِعْنَكَ عَلَىٰ أَنْ لَا يُشْرِكْنَ بِاللَّهِ شَيْئًا وَلَا يَسْرِقْنَ وَلَا يَزْنِينَ وَلَا يَقْتُلْنَ أَوْلَادَهُنَّ ...) (ممتحنه/ ۱۲)

ترجمه آیات

۱. «هرکس انسانی را بدون این که مرتکب قتل نفس و یا فسادی در روی زمین گردد بکشد، مانند این است که همه مردم را کشته است.»

۲. «شریکان بندگی (خدایان باطل)، کشتن فرزندان، شرکان را برای آنان زیبا جلوه داد تا آنان را هلاک سازند و دین شان را بر آنان واژگونه نشان دهند.»

«به راستی! کسانی که فرزندان خود را از روی بی خردی کشته اند زیان کار شدند.»

«فرزندان خود را برای قحطی و گرسنگی نکشید، ما آنان و شما را روزی می دهیم.»

۳. «هنگامی که به یکی از آنان بشارت (تولد) دختر داده می شد، چهره او تیره شده و خشم خود را فرومی برد.»

«از ناگواری خبر، از قوم خود پنهان می شود و نمی داند که آن نوزاد را به ذلت نگاه دارد یا در خاک پنهان سازد، چه بد است قضاوتی که می کنند.»

۴. «فرزندان خود را به خاطر ترس از قحطی نکشید.»

۵. «هنگامی که زنان با ایمان نزد تو آیند و با تو بیعت کنند که برای خدا شریکی قائل نشوند، دزدی و زنا نکنند و فرزندان خود را نکشند.»

ریشه ای ترین کششی که انسان در خود می یابد، مهر پدر و مادری به فرزندان است. و هیچ گرایشی ریشه دارتر از مهر پدر و مادر به فرزند نیست.

با توجه به این اصل، گاهی سنگ دلی بشر به پایه ای می رسد که ریشه چنین عاطفه ای پایدار در درون او می سوزد، حتی از ناتوان ترین و بی دفاع ترین کس هم گذشت نمی کند و آن که از او امید کمک و یاری می رود، به جای این که او را به آغوش مهرش بگیرد و او را پرورد و بارورش سازد انگشتان ننگین خود را به گلوی نازک کودکی بی گناه فرو می برد و آن را چنان می فشرد که، سرانجام به زندگی او خاتمه می دهد. یا او را در میان چاهی می افکند، روی آن را هم می پوشاند، یا او را از بالای کوهی فرو انداخته و یا در آب غرقش می سازد.

این تصویر کوتاهی از زندگی عرب جاهلی بود که پیش از اسلام، با جگر گوشگان خود داشتند. اسلام برابر این عمل ننگین و شرم آور، به شدت ایستاد و مبارزه کرد. و بار دیگر مهر و مودت، جای قساوت و سنگ دلی را گرفت.

از آن جا که با وسایل پزشکی امروز مجهز نبود و از پیش بینی نوع جنین در رحم مادر، ناتوان بود و نمی دانست جنین دختر است یا پسر؛ از این جهت بردباری به خرج می داد تا جنین چشم به جهان بگشاید، سپس اگر دختر بود دستش را به خون جگر گوشه اش می آلود.

ولی بشر امروزه گامی از آن هم فراتر نهاده. او در همان ماه های میانی، جنس جنین در شکم مادر را می شناسد، سپس به زندگی کودک خود خاتمه می دهد و با کمال بی رحمی جگر گوشه اش در رحم را قطعه قطعه کرده و بیرون

می کشد.

این تنها تفاوتی نیست که میان بشر امروز و عرب جاهلی وجود دارد؛ بلکه تفاوت های دیگری نیز هست که از قساوت بیشتر و سنگ دلی فزون تر بشر مجهز به علم و صنعت امروز، حکایت می کند؛ زیرا عرب جاهلی، تنها دختر را زیر خاک می کرد؛ ولی بشر درس خوانده امروزی نه به دختر رحم می کند و نه به پسر.

در عصر جاهلیت، تنها پدر جاهل، دست خود را به خون نوزاد معصوم آلوده می نمود؛ در حالی که امروزه، کانون های عواطف؛ یعنی مادران هم با چهره تحصیل کرده ها، تن به این کار می دهند.

آن روزها تنها برخی از طوایف به عللی که بعداً تشریح خواهیم کرد، به چنین کاری اقدام می کردند و طبقات دیگر، آنان را نکوهش کرده، و عمل آنان را شرم آور قلمداد می نمودند.

در روزگار ما نویسندگانی، از طریق رسانه های گروهی از چنین عمل ننگین دفاع نموده و با دلایلی سست، شبیه به هم بافتن آسمان و ریسمان آن را یک ضرورت اجتماعی و کاری مشروع قلمداد می نمایند!!

با توجه به مراتب یاد شده، اگر بگوییم تاریخ تکرار شده و عصر نادانی در پوشش پیش رفته به جوامع بشری بازگشته است، سخنی به گراف نگفته ایم.

وحدت انگیزه

بشر عصر فضا، نه تنها در این جهات با بشر روزگار باستان یکسان و یا پیشگام تر است، اتفاقاً در انگیزه قتل نیز وحدت نظر دارند. برخی از قبایل، به این گمان به قتل فرزندان خود اقدام می کردند که علایم قحطی و خشک سالی را

ص : ۹۴

در منطقه خود می دیدند. و یا از ترس این که در آینده دچار فقر گردند، فرزندان خود را زنده به گور می کردند؛ ولی اکنون به دلایل بی پایه تر از انجام آن باکی ندارند.

قرآن مجید در دو مورد به این انگیزه اشاره می کند:

(... وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ مِنْ إِمْلَاقٍ نَحْنُ نَرْزُقُكُمْ وَإِيَّاهُمْ ...) «فرزندان خود را برای قحطی و گرسنگی نکشید، ما آنان و شما را روزی می دهیم».

این آیه (۱) می رساند که آنان فرزندان خود را به هنگام قحطی می کشتند؛ ولی آیه دیگر بدگمانی شان به فقر را ناشی از این پدیده ناپسند می داند:

(وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ خَشْيَةَ إِمْلَاقٍ ...) «فرزندان خود را به خاطر ترس از قحطی نکشید» (۲).

تفاوتی که عرب جاهلی با طرف داران سقط جنین امروز داشت این بود که، عرب ها به دلیل ناآگاهی از علم و دانش و نداشتن مشکلی به نام رشد جمعیت و آهنگ سریع آن مخصوصاً با توجه به این که افزایش، افزایش تصاعدی است نمی توانستند بهانه ای به نام تعدیل و مهار رشد فزونی جمعیت را در گفت و گوهای خویش بگنجانند؛ از این رو ناگزیر بودند، تنها ناداری را پیش بکشند.

ولی بشر امروز در اثر آگاهی از رشد اقتصادی و بهداشت بین المللی، کار خود را موجه و عوام پسند می نماید و می افزاید: آهنگ رشد جمعیت، از رشد اقتصادی و درآمد مواد غذایی سریع تر است؛ بنابر این چاره ای جز مهار جمعیت _ ولو از طریق سقط جنین و جز آن _ نیست!

ص : ۹۵

۱- [۱] انعام/۱۵۱.

۲- [۲] اسراء/۳۱.

این ها فراموش کرده اند که این نگرانی تازگی ندارد؛ همین مشکل که امروز در برابر مردم عصر فضا سبز شده است به حکم آیات یاد شده، در برابر اقوام عرب جاهلی نیز وجود داشت و آنان نیز فرزندان خود را از ترس کمبود مواد غذایی می کشتند، در حالی که این ها با این رفتارشان، به عرب جاهلی می گویند رویت سفید!

اگر غوغای آزادی سقط جنین به خاطر رشد سریع جمعیت است، باید یادآوری شود که:

۱. اگر در کشور ما که جمعیت آن در هر کیلومتر مربع به ۲۰ نفر نمی رسد سقط جنین به خاطر جلوگیری از تکثیر نسل، تجویز شود، باید در کشورهایی که جمعیت آن ها در هر کیلومتر مربع به ۴۰۰ تا ۵۰۰ نفر می رسد قتل عمد آزاد اعلام گردد.

۲. آگاهان می گویند: اگر در این مملکت رودخانه ها سدبندی شود، زمین های بایر آباد گردند، از زمین های زراعتی به خوبی استفاده شود، صید ماهی به صورت صحیح اداره گردد و سطح فکر مردم بالا برود، این مملکت قادر به اداره ۱۵۰،۰۰۰،۰۰۰ نفر خواهد بود.

۳. کشور ایران هم اکنون دچار کمبود نیروی انسانی است. در سال های اخیر، متجاوز از یک میلیون کارگر خارجی، در جای جای کشور سرگرم کارند، وبازار کار گرم و نیروی انسانی کم یاب بود؛ با وجود این، چگونه دم از مهار رشد جمعیت می زنیم؟

در این کشور، کمبود پزشک، مهندس، تکنسین و استادکار برای همه ملموس است و هر روز دست نیاز به خارج دراز کرده و دسته دسته دکتر و مهندس و... وارد می کنیم.

۴. کشورهای پیش رو که برای جلوگیری از افزایش جمعیت در کشورهای در حال رشد، کارشناس می فرستند، بهتر است جمعیت خود را در

اندازه کنونی نگاه دارند تا جمعیت دیگر کشورها به نیمی از جمعیت آنان برسد؛ سپس برای آنان طرح و برنامه بریزند.

۵. آیا بهتر نیست بودجه ای که در راه اداره جمعیت مصرف می شود، در راه فراهم ساختن وسایل زندگی خانواده های فقیر مصرف گردد و به جای انسان کشی، به احیای انسان های فقیر و بی دفاع پردازیم؟ (۱)

فرزندکشی های آگاهان و ناآگاهان!

در این که عرب جاهلی دختران خود را، زنده به گور می کردند، جای گفت و گو نیست. و قرآن مجید هم رفتار ناشایست آنان را در جای جای آن نکوهش کرده و در سوره «تکویر» هشدار می دهد که در روز رستاخیز از کودکان بی گناهی که زنده به گور می شده اند، پرسیده می شود: (وَ إِذَا الْمَوْؤُودَةُ سُئِلَتْ بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ)؛ «هنگامی که از قتل دخترک سؤال شود که به چه گناهی کشته شد؟». (۲)

امیر مؤمنان (علیه السلام) در خطبه «قاصعه» در بازگویی از زندگی عرب جاهلی به این کردار زشت اشاره نموده، می فرماید: «مِنْ بَنَاتٍ مُّؤَوَّدَةٍ وَ أَصْنَانٍ مَّعْبُودَةٍ»؛ دخترهای کشته شده و بت های مورد پرستش، شعار آنان بود». اینک می خواهیم ببینیم این رسم جاهلی در میان چه قبایلی رواج داشت. بیشتر تاریخ نگاران را نظر بر آن است که دست قبیله «بنی تمیم» به خون فرزندان شان آلوده بود و به گمان گروهی دیگر، این بیماری به قبایل دیگری؛ مانند «قیس»، «اسد»، «هذیل» و «بکر بن وائل» نیز سرایت کرده بود. (۳)

ص : ۹۷

۱- [۱] از فراز ۱ تا ۵ مربوط به پیش از انقلاب است.

۲- [۲] تکویر/ ۸- ۹.

۳- [۳] شرح حدیدی، ج ۱، ص ۱۴۷.

علت همه گیر شدن این کار ناروا در میان قبیله بنی تمیم این بود که قبیله یاد شده، از پرداخت مالیات به «نعمان بن منذر» خودداری کردند و او برای سرکوبی آنان به سرزمین آن ها لشکر کشید. چهارپایان آن ها را غارت کرد و زنان را به اسارت برد.

پس از چندی، مردان قبیله برای جلب خشنودی نعمان، به حضور او بار یافتند و درخواست کردند که اسیران بنی تمیم را که غالباً دختر بودند، آزاد کند. وی گفت: اختیار با دختران است، آنان می توانند در خانه های «اسیر کننده خود» بمانند و می توانند همراه پدران خود به وطن خویش بازگردند. همه دختران، بازگشت به وطن را همراه پدر، بر اقامت در آن منطقه ترجیح دادند، جز دختر «قیس بن عاصم» که ماندن نزد اسیرکننده را برگزید. این کار بر قیس گران آمد؛ از این جهت عهد کرد، از آن به بعد، اگر دارای دختری شد، در همان نوزادی به زندگی او خاتمه دهد.^(۱) وی به دنبال این جریان در طول عمر خود، هفده دختر را، زنده به گور کرد و کار او برای دیگران الگو گردید. رفتار قیس و کردارش از یک نوع مردانگی کاذب سرچشمه می گرفت. و به قول «آلوسی»^(۲) از مزید و شدت «غیرت» و این که مبادا از جانب دختران ننگ و عاری دامن آنان را بگیرد و دختران آنان با افراد ناباب یا پست ازدواج نمایند، دختران خود را در دوران کودکی سر به نیست می کردند و به خاطر یک انگیزه ناموسی (هرچند غلط)، انسانی را می کشتند.

ص : ۹۸

۱- [۱] شرح حدیدی، ج ۱۳، ص ۱۷۵.

۲- [۲] بلوغ الارب فی معرفه أحوال العرب، تألیف سید محمود شکری آلوسی بغدادی، ج ۳، ص ۴۲.

متأسفانه بشر عصر فضا که خواهان آزادی سقط جنین است، برای آزاد گذاردن زنان در مسائل نامشروع جنسی، سقط جنین را قانونی اعلام می کند و گروهی را بر جان و ناموس مردم و کودکان بی گناه مسلط می سازد و عمل ناموجه خود را چنین توجیه می کند که:

چون گروهی از دختران و زنان بی شوهر، اغفال و باردار می شوند، جا دارد برای حفظ آبروی خانواده ها، این قبیل مادران کورتاژ شوند.

برای این کار ناروا گریزی جز این نیست که بگوییم: به خاطر ننگ داشتن آبروی گروهی از زنان هوس ران مرتکب قتل نفس شویم که از نظر قرآن، کشتن یک انسان، معادل کشتن همه انسان ها است. آن جا که می فرماید:

(... مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا...): «هرکس انسانی را بدون این که مرتکب قتل نفس و یا فساد در روی زمین گردد بکشد، مانند این است که همه مردم را کشته است».^(۱)

شگفت از نویسنده ای است که با یاوه سرایی از این عمل ضد انسانی پشتیبانی می کند و می نویسد: «در شش گوشه دنیا، طبیعت آن اندازه بچه ناخواسته می زاید که اگر چاره آن، تحت شرایط بهداشتی و قانونی فراهم نشود، حتماً پنهانی و به طرق غیر بهداشتی و غیر قانونی اجرا می گردد».

درست است که شرف انسان باید محفوظ بماند؛ ولی آیا به قیمت قتل نفس و کشتن بچه بی گناه، آن هم به دست پزشک؛ یعنی فرشته نگهبان سلامت جامعه؟! این منطقی به سان این می ماند که بگوییم: چون در آغوش

طبیعت گروهی به مواد مخدر آلوده می شوند و موادی که در اختیار آنان گذارده می شود، غالباً مطابق اصول بهداشتی نیست؛ از این جهت فروش تریاک و هروئین را آزاد کنیم تا فروش هروئین و مصرف آن به طور بهداشتی و قانونی صورت بگیرد.

انگیزه دختر کشی!!

از برخی نوشته های تاریخ نگاران برمی آید که انگیزه آنان برای کشتن دختر، احساس نفرت از دختر داشتن بود، قرآن مجید پرده از این حقیقت برمی دارد:

(وَ إِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُمْ بِالْأُنْثَىٰ ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا وَ هُوَ كَظِيمٍ): «هنگامی که به یکی از آنان بشارت (تولد) دختر بدهند، چهره او تیره شده و خشم خود را فرومی برد».^(۱)

(يَتَوَارَىٰ مِنَ الْقَوْمِ مِنْ سُوءِ مَا بُشِّرَ بِهِ أَيُمْسِكُهُ عَلَىٰ هُونٍ أَمْ يَدُسُّهُ فِي التُّرَابِ أَلَا سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ): «از ناگواری خبر، از قوم خود پنهان می شود و نمی داند که آن نوزاد را به ذلت نگاه دارد یا در خاک پنهان سازد، چه بد است قضاوتی که می کنند».^(۲)

این آیه تلویحاً به انگیزه خاصی اشاره می کند و آن این که اصولاً برخی از قبایل، داشتن دختر را برای خود عار می دانستند و هر وقت به آنان بشارت می دادند که همسرت دختر زاییده به فکر زنده به گور کردن آن می افتادند.

«صعصعه بن ناجیه» (جدّ فرزّدق شاعر معروف) که از یاران پیامبر

ص : ۱۰۰

۱- [۱] نحل/۵۸.

۲- [۲] نحل/۵۹.

گرامی (صلی الله علیه وآله وسلم) بود، روزی به حضور پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) رسید، گفت: ای پیامبر خدا! من در دوران جاهلیت عمل نیکی انجام داده ام شاید الآن به دردم بخورد و آن این که:

من روزی دو شتر گم کردم و برای پیدا کردن آن ها رو به بیابان نهادم به خانه ای رسیدم که دیدم بزرگ مردی در آستانه در نشسته است. از او سراغ شترانم را گرفتم، وی گفت: چه علامتی داشتند؟ گفتم: علامت شتران قبیله «میثم بنی دارم» گفت: هر دو نزد من است. ناگهان پیرزنی از خانه بیرون آمد. آن مرد مهلت نداد که پیرزن سخن بگوید، فوراً گفت: همسرم چه آورد، اگر پسر باشد نگاه می دارم و اگر دختر باشد زنده به گور می کنم. پیرزن گفت: دختر است. در این هنگام به من رقتی دست داد، خواستم این دختر را از مرگ نجات دهم، به او گفتم: این دختر را به من می فروشی؟ وی در پاسخ گفت: آیا ننگ نیست که انسان فرزند خود را بفروشد! و هرگز دیده ای که عرب دختر خود را بفروشد؟! گفتم: می خواهم او را نجات دهم، نمی خواهم بخرم او را بفروشم. سرانجام من او را در برابر آن دو شتر گمشده و شتر دیگری که بر آن سوار بودم، خریدم مشروط بر این که مرا با آن شتر به منزل برساند.

از آن هنگام تاکنون ۲۸۰ دختر به این قیمت خریده و از کشته شدن آن ها جلوگیری کرده ام. (۱) فرزددق در مدح خانواده خود به عمل جدّ خویش افتخار میورزد و می گوید:

و منّا الذی من ع الوائدی ن*** و احیاء الوئی ی___ د فلم ت وئد (۲)

از ما است کسی که کشتن دختران را ممنوع ساخت و به دخترانی که در

ص : ۱۰۱

۱- [۱] بلوغ الارب ج ۳، ص ۴۶ این رقم را به صورت ۳۶۰ و در صفحه ۴۵ به صورت ۹۶ بیان کرده است و با توجه به امکانات عرب جاهلی آمار اخیر، صحیح تر به نظر می رسد.

۲- [۲] شرح حدیدی، ج ۱۳، ص ۱۷۶-۱۷۷.

آستانه مرگ بودند، زندگی بخشید.

در روزگار جاهلی، نیک مردی پیدا می شود که با دادن مقداری از اندوخته مالی خود، جان کودکان بی گناه را بخرد؛ آیا در جهان پیش رفته که بشر به منابع بزرگ طبیعت دست یافته است، از چنین مردانی خبری نیست که به جای کشتن بچه های بی گناه، پرورشگاه هایی برای این نوزادان فراهم سازند که هم از آدم کشی جلوگیری شود و هم این زشتی ها گسترش نیابد.

و... فرزند کشی های مقدس!!

انگیزه دیگر این بود: نذر می کردند که اگر تعداد فرزندان شان به فلان تعداد رسید، یا حاجت آنان برآورده شد، یکی از فرزندان خود را زیرپای بتان قربانی کنند. و این هم به زبان قرآن به ما رسیده:

﴿قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ قَتَلُوا أَوْلَادَهُمْ سَفَهًا بِغَيْرِ عِلْمٍ...﴾: «به راستی! کسانی که فرزندان خود را از روی بی خردی کشته اند زیان کار شدند». (۱)

و یا: ﴿وَكَذَلِكَ زَيْنَ لِكَثِيرٍ مِنَ الْمُشْرِكِينَ قَتَلَ أَوْلَادِهِمْ شُرَكَاءَهُمْ لِيُزِدُوهُمْ وَلِيَلْبِسُوا عَلَيْهِمْ دِينَهُمْ...﴾: «شریکان بندگی (خدایان باطل)، کشتن فرزندان، مشرکان را برای آنان زیبا جلوه داد تا آنان را هلاک سازند و دین شان را بر آنان واژگونه نشان دهند». (۲)

از بیعت و پیمانی که پیامبر از زنان قریش گرفت استفاده می شود که گاهی زنان عرب نیز دست خود را به چنین گناهی آلوده می کردند، چنان که

ص: ۱۰۲

۱- [۱] انعام/۱۴۰.

۲- [۲] انعام/۱۳۷.

(... إِذَا جَاءَكَ الْمُؤْمِنَاتُ يُبَايِعْنَكَ عَلَى أَنْ لَا يُشْرِكْنَ بِاللَّهِ شَيْئًا وَلَا يَسْرِقْنَ وَلَا يَزْنِينَ وَلَا يَقْتُلْنَ أَوْلَادَهُنَّ ...) «هنگامی که زنان با ایمان نزد تو آیند و با تو بیعت کنند که برای خدا شریکی قائل نشوند، دزدی و زنا نکنند و فرزندان خود را نکشند و...» (۱).

حال، انگیزه آنان در کشتن فرزندان چه بوده است؟! روشن نیست.

در کتاب های تاریخی و قصه، پیرامون فرزندکشی داستان هایی وارد شده است که ما به نقل یکی از آن ها بسنده می کنیم. و پس از آن به نقل اشعاری که شاعره مسلمانی در مورد «کورتاژ» مادران سروده است پرداخته و به بحث خود پایان می بخشیم.

پس از پاگرفتن اسلام در شبه جزیره، «قیس بن عاصم» شرفیاب محضر پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله وسلم) گردید. وی نخستین کسی بود که در میان عرب دخترکشی را رایج کرده بود. یکی از انصار از سرگذشت دختران او پرسید، وی در پاسخ گفت: من همه دختران خود را زنده به گور کرده ام؛ و در این مورد تاکنون کوچک ترین اندوهی به من دست نداده است، جز یک بار، و آن هنگامی بود که من در سفر بودم و همسرم حامله بود. سفر من طول کشید و او وضع حمل کرد، اتفاقاً بچه او دختر بود. همسرم از ترس من، او را به خواهر خود سپرده بود. وقتی من از سفر برگشتم از وضع حمل او پرسیدم، وی گفت: خدا به ما دختر داده بود؛ ولی مرده به دنیا آمد. از این که دخترم مرده به دنیا آمده بود، خوشحال شدم که این بار دستم به خون او آلوده نشد.

ص: ۱۰۳

چندی گذشت، روزی در خانه نشسته بودم، ناگهان دختری وارد خانه شد که زیبا و با طراوت بود؛ در حالی که گیسوان خود را به هم بافته و گردن بندی به گردن انداخته بود... از همسر پرسیدم که این دختر کیست؟ وی در حالی که اشک در چشمان او حلقه زده بود، گفت: این همان دختر است که هم زمان با سفر تو، او را زاییده و از ترس، او را به خواهرم سپردم.

او گمان می کرد سکوت من در برابرش، نشان از خرسندی من است. او تصور می کرد که من هرگز دست خود را به خون او نخواهم آلود و چنین عار و ننگی را تحمل خواهم نمود. روزی که همسر در خانه نبود، به موجب پیمانی که در جریان «نعمان منذر» با خود بسته بودم، دست دخترم را گرفتم و به نقطه دوری بردم. و در صدد حفر گودالی برآمدم؛ در اثنای کار، دخترم مرتب از علت حفر گودال می پرسید. وقتی کار حفر گودال به پایان رسید دست دخترم را گرفتم به میان آن افکندم و خاک ها را به روی او ریختم و به ناله های جگرخراش وی گوش ندادم.

او هم چنان ناله می کرد و می گفت: پدرجان! چرا مرا زیر خاک پنهان می سازی؟ آری یگانه موردی که دلم به حال فرزندم سوخت، همین مورد بود.

وقتی سخنان قیس به پایان رسید، چشمان پیامبر از شنیدن سرگذشت دختران قیس پر از اشک شده بود و این جمله را فرمود: «آن هذله لقسوه و من لا- یرحم لا یرحم؛ این کار سنگدلی است و هر کس که رحم نداشته باشد، مورد ترحم قرار نمی گیرد» (۱).

در این جا مناسب است پیام منظوم بانوی مسلمانی را به مادرانی که

ص : ۱۰۴

۱- [۱] حیات محمد (صلی الله علیه وآله وسلم) / ۲۴، نگارش دکتر محمد علی الحاج سالمین، ط ۱۳۷۵هـ_ق.

دست به چنین جنایتی می زنند، تقدیم کنیم:

پیامم را به مادرها رسانی!

به خواب آمد مرا، طفل جنینی *** بگفتا مادرم را گر بینی
بگو مادر! خطا از من چه دیدی *** که بی جرمم، بخونم در کشیدی؟!
درونت کودکی، آرام بودم *** کجا محکوم بر اعدام، بودم؟
به خونم چنگ و دندان تیز کردی *** زخون، دامان خود، لبریز کردی
به دم تازه رسیده میهمانت *** نه آسیبی رسید از من به جانت!
به مهمان بایدت مهمان نوازی *** نه بی رحمانه اش نابود سازی!
تو فکر خرج و برجم را نمودی *** ز جسم کوچکی جان در ربودی!
مرا «روزی» به همراه بود، مادر! *** ولی افسوس نمودی تو باور!
تو گردش را به من ترجیح دادی *** اساس ظلم در عالم نهادی
امید کودکان، بر مام باشد *** چو مادر باشدش آرام باشد
امیدم بود، رویت را بینم *** گلی از گلشن حسینت بچینم
دلَم می خواست به پستانت زخم چنگ *** غمت بیرون نمایم از دل تنگ
دلَم می خواست از شیرت بنوشم *** صدای مادرم آید به گوشم!
امیدم بود، لبخندم بینی *** کنار تخت خوابم خوش نشینی
امیدم بد، دبستانم فرستی *** دهی تعلیم، درس حق پرستی
بیایم از در و شادت نمایم *** سرود کودکان بهرت سرایم

امیدم بود گردهم من، جوانی *** زمان پیریت قدیم بدانی

زمان پیریت، غم خوار باشم *** به هر کاری برایت یار باشم!

من اینک روح پاکم در جنان است *** مکانم در جوار حوریان است

کنون کن توبه، استغفار، شاید *** خدای مهربان رحمت نماید

تمنا دارد «افسر»^(۱)، ار توانی *** پیامم را به مادرها رسانی

و اما یک یادآوری:

خداوند در سوره «ممتحنه» به پیامبر دستور می دهد از زنان بیعت بگیرد و آن این که: (أَنْ لَا يُشْرِكَنَّ بِاللَّهِ شَيْئًا وَلَا يَسْرِقَنَّ وَلَا يَزْنِينَ وَلَا يَقْتُلَنَّ أَوْلَادَهُنَّ) (ممتحنه/۱۲): «برای خدا شریکی قائل نشوند، دزدی و زنا نکنند و فرزندان خود را نکشند».

یک نکته جالب توجه است که، اگر کشته فرزندان، مردان بودند؛ چرا پیامبر از زنان بیعت گرفت که فرزند کشی نکنند؟

پاسخ: زنده به گور کردن فرزند را در زبان عرب «وَأَد» می گویند که مخصوص مردان بوده؛ اما کشتن به صورت سقط جنین در میان زنان نیز بوده است. و شاید به صورت نادر، شکل نخست نیز در میان آنان وجود داشت؛ از این جهت از زنان نیز چنین بیعتی گرفته شد.^(۲)

از این بیان، پاسخ پرسشی که در صفحه ۹۱ مطرح کرده بودیم، روشن گردید.

ص : ۱۰۶

۱- [۱] بانو افسر الملوک عاملی که همین اشعار وی در مجله مکتب اسلام، شماره ۱۲، از سال شانزدهم چاپ شده است.

۲- [۲] کشف، ج ۳، ص ۲۳۳؛ مجمع البیان، ج ۵، ص ۲۷۵.

۱. (... وَ آتَوْهُنَّ أُجُورَهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ مُحْصَنَاتٍ غَيْرَ مُسَافِحَاتٍ وَلَا مُتَّخِذَاتِ أَخْدَانٍ ...) (نساء/۲۵)

۲. (... وَلَا تَقْرَبُوا الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَنَ ...) (انعام/۱۵۱)

۳. (... أَتَأْتُونَ الْفَاحِشَةَ مَا سَبَقَكُمْ بِهَا مِنْ أَحَدٍ مِنَ الْعَالَمِينَ ...) (اعراف/۸۰)

۴. (وَلَا تَقْرَبُوا الزَّانَا إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً وَسَاءَ سَبِيلًا) (اسراء/۳۲)

۵. (وَ الَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ) (مؤمنون/۵)

۶. (الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا مِائَةَ جَلْدَةٍ وَلَا تَأْخُذْكُمْ بِهِمَا رَأْفَةٌ فِي دِينِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ
وَلْيَشْهَدْ عَذَابَهُمَا طَائِفَةٌ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ) (نور/۲)

(إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ فِي الَّذِينَ آمَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ...) (نور/۱۹)

۷. (... وَ لَا يَزْنُونَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يَلْقَ أَثَامًا ...) (فرقان/۶۸)

۸. (... وَ الْحَافِظِينَ فُرُوجَهُمْ وَالْحَافِظَاتِ ...) (احزاب/۳۵)

۹. (و مَرْيَمَ ابْنَتَ عِمْرَانَ الَّتِي أَحْصَنَتْ فَرْجَهَا ...)

(تحریم/۱۲)

ترجمه آیات

۱. «مهر آنان (زنان) را به شایستگی پردازید، عقیف و پاک دامن باشند نه زناکار و نه رفیق گیر».

۲. «به کارهای زشت چه آشکار و چه پنهان نزدیک نشوید».

۳. «چرا چنین کار زشتی را انجام می دهید که پیش از شما کسی آن را انجام نداده است».

۴. «به زنا نزدیک نشوید حقا که کار بد و روش زشتی است».

۵. «آنان «فرج» خود را از حرام حفظ می کنند».

۶. «به هر یک از زن و مرد بدکار، صد تازیانه بزنید و هرگز درباره آنان در اجرای دستورهای الهی رأفت و ترحم مکنید، اگر

به خدا و روز رستاخیز ایمان دارید . باید در اجرای مجازات، گروهی از افراد با ایمان حاضر باشند».

«آنان که انتشار خبر زشت را درباره افراد با ایمان دوست دارند، برای آنان عذاب دردناک است».

۷. «از زنا دوری می جویند و هر کس انجام دهد گنهکار به شمار می رود».

۸. «مردان و زنان فرج خود را از کارهای زشت حفظ می کنند».

۹. «مریم دختر عمران که فرج خود را از حرام حفظ کرد».

ص : ۱۰۸

اشاره

رهبری «غریزه جنسی» از جمله مسائلی است که هرچه درباره آن گفت و گو شود و گردهم آیی برپا گردد، به حفظ «سعادت» نسل جوان کمک می کند و جامعه و تمدن بشری را از سقوط و بدبختی نجات می دهد. یکی از پابندهای امروز مردم حفظ عفت و اخلاق جوانان ما است. آنان در محیطی زندگی می کنند که بیماری «جنون جنسی» و «دیوانگی سکس» رو به افزایش و به سرعت از غرب به شرق در حال سرازیر شدن است.

غرب به نام «آزادی زن» او را رسماً به زنجیر «بردگی سکس» کشیده و شخصیت و ارزش او را در آن خلاصه کرده است آنچه از زن می خواهد همین است و بس و جز آن بهانه. درستی گفتار ما از جایگاه های شغلی ای که غرب، به زن ارزانی داشته است می توان یافت. بگذریم از گروهی زنان با شخصیت که، شرف انسانی خود را به هیچ بهایی از دست نمی دهند و تا شغل و مقامی مناسب با شخصیت خود پیدا نکنند زندگی در درون خانه و تربیت شیر مردان را بر اشغال آن ها ترجیح می دهند.

غربی ها چه چیزی به زن بخشیدند؟ آنان، آیا جز این بود که در عمل از این جنس لطیف و شکستنی تنها برای بر آوردن هواهای نفس و کسب سرمایه، به صحنه فرا خواندند؟ ارمغان به میدان آمدن زن در پشت این نمایش ها نهفته است که:

هنرپیشه گی سینما، خدمت کاری در هواپیما و رستوران، مانکنی برای عرضه لباس، تبلیغات چی اجناس مختلف تجارتنی و... که شرف و عفت او را نابود کرده و او را به اندازه ای تنزل می دهد که وی با گوشت و پوست و زیبایی

خود، برای دیگران تجارت و کاسبی می کند.

امروز، جوان در محیطی زندگی می کند که، از در و دیوار آن، جاذبه های سکس می بارد و عوامل فراوانی دست به دست هم داده و به زبانه کشیدن غریزه جنسی او کمک می کند. نمایش های «سینمایی»، «تلویزیونی»، مطبوعات رنگین، برهنگی زنان در محیط کار، آلودگی های لب دریا، رقص خانه ها و شب نشینی ها، از جمله عواملی است که جوانان را به سوی خودباختگی جنسی فرا می خواند و نائره بی عفتی را در دل هر جوان پاکی مشتعل می سازد.

راه مبارزه چیست؟

اکنون که خداوند بر ملت مستضعف ایران منت نهاده و آنان را در مبارزه با رژیم طاغوتی _ که پیوسته در گسترش فساد در میان جوانان و «لا-ابالی» ساختن آنان، با برنامه های گوناگون می کوشید _ موفق ساخت و «جمهوری اسلامی» پس از یک همه پرسی بی سابقه، رسمی گردید دولت در چنین موقعیت حساس و موفقیت آمیزی، وظیفه دارد جهادی مقدس و فراگیر را برای براندازی عوامل فساد اخلاق آغاز کند و در این راه باید از مطبوعات، رادیو و تلویزیون، فرهنگ و هنر، گویندگان، نویسندگان و دیگر عوامل سازنده کمک بگیرد.

دولت جمهوری اسلامی ایران، اکنون صاحب یک کشوری است که فساد اخلاقی در تار و پود آن ریشه دوانده، در خانواده ها نفوذ کرده، و آن چنان بنیاد آن ها را لرزان ساخته که سخت بتوان آن ها را زوده. و مطابق آماری که در رژیم منفور منتشر گردید در برابر هر ازدواج، یکی به طلاق می انجامد؛ یعنی

۵۰ درصد از ازدواج‌ها بی پایه بود و هر روز بر شمار آن‌ها افزوده می‌شود.

یکی از برنامه‌های حساب شده که عوامل بیگانه با الهام از سازمان «سیا» در صدد پی ریزی آن بودند، مسئله «آموزش جنسی» در مدارس، مراکز علمی و هنری بود. طرح مسائل جنسی در آموزشگاه‌ها، دامی بزرگ در برابر عفت نوجوان و جوان بود. هدف رژیم این بود که جوانان ما را از همان دوران جوانی، آن‌چنان غرق در فساد و آلودگی سازد که دیگر جز فساد به چیز دیگری نیندیشد. و هرگز به فکر مبارزه با عوامل خارجی و داخلی که هستی ما را غارت می‌کردند، نباشد تا دست آنان در اجرای تمام برنامه‌های استعماری باز و آزاد باشد.

فحشا، بسان موربانه‌ای است که اگر داخل جامعه شود یا در هر تمدنی راه یابد، آن را از درون می‌خورد و متلاشی می‌سازد. چندی پیش رئیس جمهوری ایالات متحده اعتراف کرد، این عامل ویران‌گر و سرنگون‌کننده، در تمدن فعلی و جامعه آمریکا نفوذ کرده است.

بی‌گمان تمدن ماشینی غرب که غرق در فساد جنسی است، روزی از درون می‌پوسد و از بین می‌رود.

گسترش فحشا در میان جوانان، گذشته از این که آنان را از مسائل سیاسی و پایه‌ای دور نگاه می‌دارد و بی‌تفاوت بار می‌آورد، وسیله مؤثری است برای کاهش ازدواج. در آغاز زندگی، محرک اساسی برای ازدواج، لذت‌های جنسی و کام‌یابی‌های زناشویی است. مسئله تشکیل خانواده و تولید نسل، یکی از میوه‌های قهری ازدواج است که آینده‌مورد توجه قرار می‌گیرد. در آغاز کار این امر مورد توجه نیست؛ ولی هنگامی که کام‌یابی به صورت آسان و ارزان به دست آید و جایی که جوان با طرح دوستی با دختران و زنان بتواند

خواهش های خود را برآورده سازد، دلیلی ندارد که به فکر ازدواج باشد و زیر بار مسئولیت برود؛ از این جهت می توان گفت گسترش فحشا یکی از علل کاهش ازدواج می باشد.

وظیفه دولت اسلامی چیست؟

اشاره

دولت اسلامی ایران که در پرتو الطاف الهی و اراده استوار ملت، هر روز پایدارتر می شود، برای پاک سازی محیط از آلودگی هایی که از رژیم منفور به ارث مانده است، شایسته است پیشنهادهای یاد شده زیر را مورد توجه قرار دهد:

۱. مبارزه با عوامل و مراکز فساد

نخستین گام در این راه، مبارزه با عوامل و مراکز فساد و از بین بردن هر عاملی است که فساد را دامن می زند و جوانان را به فرو افتادن در مسائل جنسی و امور بی عفتی یاری می دهد. برای ریشه کنی هر نوع علف هرزه ای که در باغ زندگی جوانان روییده است، برنامه صحیح و مؤثری لازم است که زیر نظر یک هیأت علمی اقتصادی و هنری تنظیم گردد و با قاطعیت پیاده شود.

هرگاه مبارزه با مراکز فساد، با برنامه ریزی صحیح آغاز شود، هیچ گونه ناراحتی از مسدود شدن این مراکز به وجود نمی آید.

۲. جلوگیری از معاشرت های حساب نشده

نه تنها باید با مراکز فساد مبارزه کرد؛ بلکه باید با گردهم آبی ها، عیاشی و شهوت انگیز و درهم شدن بی قید و بند زن و مرد و معاشرت های حساب نشده جلوگیری شود. نیز از طریق پوشش اسلامی، که پوشش از خود نمایی،

عشوه گری، تقلیدها و باب بازی های مهیج و گمراه کننده است، جلو گرایش های حساب نشده را گرفت.

۳. کمک های مادی و معنوی برای ازدواج

دولت می تواند با برگزیدن هیأت و تأسیس صندوق های تعاونی در استان ها، به آن گروه از جوانان که در فکر ازدواج هستند، اما امکانات مالی ندارند، کمک های در خور در اختیار آنان بگذارد. این یک بایسته اخلاقی و ملی است که هرگز دولت نباید از آن غفلت کند و در بودجه کشور به صورت یک قلم قابل ملاحظه در نظر بگیرد. پول های هنگفتی که رژیم سابق در ترویج فساد و فحشا خرج می کرد، باید به صورت پسندیده ای در راه انجام ازدواج های اسلامی، هزینه گردد. این کمک ها می تواند به صورت وام، مسکن، سرمایه، و خرید وسایل زندگی و ... باشد.

۴. از میان برداشتن پایج های ازدواج

شکی نیست که بر سر راه ازدواج های اسلامی یک رشته موانع قانونی و مراسم پوچ محلی وجود دارد که، دولت باید هرچه زودتر این موانع را با امکانات خود از سر راه بردارد، اینک به برخی از این موانع اشاره می کنیم:

الف: روزی در این کشور، به خاطر غرب زدگی، و اشاعه فساد در دل اجتماع، سن ازدواج را بالا بردند و دختران پاک نقاط گرم سیر را که گرایش های جنسی آنان در آغاز بلوغ بیدار می گردد، مجبور کردند که با دیو شهوت سالیان متمادی نبرد کنند، یا تن به گناه دهند.

شاید برخی با تصویب افزایش سن ازدواج، تظاهر به پیش رفت کرده و

خواسته اند بگویند حالا که ما، در علم و صنعت به پای غریبان نرسیدیم، لااقل در بالا بردن سن ازدواج به پای آنان برسیم! این پیچو خم ها هرچه زودتر باید از پیش پای جوانان برداشته شود، تا هر دختر و پسری پس از بلوغ، با داشتن رشد جسمی و روحی بتوانند ازدواج نمایند.

ب: تنها پایین آوردن سن ازدواج همه کار نیست. باید کوشش شود با وسایلی که در اختیار است ازدواج آسان و بی دردسر و به اصطلاح ازدواج اسلامی را، جای گزین ازدواج های سخت که همراه با تشریفات کمرشکن و پیرایه های ابلهانه و نمایش های رؤیایی است، سازد. این مسئله برای مردم آن چنان روشن شود که، ازدواج های دست و پاگیر را ننگ بشمارند؛ بلکه با برپایی نشستی دوستانه و پهن کردن یک سفره عقد که در آن چیزی جز قرآن، آئینه، گل و شاخه نبات و یکی دو عدد سکه، چیز دیگری نباشد. این آغاز و انجام جشن ازدواج باشد و بس. همچنین در جامعه چنان زمینه سازی کنند و به آنان بگویند که: این گونه ازدواج ها که با سادگی؛ ولی آمیخته با یک دلی باشد، پایدارتر است.

ج: هرگاه پدر و مادر احساس کند که جوان پس از تشکیل زندگی در اداره آن با مشکلاتی روبه رو است، پدر باید هزینه زندگی فرزند و عروس را پردازد و چنین بیندیشد که فردی به زندگی او افزوده شده است، در عین حال آنان را در گذران زندگی رهبری کند تا بتواند روی پای خود بایستد.

پیامبر گرامی (صلی الله علیه و آله وسلم) فرمود:

«مَنْ أَدْرَكَ وَ لَهُ وَالِدٌ وَ عِنْدَهُ مِمَّا يَزُوجُهُ فَلَمْ يَزُوجْهُ فَفَسَدَ فَاإِثْمٌ بَيْنَهُمَا؛ پدری که فرزندش به حد بلوغ رسیده و پدر قدرت دارد که برای او همسری بگیرد و این کار را نکند و جوان آلوده شود، پدر شریک گناه فرزندش می باشد.»

پدري كه گمان مي كند بايد فرزندش تحصيلات نهايي خود را به پايان برساند و پست و مقامى را به دست بگيرد، آن گاه براى ازدواج او دست و پا كند، سخت در اشتباه است. امروز اگر جوان زيرك و هوشمند باشد، به زحمت مي تواند تحصيلات بالاي خود را در ۲۵ سالگى به پايان برساند. و اگر بخواهد دوره تخصص را هم پشت سر بگذارد، بايد ۵ سال ديگر درس بخواند. و در حالى كه هر روز دامنه علم گسترش مي يابد؛ شايد روزى فرا رسد كه جوان، مدرك تخصص خود را در سيو پنج سالگى بگيرد. بنا بر اين، جوان چگونه تا اين هنگام كه نيروى جنسى، قوس صعودى خود را به پايان رسانيده و قوس نزولى آن آغاز مي شود، صبر كند.

د: موضوع ديگر، مسئله آمد و شد و شناسايى ميان خانواده ها و جوانانى است كه مي خواهند با افراد پاك ازدواج كنند؛ اما يكديگر را نمى شناسند. براى برداشتن اين كاستى، لازم است مركزى كاملاً پاك و به دور از هر گونه سوء استفاده به وجود آيد و مشخصات اين گونه جوانان به آنان سپرده شود تا جوانان بتوانند از اين راه زوج مورد نظر خود را پيدا كنند.

چندى پيش از سوي گروهى، مقدمات چنين انگيزه اى پي ريزى شد؛ ولى بدبختانه «ساواك» كه از هر گرد هم آيى درستى پيش گيرى مي كرد، از شكوفايى آن جلوگيرى نمود.

ه: برخى از جوانان فكر مى كنند، اكنون كه دوره سازندگى كشور است، چه بهتر زير بار ازدواج نروند تا بهتر بتوانند به شكوفايى انقلاب كمك كنند.

ولى بايد دانست كه پيوند زناشويى مانع از سازندگى كشور نيست؛ زيرا در صورت ازدواج به كمك هم بهتر مى توانند، به امور سازندگى پردازند.

و: نيز براى آگاهى از پاى بست هاى ديگر ازدواج، از خود جوانان

خواسته شود که تلقی خود را بنویسند، سپس هیأتی به این پرسش ها رسیدگی کند و نتایج آن را به دولت ابلاغ کند تا هر مانع نامشروعی که بر سر راه حفظ عفت عمومی وجود دارد، برداشته شود.

۵. بالا بردن سطح فرهنگ اسلامی و آگاه ساختن مردم از سرنوشت دردناک زنان و مردان بدکاره و جامعه آلوده به فساد از طریق رسانه های گروهی و جراید و مجلات که می تواند پندی، بلکه بازدارنده خوبی باشد.

۶. تجویز ازدواج موقت و تبیین حدود و خصوصیات آن. این قسم از ازدواج می تواند، جوان را در دوران تحصیل، آن هم در خارج از کشور از فرو افتادن در گناه، باز دارد. و شاید به همین خاطر است که اسلام اجازه داده است که جوان مسلمان، با غیر مسلمان به صورت «متعّه» ازدواج کند.

چون دوران تحصیل در آن محیط کوتاه خواهد بود، می تواند از تولید نسل خودداری کند.

اصولاً ازدواج موقت در هر نقطه ای با شرایطی که اسلام معین کرده است می تواند جلو فحشا را به صورت روشن بگیرد. متأسفانه بسیاری از جوانان از ماهیت ازدواج موقت آگاه نبوده و گروهی آن را مساوی با آمیزش های حرام می دانند؛ ولی جز این نیست که اوّلی صیغه ای دارد و دومی فاقد آن است. در صورتی که ماهیت آن با فحشا فرق روشنی دارد، و این جا، جای گفتن آن نیست. ازدواج موقت، ازدواج واقعی است؛ در حالی که در آن روی مصالحی، هزینه ای بر شوهر نیست. و چون موقت است، طبعاً زن و شوهر از یکدیگر ارث نخواهند برد.

۷. بالاتر از همه بالا بردن سطح تقوا و بینش دینی در نسل جوان و ایجاد حالت خداترسی در تمام طبقات است.

۸. اجرای حد بر زن و مرد بدکار که در آخر بحث به طور فشرده بیان خواهد شد.

شکی نیست که، انسان با میل جنسی پا به عرصه جهان می گذارد؛ ولی این گرایش های نهفته، در سال هایی بیدار شده و رشد می کند. و در گرماگرم جوانی جسمی، از کوبنده ترین احساسات جوان به شمار می آید، که اگر در این فاصله از عمر، جوان به طور صحیح رهبری نشود، فاجعه بلکه فاجعه هایی به بار می آورد.

امروزه «کمونیسم جنسی» در تمام نشست های علمی و تربیتی، هرچند با آهنگ بهداشتی همراه باشد، ناپسند است، و طرف داری ندارد؛ زیرا در این روش رابطه پدر و فرزند، از بین می رود؛ در صورتی که هر پدری می خواهد فرزند خود را بشناسد و آن را مایه سرفرازی و پایانه دودمان خود می داند؛ بنابراین هیچ پدر به ادامه چنین روندی موافق نیست.

بنابراین، اندیشه لغو پیمان زن و شوهری و از هم پاشیدن آن، پنداری بیش نیست؛ حتی در آن جایی که می خواستند این انگیزه را پیاده کنند، با واکنش سخت توده ها مواجه گردید و سرانجام ناچار شدند که به ازدواج قانونی بسنده کنند.

«لنین» و همفکران او تصور می کردند که تعیین ها و اختصاص ها مایه نزاع و کشمکش است؛ از این جهت باید با آن ها مبارزه کرد و از میان برداشت. در نظر آنان، مالکیت فردی، پول، نام، و همسر معین، مایه تشخیص است که به نزاع و جدال دامن می زند؛ از این رو باید جامعه را از این پای بست های نزاع آفرین پاک کرد(۱)!!

ص : ۱۱۷

۱- [۱] در مانیفست (بیانیه حزب کمونیست) در ص ۶۳ سخنی دارد که قابل مطالعه می باشد.

ولی هنگام پیاده کردن آن، همگی دیدند که برنامه شان در بسیاری از این مراحل با شکست روبه رو است، به ویژه در مسئله «کمونیسم جنسی» که هیچ کس حاضر نبود پیوند خود را با فرزندش قطع کند و نهال وجود خود را نشناسد؛ سپس دانشمندان هم بر این نظر اتفاق کردند که باید در اعمال گزینه جنسی، محدودیت و یا محدودیت هایی پدید آید.

نظریه راسل

«راسل» دانشمند معروف انگلیسی، در این مورد دیدگاه خاصی دارد. او آزادی جنسی را تا جایی که به اختلاط نسل نینجامد، تجویز می کند و آن را روی دو اصل استوار ساخته است «آزادی» و «لزوم شناسایی فرزند»؛ یعنی در صورتی که ترس از درهم شدن فرزندان نباشد، هر کار را مجاز می شمرد.

اما کاستی های این روش

الف: معنی آزادی انسان که یکی از نعمت های گران بها است، این نیست که انسان اراده و خواست خود را به هر نحوی خواست، پیاده کند. تفسیر آزادی به این معنی، تیشه بزرگی بر ریشه اخلاق زدن است؛ زیرا این گونه آزادی، همان آزادی حیوانی و جنگلی است و موجودی که در آن جا زندگی می کند، می خواهد در برابر میل او، هیچ دیواری وجود نداشته باشد.

آزادی انسان این است که بشر خواست های خود را با دیگر استعدادهای عالی و مقدس خود که در حال شکوفایی هستند، هم گام و هم آهنگ سازد و خود را در مسیر تکامل قرار دهد؛ اما آزادی به گونه ای که مایه هدر رفتن دیگر استعدادها و شایستگی ها است، آزادی انسانی نیست و جای گاهی ندارد.

بفرض این که نام آن را آزادی بگذاریم.

به هر روی، آزادی به معنی گسترده ای که مساوی با بی بند وباری است، نمی تواند دست مایه ای برای شکستن قید و بندهای ازدواج گردد.

ب: اگر هر نوع رابطه ای میان همسران قانونی و دیگران را به رسمیت بشناسیم از کجا بدانیم که همسر قانونی هم به شوهر خود خیانت نکند؛ زیرا هنگامی که هیجان شهوت و طغیان غرایز جنسی و احترام به حقوق دیگران، آن چنان فراموش می شود که عقل انسان را کور و نابینا می سازد و انسان در این بین جز اشباع غریزه جنسی، چیزی را نمی بیند؛ آیا با چنین حال و روزی می توان به پدری گفت «جنینی» که در رحم همسر او هست، از آن او است نه دیگری؟!!

ج: در نخستین روزهای زناشویی بیشترین کشش و حافظ پیوند همسری، همان کام یابی ها و لذت های جنسی است؛ اما پس از اندک زمانی، گرایش و علاقه روحی است که جای گزین آن می شود به طوری که همسر، جز شوهر به کسی دل نمی بندد و زندگی آن دو، با مهر و دل دادگی همراه می گردد. آن گاه که به همسران قانونی اجازه داده شود با دیگران، به خوش گذرانی و کام یابی های جنسی گذرا پردازند، در این صورت، رفته رفته چراغ مهر و مودت به خاموشی می گراید و چشم و دیده هوس باز زن به جای دل بستن به شوهر، دل به دیگران می دهد؛ در نتیجه پیمان ماندگارشان از هم گسسته و ساختار خانواده ها از هم می پاشد.

به این دلیل، در اسلام «رفیق بازی» جنسی به طور کلی ممنوع شده و واژه «دوست دختر و پسر» که به شیوه غربی در میان برخی رایج است، از محرمات مسلم اسلام به شمار می آید. و در قرآن از آن به «أَخْدَان» که جمع «خَدْن» و به

معنی رفیق و دوست است، تعبیر آورده شده:

(... وَ آتُوهُنَّ أَجُورَهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ الْمُحْصَنَاتِ غَيْرِ مُسَافِحَاتٍ وَلَا مُتَّخِذَاتِ أَخْدَانٍ ...) : «مهر آنان (زنان) را به شایستگی پردازید، عقیف و پاک دامن باشند نه زناکار و نه رفیق گیر» (۱).

تا این جا بی پایگی نظریه راسل روشن گردید، اکنون وقت آن رسیده که آیه های مربوط به «زنا» را مورد بررسی قرار دهیم: نخست به روشن گری لفظ «فحشا» که به صورت جمع در آیه بحث شده، می پردازیم:

اصل چهارم از فرمان های پاینده قرآن، دوری از هر چیزی است که از آن در زبان عرب به عنوان «فحشاء» یاد می شود و می فرماید: (... وَلَا تَقْرَبُوا الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَّنَ ...) : «به کارهای زشت چه آشکار و چه پنهان نزدیک نشوید» (۲).

در اصطلاح امروزه به اعمال جنسی نامشروع، «فحشاء» می گویند؛ در حالی که در زبان عرب، هر نوع رفتار و گفتاری را که فوق العاده بد و تنفرزا باشد، «فحشاء» می نامند (۳).

بنابراین، هر نوع کار زشت و ناپسند مانند دروغ و «پیمان شکنی» را «فحشاء» می خوانند.

ولی قرآن فاحشه را چه جاهایی به کار برده، در خور توجه است؛ زیرا

ص : ۱۲۰

۱- [۱] نساء/۲۵.

۲- [۲] انعام / ۱۵۱.

۳- [۳] مفردات راغب، ماده «فحش».

آمیزش های نامشروع زن و مرد را، «فاحشه» می نامد، چون:

(وَلَا تَقْرُبُوا الزَّوْجَاتِ كَمَا قَرَّبْتُمْ أَنْفُسَكُمْ إِلَىٰ سَاءِ مَخْرَجٍ بِغَيْرِ حِسَابٍ) «به زنا نزدیک نشوید حقا که کار بد و روش زشتی است». (۱)

و یا عمل قوم لوط را «فاحشه» می خواند و می فرماید:

(أَتَأْتُونَ الْفَاحِشَةَ مَا سَبَقَكُمْ بِهَا مِنْ أَحَدٍ مِنَ الْعَالَمِينَ) «چرا چنین کار زشتی را انجام می دهید که پیش از شما کسی آن را انجام نداده است». (۲)

همچنین متهم کردن زنان پاکدامن، «فاحشه» می شناسد:

(إِنَّ الْعَالَمِينَ لَيُجِبُونَ أَنْ تُشَيِّعَ الْفَاحِشَةَ فِي الْعَذَابِ أَلِيمٍ...) «آنان که انتشار خبر زشت را درباره افراد با ایمان دوست دارند، برای آنان عذاب دردناک است». (۳)

خلاصه اگر قرآن این سه مورد را، «فحشاء» می نامد، نه به این دلیل است که واژه «فحشاء» کاربردی جز این سه ندارد؛ بلکه به خاطر این است که دامنه کارآیی این واژه بسیار گسترده است. و این سه مورد، از نمونه های آن کلی می باشد. همان طور که یادآور شدیم، بسیاری از گناهان ناگوار، می تواند مصداق آن باشد؛ حتی اعمالی مانند: آدم کشی، نزدیکی به مال یتیم و غیره. (۴)

ص : ۱۲۱

۱- [۱] اسراء/۳۲.

۲- [۲] اعراف / ۸۰.

۳- [۳] نور / ۱۹.

۴- [۴] لفظ «فحشاء» در قرآن ۷ بار و «فاحشه» ۱۳ بار و «فواحش» ۴ بار وارد شده است. و در موارد زیادی در معنی وسیع به کار رفته و گاهی هم در عمل جنسی، اعم از مخالف و موافق به کار رفته است. و لفظ «زنا» با تمام مشتقات خود ۱۰ بار در قرآن وارد شده است.

ولی چون دو مورد اخیر به صورت خاص در این فرمان های قرآن وارد شده، قطعاً مقصود از آن، در این جا معنی محدودتری خواهد بود.

در نتیجه هر کار شرم آوری، خواه آشکار باشد یا پنهان _ (ما ظَهَرَ مِنْهَا وَ ما بَطَّنَ) _ حرام است و باید از آن دوری جست. مثلاً: کسانی که بی پروا با زنان هرزه نزدیکی می کنند، این همان فحشای آشکار است. در صورتی که برخی در نهان معشوقه هایی دارند که، با آنان طرح دوستی ریخته، و سرو سری پیدا می کنند، فحشای مخفی است.

قرآن به این دو نوع گناه، در آیه دیگر نیز اشاره می کند:

(... وَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ مُحْصَنَاتٍ غَيْرِ مُسَافِحَاتٍ وَ لَا مُتَّخِذَاتِ أَخْدَانٍ ...) : «مهر آنان (زنان) را به شایستگی پردازید، عقیف و پاک دامن باشند نه زناکار، و نه رفیق گیر».(۱)

بدین جهت می توان گفت: مسائل مربوط به امور جنسی، اعم از آشکار و پنهان، یکی از مصادیق قطعی این فرمان است که آیه به آن توجه دارد؛ هرچند نمی توان مفاد آیه را در آن منحصر ساخت؛ بلکه می تواند معنی گسترده تری داشته باشد.

مفاسد زنا

«زنا» این است که دو جنس مخالف بدون پیوند زناشویی، به منظور خاموش ساختن غریزه جنسی، عمل جنسی انجام دهند. و چنین کاری در میان تمام ملل کاری است زشت و ناپسند؛ زیرا چنین کاری پی آمدی جز

ص : ۱۲۲

تباهی دودمان ها و بروز بیماری های تناسلی و کشیده شدن به جنایات اجتماعی مانند قتل، جرح، سرقت، خیانت و به باد رفتن حیا و عفت که بزرگترین سرمایه جامعه انسانی است، ندارد.

به خاطر چنین پی آمد ناگواری است که قرآن آن را راه بد(سَاءَ سَبِيلًا)(۱) برای بشر خوانده است.

گذشته از این، آمیزش های نامشروع مایه بی مهری پدران نسبت به فرزندان می گردد و این، منجر به قطع نسل بشر می گردد.

قانون جزایی زنا

برای پاک سازی جامعه از گمراهی های جنسی و ریشه کن ساختن این نوع بیماری ها، لازم است نکاتی که در آغاز یادآور شدیم به دقت اجرا گردد.

آیین اسلام علاوه بر آن، برای چنین عمل زشتی مجازاتی معین کرده که اگر با شرایطی که در فقه اسلامی بیان شده است، اجرا گردد، این کردار پلید که از عوامل مهم فساد اخلاق و تباهی اجتماع و از هم پاشیدن نظام خانواده است، ریشه کن می گردد.

جزای زن و مرد بدکار در سوره نور آیه ۲ چنین وارد شده است:

(الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا مِائَةَ جَلْدَةٍ وَلَا تَأْخُذْكُمْ بِهِمَا رَأْفَةٌ فِي دِينِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلَيَشْهَدَ عَذَابُهُمَا طَائِفَةٌ مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ): «به هر یک از زن و مرد بدکار، صد تازیانه بزنید و هرگز درباره آنان در اجرای دستورهای الهی رأفت و ترحم مکنید، اگر به خدا و روز

ص: ۱۲۳

رستاخیز ایمان دارید. باید در اجرای مجازات، گروهی از افراد با ایمان حاضر باشند»^(۱).

میانی ترین راه پیش گیری همین است که در این آیه وارد شده است، نه جریمه نقدی^(۲) که برای افراد متمکن چندان اهمیتی ندارد. و برای افراد فقیر نتیجه ای جز زندان که مشکلی را حل نمی کند و باری بر دوش دولت می افزاید، البته گناه جنسی در میان هیچ ملتی بی مجازات نبوده است. در شریعت حضرت موسی سزای مرد بدکار، قتل بود، و زن زناکار هم، سنگ سار می شد. در قدیم هند، زن را پیش سگ های گرسنه می انداختند تا دریده و خورده شود و مرد بدکار را می سوزاندند. در قانون روم، زن و مرد بدکار را اعدام می کردند. در انگلستان زناکار را در شهرها می گرداندند و آن قدر می زدند تا بمیرد. در برخی اقوام آنان را آتش می زدند و گاهی غرق می کردند و گاه به دار می آویختند.

البته چگونگی اجرای حد یاد شده در قرآن، در کتاب های فقهی به روشنی بیان شده است.

اکنون بحث خود را با بیان نکاتی به پایان می رسانیم:

۱. آن جا که قرآن حکم حد زنا را بیان می کند، نخست از «زانیه» آن گاه از «زانی» نام می برد؛ ولی حد سرقت عکس آن است، نخست از «سارق»

ص: ۱۲۴

۱- [۱] نور / ۲.

۲- [۲] در مسلک «باب و بها» خیانت جنسی با دادن ۹ مثقال طلا بخشوده می شود و این نوع مجازات جز باز گذاردن دست دارندگان در گناه، نتیجه ای ندارد. در کتاب «اقدس» ص ۱۵ می خوانیم: «قد حکم الله لكل زان و زانیه ديه مسلمة إلى بيت العدل و هی تسعه مثاقیل؛ بر هر مرد و زن بدکار لازم است که دیه ای به بیت عدل بدهند و آن عبارت است از نه مثقال طلا».

سپس از «سارقه». آنجا که می فرماید: (...السَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا...): «دست های مرد و زن دزد را ببرید» حال نکته این تقدّم و تأخر چیست؟! (۱).

پاسخ: از آن جا که عامل اصلی در دزدی مرد است و سبب گرایش به زنا هم زنان بی بند و بار هستند قرآن آن جا که از زنا سخن می گوید، زن را جلوتر از مرد و آن جا که از سرقت سخن می گوید مرد را جلوتر از زن نام می برد. (۲).

۲. در روشن شدن مقدار آلودگی جامعه عرب به فحشا، کافی است که در داستان زیر دقت کنیم:

پیامبر گرامی (صلی الله علیه و آله وسلم) برای فتح دژ طائف، دستور محاصره آن جا را داد، کوشش های سربازان اسلام برای گشودن این دژ به نتیجه نرسید و ارتش اسلام بدون پیروزی به مدینه بازگشت. سران طائف شورا کردند، سرانجام تصمیم گرفتند که به جامعه اسلامی بپیوندند؛ زیرا در منطقه ای که توحید سراسر آنجا را فراگرفته باشد دیگر برای شرک جایی باقی نمی ماند؛ سپس مردم طائف هیأتی را روانه مدینه کرده و پیامبر را از آمادگی خود برای پذیرش اسلام آگاه ساختند؛ ولی افزودند که باید پیامبر شروط آنان را بپذیرد. پیامبر فرمود: شما شروط خود را بنویسید و نزد من بیاورید. نمایندگان ثقیف از علی (علیه السلام) خواستند که وی نامه آنان را تنظیم کند.

وقتی علی (علیه السلام) از شروط آنان آگاه شد، از نوشتن نامه خودداری کرد؛ آن گاه از خالد بن سعید درخواست کردند که وی نامه را بنویسد، علی (علیه السلام) به خالد اعتراض کرد و گفت: می دانی چه می نویسی؟ وی گفت من درخواست

ص : ۱۲۵

۱- [۱] مائده / ۳۸.

۲- [۲] مجمع البیان، ج ۹، ص ۱۹۲، ط صیدا.

آنان را می نویسم و پیامبر در پذیرفتن شروط شان کاملاً مختار است. وی نامه را تنظیم کرد و آن را به دست هیأت ثقیفی داد. آنان نامه را خدمت پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) آوردند. کسی که مأمور شد نامه را برای پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) بخواند، وقتی به این شرط رسید که «ربا باید برای مردم ثقیف حلال شود» پیامبر ناراحت شد و این آیه را خواند: (یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَذَرُوا مَا بَقِيَ مِنَ الرِّبَا...) : «ای افراد با ایمان پرهیزگار باشید و آن چه از سود پول باقی مانده است، رها کنید».(۱)

شرط دیگر این بود که زنا را بر آنان حلال سازد و از آن جلوگیری نکند. هنگامی که خواننده به این جا رسید پیامبر این آیه را قرائت کرد: (وَلَا تَقْرَبُوا الزَّانَا إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً وَسَاءَ سَبِيلًا)(۲) : «به زنا نزدیک نشوید؛ زیرا آن، کار زشت و راه بدی است». آن گاه دستور داد که نامه را به شکل دیگری بنویسند.(۳)

تاریخ از بی بند وباری های گسترده در طائف پرده بر می دارد؛ یعنی چنان بود که هیچکس از رو آوردن به آن باکی نداشت که زنان آلوده آنان بر سر در خانه های خود پرچم می زدند تا نشانه این باشد که آن جا مرکز عمل جنسی است و آنان را «ذوات الاعلام» می نامیدند.

رسول گرامی (صلی الله علیه و آله وسلم) از این امت آلوده و غرق در فساد، آن شیرمردان و زنان را پروراند که برای آیندگان الگو شدند.

۳. جزای صد تازیانه ویژه کسانی است که دارای همسر نباشند و گرنه سزای آنان سنگسار بوده است و چگونگی هر دو گروه در کتاب های فقهی بیان

ص : ۱۲۶

۱- [۱] بقره / ۲۷۸.

۲- [۲] اسراء/ ۳۲.

۳- [۳] اسد الغابه، ج ۱، ص ۲۱۶ در ماده «تمیم بن جراشه». و ابن هشام در سیره خود، ج ۲، ص ۵۴۲_۵۴۴ سرگذشت هیأت نمایندگی ثقیف را به گونه گسترده تر آورده است.

۴. قرآن یکی از نشانه های افراد با ایمان را، پاک دامنی و پاک زادگی از هر نوع آلودگی می داند، آنجا که می فرماید (وَ الَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ): «آنان «فرج» خود را از حرام حفظ می کنند».(۱)

و نیز یکی از نشانه های بندگان خدا را دوری از هرزگی و خودفروشی می شناسد: (وَ لَا يَزْنُونَ وَ مَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يَلْقَ إِثْمًا): «از زنا دوری می جویند و هر کس انجام دهد گنهکار به شمار می رود».(۲)

برای این که از چارچوب پند و اندرز گفتن بیرون رود و الگویی هم داشته باشد حضرت مریم را در این باب معرفی می کند که خود را از آلودگی ها و پلیدی ها به دور نگه داشت: (وَ مَرْيَمَ ابْنَتَ عِمْرَانَ الَّتِي أَحْصَنَتْ فَرْجَهَا ...): «مریم دختر عمران که فرج خود را از حرام حفظ کرد».(۳)

در قرآن افراد با ایمان با جمله: (وَ الْحَافِظِينَ فُرُوجَهُمْ وَالْحَافِظَاتِ ...) (۴)؛ معرفی شده اند.

با این تأکیدها، وضع عفت عمومی را در کشورهای به اصطلاح اسلامی مورد بررسی قرار دهید؟!

ص : ۱۲۷

۱- [۱] مؤمنون / ۵.

۲- [۲] فرقان / ۶۸.

۳- [۳] تحریم / ۱۲.

۴- [۴] احزاب/ ۳۵. «مردان و زنان فرج خود را از کارهای زشت حفظ می کنند».

۱. (... كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِصَاصُ فِي الْقَتْلِ ...) (بقره/۱۷۸)

(وَ لَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ ...) (بقره/۱۷۹)

۲. (إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ ...) (نساء/۴۸)

(وَ مَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ أَنْ يَقْتُلَ مُؤْمِنًا إِلَّا خَطَأً وَ مَنْ قَتَلَ مُؤْمِنًا خَطَأً فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ وَ دِيَةٌ مُسَلَّمَةٌ إِلَىٰ أَهْلِهِ إِلَّا أَنْ يَصَدَّقُوا فَإِنْ كَانَ مِنْ قَوْمٍ عَدُوٍّ لَكُمْ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ وَإِنْ كَانَ مِنْ قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ فَدِيَةٌ مُسَلَّمَةٌ إِلَىٰ أَهْلِهِ وَ تَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامٌ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ تَوْبَةً مِنَ اللَّهِ وَ كَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا) (نساء/۹۲)

(وَ مَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فَجَزَاءُ جَهَنَّمَ خَالِدًا فِيهَا وَ غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَ لَعَنَهُ وَ أَعَدَّ لَهُ عَذَابًا عَظِيمًا) (نساء/۹۳)

۳. (فَطَوَّعَتْ لَهُ نَفْسُهُ قَتْلَ أَخِيهِ فَقَتَلَهُ فَأَصْبَحَ مِنَ الْخَاسِرِينَ) (مائده/۳۰)

(... مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا...) (مائده/۳۲)

۴. (... وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ ذَلِكُمْ وَصَاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ) (انعام/۱۵۱)

۵. (وَإِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عُوقِبْتُمْ بِهِ وَلَئِنْ صَبَرْتُمْ لَهُوَ خَيْرٌ لِلصَّابِرِينَ) (نحل/۱۲۶)

۶. (... وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيَّهِ سُلْطَانًا فَلَا يَسْرِفُ فِي الْقَتْلِ ...) (اسراء/۳۳)

۷. (... إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ) (زمر/۵۳)

۸. (وَ جَزَاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِثْلُهَا فَمَنْ عَفَا وَأَصْلَحَ فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ ...) (شوری/۴۰)

ترجمه آیات

۱. «در کشته ها برای شما قصاص حکم شده است».

«در قصاص برای شما ای خردمندان حیات و زندگی است».

۲. «خداوند تنها گناه شرک را نمی بخشد؛ اما غیر آن را برای هر کس که بخواهد می بخشد».

«برای هیچ فرد با ایمانی مجاز نیست که فرد با ایمانی را به قتل رساند مگر این که این کار از روی اشتباه انجام بگیرد. هرگاه کسی فرد با ایمانی را بکشد باید یک برده با ایمان را آزاد کند و خون بهای او را (که هزار مثقال طلا است) بپردازد مگر این که ورثه مقتول او را از پرداخت

دیه معاف سازد. اگر مقتول مسلمان، از خانواده ای باشد که کافرند، ولی با مسلمانان پیمانی دارند، در این صورت برای احترام به پیمان، باید قاتل، برده ای را آزاد کند و خون بهای او را به بازماندگان او بپردازد. و اگر دست رسی به بنده ای ندارد، دو ماه پی در پی روزه بگیرد. این یک نوع تخفیف و توبه ای است که خدا می پذیرد. خداوند دانا و حکیم است».

«هرکس، فرد با ایمانی را از روی آگاهی بکشد، مجازات او دوزخ است که در آن جاودانه می ماند. و خداوند بر او غضب می کند و از رحمتش او را دور می سازد و عذاب عظیمی برای او آماده ساخته است».

۳. «نفس سرکش رفته رفته او را به کشتن برادر مصمم کرد، او از زیانکاران شد».

«هرکس انسانی را بدون ارتکاب قتل یا ایجاد فساد در روی زمین بکشد گویی همه انسان ها را کشته است. هرکس انسانی را از مرگ رهایی بخشد، مثل این است که تمام انسان ها را نجات بخشیده است».

۴. «انسانی را که خداوند محترم دانسته است جز به حق مکشید، این است چیزهایی که خدا شما را به آنها سفارش کرده است، تا در آنها بیندیشید».

۵. «اگر مؤاخذه کردید، به اندازه ای باشد که شما را مؤاخذه کرده اند. اگر صبر و شکیبایی به خرج دهید برای بردباران خوب است».

۶. «هرکس به ناحق کشته شود برای ولی او قدرت داده شده است که انتقام بگیرد، اما در این مورد نباید از حد تجاوز کند».

۷. «خداوند تمام گناهان را می بخشد، او آمرزنده و مهربان است».

۸. «برای کار بد، معادل همان کار است، اگر کسی عفو و صلح کند پاداش آن با خدا است».

آگاهی از ابعاد مثبت روحی انسان و شناسایی جای گاهش در قرآن و تشریح ارزش های روحی و جسمی او که در این کتاب آسمانی به آن ها اشاره شده است، یکی از مباحث مهم قرآن را تشکیل می دهد که باید در موقع مناسبی تحت عنوان «انسان در قرآن» گفت و گو شود.

در قرآن، مقام ارزشمند انسان به گونه ای نو که حاکی از بزرگی و مقام والای او است، مطرح گردیده و او را به شیوه خاصی که در خور هیچ مخلوقی جز او نیست، معرفی کرده است.

قرآن انسان را خلیفه و جانشین خدا در طبیعت (۱) و یگانه کسی که شایستگی حمل بار امانت را دارد (۲) می نمایاند.

انسان از دیدگاه قرآن، متعلم از جانب خدا (۳)، معلم فرشتگان (۴)، قدرتمند و مسلط بر خشکی ها و دریاها (۵) که به بهترین وجه آفریده شده است (۶) معرفی گردیده است.

به پاس این ابعاد مثبت و ارزش هایی که انسان در بازار خلقت و آفرینش دارد، خون او، آبرو، مال، حتی مرده او را محترم شمرده است و این نوع

ص : ۱۳۱

۱- [۱] «... إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً ...» بقره/۳۰.

۲- [۲] «إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ ...» احزاب/۷۲.

۳- [۳] «عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَم» علق/۵ و نیز آیه «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ ...» بقره/۳۱.

۴- [۴] « قَالَ يَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ ...» بقره/۳۳.

۵- [۵] «وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ ...» اسراء/۷۰.

۶- [۶] «لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ» تین/۴.

احترام های چهارگانه، معلول انسانیت او است؛ مشروط بر این که به وسیله کفر و شرک یا ظلم و ستم از ارزش خود نگاهد.

احترام به جان بشر و تحریم قتل انسان یکی از گونه های احترام به انسانیت است و به خاطر همین احترام است که قرآن در سه مورد، جامعه بشری را با این مضمون مخاطب می سازد:

(وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ ...) : «انسانی را که خداوند محترم دانسته است جز به حق مکشید». (۱)

قرآن در نشان دادن احترام جان انسان، به این مقدار اکتفا نمی کند؛ بلکه با بیانات مختلف و تعیین کیفرهای گوناگون، از خون ریزی های ناحق در جامعه انسانی جلوگیری می نماید. و مجموع بیانات قرآن درباره «قتل» و احکام و جریمه هایی که تعیین کرده است، برتری انسان را روشن می سازد، اینک بیان آن ها:

۱. قرآن خون ریزی زورگویانه را آن چنان سنگین معرفی می نماید که قتل یک انسان را به منزله قتل تمام انسانها می داند:

(... مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا ...) : «هرکس انسانی را بدون ارتکاب قتل یا ایجاد فساد در روی زمین بکشد گویی همه انسان ها را کشته است». (۲)

هرگز نباید چنین داوری را مبالغه و اغراق تلقی کرد؛ زیرا قرآن در این داوری منطقی دارد که بر گروهی که از خصیصه های انسانی آگاهی دارند،

ص : ۱۳۲

۱- [۱] سوره های انعام / ۱۵۱؛ اسراء / ۳۳ و فرقان / ۶۸ مراجعه شود.

۲- [۲] مائده / ۳۲.

مخفی و پنهان نیست زیرا:

قاتلی که دست خود را به خون بی گناهی می آلود، این آمادگی را دارد که انسان های بی گناه دیگری را هم که از نظر انسانیت و بی گناهی با این مقتول مساوی اند، بکشد. او انسان گرسنه ای است که تنها قتل انسان بی گناه اشتهای او را فرو می نشاند. و برای او، این یا آن بی گناه تفاوتی ندارد.

به همان اندازه که آدم کشان بدسرشت آماده کشتن هر انسان بی گناهی هستند، افراد نیکوسرشت هم به حکم عاطفه انسانی، این آمادگی را دارند که برنامه احیای نژاد بشر را سرآغاز تلاش های خویش بگنجانند. آنان هدفی جز نجات انسان ها ندارند؛ هرچند قدرت آنها محدود است.

با توجه به این، قرآن همان قضاوت را نیز درباره فردی که انسانی را از مرگ می رهاند تکرار می کند و می فرماید:

(وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا ...) : «هرکس انسانی را از مرگ رهایی بخشد، مثل این است که تمام انسان ها را نجات بخشیده است».(۱)

از این گذشته، افراد جامعه انسانی، بسان اعضای یک پیکر به شمار می روند و اگر آسیبی بر یک عضو برسد، خواه ناخواه اعضای دیگر را هم به درد می آورد چنانچه نبود یک فرد، ضربه بر تک تک افراد جامعه را در پی دارد؛ زیرا یک نفر به سهم خود در ساختن یک اجتماع بزرگ و رفع نیازمندی آن، مؤثر می باشد.

۲. قرآن خون ریزی را گام نخستین گناه می داند که در روی زمین رخ می دهد. و در این مورد، داستان «هابیل» و «قابیل» فرزندان آدم را پیش

ص : ۱۳۳

می کشد که دومی اولی را کشت:

(فَطَوَّعَتْ لَهُ نَفْسُهُ قَتِيلَ أَخِيهِ فَفَتَلَهُ فَأَصْرَبِحَ مِّنَ الْخَاسِرِينَ): «نفس سرکش رفته رفته او را به کشتن برادر مصمم کرد، او از زیانکاران شد».(۱)

۳. قرآن قتل مؤمن بی گناه را آن چنان بد شگون و ننگ توصیف می کند که در دیگر جرایم دیده نمی شود:

(وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فَجَزَاءُ جَهَنَّمَ خَالِدًا فِيهَا وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَلَعَنَهُ وَأَعَدَّ لَهُ عَذَابًا عَظِيمًا): «هر کس، فرد با ایمانی را از روی آگاهی بکشد، مجازات او دوزخ است که در آن جاودانه می ماند. و خداوند بر او غضب می کند و از رحمتش او را دور می سازد و عذاب عظیمی برای او آماده ساخته است».(۲)

در این آیه برای کسی که فرد با ایمانی را آگاهانه بکشد، چهار کیفر شدید اخروی قائل شده است:

۱. در دوزخ جاودانه می ماند:(فَجَزَاءُ جَهَنَّمَ خَالِدًا فِيهَا).

۲. خشم الهی او را فرا می گیرد:(وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ).

۳. از رحمت خدا دور می گردد:(ولعنه).

۴. به عذاب بزرگ گرفتار می گردد:(وَأَعَدَّ لَهُ عَذَابًا عَظِيمًا).

این چهار گونه مربوط به کیفرهای اخروی است و از نظر افراد عادی، شاید این چهار مجازات به یک کیفر بازگشت کند؛ ولی در نظر افراد واقع بین، هر یک از این ها، سزای مستقلی است؛ ولیکن چون ما از چند و چون آن ها

ص : ۱۳۴

۱- [۱] مائده / ۳۰.

۲- [۲] نساء / ۹۳.

آگاه نیستیم، به خوبی نمی توانیم این چهار کیفر را از هم جدا سازیم.

به طور مسلم، مجازات چهارم، غیر از ماندگاری در آتش است؛ زیرا چه بسا ممکن است گروهی در آتش باشند؛ ولی ماندن آن ها همیشگی نباشد و جاودانگی در دوزخ، غیر از عذاب بزرگ است که در کمین جانیان هست.

۴. برخی تصور کرده اند که قاتل فرد با ایمان مطلقاً به حکم کیفر نخست (خالداً فیها) که آیه یاد آور می شود، در آتش جاودانه است.

ولی گروهی از مفسران، آیه را مربوط به قاتلی می دانند که فرد با ایمان را به خاطر داشتن ایمان، به قتل برساند که خود مایه کفر است، و جای بحث نیست که چنین قاتل بی ایمانی در آتش، جاودانه خواهد بود. (۱)

برخی دیگر احتمال می دهند که مقصود از (خالداً فیها) عذاب طولانی است که در نظر انسان به صورت یک عذاب همیشگی جلوه می کند.

در هر حال آیات دیگری هست مبنی بر این که خداوند تمام گناهان جز شرک را می بخشد، این دو نظر اخیر را تأیید می کند:

(إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ...) : «خداوند تنها گناه شرک را نمی بخشد؛ اما غیر آن را برای هر کس که بخواهد می بخشد». (۲)

و همچنین :

(... إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعاً إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ) : «خداوند تمام

ص : ۱۳۵

۱- [۱] وسائل الشیعه، ج ۱۹، باب ۹، روایات شماره ۱ و ۲، ص ۱۹.

۲- [۲] نساء / ۴۸.

از این جهت می توان گفت: توبه واقعی چنین فردی پس از پرداخت دیه پذیرفته می شود. هر چند انجام توبه واقعی در این مورد، خالی از دشواری نیست.

۵. حکم «قتل عمدی» نیز در قرآن بحث شده است و در آینده نیز بحث خواهیم کرد. در این جا، فقها از قتل دیگری یاد می کنند، به نام «شبه عمد»، و تفاوت این دو این است که در قتل عمد کار با تصمیم قبلی و با استفاده از وسایل قتل صورت می گیرد؛ مثل این که به قصد کشتن فردی، از چیزی چون چوب یا سنگ استفاده کند؛ در حالی که در شبه عمد تصمیمی بر کشتن نیست، فقط تصمیم بر انجام کاری است که به قتل می انجامد؛ مثل این که کسی را کتک بزند؛ ولی زدن، به قتل بینجامد. او دست به کاری می زند که خود بدان آگاه نیست و در پی کشتن هم نیست. برای کاری اقدام می کند که در آن میان کارش به قتل منتهی می شود و به عبارت روشن تر: قتل عمدی سه صورت دارد و شبه عمد یک صورت:

۱. وسیله ای که با آن آسیبی به دیگری می رسد، کشنده باشد.

۲. شخص در پی کشتن باشد؛ هر چند وسیله یا کار او غالباً کشنده نباشد.

۳. وسیله کشنده داشته و هم در صدد قتل طرف باشد. اگر در هر سه صورت قتل صورت بگیرد. این «قتل عمدی» محسوب می شود و حکم آن «قصاص» است. و در صورت رضایت طرف آسیب دیده، «دیه» پرداخت می شود؛ ولی اگر نه کار و نه وسیله وی کشنده باشد، و نه به دنبال کشتن،

ص : ۱۳۶

بلکه تنها بخواهد شخص را بزند؛ ولی ناگهان به مرگ او انجامد، چنین قتلی، قتل شبه عمد خواهد بود.

حکم شبه عمد در قرآن وارد نشده است؛ ولی فقها و احادیث اسلامی متعرض حکم آن گردیده اند.^(۱)

در این جا قرآن نوع سومی را یاد می کند به نام «قتل خطایی» و آن را به سه صورت تقسیم می کند و همه را در یک آیه و در سه بخش بیان می کند که ما مجموع آیه را در سه بند نقل می کنیم:

۱. (وَ مَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ أَنْ يَقتُلَ مُؤْمِنًا إِلَّا خَطَأً وَ مَنْ قَتَلَ مُؤْمِنًا خَطَأً فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةً وَ دِيَةٌ مُسَلَّمَةٌ إِلَى أَهْلِهِ إِلَّا أَنْ يَصَدَّقُوا...):
«برای هیچ فرد با ایمانی مجاز نیست که فرد با ایمانی را به قتل رساند مگر این که این کار از روی اشتباه انجام بگیرد. هرگاه کسی فرد با ایمانی را بکشد باید یک برده با ایمان را آزاد کند و خون بهای او را (که هزار مثقال طلا است) بپردازد مگر این که ورثه مقتول او را از پرداخت دیه معاف سازد».^(۲)

این جا برای جبران چنین کرداری، دو موضوع آمده است:

نخست: آزاد کردن «برده»؛ که در واقع جبران آسیب های اجتماعی کشته شدن یک فرد با ایمان شمرده شده؛ زیرا اگر فرد آزادی از طریق قتل از جامعه کم شده است، با آزاد کردن برده ای این خسارت جبران می گردد و فرد آزادی بر افراد جامعه افزوده می شود.

دوم: پرداخت «دیه»؛ این کار نیز، یک نوع جبران خسارت اقتصادی

ص: ۱۳۷

۱- [۱] به تحریر الوسيله، ج ۲، ص ۵۵۶ مراجعه شود.

۲- [۲] نساء / ۹۲.

است که در گذشته شدن یک نفر، بر خانواده مقتول وارد می گردد؛ البته هرگز نباید «دیه» را قیمت خون مسلمان دانست، بلکه خون فرد مسلمان بالاتر از آن است که بتوان با پول خرید.

و نیز هرگز نباید تصور کرد که خطا مجازات ندارد؛ زیرا بسیاری از خطاها قابل پیش گیری است اگر اسلام برای چنین قتل ها جریمه ای معین نمی کرد دایره آن گسترش می یافت.

از این گذشته هدف این است که بشر توجه کند که خون ریزی مسئله ای ساده نیست که به بهانه خطا، مسئولیت متوجه قاتل نگردد.

۲. (فَإِنْ كَانَ مِنْ قَوْمٍ عَدُوِّكُمْ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ...): «اگر مقتول از جمعیتی باشد که دشمنان شما هستند (کافرند) ولی مقتول فرد با ایمانی باشد، در این صورت تنها باید یک برده آزاد سازد».^(۱)

علت این که در این جا دیه ای به ورثه مقتول پرداخت نمی شود، این است که ورثه مقتول، کافرند و در حال نبرد با مسلمانان و پرداخت دیه، یک نوع تقویت بنیه مالی آنان است، و چنین کاری برای مسلمانان خطر محسوب می شود.

چون اسلام پیوند مقتول را به حکم این که فرد با ایمانی بوده است، از ورثه او که همگی کافر و در حال نبرد با مسلمانان هستند، قطع کرده، دیگر مسئله جبران خسارت مالی وارد بر خانواده مطرح نیست.

۳. (وَإِنْ كَانَ مِنْ قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ فَدِيَةٌ مُسَلَّمَةٌ إِلَى أَهْلِهِ وَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَّةً يَوْمَ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ تَوْبَةً مِنَ اللَّهِ وَ كَانَ اللَّهُ عَلِيمًا

ص : ۱۳۸

حَكِيمًا): «اگر مقتول مسلمان، از خانواده ای باشد که کافرند، ولی با مسلمانان پیمانی دارند، در این صورت برای احترام به پیمان، باید قاتل برده ای را آزاد کند و خون بهای او را به بازماندگان او بپردازد. و اگر دست رسی به بنده ای ندارد، دو ماه پی در پی روزه بگیرد. این یک نوع تخفیف و توبه ای است که خدا می پذیرد. خداوند دانا و حکیم است» (۱).

جمله (وَإِنْ كَانَ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ) حاکی است که بازماندگان کافرند؛ زیرا معنی ندارد که گروهی مسلمان با گروهی دیگر از خودشان پیمان خاصی داشته باشند و این تنها موردی است که کافر از مسلمان به خاطر پیمانی که میان دو گروه وجود دارد، ارث می برد. و این استثنا به خاطر حفظ پیمان است.

اگر آزاد کردن برده برای جبران یک نوع خسارت اجتماعی است که از کشته شدن یک فرد با ایمان متوجه آن می گردد، یا پرداختن «دیه» یک نوع جبران خسارت اقتصادی است که از کشته شدن یک نفر متوجه خانواده ای می گردد، مسئله دو ماه روزه گرفتن، آن هم پی در پی، برای جبران خسارت اخلاقی و معنوی است که دامن گیر قاتل می شود؛ هرچند از روی خطا بوده است، البته همه می دانیم آزاد کردن برده کاری است برای تقرب (۲) به خدا؛ پس می تواند روزه دو ماه که خود عبادت است جای گزین آن گردد!

علت این که در صورت نخست، سخن از بخشیدن ورثه مقتول به میان آمده (إِلَّا أَنْ يَصَّدَّقُوا) در حالی که در صورت های دوم و سوم از چنین مطلبی

ص : ۱۳۹

۱- [۱] نساء / ۹۲.

۲- [۲] «عمل تقربی» آن کاری است که مایه نزدیکی به خدا گردد؛ هرچند عبادت و پرستش به شمار نیاید؛ مانند، دادن صدقه، زکات و خمس که همگی از کارهای تقربی هستند.

سخنی گفته نشده، این است که بازماندگان او در صورت نخست مسلمانند؛ در حالی که در دوم و سوم، کافر و غیر مسلمان هستند. بنابراین در دو مورد دیگر زمینه ای برای بخشیدن وجود ندارد تا از آن گفت و گو شود. گذشته از این، تا آن جا که ممکن است نباید مسلمان، پایین دست نا مسلمان بوده و منت پذیر او گردد.

با این گفتار روشن شد چرا در صورت نخست، آزاد کردن برده پیش از دستور پرداخت «دیه» آمده است؛ در صورتی که در سومی، جریان عکس آن است؛ چون جایی که ورثه مسلمان باشد، تأخیر در پرداخت دیه چندان واکنش نامطلوبی ندارد؛ در حالی که در سومی، پیش از همه چیز باید دیه را پرداخت و ورثه را بر حفظ پیمان تشویق نمود.

۶. در قتل عمد مسئله قصاص نیز مطرح است. و در آیه های بحث شده با جمله (إِلَّا بِالْحَقِّ) اشاره شده و در آیات دیگر به صورت روشن آمده است. مسئله قصاص از جای گاهی برخوردار است که باید مورد بررسی قرار گیرد.

قصه قصاص

اشاره

از مسائل شایان اهمیت، مسئله روا داشتن قصاص در قرآن است. این کتاب آسمانی آن را با شرایطی، تأمین کننده حیات جامعه می داند.

در آیه مورد بحث که بیان گر پنجمین اصل از «منشور جاوید قرآن» است و همه گونه خون ریزی را به شدت نکوهش می کند، کشتن انسان را در یکصورت روا دانسته و آن این که برپایه «حق» و عدالت باشد و چیزی جز آن در این کار رخنه نکرده باشد که فرمود: (إِلَّا بِالْحَقِّ).

این جمله دامنه گسترده ای دارد و هر نوع قتلی را که تحت عنوان «قتل بحق» انجام گیرد، در برمی گیرد و روشن ترین مصداق آن «قصاص» نام دارد. «قصاص» در لغت عرب، پی گیری از چیزی نام گرفته. به این معنی که بازماندگان، خون ناحقی که ریخته شده را تعقیب می کنند.

آیاتی که متضمن حکم قصاص است، بر دو نوع است:

۱. برخی به خصوص مسئله قصاص مربوط است مانند:

(وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ ...) : «در قصاص برای شما ای خردمندان حیات و زندگی است». (۱)

(... كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِصَاصُ فِي الْقَتْلِ ...) : «در کشته ها برای شما قصاص حکم شده است». (۲)

(... وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيِّهِ سُلْطَانًا فَلَا يُسْرِفُ فِي الْقَتْلِ ...) : «هر کس به ناحق کشته شود برای ولی او قدرت داده شده است که انتقام بگیرد، اما در این مورد نباید از حد تجاوز کند». (۳)

۲. برخی دیگر، با طرح قانون کلی _ پاسخ هر نوع تجاوز باید به همان اندازه باشد _ مسئله قصاص را در ضمن آن نیز یاد کرده اند. مانند:

(وَجَزَاءٌ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِثْلُهَا فَمَنْ عَفَا وَأَصْلَحَ فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ ...) : «برای کار بد، معادل همان کار است، اگر کسی عفو و صلح کند پاداش آن با خدا

ص : ۱۴۱

۱- [۱] بقره / ۱۷۹.

۲- [۲] بقره / ۱۷۸.

۳- [۳] اسراء / ۳۳.

(وَإِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عُوقِبْتُمْ بِهِ...) : «اگر مؤاخذه کردید، به اندازه ای باشد که شما را مؤاخذه کرده اند» (۲).

آیات مربوط به قصاص بیش از آن است که در این بخش منعکس گردد؛ ولی دقت در این آیات ما را به نکات یاد شده در زیر رهبری می کند.

قصاص، تأمین کننده حیات جامعه است

اشاره

بر خلاف اندیشه گروهی که می گویند خون، خون را نمی شوید، قرآن برای حفظ حیات جامعه، قصاص را راه حل می داند و معتقد است که در مواردی حفظ جان انسان ها، در گرو اجرای قانون قصاص است چنان که می فرماید: (وَ لَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ...).

برای این که با اندیشه های تند و حادی که در موضوع «قصاص» وجود دارد آشنا شویم کمی در این مورد به گفت و گو می نشینیم:

مخالفان قصاص می گویند: چرا شخصی را اعدام کنند و به دار بزنند! هرچند او جنایت کرده و خون بی گناهی یا بی گناهی را ریخته است؛ زیرا خون را با خون نمی شویند. پس چرا یک نفر دیگر ازین برود و یا خانواده ای بی سرپرست گردد؟

باید گفت که، این گونه دلسوزی ها و طرز تفکرها تازگی نداشته، از گذشته های دور هم بوده است تا جایی که این اندیشه سبب پیدایش

ص : ۱۴۲

۱- [۱] شوری / ۴۰.

۲- [۲] نحل / ۱۲۶.

مکتب‌هایی گردیده و تحول بزرگی در امور کیفری ایجاد کرده است.^(۱)

مهمترین علل پیدایش این مکتب، واکنش مردم اروپا به مجازات‌های بی‌رحمانه و غیر انسانی بود که برای اندک خلاف و جرمی مجازات سخت قائل بودند....

در سال ۱۷۸۰ در انگلستان ۳۵۰ جرم را با اعدام مجازات کردند، این تعداد در سال ۱۸۳۹ به هفده مورد رسید و در سایر جرایم به جای اعدام از زندان استفاده می‌شد.

در مقابل این مکتب، مکتب دیگری پدید آمد که درست خلاف آن رفتار می‌کرد و آن را «مکتب طرد» نامیدند. مکتب طرد، طرف دار طرد مجرمان خطرناک بود. و معتقد شد که مجرمان و بزه‌کارانی که زیان‌های آنان اجتماع و افراد را تهدید می‌کرد و غیر قابل اصلاح بودند، باید اعدام یا محروم از آزادی گردند و همواره در زندان و در محیط خاصی یا دور از اجتماع نگه‌داری شوند.

می‌گویند: حتی افلاطون در گذشته طرف دار این نظریه بوده است.

در قرن شانزده و هفده، دانشمندان زیادی از طرد بزه‌کاران حمایت می‌کردند.

«ماکسول» Maxwell دانشمند اوایل قرن بیستم نیز از طرف داران طرد بزه‌کاران بود.

با توجه به دو روش افراط و تفریط، هنوز هم بسیاری از کشورهای بزرگ و کوچک متمدنی و غیر متمدنی جهان، مجازات اعدام را حفظ کرده‌اند و اعدام در آن‌ها قانونی است. این کشورها عبارتند از: «انگلستان، ایالات متحده

ص: ۱۴۳

آمریکا (۴۲ ایالت از ۵۰ ایالت به اضافه کلمبیا و دولت مرکزی)، فرانسه، ژاپن، ایران، ایرلند، برمه، پاکستان، ترکیه، تانزانیا، توگو، جبل الطارق، جزیره موریس، جمهوری آفریقای جنوبی، آفریقای مرکزی، مصر، ویتنام، چک، اسلواکی، چین (تایوان – فرمز) داهومی، رودزیا، زنگبار، ساحل عاج، السالوادور، سنگال، سودان، سورینام، عراق، غنا، فیلیپین، کامبوج، کانادا، کوبا، گامبیا، گواتمالا، گینه جدید، لائوس، لبنان، لهستان، لیبیا، مالاوی، مالیزی، مراکش، مکزیک (برخی از ایالتش) هند و هنگ کنگ...» (۱).

اکنون وقت آن رسیده که دلایل تجویز قصاص را فشرده تر بررسی کنیم:

۱. برداشتن قصاص، چراغ سبز به جانیان است

از یک طرف باید توجه داشته باشیم که اسلام طرف دار همه نوع قصاص نیست؛ بلکه قصاص و تلافی هم باید حد و مرزی داشته باشد و چنان نباشد که برای قتل ده ها انتقام و یا برای تلافی یک قتل، از یک قبیله و فامیل، بی جهت انتقام گرفته شود و به اصطلاح «برای دستمالی، قیصریه را به آتش بکشند» آن گونه که در جاهلیت و پیش از اسلام بود و حتی هنوز هم در گوشه و کنار و میان پاره ای از ملل مرسوم می باشد.

از سوی دیگر نمی شود خون مظلوم را نادیده گرفت و به اولیای کشته شده گفت که حق دفاع و قصاص ندارید؛ زیرا این کار به معنای میدان دادن به جانیان و مفسدان و بازگذاشتن دست آدم کشان است. و نیز پای مال کردن خون

ص: ۱۴۴

۱- [۱] اعدام، نوشته: مارک آنسل بنیان گذار مکتب دفاع اجتماعی، ترجمه مصطفی رحیمی، ص ۱۸_۱۹.

بی گناهان و بی اعتنائی به حس انتقام جویی و تشفی قلب صاحبان خون است و این هر دو خطرناک است؛ زیرا اولی موجب هرج و مرج و نا امنی فراوان در اجتماع است و دومی، نه تنها با نظام عادلانه سازگار نیست؛ بلکه با هیچ نظام مردمی و پیش رفته جهان، سازش ندارد.

پس این منطق که خون را نباید با خون شست، همه جا درست نیست. و گاهی هم باید جانی و ستم گر را برای عبرت دیگران، مکافات داد و او را سرجایش نشانند و سر خصم را به سنگ کوفت، و جلو یاغی گری او را گرفت. امام علی (علیه السلام) می فرماید: «رُدُّوا الحجر من حیث جاء فانَّ الشر لا يدفعه إلا الشر».^(۱)

امام سجاد (علیه السلام) درباره قصاص گفتاری دارد یا تفسیر آیه قصاص هست که اگر دقت شود، فواید چشم گیر قصاص روشن می گردد.

امام سجاد (علیه السلام) پس از قرائت آیه (وَ لَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ...): ای صاحبان خرد برای شما در قصاص حیات و زندگی است فرمود: «ولکم، أمه محمد فی القصاص حیاہ لانَّ من همَّ بالقتل فعرف انه يقتص منه فكفَّ لذلك عن القتل، كان ذلك حیاة الذی همَّ بقتله وحیاة لهذا الجانی الذی أراد أن یقتل و حیاة لغيرهما من الناس، إذا علموا انَّ القصاص واجب لا یجترون علی القتل، مخافه القصاص».^(۲)

«ای امت پیامبر! بدانید که قصاص برای شما و جامعه اسلامی موجب حیات و زندگی است».

ص : ۱۴۵

۱- [۱] نهج البلاغه، کلمات قصار، شماره ۳۱۴.

۲- [۲] وسائل، ج ۱۹، کتاب قصاص، باب ۱۹، حدیث ۶، ص ۳۸.

زیرا کسی که در پی کشتن دیگری است و بفهمد که قاتل را هم می‌کشند و از او قصاص می‌کنند، بی‌گمان از فکر شیطانی خود دست برمی‌دارد و از کشتن منصرف می‌شود. در نتیجه، تشریح قصاص، نخست باعث حیات کسی است که مورد سوء قصد قرار گرفته است و مانع قتل او می‌شود».

به دیگر سخن، آن مایه حیات خود جانی هم هست که اگر کسی را می‌کشد، خود او هم قصاص و کشته می‌شد؛ ولی از ترس قصاص دست به قتل نمی‌زند.

بالا تر از آن، موجب حیات دیگران است و برای مردم و جامعه امنیت به ارمغان می‌آورد؛ زیرا هنگامی که مردم بدانند قصاص واجب است و پیاده می‌شود، از آن می‌هراسند و جرأت بر کشتار نخواهند کرد.

۲. اسراف در قتل ممنوع است

همان اندازه که قرآن قصاص را روا می‌داند از آن به جای یک دارو هم بهره می‌گیرد و از هر زیاده روی جلوگیری می‌کند و صریحاً اعلام می‌دارد:

(فَلَا يُسْرِفُ فِي الْقَتْلِ...): «پس اسراف در خونریزی و افراط در کشتار نکند...»^(۱).

آری تنها یک قتل در برابر یک قتل و یک عضو در برابر یک عضو، قصاص می‌شود. و این معنا به این شکل آمده:

(وَ كَتَبْنَا عَلَيْهِمْ فِيهَا أَنَّ النَّفْسَ بِالنَّفْسِ وَالْعَيْنَ بِالْعَيْنِ وَالْأَنْفَ بِالْأَنْفِ وَالْأُذُنَ بِالْأُذُنِ وَالسِّنَّ بِالسِّنِّ وَالْجُرُوحَ قِصَاصًا...)^(۲).

ص: ۱۴۶

۱- [۱] اسراء / ۳۳.

۲- [۲] مائده / ۴۵.

امیر مؤمنان علی (علیه السلام) با آن همه بزرگی و شخصیت ارزنده در قصاص قاتلش در آخرین وصیتش فرمود: «إِنَّمَا أَنَا رَجُلٌ وَاحِدٌ فَلَا يُقْتَلُ بِي إِلَّا وَاحِدًا».(۱)

نکته مهم تر آن که قصاص تنها برای فرو نشانیدن خشم قلب خاندان مقتول نیست بلکه مصالح و منافع عمومی و فلسفه و اجتماعی این حکم، به مراتب بالاتر و مهم تر از این ها است تا آن جا که انتقام و تشریف در برابر آن ها به هیچ شمرده می شود.

۳. در کنار قصاص عفو نیز هست

اگر قرآن قصاص را شایسته می خواند، در کنار آن عفو را نیز یادآور می شود: «وَمِيفرمايد (... فَمَنْ عَفَا وَأَصْلَحَ فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ (...): «آن کسی که عفو و صلح کند پاداش آن با خدا است».(۲)

اگر قرآن دستور مجازات جانی را می دهد، در مواردی که صبر و بردباری سودمندتر باشد، به آن نیز توجه می دهد و می فرماید:

(... وَ لَئِنْ صَبَرْتُمْ لَهُوَ خَيْرٌ لِلصَّابِرِينَ): «اگر صبر و شکیبایی به خرج دهید برای بردباران خوب است».(۳)

سرانجام قرآن در انتخاب یکی از دو طرف قضیه، اختیار را به صاحب کشته هم می دهد و می گوید: «فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيهِ سُلْطَانًا»: «قدرت در دست

ص: ۱۴۷

۱- [۱] نهج البلاغه مکتوب ۴۷، حضرت به فرزندان عبدالمطلب اخطار می کند که مبادا با شعار "امیرمؤمنان کشته شد!" دست های خود را به خون مسلمانان آغشته سازید، آگاه باشید، نباید، جز یک نفر، آن هم قاتلم کسی دیگر کشته شود.

۲- [۲] شوری / ۴۰.

۳- [۳] نحل / ۱۲۶.

ولی است که مصالح را در نظر بگیرد و مطابق مصالح رفتار کند».[۱]

با توجه به این نکات، برتری تشریح قرآن در موضوع قصاص و بی‌پایگی مکتب‌های افراطی و تفریطی روشن می‌گردد.

[۱] اسراء / ۳۳.

ص : ۱۴۸

آیات موضوع

۱. (وَ إِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ لَا تَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَ ذِي الْقُرْبَىٰ وَ الْيَتَامَىٰ وَ الْمَسَاكِينِ ...) (بقره/۸۳)
- (... وَ آتَى الْمَالَ عَلَىٰ حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبَىٰ وَ الْيَتَامَىٰ وَ الْمَسَاكِينِ ...) (بقره/۱۷۷)
- (... قُلْ مَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ خَيْرٍ فَلِلْوَالِدَيْنِ وَ الْأَقْرَبِينَ وَ الْيَتَامَىٰ وَ الْمَسَاكِينِ ...) (بقره/۲۱۵)
- (... وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْيَتَامَىٰ قُلْ إِصْلَاحٌ لَهُمْ خَيْرٌ وَ إِن تَخَالِطُوهُمْ فَإِخْوَانُكُمْ وَ اللَّهُ يَعْلَمُ الْمُفْسِدَ مِنَ الْمُصْلِحِ ...) (بقره/۲۲۰)
۲. (وَ آتُوا الْيَتَامَىٰ أَمْوَالَهُمْ وَ لَا تَبَدَّلُوا الْخَبِيثَ بِالطَّيِّبِ وَ لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَهُمْ إِلَىٰ أَمْوَالِكُمْ إِنَّهُ كَانَ حُوبًا كَبِيرًا) (نساء/۲)
- (وَ إِن خِفْتُمْ أَلَّا تُقْسِطُوا فِي الْيَتَامَىٰ فَانكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ ...) (نساء/۳)

وَابْتَلُوا الْيَتَامَى حَتَّى إِذَا بَلَغُوا النِّكَاحَ فَإِنْ آنَسْتُمْ مِنْهُمْ رُشْدًا فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ وَلَا تَأْكُلُوهَا إِسْرَافًا وَبِدَارًا أَنْ يَكْبُرُوا وَمَنْ كَانَ غَنِيًّا فَلْيَسْتَعْفِفْ وَمَنْ كَانَ فَقِيرًا فَلْيَأْكُلْ بِالْمَعْرُوفِ فَإِذَا دَفَعْتُمْ إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ فَأَشْهَدُوا عَلَيْهِمْ وَكَفَى بِاللَّهِ حَسِيبًا (نساء/ ٦)

وَ إِذَا حَضَرَ الْقِسْمَةَ أُولُو الْقُرْبَى وَالْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينُ فَارْزُقُوهُمْ مِنْهُ وَقُولُوا لَهُمْ قَوْلًا مَعْرُوفًا (نساء/ ٨)

إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَى ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا وَسَيَصْلَوْنَ سَعِيرًا (نساء/ ١٠)

...وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَبِذِي الْقُرْبَى وَالْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينِ ... (نساء/ ٣٦)

... وَ أَنْ تَقُومُوا لِلْيَتَامَى بِالْقِسْطِ ... (نساء/ ١٢٧)

٣. (وَ لَا تَقْرُبُوا مَالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ حَتَّى يَبْلُغَ أَشُدَّهُ ...) (انعام/ ١٥٢)

٤. (وَيُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ مَشْكِينًا وَ يَتِيمًا وَ أُسِيرًا) (انسان/ ٨)

٥. (كَلَّا بَلْ لَا تُكْرِمُونَ الْيَتِيمَ) (فجر/ ١٧)

٦. (أَوْ إِطْعَامٌ فِي يَوْمٍ ذِي مَسْغَبَةٍ * يَتِيمًا ذَا مَقْرَبَةٍ) (بلد/ ١٤ _ ١٥)

٧. (أَلَمْ يَجِدْكَ يَتِيمًا فَآوَى) (ضحى/ ٦)

(أَرَأَيْتَ الَّذِي يُكَذِّبُ بِالَّذِينَ * فَذَلِكَ الَّذِي يَدْعُ الْيَتِيمَ) (ماعون/ ١ _ ٢)

۱. «به یاد آر هنگامی را که خداوند از فرزندان اسرائیل پیمان گرفت و دستور داد که جز خدا کسی را نپرستند و پدران و مادران و بستگان، یتیمان و فقیران را نیکی کنند».

«مال را در حالی که دوست می دارد، به بستگان و یتیمان و بیچارگان بدهد».

«بگو آن چه انفاق می کنید در باره والدین و نزدیکان و یتیمان و بیچارگان (مورد رضایت خدا است)».

«درباره یتیمان سؤال می کنند، بگو هر نوع کاری که به صلاح یتیمان باشد بسیار خوب است و اگر با آنان زندگی کنید، آنان برادران دینی شما می باشند خداوند، مفسدان را از مصلحان، باز می شناسد».

۲. «اموال یتیمان را به خود آنان بدهید. هرگز مال خوب آنها را با مال بد خود عوض نکنید. مال یتیمان را با اموال خویش مخلوط نکرده و نخورید. چرا که این کار گناه بزرگی است».

«اگر از این ترس داشتید که در باره یتیمان عدالت را رعایت نکنید، با زنانی ازدواج کنید که دلخواهتان باشند».

«یتیمان را بیازمایید هرگاه به حد بلوغ رسیدند اگر از آنان احساس رشد کردید اموال آنان را به خود آنان واگذار کنید. آن گاه که مال یتیم را به او تسلیم کردید شاهد بگیرید و کافی است که خدا حساب گر است».

«هنگام تقسیم ترکه، به نزدیکان و یتیمان و فقیران سهمی بدهید و با آنان نیکو سخن گوید».

«آن گروه که مال یتیمان را با ظلم می خورند در حقیقت آتشی را می خورند (و در شکم آنان تبدیل به آتش می گردد) و به آتش برافروخته وارد می شوند».

«به پدران، مادران، بستگان، یتیمان و بیچارگان نیکی کنید».

«درباره امور مربوط به یتیمان، قسط را به پا دارید».

۳. «به مال یتیم، نزدیک نشوید مگر به نحو شایسته و نیکو (که حافظ مصالح یتیم باشد) تا به حد رشد و کمال برسد».

۴. «طعام را در حالی که دوست دارند، به بیچاره و یتیم و اسیر می دهند».

۵. «چنین نیست، آنان یتیم را گرامی نمی دارند».

۶. «یا طعام دادن است در روز گرسنگی به یتیم خویشاوند».

۷. «آیا تورا یتیم نیافت و پناه داد؟».

«دیدی آن کسی را که به روز جزا ایمان ندارد؟ او است که یتیم را از در خانه خود به قهر می راند».

تفسیر موضوعی آیات

اشاره

کودک، نخستین خشت ساختمان اجتماع است که درستی و استحکام آن، در گرو سلامت و استواری پایه ها و زیربنای آن می باشد و عنایت به تربیت و پرورش کودک و صیانت او از انحراف ها و کژی ها و حفظ حقوق و شئون او، در حقیقت عنایت به خود جامعه است؛ از این جهت در جوامع متمدنی و در آیین اسلام از طریق قرآن و احادیث، کودک از حقوق خاصی برخوردار است که افراد دیگر جامعه از آن برخوردار نیستند.

در میان جامعه کودکان، به یک گروه از آنان، به عنوان «کودک یتیم» عنایت بیشتری شده و در فقه اسلامی برای خود، باب خاصی باز کرده است.

کودک به خاطر ناتوانی که دارد به مربی دل سوز و حامی مهربانی نیازمند است که او را در این بخش از زمان، همراهی کند و از حقوق مادی و معنوی او پاس داری نماید. و این حمایت باید تا روزی که کودک به حد بلوغ و رشد و

کمال برسد، ادامه یابد.

کودکانی که مریبان دل سوز در کنار آن ها هستند، پرورش آنان آسان صورت می پذیرد؛ زیرا عواطف پدری، بزرگ ترین انگیزه حمایت پدر از فرزند است و پدر هم هرچه بخواهد از زیر بار آن شانه خالی کند، علائق طبیعی او را به حمایت و دل سوزی وامی دارد.

اما کودک یتیمی که پشتوانه طبیعی خود را از دست می دهد، به حمایت بیشتری نیاز دارد و جامعه اسلامی در برابر این عضو که می تواند در آینده سازنده باشد، مسئولیت خاصی دارد. از این جهت در جای جای قرآن و به نام های مختلفی موضوع یتیم مطرح شده و حقوق و شئون او را بازگو می کند و «یتیم» با دیگر مشتقات خود، بیست و سه بار در آن آمده است.

برای آگاهی از مجموع سفارش های قرآن درباره «یتیم» و حقوق لازمی که قرآن به آن توجه داده؛ لازم است تمام آیات مربوط به یتیم، یک جا گردآوری شود؛ سپس درباره آن ها به گونه ای فشرده که شیوه تفسیر موضوعی است بحث و گفت و گو شود.

۱. یتیم در شرایع پیشین

نه تنها قرآن یتیم را گرامی می دارد و در این زمینه به مسلمانان سفارش کرده آن را جدی بگیرند، که بر ارج نهادن یتیم ها در دین های پیشین را نیز صحنه گذاشته و آن را یکی از ویژگی های مقدس آیین های گذشته می نامد و گواه آن هم یکی از پیمان هایی که خداوند در اعصار گذشته از «بنی اسرائیل» گرفته است، که در آن به نیکی و خوش رفتاری با «یتیم» اشاره شده:

(وَ إِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ لَا تَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَ ذِي

ص : ۱۵۳

الْقُرْبَىٰ وَ الْيَتَامَىٰ وَ الْمَسَاكِينَ ...): «به یاد آر هنگامی را که خداوند از فرزندان اسرائیل پیمان گرفت و دستور داد که جز خدا کسی را نپرستند و پدران و مادران و بستگان، یتیمان و فقیران را نیکی کنند» (۱).

۲. پناه دادن یتیم

نخستین گام در اصلاح وضع یتیم و حفظ حیات او، این است که به زندگی متلاشی شده او سر و سامان بخشیده شود و برای او سرپرستی تعیین گردد تا در سایه آن، حیات خود را باز یابد و گام در مسیر رشد بگذارد. قرآن مجید از این معنا به لفظ «ایواء» که به معنی پناه دادن است، تعبیر می آورد؛ زیرا کودکی که پدر خود را از دست می دهد، برای او این گونه است که گویا بزرگ ترین یا یگانه پناه گاه خود را از دست داده است؛ لذا در درجه نخست باید برای او پناه گاهی یافت و او را به نزدیک ترین فرد از بستگان و خویشاوندانش سپرد تا در میان آنان احساس تنهایی نکند و خود را در دل آنان بیگانه نبیند.

از نعمت هایی که خدا در دوران کودکی به پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله وسلم) بخشیده بود، پناهی بود که آن حضرت از آن بهره مند شد. و خداوند آن را پیش از نعمت های دیگر یاد می کند. و اهمیت آن از این جا روشن می شود:

(أَلَمْ يَجِدْكَ يَتِيمًا فَآوَى): «آیا تورا یتیم نیافت و پناه داد؟» (۲).

اسلام دستور می دهد یتیمان را به داخل خانه خود ببرند و در میان خویش چون فرزندان خود تربیت کنند.

ص : ۱۵۴

۱- [۱] بقره / ۸۳.

۲- [۲] ضحی / ۶.

پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود:

«من كَفَلَ يَتِيمًا مِنَ الْمُسْلِمِينَ فَأَدْخَلَهُ إِلَى طَعَامِهِ وَشَرَابِهِ أَدْخَلَهُ اللَّهُ الْجَنَّةَ الْبَتَّةَ»: «هر کس کودک یتیمی را به خانه خود ببرد و در خوردنی ها و نوشیدنی ها او را شریک خود سازد خداوند او را به بهشت می برد». (۱)

و گویا شاعر خوش سخن ایرانی از گفتار پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) الهام گرفته و می گوید:

پدر مرده را سایه بر سر فکن *** غبارش بیفشان و خارش فکن

اگر سایه او برفت از سرش *** تو در سایه خویشتن پرورش

۳. یتیم داری

قرآن در دو جا نیکی به «یتیم» را تذکر می دهد:

(... وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَبِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ ...) : «به پدران، مادران، بستگان، یتیمان و بیچارگان نیکی کنید». (۲)

همین پیام نیز در سوره بقره آیه ۸۳ گوشزد شده است؛ البته نیکی به یتیم می تواند به صورت های مختلفی انجام گیرد؛ ولی هیچ نیکی بالاتر از تربیت و آموزش او نیست.

امیر مؤمنان (علیه السلام) به یکی از دوستان خود دستور می دهد:

«أَدَّبِ الْيَتِيمَ بِمَا تَوَدَّبُ مِنْهُ وَلَدَكَ؛ یتیم را آن چنان تربیت کن که فرزند خویش را تربیت می کنی». (۳)

ص : ۱۵۵

۱- [۱] مستدرک الوسائل، ج ۱، ص ۱۴۸.

۲- [۲] نساء / ۳۶.

۳- [۳] وسائل، ج ۵، ص ۱۲۵.

دوستی و مهربانی با یتیم، نرم و شیرین سخن گفتن با او و احترام و گرمی داشتن وی، یکی دیگر از حقوق انسانی است که خداوند آن را از جامعه اسلامی خواسته است. عواطف کودک پدر از دست داده، آن چنان ظریف و حساس می شود و در گفتار و کردار دیگران کنجکاو می گردد که چه بسا کردار و گفتاری که دیگر کودکان را ناراحت نمی کند، او را می آزارد. از این جهت، قرآن در چندین آیه، با نام های گوناگون به خاطر حساسیت روح او، مطالبی را یادآور می گردد که به آن ها می پردازیم:

۱. گروهی را که به یتیم احترام نمی کنند، نکوهش می کند: (كَلَّا بَلْ لَّا تُكْرِمُونَ الْيَتِيمَ): «چنین نیست، آنان یتیم را گرمی نمی دارند».^(۱)

۲. گروهی که به یتیم ارج نمی نهند و او را از در خانه خود می رانند، آنان را از کسانی می داند که به آخرت ایمان ندارند: (أَرَأَيْتَ الَّذِي يُكَذِّبُ بِالذِّينِ * فَذَلِكَ الَّذِي يَدُعُّ الْيَتِيمَ): «دیدی آن کسی را که به روز جزا ایمان ندارد؟ او است که یتیم را از در خانه خود به قهر می راند».^(۲)

پیامبر گرمی فرمود:

«مَنْ مَسَحَ رَأْسَ يَتِيمٍ كَانَتْ لَهُ بِكُلِّ شَعْرَةٍ مَرَّتْ عَلَيْهَا يَدُهُ حَسَنَاتٌ؛ کسی که دست نوازش و محبت بر سر یتیمی بکشد، خداوند به شماره موهایی که از زیر دست او می گذرد پاداش می دهد».^(۳)

ص : ۱۵۶

۱- [۱] فجر / ۱۷.

۲- [۲] ماعون / ۱ - ۲.

۳- [۳] مستدرک، ج ۲، ص ۶۱۶.

۵. کمک های نقدی و جنسی به یتیم

هرچند یتیم در جامعه اسلامی تحت سرپرستی فردی از اقوام و خویشاوندان یا رجال صالح قرار می گیرد؛ اما شاید قدرت مالی آنان به حدی نرسد که بتوانند تمام هزینه های او را فراهم سازند؛ از این رو قرآن دستور می دهد که مؤمنان در این زمینه مسئولیت بپذیرند و کمک های نقدی و جنسی در اختیار آنان بگذارند.

جایی که می فرماید:

(... وَ آتَى الْمَالَ عَلَى حُبِّهِ ذَوَى الْقُرْبَى وَ الْيَتَامَى وَ الْمَسَاكِينَ) : «مال را در حالی که دوست می دارد، به بستگان و یتیمان و بیچارگان بدهد».(۱)

در جای دیگر ایتم را در زمره کسانی می داند که باید به آنان کمک مالی کرد:

(... قُلْ مَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ خَيْرٍ فَلِلْوَالِدَيْنِ وَ الْأَقْرَبِينَ وَ الْيَتَامَى وَ الْمَسَاكِينَ...) : «بگو آن چه انفاق می کنید در باره والدین و نزدیکان و یتیمان و بیچارگان (مورد رضایت خدا است)».(۲)

گاهی نیز خداوند دستور می دهد که بخشش به آنان از طریق اطعام صورت بگیرد. فرد کریم، یتیم را بر سر سفره خود بنشانند و با او غذا بخورد تا او در خود احساس شادابی کند. و آن را به این زبان می آورد:

(وَ يُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ مِسْكِينًا وَ يَتِيمًا وَ أَسِيرًا) : «طعام را در

ص : ۱۵۷

۱- [۱] بقره / ۱۷۷.

۲- [۲] بقره / ۲۱۵.

حالی که دوست دارند، به بیچاره و یتیم و اسیر می دهند»^(۱).

قرآن یکی از نشانه های درست بودن تکلیف را این می داند که در روز قحطی، به یتیم خویشاوند اطعام کند چنان که می فرماید:

(أَوْ إِطْعَامٌ فِي يَوْمٍ ذِي مَسْغَبَةٍ * يَتِيمًا ذَا مَقْرَبَةٍ): «یا طعام دادن است در روز گرسنگی به یتیم خویشاوند»^(۲).

قرآن با این دستورهای روشن خود، ضعیف نوازی را مشخصه مهمی می شناسد و به این وسیله چهره عاطفی خود را نشان می دهد و ثابت می کند که بر خلاف اندیشه مسیحیان، آیین اسلام آیین مهر و محبت و عاطفه است و جایی که مهر و عاطفه لازم باشد از عاطفه انسانی استفاده می کند و در جایی که باید از شمشیر برنده استفاده کرد، آن را به کار می برد.

۶. یتیم مصداق روشن مستضعف است

این روزها مسئله «مستضعف» توجه همگان را به خود جلب کرده و در بسیاری جاها سرآغاز بحث ها و بررسی ها قرار گرفته است.

اکنون کاری با معنی لغوی «مستضعف» و یا مفاد قرآنی آن نداریم؛ زیرا بحث در این قسمت از چرخه گفتار ما بیرون است؛ ولی اگر معنی «مستضعف» این باشد که فردی به علتی به صورت موجودی ناتوان درآید، فرد یتیم هم که پشتیبان واقعی و دل سوز خود را از دست داده است، مصداق روشن «مستضعف» می باشد.

ص : ۱۵۸

۱- [۱] انسان / ۸.

۲- [۲] بلد / ۱۴ _ ۱۵.

اگر دولت جمهوری اسلامی در صدد ترمیم حقوق مستضعفان و رسیدگی به وضع و زندگی آن‌ها است و برای همین هدف «بنیاد مستضعفان» را پایه‌گذاری کرده، رسیدگی به حال و روز یتیمان و کودکان خردسالی که در حال ناتوانی آغوش گرم پدر را از دست می‌دهند، یکی از بایسته‌های اجتماعی است که بر دوش دولت اسلامی سنگینی می‌کند.

اصولاً یتیم، اعم از ثروتمند و فقیر، خود یک مشکل اجتماعی است که باید آن را با الهام از تعالیم حیات بخش اسلام حل کرد، حل این مشکل به نحو غربی به صورت تأسیس پرورش گاه‌های عمومی، مورد نکوهش محافل تربیتی است؛ زیرا آن را فاقد ارزش اخلاقی و انسانی می‌دانند.

کودکانی که در چنین محیطی پرورش می‌یابند به خاطر دوری از آغوش گرم بستگان، و پرورش در زندگی بی‌روح، آنان را سرانجام به صورت انسان‌های بی‌مهر و مودت درآورده و انسان طبیعی نخواهند بود.

راه طبیعی و صحیح همان است که تاکنون در جوامع اسلامی مرسوم بوده و پیوسته یتیمان به وابسته‌های نزدیک سپرده می‌شدند؛ مثلاً- فرزند برادر و یا خواهر در خانه عمو و دایی، به سان یکی از فرزندان آنان زندگی می‌کرد. در این صورت نه احساس غربت می‌کرد و نه از عواطف بی‌بهره بود؛ در نتیجه چون دیگر مردم به صورت یک انسان طبیعی تحویل اجتماع داده می‌شود.

گاهی نیز امکان مالی بستگان نزدیک، اجازه تکفل زندگی یتیمی را نمی‌دهد، از این جهت باید دولت اسلامی هزینه زندگی یتیم را تأمین کند. برای این کار شایسته است بودجه‌ای در نظر گرفته شود و زیر نظر افراد دل‌سوز و مهربان هزینه شود و یا با تشکیل انجمن‌های مددکاری و حمایت از یتیمان سر و سامانی به گذران زندگی اینان داده شود و به جامعه اسلامی هم تفهیم

شود که پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله وسلم) با نشان دادن دو انگشت خود فرمود: «أنا و كافل الیتیم كهاتین فی الجنة؛ من و آن کسی که سرپرستی یتیمی را بپذیرد در بهشت به سان این دو انگشت در کنار یکدیگر خواهیم بود».^(۱)

همان طور که گفته شد، مشکلی به نام «یتیم» _ چه دارا باشد یا بی چیز _ دردی همگانی است که باید توجه مردم به سوی حل این مشکل جلب شود. قرآن بسیار کوشیده تا دیدگان جامعه را به سوی این انسان بی پناه جلب کند؛ تا آن جا که دستور می دهد هنگام تقسیم ترکه میت، هرگاه یتیمی در میان نزدیکان او باشد، سهمی نیز به او بدهند؛ هرچند وارث نباشد:

(وَ إِذَا حَضَرَ الْقِسْمَةَ أُولُو الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينُ فَارْزُقُوهُمْ مِنْهُ وَقُولُوا لَهُمْ قَوْلًا مَعْرُوفًا): «هنگام تقسیم ترکه، به نزدیکان و یتیمان و فقیران سهمی بدهید و با آنان نیکو سخن گوید».^(۲)

ظاهر آیه مربوط به زمان تقسیم دارایی میتی است. و این تکلیف متوجه وارثان است که بخشی از سهم خود را به یتیم و دو گروه دیگر بدهند. برخی از مفسران می گویند: این آیه مربوط به زمان وصیت است؛ یعنی بر وصیت کننده است که هنگام وصیت، یتیمان و فقیران را در نظر بگیرد.

به هر حال، هدف جلب عواطف جامعه به این گروه ها است.

۷. ارج نهادن به دارایی یتیم

آیاتی که تاکنون مورد بررسی بود، همگی مربوط به یتیم فقیر بود. و قرآن به این ترتیب، با سفارش های لازم مشکل یتیم فقیر را حل نموده است.

ص : ۱۶۰

۱- [۱] سفینه البحار، ج ۲، ص ۷۳۱.

۲- [۲] نساء/ ۸.

ولی باید دانست که مشکل یتیم دارا نیز، کمتر از فقیر نیست؛ همچنین جا دارد اسلام تربیتی دهد که همه شئون این گونه از ایتم پاس داشته شود و سودجویان به نام حامیان یتیم، اموال او را حیف و میل نکنند.

اینک آیاتی را که در این زمینه هست، به گونه ای به گفت و گوی خود می آوریم:

۱. از برخی از آیات استفاده می شود که گروهی که مال یتیم را حیف و میل می کنند شدیدترین مجازات در کمین آن ها است چنان که می فرماید:

(إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَىٰ ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا وَسَيَصْلَوْنَ سَعِيرًا): «آن گروه که مال یتیمان را با ظلم می خورند در حقیقت آتشی را می خورند (و در شکم آنان تبدیل به آتش می گردد) و به آتش برافروخته وارد می شوند».^(۱)

کمتر پیش می آید که افراد این گونه تهدید شده باشند و دیدگاه قرآن در مورد این حیف و میل ها این است که، عمل انسانی، دو صورت دارد:

صورتی آشکار است و صورتی پنهان صورت آشکار آن مال دنیا است؛ و صورت پنهانی آن آتش است؛ هرچند چنین چیزی برای انسان مادی در این جهان ملموس نیست. و درک این واقعیت حس دیگری لازم دارد.

ظاهر آیه ناظر به مسئله «تجسم اعمال انسان» است و این که اعمال انسان در جهان دیگر به صورت های باطنی خود را می نمایاند. و این بحث، بحثی فراگیر است که در فرصتی دیگر باید آن را جستجو کرد.

از پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله وسلم) نقل شده است که در رستاخیز گروهی از قبر

ص : ۱۶۱

برمی خیزند در حالی که از دهان آنان آتش بیرون می ریزد. وقتی از حضرتش سؤال کردند که این گروه کیانند؟ پیامبر آیه بالا را تلاوت کرد.

آیات دیگری نیز هستند که به این موضوع پرداخته اند:

(... وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَهُمْ إِلَىٰ أَمْوَالِكُمْ إِنَّهُ كَانَ حُوبًا كَبِيرًا): «مال یتیمان را با اموال خویش مخلوط نکرده و نخورید. چرا که این کار گناه بزرگی است» (۱). چه گناهی بزرگ تر از این که موجودی نیرومند برای دفاع از خویش به یک موجود ناتوان یورش برده و او را از هستی ساقط کند.

۲. برخی، یتیمان را به شیوه ای دیگر چپاول می کردند. آنان مال خوب یتیم را با مال کم ارزش خود عوض می کردند و قرآن این گروه را با خطاب زیر تهدید می کند:

(وَ اتُّوا الْيَتَامَىٰ أَمْوَالَهُمْ وَلَا تَتَبَدَّلُوا الْخَيْرَ بِالْأَسْفَلِ...): «اموال یتیمان را به خود آنان بدهید. هرگز مال خوب آنها را با مال بد خود عوض نکنید» (۲).

مفسران اسلامی می گویند: وقتی چنین آیات تهدید آمیزی نازل گردید، اولیای پاک دامن که یتیمان را در آغوش خود تربیت می کردند و هزینه زندگی آن ها را از مال خود آن ها می پرداختند، تصمیم گرفتند که به کلی زندگی یتیم را از زندگی خود جدا سازند و دیناری از اموال خود را با مال آن ها مخلوط نکنند.

شکی نیست که چنین واکنشی به مصلحت یتیم نبوده است؛ زیرا این امر سبب می گردد که این گروه ناتوان، مورد رغبت و علاقه گروه متدین قرار نگیرند؛ از این رو وقتی اداره فردی با مشکلات توان فرسایی توأم گردید، افراد

ص : ۱۶۲

۱- [۱] نساء/۲.

۲- [۲] نساء/۲.

خیر و پاک دامن کم تر به این کار تن می دهند.

گروهی از مسلمانان از پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله وسلم) از شیوه رفتار با یتیم و اداره امور مالی او سؤال کردند، قرآن در پاسخ آنان هر دو روش را محکوم کرد و فرمود: رفتار شما با این گروه باید صادقانه و برادرانه باشد، نه مانند گروهی زیاده روی کنید و مال یتیم را خود بر دارید و نه مانند گروهی دیگر اینان را از زندگی خود برانید و جدا سازید بلکه راه سومی را انتخاب کنید:

(...وَسَأَلُونَكَ عَنِ الْيَتَامَىٰ قُلْ إِصْلَاحٌ لَّهُمْ خَيْرٌ وَأَنْ تُخَالَطُوهُمْ فَإِخْوَانُكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ الْمُفْسِدَ مِنَ الْمُصْلِحِ): «درباره یتیمان سؤال می کنند، بگو هر نوع کاری که به صلاح یتیمان باشد بسیار خوب است و اگر با آنان آمیزش کنید، آنان برادران دینی شما می باشند خداوند، مفسدان را از مصلحان، باز می شناسد».(۱)

بنابراین، تصرف در مال یتیم به هر گونه صورت پذیرد، باید میزان این باشد که به سود وی بینجامد. حال چه سود مالی باشد یا تربیتی فرقی ندارد.

گاه ممکن است رشد فکری و عاطفی یتیم ایجاد کند که وی و دیگر اعضای خانواده با هم زندگی کنند و برای او حساب جداگانه ای باز نشود و مبلغی متعارف به عنوان هزینه زندگی از مال او برداشت شود.

قرآن این نوع آمیزش را که به سود معنوی و مادی یتیم است در آیات دیگر نیز اشاره داشته و از آن به جمله (وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ...) (۲) تعبیر آورده است.

ص : ۱۶۳

۱- [۱] بقره/۲۲۰.

۲- [۲] سوره های انعام/ ۱۵۲ و اسراء/ ۳۴.

مسئولیت تربیت و حفظ اموال یتیم نمی تواند یک مسئولیت کشدار و بی پایان باشد، قهراً باید برای آن انجامی در نظر گرفته شود از نظر قرآن مسئولیت ولی نسبت به یتیم آن گاه پایان می پذیرد که وی گذشته از این که به حد بلوغ برسد، پس از آزمایشهای پیاپی، رشد خود را در حفظ اموال و بهره گیری از آن ثابت کند چنان که می فرماید:

(وَإِئْتَلُوا الْيَتَامَى حَتَّىٰ إِذَا بَلَغُوا النِّكَاحَ فَإِنْ آنَسْتُمْ مِنْهُمْ رُشْدًا فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ ...) : «یتیمان را بیازمایید هر گاه به حد بلوغ رسیدند اگر از آنان احساس رشد کردید اموال آنان را به خود آنان واگذار کنید». (۱)

قرآن با آینده نگری خاصی به ولی دستور می دهد که هنگام واگذاری دارایی او شاهی بگیرد و گواه و یا گواهان بر عمل کرد او در گذشته صحت بگذارند و بر تسلیم باقی مانده اعمال او گواهی دهند:

(... فَإِذَا دَفَعْتُمْ إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ فَأَشْهَدُوا عَلَيْهِمْ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ حَسِيبًا) : «آن گاه که مال یتیم را به او تسلیم کردید شاهد بگیرید و کافی است که خدا حساب گر است». (۲)

جمله (وَكَفَىٰ بِاللَّهِ حَسِيبًا) هشدار به آن گروه از اولیا است که فکر می کنند که با تنظیم گواهی نامه های ساختگی کار به پایان می رسد؛ در حالی که در آینده و به دور از دیدگان شان یک حساب گر دقیقی وجود دارد که چیزی بر او مخفی و پنهان نمی شود و آن حساب گر دقیق، خدا است.

ص : ۱۶۴

۱- [۱] نساء/۶.

۲- [۲] نساء/۶.

۹. تربیت یتیم مسئولیت است

قرآن پرورش یتیم و اموال او را یک مسئولیت اجتماعی تلقی می کند، از این جهت دستور می دهد که دارامندان در مقابل زحمات خود دیناری از مال او بر ندارند؛ مگر این که ولی، فقیر و بی چیز باشد در این صورت به اندازه ارزش عمل خود از مال یتیم بردارد:

(وَمَنْ كَانَ عَتِيًّا فَلْيَسِّرْ تَغْفِيفٌ وَمَنْ كَانَ فَقِيرًا فَلْيَأْكُلْ بِالْمَعْرُوفِ ...): «اگر ولی متمکن است عفت نفس خود را حفظ کند چیزی از آن بردارد و اگر فقیر است به اندازه متعارف (ارزش عمل خود) از آن بردارد».

۱۰. قیام به قسط

جامع ترین سخنی که قرآن درباره قیام در امر یتیم دارد این است که هر نوع معاشرت با آنان باید برپایه میانه روی و خوی اسلامی باشد چنان که می فرماید: (... وَ أَنْ تَقُومُوا لِلْيَتَامَى بِالْقِسْطِ ...): «درباره امور مربوط به یتیمان، قسط را به پا دارد».^(۱)

از این جهت قرآن از ازدواج با زنانی که یتیمانی در آغوش دارند و مرد از قیام به قسط درباره آنان بیم داشته باشد، باز می دارد و می گوید: (... وَ إِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تُقْسِطُوا فِي الْيَتَامَى فَانكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ ...): «اگر از این ترس داشتید که در باره یتیمان عدالت را رعایت نکنید، بازنانی ازدواج کنید که دل خواهتان باشند».^(۲)

آیات مربوط به یتیم، گفتنی های اخلاقی و اجتماعی دیگری هم دارد که امید است در فرصت دیگر از آن ها بحث شود.

ص: ۱۶۵

۱- [۱] نساء/۶.

۲- [۲] نساء/۱۲۷.

عدالت در پیمانہ و وزن

آیات موضوع

۱. (... وَ أَوْفُوا الْكَيْلَ وَالْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ ...) (انعام/۱۵۲)

۲. (قُلْ أَمَرَ رَبِّي بِالْقِسْطِ ...) (اعراف/۲۹)

(... لَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ ...) (اعراف/۸۵)

۳. (... وَلَا تَنْقُصُوا الْمِكْيَالَ وَالْمِيزَانَ ...) (هود/۸۴)

(وَ يَا قَوْمِ أَوْفُوا الْمِكْيَالَ وَالْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ ...) (هود/۸۵)

۴. (... وَزِنُوا بِالْقِسْطِ الْمُسْتَقِيمِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا) (اسراء/۳۵)

۵. (الَّذِينَ إِنْ مَكَانَهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَأَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَلِلَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ) (حج/۴۱)

۶. (أَوْفُوا الْكَيْلَ وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُخْسِرِينَ) (شعراء/۱۸۱)

۷. (ادْعُوهُمْ لِآبَائِهِمْ هُوَ أَقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ ...) (احزاب/۵)

۸. (... فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا بِالْعَدْلِ وَأَقْسِطُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ) (حجرات/۹)

۹. (وَ أَقِيمُوا الْوَزْنَ بِالْقِسْطِ وَلَا تُخْسِرُوا الْمِيزَانَ) (الرحمن/۹)

۱۰. (لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ ...) (حديد/۲۵)

۱۱. (وَيْلٌ لِّلْمُطَفِّفِينَ * الَّذِينَ إِذَا أَكْتَالُوا عَلَى النَّاسِ يَسْتَوْفُونَ * وَإِذَا كَالُوهُمْ أَوْ وَزَنُوهُمْ يُخْسِرُونَ) (مطففين/۱-۳)

ترجمه آیات

۱. «پیمانۀ و وزن را با رعایت عدالت بپردازید».

۲. «بگو خدایم به من دستور داده است که اقامه قسط کنم».

«از اموال مردم نگاهید».

۳. «پیمانۀ و وزن را کم ندهید».

«حق پیمانۀ و وزن را با عدالت ادا کنید».

۴. «با ترازو درست بکشید، این کار، سرانجام نیک خواهد داشت».

۵. «آنان که اگر در زمین قدرت مندشان سازیم، نماز را به پا داشته و زکات می دهند و به نیکی ها امر کرده و از بدی ها باز می دارند، سرانجام کارها در دست خدا است».

۶. «حق پیمانۀ را ادا کنید و به کسی ضرری وارد مسازید».

۷. «آنان را با نام پدران شان صدا کنید، این کار به عدالت نزدیک تر است».

۸. «میان دو گروه درگیر، صلح و سازش برقرار کنید و قسط را پیشه خود سازید، خدا گروه قسط پیشه را دوست می دارد».

۹. «حق وزن را به عدالت ادا کنید و کم مفروشید».

۱۰. «ما پیامبران خود را با دلایل استوار برانگیختیم و با آنان کتاب و وسیله سنجش حق و باطل فرو فرستادیم تا مردم قسط و عدالت را به پا دارند».

۱۱. «وای بر کم فروشان، کسانی که وقتی از مردم پیمانۀ گیرند تمام گیرند؛ ولی هرگاه برای مردم پیمانۀ و یا وزن کنند می کاهند».

اشاره

عدل و قسط که در برابر ظلم و جور به کار می روند، از مسائل مهم و حیاتی است که قرآن روی آن ها زیاد تکیه کرده است. تا آنجا که واژه عدل با تمام مشتقات خود در قرآن ۲۷ بار، و واژه قسط به صورت های گوناگون ۲۳ بار آورده شده است؛ در نتیجه، در هر موردی که محور سخن، عدل و قسط جامعه انسانی باشد، لزوم رعایت عدل و گسترش قسط را فرمان می دهد و از هر نوع انحراف از جاده عدل باز می دارد.

ما در این بحث کوتاه و فشرده نمی توانیم مجموع مباحث عدل و قسط و یا ظلم و جور را به درستی بشکافیم و یا در ابعاد گوناگون آن ها سخن بگوییم؛ زیرا اصل بحث ما، رعایت قسط در پیمانہ و وزن است. آن چه برای ما درخور توجه است و می تواند یاری مان کند، در چند مقوله قابل بررسی است:

مقصود از قسط چیست؟

نخست باید دید معنای قسط در قرآن چیست؟ گاهی آن به معنی مطلق دادگری به کار می رود و گاهی هم در خصوص عدالت اقتصادی گنجانده می شود. برای آگاهی بیشتر لازم است به آیاتی که در این زمینه وارد شده اند توجه دقیق بنماییم:

در قرآن «قسط» به دو صورت جلوه می کند، گاه همراه با لفظ عدالت و گاهی به صورت تنها.

از مواردی که همراه با عدل وارد شده، آیه ای است که یادآوری می شود:

(...فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا بِالْعَدْلِ وَأَقْسِطُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ) : «میان

دو گروه درگیر، صلح و سازش برقرار کنید و قسط را پیشه خود سازید، خدا گروه قسط پیشه را دوست می دارد» (۱).

محدثان اسلامی از پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله وسلم) نقل کرده اند که آن حضرت درباره آخرین پیشوای شیعه، حضرت مهدی (علیه السلام) فرمود:

«فَيَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا كَمَا مَلَأَتْ جَوْرًا وَظُلْمًا» (۲).

گاهی تصور می شود که قسط و عدل دو لفظ مترادف و برای تفهیم معنی واحدی هستند و نقشی یگانه دارند، چنان چه ظلم و جور. و آن دو را برای تأکید آورده اند؛ ولی با توجه به آیات و احادیث اسلامی و سخنان نویسندگان فرهنگ عربی می توان گفت:

هرگاه لفظ قسط در کنار عدل آید، مقصود از آن، قسط اقتصادی و به اصطلاح: عدالت در حقوق و اموال است، و اگر نگوئیم که این مطلب به صورت قانون کلی است، می توان گفت که: غالباً چنین است.

ابن منظور می گوید: پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود:

«إِذَا حَكَّمُوا عَدَلُوا وَإِذَا أَمْسَوْا أَقْسَطُوا؛ هر وقت داوری کنند عدالت میورزند و هر زمان قسمت کنند، نصیب هر کس را به عدالت می پردازند» (۳).

پشتوانه آن، جمله ای است که ابو هلال عسکری در کتاب «الفروق» می گوید: «قسط، حصه و نصیبی است که در تقسیم آن عدالت رعایت شده

ص : ۱۶۹

۱- [۱] حجرات/۹.

۲- [۲] منتخب الأثر، ص ۱۴۷. این حدیث به صورت های مختلف با تقدم جور و ظلم و یا ظلم بر جور نقل شده است.

۳- [۳] لسان العرب، ماده قسط.

کوتاه سخن این که: واژه «قسط» چون «تقسیم» به معنی «تسهیم» یعنی سهم و نصیب بندی است؛ مشروط بر این که در تعیین حصه، عدالت رعایت شود.

تا این جا روشن شد که هرگاه این دو لفظ کنار هم به کار روند، مقصود از قسط همیشه یا بیشتر همان عدل اقتصادی به کار رفته؛ یعنی عدل در اموال و حقوق خواهد بود.

هنگام آن رسیده درباره حالت دوم؛ یعنی همان حالت تنهایی لفظ قسط بحث کنیم.

برخی مدعی هستند که قسط در همه جای قرآن و اسلام به معنی قسط اقتصادی است و تمام پیامبران برای ایجاد چنین هدفی برگزیده شده اند.

این سخن را اگر کنار آیات بگذاریم می توان پذیرفت؛ مثلاً در آیات مربوط به ادای حق کیل و وزن، کلمه قسط به کار رفته است نه عدل. از این دست است:

(... وَ أَوْفُوا الْكَيْلَ وَالْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ ...): «پیمانه و وزن را با رعایت عدالت پردازید» (۲).

شعب وقتی قوم خود را به عدالت اقتصادی دعوت می کند، لفظ «قسط» به کار می برد و چنین می گوید:

(وَ يَا قَوْمِ أَوْفُوا الْمِكْيَالَ وَالْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ ...): «ای قوم من، حق

ص : ۱۷۰

۱- [۱] الفروق، ماده قسط.

۲- [۲] انعام/۱۵۲.

پیمانه و وزن را با عدالت ادا نمایید» (۱).

قرآن در دستور العمل های کلی خود راجع به اقامه عدل در داد و ستد، کلمه قسط را به کار می برد:

(وَأَقِيمُوا الْوَزْنَ بِالْقِسْطِ وَلَا تُخْسِرُوا الْمِيزَانَ) : «حق وزن را به عدالت ادا کنید و کم مفروشید» (۲).

واژه «قسط» به تنهایی در آیات دیگر نیز در عدل اقتصادی به کار رفته است (۳) که از نقل آن ها خودداری می شود.

در پایان می توان نتیجه گرفت که قسط در قرآن همان «عدالت اقتصادی» است خواه با لفظ عدالت همراه باشد یا نه.

همچنین نهج البلاغه نیز، لفظ «قسط» در معنی حق و سهم را در کنار عدالت به کار برده است؛ آن هم گاهی همراه با لفظ «عدالت» و گاهی مجرد از آن مانند:

«وقام بالقسط فی خلقه و عدل علیهم فی حکمه؛ او درباره مخلوقهای خود به قسط قیام کرد و در داوری عدل را پایه آن قرار داد» (۴).

اگر مقصود از «فی خلقه» در سخن امام، انسان ها باشند، مقصود از قسط در خلق، همان امر به عدالت اقتصادی در جامعه خواهد بود.

امام گاهی تنها واژه قسط را به کار می برد و از آن سهم و نصیب عادلانه

ص : ۱۷۱

۱- [۱] هود/۸۵.

۲- [۲] الرحمن/۹.

۳- [۳] نساء/۳ و ۱۲۷.

۴- [۴] نهج البلاغه، خطبه ۱۸۳.

اراده می کند، به ویژه در آفرینش طاووس می گوید:

«وَقَلِّ صَبْغَ إِلَّا وَاخِذْ بِقِسْطٍ؛ کمتر رنگی است، مگر این که از آن سهم لازمی را گرفته است».(۱)

نقد این نظریه

با درنگی در آیات دیگر، کلی بودن این قانون را از بین می برد؛ زیرا در قرآن قسط در مواردی به کار رفته که مقصود از آن تنها عدالت اقتصادی نیست؛ بلکه مقصود، همه اطراف عدالت است.

۱. قرآن، هدف از برانگیختن پیامبران و فرستادن آیین ها را «اقامه قسط» می داند. و نظام اقتصادی درست جزئی از هدف است، نه کل آن؛ بلکه می توان گفت نظام اقتصادی درست از پایه های یک نظام صحیح انسانی حکایت دارد و هرگز هدف نیست. اینک متن آیه:

(لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ ...).

«ما پیامبران خود را با دلایل استوار برانگیختیم و با آنان کتاب و وسیله سنجش حق و باطل فرو فرستادیم تا مردم قسط و عدالت را به پا دارند».

بی شک پی(۲)امبران تنها برای پیاده کردن عدالت اقتصادی برانگیخته نشده اند؛ بلکه هدف آنان اقامه عدل در تمام زوایای زندگی انسان، اعم از فکری _ عقیدتی _ فردی و اجتماعی می باشد.

ص : ۱۷۲

۱- [۱] نهج البلاغه، خطبه ۱۶۳.

۲- [۲] حدید/۲۵.

آن گروه که گمان می کنند پیامبران فقط برای تنظیم برنامه اقتصادی برانگیخته شده اند، به دین و شریعت پیامبران از دیده مادی می نگرند، نه بیش از آن. اینان انسان را از این نظر که یک حیوان تولید کننده و مصرف کننده است، در نظر می گیرند؛ در صورتی که برای او غیر از بعد اقتصادی ابعاد دیگری نیز وجود دارد که اهمیت آنها کمتر از بعد اقتصادی نیست.

۲. خداوند پیامبر گرامی را وا می دارد که بگوید: پروردگرم مرا به عدالت و قسط فرمان داده :

(قُلْ أَمَرَ رَبِّي بِالْقِسْطِ ...) : «بگو: خدایم به من دستور داده است که اقامه قسط کنم». (۱)

ناگفته پیدا است، مقصود از قسط، اقامه عدل در تمام شئون زندگی انسانی است و قسط اقتصادی گوشه ای از این کل است.

۳. قرآن به کسانی که پسر خوانده دارند، دستور می دهد که پسرخوانده های خود را با نام پدران واقعی آنها صدا کنند و این کار به «قسط» نزدیک تر است چنان که می فرماید:

(ادْعُوهُمْ لِابَائِهِمْ هُوَ أَقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ ...) : «آنان را با نام پدران شان صدا کنید، این کار به عدالت نزدیک تر است». (۲) در این کار که قسط اقتصادی مفهومی ندارد.

نتیجه این که: هرگاه قسط و عدل کنار هم به کار روند ادعای این که مقصود از قسط رعایت نظام مالی اسلام و عدالت اقتصادی است سخنی است مقرون به حقیقت و اگر به صورت قانون کلی تلقی نکنیم، می توانیم به

ص : ۱۷۳

۱- [۱] اعراف/۲۹.

۲- [۲] احزاب/۵.

صورت یک قانون غالبی بپذیریم؛ ولی آن گاه که لفظ «قسط» جدا از عدل وارد شود، در این مورد ضابطه کلی در کار نیست. گاهی به حکم قرائن، مقصود از آن رعایت عدل در تمام شئون زندگی مادی و معنوی انسانی است در حالی که در برخی از جاها مقصود عدالت اقتصادی است و در هر مورد باید از قرائن موجود در کلام، ابهام را برطرف نمود. (۱)

ابعاد عدل و قسط در قرآن

اشاره

تشریح ابعاد عدالت و قسط از نظر قرآن، کاوش گسترده ای را می طلبد. و آن از هدف ما بیرون است؛ از این جهت به طور اختصار از آن می گذریم.

۱. بعد حکومتی عدل و قسط

یکی از ابعاد عدالت از نظر قرآن، موضوع «پیشوای برگزیده» است. حکومت های خودبین و خودکامه بر اثر چیرگی بر مردمی که در پرتو برق سرنیزه و آتش توپ و تانگک چندی فرمان می رانند، آن را به صورت موروثی وقانونی جلوه می دهند، بارزترین شکل گمراهی را به نمایش می گذارند؛ بنابر این قرآن نیز به این سواز عدالت پروری توجه دارد و درست ترین آن ها را معرفی می کند.

پس پایدارترین حکومت ها را آن می داند که در مسیر حق و خداخواهی

ص: ۱۷۴

۱- [۱] آخرین سخنی که می توان در این زمینه گفت این است که: «عدل» به معنی اعتدال و میانه روی و دوری از هر نوع افراط و تفریط در کلیه شئون مادی و معنوی است. تفاوتی که قسط با آن دارد این است: این لفظ در موردی به کار می رود که قابل تقسیط و تقسیم و سهم بندی باشد خواه امور مالی باشد، یا امور حقوقی، مرافعه و محاکمه ای در بین باشد یا نباشد.

گام بردارند؛ البته حکومت آن دسته که از سوی خدا برگزیده شده اند، جدا است.

(الَّذِينَ إِنْ مَكَّنَّا لَهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَأَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَلِلَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ): «آنان که اگر در زمین قدرت مندشان سازیم، نماز را به پا داشته و زکات می دهند و به نیکی ها امر کرده و از بدی ها باز می دارند، سرانجام کارها در دست خدا است».

در ای (۱)ن آیه یک بعد از ابعاد عدل حکومتی مطرح گردیده و آن این است که حاکم اسلامی باید با اقامه نماز، پیوند معنوی خود را با خدا حفظ کرده و با پرداخت زکات، جنبه مردمی خدا را تقویت کند و هدف او از حکومت اقامه معروف و نیکی و زدودن منکر و بدی ها باشد.

عدل در حکومت، خود نیازمند نگارش یک کتاب است و در این کوتاه سخن نمی توان بدان پرداخت؛ از این جهت دامن بحث را در این قسمت جمع کرده و به بعد دیگر از مطلق عدل و قسط می پردازیم.

۲. بعد قانونی قسط و عدل

مقصود از بعد قانونی عدالت این است که هنگام نوشتن قانون، مصالح و منافع همگان و خواسته های فطری و واقعی جامعه در نظر گرفته شود و برای هیچ طبقه ای در شرایط متساوی امتیازی قائل نشود و تمام افراد در برابر قانون مساوی و برابر باشند و پیوسته روایدهای پیامبر مورد نظر باشد که فرمود: «الناس كأسنان المشط سواء؛ مردم بسان دندانه های شانه با یک دیگر مساوی می باشند و تبعیضی در میان آنان نیست»، (۲).

ص : ۱۷۵

۱- [۱] حج/۴۱.

۲- [۲] الفقیه، ص ۴۵۱.

۳. بعد اقتصادی عدل و قسط

و اما بعد اقتصادی این است که هرگونه برتری خواهی در تقسیم ثروت ها و دارایی خزانه از بین برود و لیاقت ها، شایستگی ها، فعالیت ها، تلاش ها و به اصطلاح تفاوت های طبیعی و اکتسابی، ملاک تقسیم گردد؛ زیرا هر امتیازی بر اساس تبعیض، در منطق عدالت محکوم است؛ در حالی که هر نوع امتیاز، بر اساس تفاوت های واقعی اعم از ذاتی و اکتسابی، عین عدالت است.

بر حاکم اسلامی است از تورم، تراکم سرمایه، احتکار و دادن هر نوع امتیازی به کسی و از نزول و ربا که مایه پدید آمدن اختلاف طبقاتی است جلوگیری کند؛ در حالی که به حق کسی تجاوز ننماید، با تمام قوا در مبارزه با فقر و اختلاف طبقاتی بکوشد.

۴. بعد اجتماعی عدل و قسط

ضروری است روابط افراد با یکدیگر و روابط آن ها با حکومت بر اساس عدل و حق، به دور از زورگویی و به بند کشیدن و بیگاری گرفتن باشد و ملت آن چنان قدرت مند و توانا باشند که حق نظارت بر اجرای قوانین داشته باشند تا بتوانند به نیکی ها فرمان دهند و از بدی ها باز دارند.

و یکی دیگر از بایسته های نظارت بر مسئله داد و ستد است؛ زیرا گذشته از این که افراد باید کوشش کنند که صاحب حق به حق خویش برسد، باید مردم و یا گروهی، بر چگونگی داد و ستد نظارت کنند تا فرصت طلبان حق مستضعفان را پای مال نسازند.

قرآن در موارد متعددی از پیامبر عالی قدر حضرت شعیب نقل می کند که

وی همواره فریاد می زند که:

(...وَلَا تَنْقُصُوا الْمِكْيَالَ وَالْمِيزَانَ...): «پیمانۀ و وزن را کم ندهید». (۱)

همچنین:

(وَايَا قَوْمِ أَوْفُوا الْمِكْيَالَ وَالْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ...): «حق پیمانۀ و وزن را با عدالت ادا کنید». (۲)

و یا:

(أَوْفُوا الْكَيْلَ وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُخْسِرِينَ): «حق پیمانۀ را ادا کنید و به کسی ضرری وارد مسازید». (۳)

قرآن بشر را با دستوری همگانی خطاب می کند و می گوید: (وَأَوْفُوا الْكَيْلَ إِذَا كِلْتُمْ وَزِنُوا بِالْقِسْطِ الْمُسْتَقِيمِ...): «حق پیمانۀ را ادا کنید و با ترازوی درست بکشید». (۴)

قرآن آن گروه فرصت طلب را که در خرید جنس، کوشش می کنند که حق خود را تمام عیار بگیرند، سپس هنگام تحویل، از دادن حق مردم خودداری می کنند، نکوهش می کند:

(وَيَلِلُّ لِلْمُطَفِّفِينَ الَّذِينَ إِذَا أَكْتَالُوا عَلَى النَّاسِ يَسْتَوْفُونَ* وَإِذَا كَالُوهُمْ أَوْ وَزَنُوهُمْ يُخْسِرُونَ): «وای بر کم فروشان، کسانی که وقتی از مردم پیمانۀ گیرند تمام گیرند؛ ولی هرگاه برای مردم پیمانۀ و یا وزن کنند می کاهند». (۵)

ص: ۱۷۷

۱- [۱] هود/۸۴.

۲- [۲] هود/۸۵.

۳- [۳] شعراء/۱۸۱.

۴- [۴] اسراء/۳۵.

۵- [۵] مطففین/۱-۳.

نکته جالب این است که قرآن، عدالت در این قسم از بخش اقتصادی و یا اجتماعی را، به حال همه جامعه مفید می‌داند؛ حتی برای آن فرد که به غلط فکر می‌کند با دزدیدن مال مردم، وضع و آینده او خوب خواهد بود چنان که می‌فرماید:

(... وَزِنُوا بِالْقِسْطِ الْمُسْتَقِيمِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا): «با ترازو درست بکشید، این کار، سرانجام نیک خواهد داشت».^(۱)

زیرا جنبش‌های بزرگ زاییده ظلم‌های کوچک و حق‌کشی‌های ناچیز است که این ناگواری‌های کوچک، با جمع شدن کنار هم، انفجاری پدید می‌آورد و خشک و تر را می‌سوزاند و لذا منطق قرآن در رعایت عدل و قسط در تمام شئون این است که:

(... ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا): «رعایت عدل، برای همه نیک و فرجام آن برای همه نیکو است».^(۲)

«تأویل» در این آیه به معنی، «سرانجام» است و می‌رساند که عدل اقتصادی برای تمام طبقات پایان و انجام نیکی دارد.

در احادیث اسلامی دستورهای مؤکدی در این زمینه وارد شده است. مردی به امام هشتم (علیه السلام) گفت: گروهی از مردم از کیل و وزن کم می‌کنند؛ امام فرمود: «أولئك الذين يبخسون الناس أشيائهم؛ آنان کسانی هستند که به اموال مردم تجاوز می‌کنند».^(۳)

ص: ۱۷۸

۱- [۱] اسراء/۳۵.

۲- [۲] اسراء/۳۵.

۳- [۳] وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۲۵۸.

قرآن در آیاتی به تحریم «بخس» که به معنی کاستن است، اشاره کرده و می‌فرماید: (... لا تَبْخُسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ ...) (۱): «از اموال مردم نگاهید». (۲)

امام صادق (علیه السلام) فرمود: «در میان شماها دو چیز است که به وسیله آن امت‌های پیشین نابود شدند و آن دو چیز عبارت است از: پیمان‌ه و وزن». (۳)

ص : ۱۷۹

۱- [۱] اعراف/۸۵.

۲- [۲] در سوره هود، آیه ۸۵ و شعراء آیه ۱۳۳ همین مضمون نیز وارد شده است.

۳- [۳] وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۲۹۱.

آيات موضوع

۱. (... يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمْ الْيُسْرَ وَ لَا يُرِيدُ بِكُمْ الْعُسْرَ ...)(بقره/۱۸۵)

(وَ إِنْ كَانَ ذُو عُسْرِهِ فَنُزِرْهُ إِلَىٰ مَيْسَرَةٍ ...)(بقره/۲۸۰) (... رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِنْ نَسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا رَبَّنَا وَلَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا إِيْرًا كَمَا حَمَلْتَهُ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِنَا رَبَّنَا وَلَا تُحَمِّلْنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ وَاعْفُ عَنَّا وَارْحَمْنَا ...)(بقره/۲۸۶)

۲. (... لَا نُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا ...)(انعام/۱۵۲)

۳. (... مَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَرَجٍ وَ لَكِنْ يُرِيدُ لِيُطَهِّرَكُمْ ...)(مائده/۶)

۴. (... وَ مَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ ...)(حج/۷۸)

۵. (لَيْسَ عَلَى الْأَعْمَىٰ حَرَجٌ وَ لَا عَلَى الْأَعْرَجِ حَرَجٌ وَ لَا عَلَى الْمَرِيضِ حَرَجٌ ...)(فتح/۱۷)

۱. «خداوند برای شما سهولت و آسانی می خواهد نه سختی».

«اگر بدهکار در وضع سختی قرار گرفته است، باید انتظار روزی را بکشید تا وضع او بهتر و مشکلات او برطرف گردد».

«پروردگارا! وقتی چیزی را فراموش کردیم یا دچار خطا گشتیم هرگز ما را مؤاخذه مکن و امور مشقت باری را بر ما تکلیف ننما، هم چنان که بر امت های پیشین ما، تکلیف کرده ای. پروردگارا! ما را به عملی که طاقت آن را نداریم مکلف مفرما و از ما درگذر و بر ما رحم بنما».

۲. «هر انسانی را جز به اندازه توانایی او تکلیف نمی کنیم».

۳. «خداوند نمی خواهد شماها را به زحمت بیندازد بلکه می خواهد از این طریق شماها را پاکیزه گرداند».

۴. «در اسلام، احکام مشقت باری جعل و وضع نشده است».

۵. «هرگز بر افراد نابینا و لنگ و بیمار تکلیفی در شرکت در جهاد نیست».

تفسیر موضوعی آیات

اشاره

دانشمندان کنجکاو درباره سرعت نفوذ و گسترش اسلام در میان جامعه های متمدن آن روز، علل و نکته هایی را یادآور شده اند که هر کدام می تواند یکی از علل گسترش اسلام محسوب شود.

ولی در میان این علل ویا در میان زمینه های نفوذ اسلام، به یک مطلب کمتر توجه شده است و آن مسئله آسان بودن اصول و فروع اسلام است؛ به گونه ای که تمام ابعاد آن، از زیربنا و روبنا برای تمام افراد در یک زمان بندی خاص، مفهوم و روشن می گردد و همین آسانی در صدر اسلام سبب می گردید

که مسیحیانی که از «لغز گویی های» کشیشان درباره یگانگی و سه گانگی خدا، خسته و یا افرادی که از ثنویت و دوگانگی آیین مجوس و رب النوع های پنداری و گنگ و پیچیده، گیج شده بودند، به آسانی به آیین اسلام بگروند و پیوند خود را از گذشته قطع کنند.

ما از ابهام موجود در آیین های برهن ها و بودایی ها، سخن نمی گوئیم و از خدایان متعدد در آیین زردشت که یکی را سرچشمه خیر و دیگری را شر و در عین حال هر دو را مخلوق خدای برتر می دانستند، بحثی به میان نمی آوریم؛ بلکه نظر خوانندگان را به آیین مسیحیت که در بخش روم شرقی آن روز حکم فرما بود، معطوف می داریم و از باب نمونه مسئله «تثلیث» را مطرح می کنیم.

از عقاید راسخ و غیر قابل تردید مسیحیان، اعتقاد به خدایان سه گانه است که از آن به نام «اقانیم سه گانه» یاد می کنند. آنان نسبت به این مسئله آن چنان پای بندند که به هیچ قیمتی حاضر نیستند در این اصل بازبینی کنند؛ حتی «لوتر» این رفورمیست معروف مسیحی، با تمام تلاشی که در تجدید نظر و خانه تکانی در باورهای مسیحیان انجام داد، نتوانست در مسئله تثلیث اثری بگذارد، و آن را از عقاید زیربنایی مسیحیان حذف نماید.

از طرف دیگر همین آقایان می خواهند خود را در صف موحدان و یکتاپرستان جا بزنند. با وجود این، چگونه این ضد و نقیض و کوسه و ریش پهن را می خواهند با هم تلفیق کنند؟ خدا می داند.

گروهی خود را از این بن بست با این توجیه که «تثلیث» رمز و رازی دارد که عقل و خرد را راهی به فهم آن نیست، راحت کرده و از دست و پا زدن برای تطبیق آن با قوانین علمی، خلاصه نموده اند؛ گرچه عملاً، به تضاد میان دین

و علم صحه گذارده اند.

گروهی دیگر برای جمع میان «تثلیث» و توحید توجیه های بسیار ناروایی آورده اند که روی سوفیست های یونان را سفید نموده اند. به هر حال یک مسیحی نمی تواند درست بفهمد که چگونه خدایان سه گانه، هم سه تا است و هم یکی!

ولی در برابر عقیده تثلیث سوره «توحید» با روشن ترین بیان، صفات خدا را آن چنان بیان می کند که برای احدی جای ابهام نمی گذارد، آن جا که می گوید:

بگو خدا یکی است، او است مقصود و پناه گاه، نزاییده و زاییده نشده و برای او نظیری نیست. (۱)

این سهولت و آسانی کجا، آن ابهام و سردرگمی کجا؟

نه تنها این قسمت از عقاید اسلامی به سهولت و آسانی بیان شده که در دیگر مسائل زیربنایی نیز جریان از این قبیل است و هرگز اسلام مردم را با یک رشته معماها و لغزها سرگرم نکرده؛ بلکه اصول و فروع خود را به روشن ترین وجه بیان و مطرح نموده است و پیوسته با شعار (... لا نُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا...) (۲) پیش رفته و معتقد است که تکالیفی مانند «تثلیث» و «عشاء ربانی» _ بر فرض صحت _ با مقیاس های عقلی سازگار نیست. تکلیف به آن، تکلیف به غیر مقدور است و هرگز نمی توان چیزی را که در عقل مردم نمی گنجد و یا عقل آن را محال می شمارد، تکلیف کرد.

ص : ۱۸۳

۱- [۱] «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ * اللَّهُ الصَّمَدُ * لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُولَدْ * وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ» .

۲- [۲] این آیه در سوره های انعام / ۱۵۲ ، اعراف / ۴۲ و مؤمنون / ۶۲ وارد و در سوره بقره / ۲۳۳ به گونه دیگر وارد شده است.

این تنها اصول و عقاید نیست که فهم و درک آن سهل و آسان است؛ بلکه فروع و تکالیف و وظایف اسلامی نیز در مقام عمل از روشنی خاصی برخوردارند.

مقایسه روزه اسلامی _ که با تغییر فصول، ساعات آن کم و زیاد می شود_ با روزه هایی که در میان کلیمیان و مسیحیان است که گاهی به ۲۶ ساعت هم می رسد، این حقیقت را روشن می سازد.

تنها مطالعه آیاتی که در سوره بقره درباره روزه داریم، ما را به جای گاه اصل «تکلیف به اندازه توانایی» آگاه می سازد. در این آیات (۱) روزه، فریضه الهی خوانده شده و در عین حال افراد مریض، مسافر (۲) و افراد پیری را که با مشقت می توانند روزه بگیرند (۳) استثنا می کند و احکام یاد شده را با جمله (...يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ...) (۴) مدلل می سازد.

درباره بدهکاران که قادر به پرداخت بدهی خود نیستند، دستور می دهد که از هر نوع فشار بر آن ها خودداری شود و به فروش خانه و لوازم زندگی که در اصطلاح «فقهی» به آن ها «مستثنیات دیون» می گویند، مجبور نکنید و شعار بدهکار و بستانکار این باشد:

(وَإِنْ كَانَ ذُو عُسْرَةٍ فَنَظِرَةٌ إِلَىٰ مَيْسَرَةٍ) : «اگر بدهکار در وضع سختی

ص : ۱۸۴

۱- [۱] بقره/۱۸۲-۱۸۵.

۲- [۲] «...وَمَنْ كَانَ مَرِيضًا أَوْ عَلَىٰ سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِنْ أَيَّامٍ أُخَرَ...». (بقره / ۱۸۵)

۳- [۳] بقره/۱۸۴.

۴- [۴] «خداوند برای شما سهولت و آسانی می خواهد نه سختی». (بقره / ۱۸۵).

قرار گرفته است، باید انتظار روزی را بکشید تا وضع او بهتر و مشکلات او برطرف گردد»^(۱).

قرآن در مواردی، احکام و دستورهای خود را مدلل و روشن می سازد که مبادا افراد کج اندیش، اندیشه «تحمیل» را به مغز خود راه دهند؛ بلکه توجه داشته باشند که این وظایف به نفع خود آنان است و هرگز هدف، ایجاد تکلیف و مشقت برای افراد نیست.

مثلاً- دستور می دهد که برای نماز وضو بگیرند. اگر جنب باشند غسل کنند و در صورت عذر تیمم نمایند، آن گاه برای زدودن هر اندیشه ناروا درباره این وظایف می فرماید:

(... ما يُرِيدُ اللَّهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَرَجٍ وَ لَكِنْ يُرِيدُ لِيُطَهِّرَكُمْ ...) : «خداوند نمی خواهد شماها را به زحمت بیندازد بلکه می خواهد از این طریق شماها را پاکیزه گرداند»^(۲).

قرآن هنگام دستور جهاد، افراد نابینا و لنگ و بیمار را استثنا می کند^(۳) و آنان را از این وظیفه معاف می شمارد و می فرماید:

(لَيْسَ عَلَى الْأَعْمَى حَرَجٌ وَلَا عَلَى الْأَعْرَجِ حَرَجٌ وَلَا عَلَى الْمَرِيضِ حَرَجٌ ...) : «هرگز بر افراد نابینا و لنگ و بیمار تکلیفی در شرکت در جهاد نیست»^(۴).

سرانجام قرآن برای تمام قوانین و تکالیف خود، ضابطه ای معین می کند

ص : ۱۸۵

۱- [۱] بقره/۲۸۰.

۲- [۲] مائده/۶.

۳- [۳] این گروه سه گانه در سوره نور، آیه ۶۱، به گونه دیگری نیز استثناء شده اند.

۴- [۴] فتح/۱۷.

و همه را با آن محدود می سازد و می فرماید:

(... وَ مَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ ...) : «در اسلام، احکام مشقت باری جعل و وضع نشده است».(۱)

این آیه و نظایر آن ها در احادیث اسلامی مانند: «لا ضرر ولا ضرار» از قوانین ناظر و تعدیل کننده اسلام است که احکام را در محدوده های غیر حرجی و غیر ضرری به رسمیت می شناسند.

امت اسلامی از لطف بیشتری برخوردارند

از آیات قرآن استفاده می شود که امت اسلامی به خاطر شایستگی هایی که به دست می آورند، از لطف بیشتری برخوردار بوده و از امت های پیشین سبک بال ترند؛ زیرا هرگاه امت های گذشته از روی کوتاهی، تکلیفی را فراموش می کردند و یا خطایی از آنان سر می زد، مسئول فراموشی و خطاهای خود شناخته می شدند.

امت اسلامی نه تنها از این دو جهت سبک بال ترند؛ بلکه تکالیف مشقت آمیزی که در امت های پیشین بوده است، در این آیین برداشته شده و این دو حقیقت در اسلام بخشیده شده است:

(... رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِنْ نَسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا رَبَّنَا وَلَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا إِضْرَارًا كَمَا حَمَلْتَهُ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِنَا ...) : «پروردگارا! وقتی چیزی را فراموش کردیم یا دچار خطا گشتیم هرگز ما را مؤاخذه مکن و امور مشقت باری را بر ما تکلیف منما، هم چنان که بر امت های پیشین ما، تکلیف کرده ای».(۲)

ص : ۱۸۶

۱- [۱] حج/۷۸.

۲- [۲] بقره/۲۸۶.

آیات یاد شده و جز آن حاکی است که تکالیف اسلامی نه تنها محدود به قدرت و توانستن است بلکه مشقت بار هم نیست و اگر در امت های پیشین روی مصالح تربیتی، چنین تکالیف پر مشقت و بیرون از طاقتهای عادی وجود داشته است در آیین مقدس اسلام وجود ندارد چنان که می گوید:

«رَبَّنَا وَلَا تَحْمِلْنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ وَاعْفُ عَنَّا وَاعْفُ لَنَا وَارْحَمْنَا...»: «پروردگارا! ما را به عملی که طاقت آن را نداریم مکلف مفرما و از ما در گذر و بر ما رحم بنما».^(۱)

در این جا دو نکته را یادآور می شویم:

۱. در این مورد یک رشته روایات و احادیثی وارد شده است و مرحوم علامه مجلسی در بحار ج ۵، صفحات ۳۰۰-۳۰۸ آنها را گرد آورده است و ما برای اختصار از نقل آنها خودداری می کنیم و فقط حدیثی را یادآور می شویم:

پیامبر گرامی (صلی الله علیه و آله وسلم) فرمود:

«إِنَّ هَذَا الدِّينَ مَتِينٌ فَأَوْغِلُوا فِيهِ بِرِفْقٍ وَلَا تُكْرِهُوا عِبَادَةَ اللَّهِ إِلَى عِبَادِ اللَّهِ فَتَكُونُوا كَالرَّاكِبِ الْمُتَنَبِّتِ لَا سَفْرًا قَطَعَ وَلَا ظَهْرًا أَبْقَى؛ این آیین (اسلام) دین استوار دور از هر نوع تکلیف و زحمت است در آن با آرامی و نرمی وارد شوید، عبادت های خدا را بر بندگان خدا، ناگوار نسازید، در این صورت به سان آن سوارکار تندرو خواهید بود که نه به مقصد رسیده و نه مرکبی باقی گذارده است».^(۲)

ص : ۱۸۷

۱- [۱] بقره/۲۸۶.

۲- [۲] اصول کافی، ج ۲، ص ۸۶.

پیامبر گرامی شریعت خود را چنین توصیف می کند: «بَعَثْتُ بِالشَّرِيعَةِ السَّهْلَةَ السَّمْحَةَ؛ مَنْ بَا شَرِيعَتِ سَهْلٍ وَ آسَانٍ بَرَانْكِیخْتَه شَدَه ام» (۱).

در ماه رمضان، پیامبر گرامی (صلی الله علیه و آله وسلم) دستور داد که مسافران روزه خود را بخورند؛ ولی گروهی بر پیامبر سبقت گرفته و روزه خود را نشکستند. گمان کردند که ثواب بیشتری خواهند داشت، پیامبر آنان را افراد گنه کار خواند. «فَسَمَاهُمْ رَسُولَ اللَّهِ عَصَاهُ» (۲).

۲. در این که قدرت چگونه شرط تکلیف است، دانشمندان در علم کلام درباره آن گفتگوها کرده اند؛ چون نقل سخنان آنان، مایه اطاله سخن است علاقه مندان می توانند به مدارک زیر مراجعه کنند. (۳)

ص : ۱۸۸

-
- ۱- [۱] سفینه البحار، ج ۱، ص ۶۹۵.
 - ۲- [۲] وسائل الشیعه، ج ۷، ص ۱۲۵.
 - ۳- [۳] شرح المواقف، ج ۳، ص ۱۶۰؛ تفسیر رازی، ج ۸، تفسیر سوره لهب؛ المغنی نگارش عبدالجبار معتزلی، ج ۱۱، ص ۳۰۹ و بحوث فی الملل و النحل: ج ۲، ص ۱۸۴.

آیات موضوع

۱. (... وَ إِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ ...) (نساء/۵۸)
- (... فَلَا تَتَّبِعُوا الْهَوَىٰ أَنْ تَعْدِلُوا ...) (نساء/۱۳۵)
۲. (... وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَا ن أَنْ قَوْمَ عَلَىٰ آلَا تَعْدِلُوا ...) (مائده/۸)
۳. (... وَ إِذَا قُلْتُمْ فَاعْدِلُوا وَ لَوْ كَانَ ذَا قُرْبَىٰ ...) (انعام/۱۵۲)
۴. (... هَلْ يَسْتَوِي هُوَ وَ مَنْ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَ هُوَ عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ) (نحل/۷۶)
- (إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَ آيَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ ...) (نحل/۹۰)
۵. (يا داوود إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَىٰ فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ ...) (ص/۲۶)
۶. (... وَ أُمِرْتُ لِأَعْدِلَ بَيْنَكُم ...) (شورى/۱۵)

۱. «هر زمان میان مردم داوری کردید، با دادگری داوری بفرمایید».

«از هوی و هوس پیروی نکنید، تا اقامه عدالت بنمایید».

۲. «دشمنی با جمعیتی شما را به ترک عدالت نکشانند».

۳. «هر موقع سخن گفتید، عدالت را رعایت کنید هر چند در مورد نزدیکان بوده باشد».

۴. «آیا آن کس که هیچ گونه خیری ندارد با آن کس که به دادگری دستور می دهد و خود در راه راست گام برمی دارد یکی است؟».

«خدا به دادگری و نیکوکاری و نیکی به بستگان دعوت می کند».

۵. «ای داوود، ما تو را جانشین خود در روی زمین ساختیم . میان مردم بر پایه حق داوری کن و از هوی و هوس پیروی منما مبادا تو را از راه خدا باز دارد».

۶. «من مأمورم که عدالت را میان شما برقرار کنم».

تفسیر موضوعی آیات

اشاره

عدالت و دادگری بسان «حریت» و آزادی، شیواترین و دلکش ترین واژه ای است که تاکنون گوش بشریت آن را شنیده است و برای انسان متعهد و با احساس، چیزی گوارتر از اجرای عدالت و برقراری آزادی های انسانی نیست.

اگر کام ستم گران را، زورگویی، پای مال کردن حقوق دیگران، نفس کشی ها و خفقان، شیرین می سازد، در کام انسان های «بشردوست» و دردمند چیزی شیرین تر از برقراری دادگری و رعایت حقوق، نیست. و به گفته پیشوای ششم امام صادق (علیه السلام) «الْعَدْلُ أَهْلَى مِنَ الشَّهْدِ؛ رعایت حقوق و حدود

از خصوصیات دادگری و آزادی این است که تعریف و توصیف آن بسیار آسان و تحقق بخشیدن به آن مشکل است.

بسیاری از افراد می توانند در زمینه عدالت مقاله و مقاله هایی شیوا بنویسند، و در تعریف و ستایش فردی و اجتماعی آن سخن بگویند؛ ولی همین افراد هنگام به دست گرفتن مقامی، برای پیاده کردن اصول آن از خود چهره ای بسیار ناتوان به نمایش می گذارند..

از باب نمونه، اگر نظری به سازمان ملل، شورای امنیت، دادگاه لاهه، سازمان عفو بین الملل و سازمان های مشابه آن، بیفکنیم، می بینیم همه این ها که برای پی ریزی عدالت در جامعه بشری و احیای حقوق انسان های ضعیف و ناتوان به وجود آمده اند، میان ادعا و عملشان فرسنگ ها فاصله است و همگی بی شک در سایه ابرقدرت ها حرکت کرده و به قیام حق جویان در ملت های ناتوان، کم تر توجه می کنند.

چهره کریه و ضد انسانی این سازمان های فرمایشی در موضوع نبرد ایران و عراق یا تصرف لانه جاسوسی آمریکا در تهران، کاملاً دیده شد. و روشن گردید آن چه برای این گروه ها مطرح است، همان حفظ منافع ابرقدرت ها است و آن چه که آنان ابداً درباره آن نمی اندیشند، همان حفظ حقوق ملت های مستضعف و به پا خاسته است.

شکی نیست که سفیر و اعضای سفارت از نظر حقوق اسلامی و بینالمللی از احترام خاصی برخوردارند و هرگز ملتی که قرن ها تلخی ستم را

ص : ۱۹۱

چشیده و اکنون برای اجرای عدالت بپا خاسته است، قوانین دینی و بین المللی را زیر پا نمی گذارد؛ ولی باید دقت کرد که واقعاً این افراد، سفیر و اعضای سفارت بوده اند یا جاسوسانی که در پوشش سفارت، ضد ملت و حاکمیت مسلم او فعالیت می کردند.

این آقایان هرگز حاضر نیستند، باقی مانده سندهای خیانت و جنایت را از نزدیک بررسی کنند و به جای این که حادثه را از دیدگاه گروگان گیری اعضای سفارت مطالعه نمایند، باید از دیدگاه «تصرف لانه جاسوسی که ربع قرن ضد ملت، فعالیت نموده است»، مورد بررسی قرار دهند.

در این جا کاملاً به ارزش و عظمت سخن امیر مؤمنان پی می بریم آنجا که می فرماید:

«الحقّ أوسع الأشياء في التواصف وأضيقها في التناصف؛ حق وسیع ترین چیزها است در موقع گفتن، تنگ ترین و مشکل ترین چیزها است در مقام عمل و دادن حق به صاحب حق».^(۱)

مانع اجرای عدالت

اگر امیر مؤمنان برپایی عدل را امر مهمی می داند که بر سر راه آن، مانع یا موانعی وجود دارد، قرآن مجید عامل اصلی را پیروی از هوی و هوس و خواهش های نفسانی می داند و به طور مؤکد دستور می دهد که از آن پیروی نکنید تا شما را از برپایی عدالت باز ندارد چنان که می فرماید:

(...فَلَا تَتَّبِعُوا الْهَوَىٰ أَنْ تَعْدِلُوا...) : «از هوی و هوس پیروی نکنید،

ص : ۱۹۲

تا اقامه عدالت بنمایید»^(۱).

اگر در قرآن هشدار می دهد که دشمنی به فرد یا گروهی نباید مانع از اجرای عدالت گردد، به خاطر این است که دوستی و دشمنی دیگران، از هوی و هوس سرچشمه می گیرد:

(...وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَا نُ قَوْمٍ عَلَىٰ أَلَّا تَعْدِلُوا ...) : «دشمنی با جمعیتی شما را به ترک عدالت نکشاند»^(۲).

در حقیقت هواپرستی دامنه ای گسترده دارد. برای ستم گری که گاهی به صورت حفظ منافع شخصی و گاهی به خاطر حب و بغض دیگران جلوه می کند، امیرمؤمنان آن را چنین ارزیابی می کنند:

«أما اتِّبَاعُ الْهَوَىٰ فَيَصُدُّ عَنِ الْحَقِّ؛ هوا پرستی شما را از حق باز می دارد. (عدالت نیز، هیچ گاه جدا از «حق» نیست)»^(۳).

عدالت زیربنای دستورات اسلام

همان طور که توحید با همه شعبه هایش زیربنای تمام اصول و فروع اسلامی است و بودن آن در عقاید و وظایف فردی و اجتماعی اسلام به چشم دیده می شود، موضوع عدل و انصاف با جوانبش، بنای زیرین تکالیف فردی و اجتماعی آن را تشکیل می دهد؛ به گونه ای که اثر آن در بسیاری از اندیشه های اسلامی و دستوره های دینی خودنمایی می کند؛ از این جهت، باید توحید و عدل را پایه ای مهم برای دستوره های فردی و اجتماعی شمرد.

ص : ۱۹۳

۱- [۱] نساء/۱۳۵.

۲- [۲] مائده/۸.

۳- [۳] نهج البلاغه، خطبه ۴۲.

بنابراین، قرآن دستور می دهد که پیامبر به مردم بگوید:

(...وَأْمُرْتُ لِأَعْدِلَ بَيْنَكُمْ...): «من مأمورم که عدالت را میان شما برقرار کنم». (۱)

یعنی من از جانب خدا آمده ام تا هرگونه ستم و تبعیض و اجحاف را از شئون زندگی انسان بزدایم و جامعه انسانی را از لوث وجودش پاک سازم.

قرآن ارزش جامعه را از آن رهبری می داند که خود بر درستی و به راه راست بوده و پیوسته آنان را هم به دادگستری می خواند. و این برتری را در ضمن پرسشی اندیشه زا مطرح می کند:

(...هَلْ يَشْتَرِي هُوَ وَمَنْ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَهُوَ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ): «آیا آن کس که هیچ گونه خیری ندارد با آن کس که به دادگری دستور می دهد و خود در راه راست گام برمی دارد یکی است؟». (۲)

سپس قرآن با پیامی دیگر همه مردم را به عدل و داد دعوت می کند و سه صفت عالی انسانی را کنار هم یادآور می شود و می فرماید:

(إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَاتِّئَاءِ ذِي الْقُرْبَى): «خدا به دادگری و نیکوکاری و نیکی به بستگان دعوت می کند». (۳)

قرآن به خاطر اهمیتی که مقام قضاوت و داوری دارد، دادرسان دادگاه ها را به طور کلی مورد خطاب قرار می دهد و می گوید:

(... وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ...): «هر زمان میان مردم داوری کردید، با دادگری داوری بفرمایید». (۴)

ص : ۱۹۴

۱- [۱] شوری/۱۵.

۲- [۲] نحل/۷۶.

۳- [۳] نحل/۹۰.

۴- [۴] نساء/۵۸.

در جای دیگر، یکی از داوران بزرگ تاریخ را که در طول زندگی سرچشمه شکفت انگیزترین داوری ها بوده است، خطاب می کند و به او دستور می دهد که با خدا باشد و به هر چه که او حکم کرده داوری کند و می فرماید:

(یا داؤد اِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْاَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَى فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللّٰهِ ...) : «ای داوود، ما تو را جانشین خود در روی زمین ساختیم . میان مردم بر پایه حق داوری کن و از هوی و هوس پیروی منما مبادا تو را از راه خدا باز دارد». (۱)

مقصود از «حق» در آیه همان درست اندیشی و گرامی داشتن حقوق مردم و پیراستگی از هر نوع خودخواهی است و رعایت «حق» به این معنی جدا از عدالت نیست.

اگر در آیه : (فَاَحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَى فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللّٰهِ) (۲) پیروی از هوی و هوس سدی برابر حق جویی و حکم بر آن معرفی شده و در آیه: (فَلَا تَتَّبِعُوا الْهَوَى اَنْ تَعْدِلُوا) (۳) به دنبال هوی و هوس رفتن را مانع از اجرای عدالت، خواننده شده است، در حقیقت پیروی از خواهش های نفس سرکش را سرچشمه آلودگی های روح قرار داده است. خلاصه، این خوبی است که سد راه خدا است و با اندک درنگی در دو آیه یاد شده می توان به آن دست یافت.

یکی از نموده های عدالت در گرو مراقبت ها در سخن گفتن است؛ خواه در مقام داوری باشد یا نقل حادثه و ماجرا. هرگز نباید پیوند خویشاوندی سبب گردد که، انسان پا روی حق خواهی بگذارد و به خاطر چنین پیوندی، خلاف

ص : ۱۹۵

۱- [۱] ص ۲۶۱.

۲- [۲] ص ۲۶۱.

۳- [۳] نساء / ۱۳۵.

عدالت داوری کند یا سخنی بگوید. از این رو قرآن می فرماید:

(... وَإِذَا قُلْتُمْ فَاعْدِلُوا وَلَوْ كَانَ ذَا قُرْبَىٰ)... (۱)

گروهی هستند که به خاطر وجدان نیمه زنده ای که دارند، از پای مال کردن حقوق دیگران پرهیز می کنند؛ ولی اگر به علی خرد آنان مغلوب گردد و حقی را پای مال کنند و اندک زمانی از آن گذشت، می پندارند که گذر زمان آن گناه شان را از میان می برد.

در حالی که امیر مؤمنان با چنین پنداری سخت مخالف است و می فرماید:

«الْحَقُّ الْقَدِيمُ لَا يُبْطَلُهُ شَيْءٌ؛ حَقٌّ أَفْرَادًا، حَقٌّ أُمَمًا، حَقٌّ بَيْنَ يَدَيْهِمْ» (۲)

در احادیث اسلامی درباره آداب قاضی و نحوه نگاه کردن و سخن گفتن او با شاکی و متشاکی، روایات ارزنده ای وارد شده است.

امیر مؤمنان به قاضی خود شریح چنین دستور می دهد: «ثُمَّ وَاسِ بَيْنَ الْمُسْلِمِينَ بوجِهك و منطقك و مجلسك حتى لا يطمع قريبيك في حيفك و لا يياس عدوك من عدلك؛ میان مسلمانان در نگاه کردن و سخن گفتن و محل نشستن خود، مساوات برقرار کن تا نزدیکان تو چشم طمع به ستم تو ندوزند، دشمن از عدالت و دادگری تو، مأیوس نگردد» (۳)

امیر مؤمنان به خلیفه دوم می گوید: «سه چیز است که اگر آن ها را به خاطر بسپاری و عمل کنی، تو را از دیگر چیزها بی نیاز می سازد. و اگر آن ها را

ص : ۱۹۶

۱- [۱] انعام/۱۵۲.

۲- [۲] نهج البلاغه، کلمات قصار.

۳- [۳] وسائل الشیعه، ج ۱۸، أبواب آداب القاضی، باب ۱، حدیث ۱، ص ۱۵۵.

ترک کنی، عمل به غیر آن‌ها تو را سودی نمی‌بخشد». خلیفه می‌گوید: آن سه چیز چیست؟ امام فرمود:

«إِقَامَةُ الْحُدُودِ عَلَى الْقَرِيبِ وَالْبَعِيدِ، وَالْحَكْمُ بِكِتَابِ اللَّهِ فِي الرِّضَاءِ وَالسَّخَطِ، وَ الْقِسْمُ بِالْعَدْلِ بَيْنَ الْأَحْمَرِ وَالْأَسْوَدِ؛ اجْرَای حدود بر خودی و بیگانه، داوری مطابق کتاب خدا در حالت رضا و خشم، عدالت در تقسیم میان سفید و سیاه».^(۱)

احادیث در این زمینه فراوان است. ولی به اندک آن بسنده کردیم.

ص : ۱۹۷

۱- [۱] مدرک پیش، ص ۱۵۶.

آیات موضوع

۱. (... وَ أَوْفُوا بِعَهْدِي أُوفِ بِعَهْدِكُمْ ...) (بقره/۴۰)
(... وَ الْمُؤْفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذَا عَاهَدُوا ...) (بقره/۱۷۷)
۲. (... أَوْفُوا بِالْعُقُودِ...) (مائده/۱) (لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عَدَاوَةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الْيَهُودَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا...) (مائده/۸۲)
(... وَلَا نَكْتُمُ شَهَادَةَ اللَّهِ ...) (مائده/۱۰۶)
۳. (... وَبِعَهْدِ اللَّهِ أَوْفُوا ذِكْرَكُمْ وَصَاكُم بِهِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ) (انعام/۱۵۲)
۴. (وَأَمَّا تَخَافَنَّ مِنْ قَوْمٍ خِيَانَةً فَانْبِذْ إِلَيْهِمْ عَلَى سَوَاءٍ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْخَائِنِينَ) (انفال/۵۸)
۵. (وَإِنْ أَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ فَأَجِرْهُ حَتَّى يَسْمَعَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ أَبْلِغْهُ مَأْمَنَهُ ...) (توبه/۶)

(... إِلَّا الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ فَمَا اسْتَقَامُوا لَكُمْ فَاسْتَقِيمُوا لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ) (توبه/۷)

وَإِنْ نَكَثُوا أَيْمَانَهُمْ مِنْ بَعْدِ عَهْدِهِمْ وَطَعَنُوا فِي دِينِكُمْ فَقَاتِلُوا أَتِمَّةَ الْكُفْرِ إِنَّهُمْ لَا أَيْمَانَ لَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَنْتَهُونَ (توبه/۱۲)

أَلَا تَقَاتِلُونَ قَوْمًا نَكَثُوا أَيْمَانَهُمْ... (توبه/۱۳)

وَمَنْ أَوْفَى بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ... (توبه/۱۱۱)

۶. (الَّذِينَ يُؤْفُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَ لَا يُنْقِضُونَ الْمِيثَاقَ... (رعد/۲۰)

وَ الَّذِينَ يُنْقِضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ... (رعد/۲۵)

(... إِنَّ اللَّهَ لَا يُخْلِفُ الْمِعَادَ) (رعد/۳۱)

۷. (وَ أَوْفُوا بِعَهْدِ اللَّهِ إِذَا عَاهَدْتُمْ... (نحل/۹۱)

۸. (... وَ أَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْئُولًا) (اسراء/۳۴)

۹. (وَ الَّذِينَ هُمْ لِأَمَانَتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ) (مؤمنون/۸)

ترجمه آیات

۱. «به میثاق هایی که با من بستید پایدار باشید تا من (خدا) نیز وفا کنم و مانند این ها».

«وفاداران به پیمان های خویش، زمانی که پیمان ببندند».

۲. «به عقدها وفا کنید».

«یهود و مشرکان را، لجوج ترین دشمن نسبت به افراد با ایمان می یابی».

«شهادت خدایی را پنهان نمی کنیم».

۳. «به عهد الهی وفا کنید این چیزی است که خداوند شما را به آن سفارش کرده است تا متذکر شوید».

۴. «اگر از خیانت گروهی بترسی، به آنان منصفانه اعلام کن خدا خیانت کاران را دوست نمی دارد».

۵. «هر گاه مشرکی امان بخواهد تا سخن خدا را بشنود به او امان بده، تا کلام الهی را گوش کند؛ آن گاه او را به جای گاه خود بازگردان».

«مگر با آنان که در نزدیکی مسجد الحرام، پیمان بستید تا آنان به پیمان خود وفادارند، شما نیز وفادار باشید خداوند پرهیزگاران را دوست می دارد».

«اگر آنان پیمان های خود را شکستند و در آیین شما طعن زدند، سران کفر را بکشید، و برای آنان پیمانی نیست. شاید آنان پرهیزند».

«چرا با گروه پیمان شکن نبرد نمی کنید؟».

«کیست با وفاتر به پیمان خود از خدا».

۶. «آنان که به پیمان های الهی وفادارند و هرگز پیمان ها را نمی شکنند».

«آنان که پیمان های خدا را می شکنند».

«خداوند خلف وعده نمی کند».

۷. «به پیمان های الهی وفادار باشید هر موقع پیمان بستید».

۸. «به پیمان های خود وفادار باشید؛ زیرا از پیمان ها سؤال خواهد شد».

۹. «آنان که امانت ها و پیمان ها را رعایت می کنند».

تفسیر موضوعی آیات

اشاره

پای بندی به پیمان و لزوم عمل به آن، ریشه فطری و ارتکازی دارد. و هر انسانی ارزش و مقام پیمان را در نخستین مدرسه

«تربيت» يعنى فطرت و

ص : ٢٠٠

سرشت انسانی می آموزد و از آن الهام می گیرد. کودکان در آغاز زندگی با سرشت پاک خود عمل به پیمان را لازم می دانند، و پیمان شکنی را نکوهش می کنند و از پیمان های پوچ و توخالی برخی از پدران و مادران، ناراحت می شوند؛ کودکان با این احساس، بارور می شوند تا دستی از خارج آنان را از راه راست به بیراهه نبرد و یا از راه چشم و گوش، خلاف مقتضای فطرت، در فضای فکر آن ها وارد نشود؛ این احساس در نهاد آنان باقی می ماند.

به خاطر نهادین بودن این اصل در جامعه انسانی، نقض عهد و پیمان شکنی، از پلیدی های بزرگ اخلاقی به حساب می آید و با این کار ضربت شکننده ای بر شخصیت و انسانیت فرد، وارد می سازد و در صحنه سیاسی هم چیزی ننگ بارتر از پیمان شکنی نیست. تنها ملتی عزیز و سربلند است که، به پیمان های خود عمل کند و آن ها را محترم بشمارد.

به خاطر همین اهمیت است که قرآن دستور می دهد تا به پیمان ها و قراردادهای خود _ خواه پیمان های الهی و خواه پیمان های دیگر _ پیوسته وفادار باشیم و بدانیم که در برابر خدا، مسئولیت خاصی داریم آن طور که می فرماید:

(... وَأَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْئُولًا): «به پیمان های خود وفادار باشید؛ زیرا از پیمان ها سؤال خواهد شد». (۱)

و نیز می فرماید: (وَالَّذِينَ هُمْ لِأَمَانَاتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ): «آنان که به امانت و عهد و پیمان خود وفادارند». (۲)

این دو آیه به اندازه کافی موقعیت پیمان را در قرآن روشن ساخته و ارزش

ص : ۲۰۱

۱- [۱] اسراء/۳۴.

۲- [۲] مؤمنون/۸.

ویژه آن را بیان کرده است.

آگاهی از جای گاه عهد و پیمان در قرآن بستگی به آن دارد که بخشی از آیات را که به صورت های مختلف ما را به پایداری بر آن دعوت می کند، در این جا منعکس کنیم. در این مورد کافی است که بدانیم لفظ «عهد» با تمام مشتقات خود در قرآن ۴۵ بار وارد شده است و قرآن به صورت های مختلف ما را به رعایت پیمان دعوت نموده است:

الف: به صورت دستور و امر مانند: (وَ أَوْفُوا بِعَهْدِ اللَّهِ إِذَا عَاهَدْتُمْ ...) : «به پیمان های الهی وفادار باشید هر موقع پیمان بستید»، و (... وَ أَوْفُوا بِعَهْدِي أَوْفٍ بِعَهْدِكُمْ ...) : «به میثاق هایی که با من بستید پایدار باشید تا من (خدا) نیز وفا کنم و مانند این ها». (۱)

ب: به صورت توصیف و بیان حال افراد نیکوکار مانند: (... وَ الْمُؤْفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذَا عَاهَدُوا ...) : «وفاداران به پیمان های خویش، زمانی که پیمان ببندند». (۲) و (الَّذِينَ يُؤْفُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَ لَا يَنْقُضُونَ الْمِيثَاقَ) : «آنان که به پیمان های الهی وفادارند و هرگز پیمان ها را نمی شکنند». (۳) و در دو مورد می فرماید: (وَ الَّذِينَ هُمْ لِأَمَانَتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ) : «آنان که امانت ها و پیمان ها را رعایت می کنند». (۴)

ج: در آیاتی، پیمان شکنی را به شدت محکوم کرده و می فرماید: (وَ الَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ ...) : «آنان که پیمان های خدا را می شکنند». (۵)

ص : ۲۰۲

۱- [۱] بقره/۴۰.

۲- [۲] بقره/۱۷۷.

۳- [۳] رعد/۲۰.

۴- [۴] مؤمنون/۸ و معارج/۳۲.

۵- [۵] رعد/۲۵.

د: قرآن، خدا را وفادارترین فرد به وعده‌ها و پیمان می‌شمارد و از این طریق ما را به اتصاف به چنین شیوه‌ای برگزیده دعوت می‌کند آنجا که می‌فرماید: (... وَ مَنْ أَوْفَىٰ بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ ...): «کیست با وفاتر به پیمان خود از خدا...» (۱). سرانجام بر می‌گردد، و یکی از صفات خدا را این معرفی می‌کند که هرگز وعده‌های خویش را زیرپا نمی‌گذارد. می‌فرماید: (... إِنَّ اللَّهَ لَا يُخْلِفُ الْمِعَادَ): «خداوند خلف وعده نمی‌کند» (۲).

به این ترتیب، پیمان‌داری و جای‌گاه آن در قرآن روشن می‌گردد.

پیمان‌شکنی نشانه بی‌شخصیتی است

نادیده‌گرفتن پیمان‌ها جز خودخواهی و بی‌اعتنایی به حقوق دیگران علتی ندارد. و خودخواه، که محور زندگی او را، غرائز حیوانی پی‌ریخته‌اند، نمی‌تواند خداخواه و حق‌جو _ که خصیصه یک مسلمان است _ باشد؛ از این جهت پیامبر گرامی پیمان‌شکنان را، نامسلمان می‌خواند و می‌فرماید:

«لَا دِينَ لِمَنْ لَا عَهْدَ لَهُ؛ أَنْ كَسَّ بِهٖ بِمَانَ خُودِ وَفَادَارَ نِيسَتَ، مُسْلِمَانِ نِيسَتَ» (۳).

قرآن بزرگ‌ترین دشمن اسلام را، یهود و مشرکان می‌داند، و دشمنی‌شان را این‌گونه می‌خواند:

(لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عَدَاوَةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الْيَهُودَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا ...): «یهود و مشرکان را، لجوج‌ترین دشمن نسبت به افراد با ایمان می‌یابی» (۴).

ص: ۲۰۳

۱- [۱] توبه/۱۱۱.

۲- [۲] رعد/۳۱.

۳- [۳] بحار، ج ۱۶، ص ۱۴۴.

۴- [۴] مائده/۸۲.

ولی هرگاه پای پیمان به میان می آید دستور می دهد که مسلمانان پیمان های خود را حتی با این گروه ها هم حفظ کنند و چیزی از آن کم نکنند. همچنین می گوید:

(إِلَّا الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ فَمَا اسْتَقَامُوا لَكُمْ فَاسْتَقِيمُوا لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ) (۱): «مگر با آنان که در نزدیکی مسجد الحرام، پیمان بستید تا آنان به پیمان خود وفادارند، شما نیز وفادار باشید خداوند پرهیزگاران را دوست می دارد.» (۲)

از نکوهشی که قرآن درباره پیمان شکنان انجام داده، می توان نظر اسلام را در این مورد به خوبی به دست آورد و ما یک نمونه از آن را در این مورد می آوریم:

(وَإِنْ نَكَثُوا أَيْمَانَهُمْ مِنْ بَعْدِ عَهْدِهِمْ وَطَعَنُوا فِي دِينِكُمْ فَقَاتِلُوا أُمَّةَ الْكُفْرِ إِنَّهُمْ لَا أَيْمَانَ لَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَنْتَهُونَ) «اگر آنان پیمان های خود را شکستند و در آیین شما طعن زدند، سران کفر را بکشید، و برای آنان پیمانی نیست. شاید آنان پرهیزند.» (۳)

در آیه دیگر با شدت هرچه تمام تر دستور می دهد که با پیمان شکنان نبرد شود و به آنان مجال ندهید: (أَلَا تُقَاتِلُونَ قَوْمًا نَكَثُوا أَيْمَانَهُمْ) «چرا با گروه پیمان شکن نبرد نمی کنید؟» (۴)

در اهمیت پیمان داری همین بس که می فرماید اگر به گاه نبرد، از دشمن

ص: ۲۰۴

۱- [۱] توبه/۷.

۲- [۲] به همین مضمون است آیه ۴، سوره توبه.

۳- [۳] توبه/۱۲.

۴- [۴] توبه/۱۳.

کسی بخواهد از منطق اسلام آگاه گردد تا آن که در گرایش به اسلام بیندیشد. به حکم قرآن، باید به او امان داد و با او پیمان بست تا سخن خدا و منطق قرآن را به خوبی بشنود. هرگاه بخواهد به اردوگاه خود بازگردد، باید او را با کمال احترام به آن جا بازگرداند. و این حقیقت در این آیه به خوبی منعکس شده است:

(وَإِنْ أَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ فَأَجِرْهُ حَتَّى يَسْمَعَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ أَبْلِغْهُ مَأْمَنَهُ...): «هرگاه مشرکی امان بخواهد تا سخن خدا را بشنود به او امان بده، تا کلام الهی را گوش کند؛ آن گاه او را به جای گاه خود بازگردان» (۱).

وعده های اخلاقی

گروهی از مردم به عهد و پیمان های رسمی احترام خاصی قائلند؛ ولی به وعده های اخلاقی خود چندان توجهی ندارند. وعده کردن و عمل نکردن نزد آنان جرم و گناهی شمرده نمی شود. در صورتی که بی اعتنایی به چنین وعده های دوستانه هر چند جرم محسوب نشود، از نظر اصول اخلاقی اسلام، بسیار نکوهیده است و از یک نوع کم شخصیتی و بی اعتنایی به دیگران حکایت می کند.

پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: «مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَلْيُفِ إِذَا وَعَدَهُ؛ آن کس که به خدا و روز رستاخیز ایمان دارد باید به وعده های خود وفادار باشد» (۲).

در برخی از روایات، عمل به وعده های اخلاقی به صورت یک امر

ص : ۲۰۵

۱- [۱] توبه/۶.

۲- [۲] اصول کافی، ج ۲، ص ۳۶۲.

واجب مطرح شده است. و این گویای اهمیت عمل به چنین وعده‌هایی است تا آن جا که برخی از پیشوایان معصوم می‌فرمایند: «يَجِبُ عَلَى الْمُؤْمِنِ الْوَفَاءُ بِالْمَوَاعِيدِ؛ بر فرد با ایمان لازم است به پیمان خود عمل کند».^(۱)

گروهی به خاطر خود شیرینی و اظهار شخصیت، چیزی را گردن دار می‌شوند که به انجام آن قدرت ندارند و چیزی را ضمانت می‌کنند که از وفای به آن عاجزند.

این گروه غافل از آن هستند که پذیرفتن وعده‌های خارج از حد توانایی، سرانجام از شخصیت انسان می‌کاهد و او را یک فرد غیر اصولی و حقیر معرفی می‌کند.

اسلام، عمل به پیمان را از حقوق ملی اسلامی تلقی نمی‌کند که تنها باید درباره فرد مسلمان رعایت کرد؛ بلکه آن را از حقوق بین‌المللی بشر تلقی می‌نماید و آن را یکی از سه چیزی می‌داند که باید درباره تمام افراد بشر رعایت گردد.

پیامبر گرامی (صلی الله علیه و آله وسلم) فرمود: «سه چیز است که تخلف از آن برای کسی روا نیست. نخست عمل به پیمان، خواه طرف وعده مسلمان باشد یا کافر، دومی نیکی به پدر و مادر، خواه مسلمان باشند یا نامسلمان، سوم ادای امانت، خواه صاحب امانت مسلمان باشد یا کافر».^(۲)

در نبرد «صفین» که فرزند ابی سفیان با نیرنگی سپاهیان علی را از میدان به بیرون برد و قرار شد که طرفین به مدت یک سال از یکدیگر فاصله بگیرند و

ص: ۲۰۶

۱- [۱] مستدرک، ج ۲، ص ۸۵.

۲- [۲] ثلاث لیس لأحد فیهنّ رخصه: الوفاء، لمسلم کان أو کافر، و برّ الوالدین، مسلمین أو کافرین، أداء الأمانه، لمسلم کان أو کافر. مجموعه ورام، ج ۱، ص ۱۲۱.

در این مدت دو داور که هر یک برگزیده یک طرف بود درباره این دو گروه رأی دهند.

وقتی که قرارداد نوشته شد و مسأله «تحکیم» و داوری نمایندگان دو طرف به امضای هر دو طرف رسید همان گروهی که علی را تحت فشار قرار داده بودند که به موضوع «حکمت» تن دهد، از کار خود پشیمان شدند و از امام خواستند که پیمان خود را نادیده گرفته و جنگ و نبرد را آغاز کند. امام در پاسخ آنان گفت:

«وَيُحَكِّمُ! أَبْعَدَ الرِّضَا وَالْعَهْدِ نَزَجُ أَوْ لَيْسَ اللَّهُ يَقُولُ (أَوْفُوا بِالْعُقُودِ) وَقَالَ: (وَ أَوْفُوا بِعَهْدِ اللَّهِ إِذَا عَاهَدْتُمْ) ، (وَلَا تَنْقُضُوا الْأَيْمَانَ بَعْدَ تَوْكِيدِهَا وَقَدْ جَعَلْتُمُ اللَّهَ عَلَيْكُمْ كَفِيلًا إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا تَفْعَلُونَ)»: «وای بر شما! آیا پس از رضایت و بستن پیمان ، سخن خود را پس بگیریم؟ آیا خدا نمی فرماید: به پیمان های خود وفادار باشید ویا: به پیمان های الهی وفادار باشید، و همچنین: سوگندها را پس از محکم کردن نشکنید؟ در حالی که خدا را کفیل خود قرار دادید. خداوند از آن چه که انجام می دهید، آگاه است».

پیمان الهی چیست؟

در قرآن مجید، گاهی لفظ «عهد» به «الله» اضافه شده و به صورت «عهد الله» استعمال شده است (۱) باید دید مقصود از آن چیست؟

ممکن است مقصود پیمان هایی باشد که در آن لفظ جلاله؛ یعنی (الله) به گونه ای به کار رفته مانند سوگند به خدا، یا نذر و غیره که گویی طرف معامله

ص : ۲۰۷

۱- [۱] سوره بقره/۲۷؛ آل عمران/۷۷؛ رعد/۲۰ و ۲۵ و نحل/۹۱ و ۹۵.

خدا است؛ از این جهت به آن «عهد الله» گفته می شود؛ یا در جایی لفظ شهادت به سوی خدا اضافه شده است مانند: (... وَلَا نَكْتُمُ شَهَادَةَ اللَّهِ...): «شهادت خدایی را پنهان نمی کنیم». (۱)

ممکن است احکام و سفارشها و دستورهای کلی الهی باشد که بر دوش امت ها گذارده شده است؛ چون: (... وَأَوْفُوا بِعَهْدِي أُوفِ بِعَهْدِكُمْ...): «به سفارش های من عمل کنید تا من نیز به درخواست های شما عمل نمایم». (۲)

همچنین، ممکن است مقصود پیمان های فطری و تکوینی باشد که دست آفرینش در نهاد انسان گذارده است. و در حقیقت مجموع ادراکات فطری، پیمان های تکوینی الهی است که در آفرینش ما نهفته است. (۳)

بهتر این است که بگوییم: مقصود همه پیمان هایی است که در آن پای خدا به گونه ای در میان باشد؛ خواه پیمان تکوینی باشد خواه تشریحی، خواه به صورت سوگند باشد یا به صورت دستورهای کلی الهی.

و اما نکاتی چند:

۱. فقها هر چند خرید، فروش، نکاح و دیگر عقود را جزء عهد و پیمان شمرده اند و بر لزوم وفای به آن ها با آیه: (أَوْفُوا بِالْعُقُودِ) (۴) استدلال کرده اند؛ ولی چون این گونه از عهدها و پیمان ها برای خود احکام بخصوصی دارند، و

ص: ۲۰۸

۱- [۱] مائده/۱۰۶.

۲- [۲] بقره/۴۰.

۳- [۳] مانند آیه: «أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ...» (یس/۶۰).

۴- [۴] مائده/۱.

در کتابهای فقهی از آن‌ها بحث شده است؛ از این جهت ما در مورد این نوع پیمان‌ها گفت و گو نمی‌کنیم.

۲. قراردادهایی که دولت اسلامی هنگام نبرد با متجاوزان و پیمان‌شکنان می‌بندد و صلح‌نامه‌ها و پیمان‌هایی که در این وقت‌ها با آنان بسته می‌شود، بیشتر مورد توجه قرآن در مسائل مربوط به عهد‌ها و پیمان‌ها است و گردآوری این نوع آیات، با نکات بس ارزنده‌ای همراه است، علاقه‌مندان می‌توانند در این مورد به تحقیق و بررسی بپردازند.

۳. با این که اسلام پیمان‌شکنی را سخت نکوهش می‌کند، در دو مورد شکستن آن را روا می‌شمارد:

الف: زمانی که دشمن پیمان خود را بشکند، حاکم اسلامی هم می‌تواند پیمان خود را نادیده بگیرد. قرآن درباره مشرکان پیمان‌شکن می‌گوید:

(كَيْفَ يَكُونُ لِلْمُشْرِكِينَ عَهْدٌ عِنْدَ اللَّهِ وَعِنْدَ رَسُولِهِ إِلَّا الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ فَمَا اسْتَقَامُوا لَكُمْ فَاسْتَقِيمُوا لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ) [۱]: «چگونه می‌شود مشرکان نزد خدا و رسول او پیمانی داشته باشند؛ مگر آنان که نزد مسجد الحرام با آنان پیمان بستید. تا آنان وفادارند شما نیز وفادار باشید، خداوند پرهیزگاران را دوست دارد».

پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) با یهودیان «بنی قینقاع» و «بنی قریظه» و دیگر یهودیان یثرب پیمان بسته بود تا روزی که آنان به پیمان‌های خود وفادار بودند پیامبر نیز پیمان خود را محترم می‌شمرد؛ ولی از روزی که آنان به پیمان‌شکنی و آزار مسلمانان و جاسوسی پرداختند، پیامبر نیز پیمان خود را نادیده گرفت. همچنین بود رفتار پیامبر با قریش مکه، آن‌گاه که آنان پیمان خود را با کمک به بنی بکر ضد خزاعه

[۱] توبه / ۷.

که هم پیمان مسلمانان بودند شکستند، پیامبر نیز پیمان خود را نادیده گرفت.

هرگز شکستن پیمان، به بهانه این که پیمان مایه از دست رفتن یک رشته منافع است، جایز نیست. و چنین اندیشه‌هایی مجوز نادیده گرفتن پیمان‌ها نمی‌شود.

ب: آن گاه که حاکم اسلامی از خیانت دشمن بترسد و قرائن و شواهد بر سوء نیت و نقشه‌های غلط دشمن گواهی دهد، حاکم اسلامی می‌تواند پیمان را به هم بزند و طرف را مطلع سازد. چنان که می‌فرماید:

(وَأَمَّا تَخَافَنَّ مِنْ قَوْمٍ خِيَانَةً فَأَنْبِذْ إِلَيْهِمْ عَلَى سَوَاءٍ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْخَائِنِينَ): «اگر از خیانت گروهی بترسی، به آنان به عنوان مقابله اعلام کن که پیمانشان لغو شده است خدا خیانت کاران را دوست نمی‌دارد».(۱)

تفاوت مهمی که اجتماع اسلامی با دیگر گروه‌ها دارد این است که، برای اجتماعات دیگر جز حفظ منافع مادی زودگذر، چیزی مطرح نیست؛ لذا تا لحظه‌ای که عهد و پیمان به حال آنان سودمند باشد و منافع آنان را تضمین کند، با تمام قدرت در حفظ آن می‌کوشند؛ اما وقتی به سود آنان نباشد و یا ضررهایی متوجه آنان شود به بهانه‌های گوناگون آن را نادیده می‌گیرند و از آن شانه خالی می‌کنند؛ ولی جامعه اسلامی که هدفی جز نشر معنویت و احیای اصول انسانی و گسترش مهر و محبت ندارد، به هیچوجه نمی‌تواند پیمان خود را بشکند؛ بلکه باید تا پای جان از آن پاس‌داری نماید. در این زمینه قرآن می‌گوید: تا طرف به پیمان خود وفادار است شما نیز وفادار باشید، بلافاصله می‌گوید: (إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ)(۲) این نگاهی دارد به این که عمل به پیمان،

ص : ۲۱۰

۱- [۱] انفال/۵۸.

۲- [۲] توبه/۷.

جدا از تقوا نیست. و یا می افزاید: اگر از خیانت دشمن هم پیمان می ترسی پیمان خود را نادیده بگیر و او را آگاه ساز و بی درنگ تهدید می کند: (إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْخَائِنِينَ) (۱) و نادیده گرفتن پیمان را بدون اعلام، خیانت می خواند. نیز می پردازد به جاهای باریک و موردی که: اگر سربازی امان خواست تا سخن خدا را بشنود به او مهلت بده و سپس: اگر نخواست اسلام بیاورد او را به جای گاه خود بازگردان: (ثُمَّ أَلْبَغُهُ مَأْمَنَهُ). (۲)

پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله وسلم) در دیدی گسترده تر فرمود: «ذمه المسلمین واحده یسعی بها ادناهم؛ تعهد تمام مسلمانان یکی است اگر فردی عادی از آنان امان داد، باید همه بپذیرند». (۳)

نام داران تاریخ

تاریخ از شخصیت های برجسته ای نام می برد که، عمل به پیمان را تا پای جان محترم می شمردند. ما در پرونده سیاه «حجاج» می خوانیم:

وی به قتل گروهی فرمان داد، وقتی نوبت به قتل آخرین آنان رسید، صدای مؤذن بلند شد. وی او را به یکی از مأموران خود سپرد تا شب مراقب او باشد و صبح وی را به دار الاماره بیاورد تا مجازاتش کند. وقتی آن دو، مقرر حکومت حجاج سفاک را ترک کردند، زندانی رو به مأمور حجاج کرد و گفت: من بی جهت گرفتار شده ام و به رحمت خداوند امیدوارم. تمنای من این است که به من نیکی کنی و اجازه دهی امشب به خانه خود برگردم و همسر و فرزندانم را وداع کنم و وصایای خود را بگویم؛ حقوق مردم را ادا کنم و فردا صبح هنگام

ص: ۲۱۱

۱- [۱] انفال/۵۸.

۲- [۲] توبه/۶.

۳- [۳] مستدرک الوسائل، ج ۳، ص ۲۵۰.

مأمور حجاج از این درخواست در شگفت ماند و گفت: هرگز دیده‌ای که مرغ از قفس بپرد و بار دیگر به آن باز گردد؟! من چگونه تو را آزاد کنم؛ در حالی که امیدی به بازگشت تو ندارم، وی گفت: عهد می‌کنم که فردا صبح گاه باز گردم و خدا را بر این عهد گواه می‌گیرم.

مأمور حجاج بر خلاف مأموران دستگاه‌های طاغوتی، لحظه‌ای منقلب شد و او را آزاد ساخت وقتی او از دیدگان وی غایب گشت سخت پریشان شد و خود را در معرض خشم حجاج دید. آن شب تا صبح نخوابید. وقتی صبح شد، آن مرد به پیمان خود عمل کرد و در خانه مأمور حجاج را زد. وقتی چشم مأمور به وی افتاد، گفت: چرا بازگشتی؟ گفت: هر کس عهد کند و خداوند را به آن گواه بگیرد، باید به آن پای بند باشد. و از سوی دیگر، به رحمت پروردگار جهان اطمینان کامل دارم.

مأمور او را به دار الاماره برد و سرگذشت خود را با حجاج در میان نهاد و از وفای او به پیمان خود سخت تعجب کرد. حجاج او را به مأمور بخشید، مأمور نیز با کمال مهربانی وی را آزاد ساخت. هنگام آزاد شدن هرگز از مأمور حجاج سپاس‌گزاری نکرد؛ ولی فردای آن روز آمد و مراتب حق‌شناسی خود را بازگفت و علت تأخیر آن را چنین بیان کرد: نجات دهنده من خدا بود و تو وسیله این کار بودی. هرگاه از تو تشکر می‌کردم، تو را شریک نعمت خدا قرار داده بودم لازم دانستم. نخست از خدا تشکر کنم، آن گاه از تو سپاس گزار باشم! (۱)

آیات موضوع

۱. (وَ لَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا) (اسراء/۳۶)
۲. (حَتَّىٰ إِذَا مَا جَاءُوهَا شَهِدَ عَلَيْهِمْ سَمْعُهُمْ وَأَبْصَارُهُمْ وَجُلُودُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ) (فصلت/۲۰)
(وَ قَالُوا لِيَجْزِيَ اللَّهُ ذُنُوبَنَا وَلَمْ يَجْعَلْ لَنَا فِيهَا آلَافَ مِثْقَالٍ مِنْ فَضْلِهِ) (فصلت/۲۱)
۳. (... وَ مَا لَهُمْ بِذَلِكَ مِنْ عِلْمٍ إِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ) (جاثیه/۲۴)
۴. (... وَ إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا) (نجم/۲۸)

ترجمه آیات

۱. «از آن چه که نمی دانی پیروی نکن، گوش و چشم و دل مسئول می باشند».
۲. «آن گاه که به آتش نزدیک شدند، گوش ها و دیدگان و پوست های آنان به اعمال حرامی که به وسیله آن ها مرتکب می شدند گواهی

می دهند».

«آن گاه که اعضا بر خلاف کاری های افراد گواهی دادند، صاحبان آن ها که همان گنه کاران هستند به آن ها اعتراض می کنند که چرا بر ضرر ما گواهی دادید؟ آن ها پاسخ می دهند خدایی که همه چیز را به سخن درآورده، ما را به سخن گفتن واداشته است».

۳. «هرگز به آن چه ادعا می کنند علم و اذعانی ندارند، بلکه از وهم و پندار پیروی می کنند».

۴. «گمان و پندار، تو را از پیروی حق بی نیاز نمی سازد».

تفسیر موضوعی آیات

اشاره

حس کنجکاوی و واقع گرایی یکی از ابعاد روح و روان انسان به شمار می رود، هر فردی به طور فطری حقیقت طلب آفریده شده است. اگر آفرینش انسان با حس و واقع جویی آمیخته نبود، هرگز به دریدن پرده های جهل موفق نمی گشت.

انسان ها همواره و در هر رویدادی خواهان فهم حقیقت آن است، و تا به سرحد شناخت کامل نرسد، هرگز گمان و پندار، عطش واقع جویی او را فرو نمی نشاند.

به خاطر فطری بودن همین مطلب، ابن سینا می گوید: «هرکس از نظریه ای بدون دلیل پیروی کند، او فطرت انسانی خود را از دست داده است».

در حالی که پیروی از دانش و دوری از گمان و پندار برای انسان ها یک امر فطری است. گاهی دیده می شود که گروهی به خاطر یک رشته منافع زودگذر، یا رسیدن به مقامی، چشم و گوش بسته، از مسلکی پیروی می کنند

ص: ۲۱۴

که بسا برای ارضای وجدان سرزنش کننده خود چنین وانمود می کنند که به آن مطلب، علم و اذعان دارند. قرآن این گروه را در آیات متعددی نکوهش می کند و می فرماید:

(...وَمَا لَهُمْ بِذَلِكَ مِنْ عِلْمٍ إِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ): «هرگز به آن چه ادعا می کنند علم و اذعانی ندارند، بلکه از وهم و پندار پیروی می کنند» (۱).

و در آیه مورد بحث می فرماید: (وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ): «از چیزی که به آن علم نداری پیروی مکن» و در حقیقت این جمله یادآور حکمی است که نهاد و فطرت انسان است و ما را نسبت به آن توجه می دهد.

پیروی از علم اصل اساسی است

همان طور که در آغاز بحث یادآور شدیم، مفاد آیه مورد بحث، بیان گر یک حکم فطری و طبیعی انسان است. و این که او در هر رویدادی تا به سرحد شناخت قطعی نرسد، آرام نمی گیرد. از این رو مفاد آیه، کلی و گسترده خواهد بود و انسان نباید در هیچ جایی بدون مدرک قطعی به چیزی تکیه کند.

در این جا سؤالی مطرح می باشد که: اگر پیروی از علم یک اصل کلی و اساسی است، پس چرا ما در مواردی از ظن و گمان پیروی می کنیم؛ مثلاً در یافتن صاحب چیزی، اگر در دست کسی ببینیم، می گوییم: او «ذو الید» است. و می گوییم مال از آن او است. یا در احکام الهی، به نقل یک روایت از سوی کسی که عادل است، به عنوان روایت امام معصوم می پذیریم (حجیت خبر و احد در احکام). و در تشخیص موضوعات مثلاً فلان چیز پاک است یا نجس؛ ملک فلانی هست یا نیست؛ به قول دو عادل عمل

ص: ۲۱۵

می نماییم (حجیت بینه در موضوعات). از این که ما در این موارد به این امارات و قراین عمل می کنیم و هیچ کدام علم و یقین آفرین نیست معلوم می شود که، مفاد آیه یک اصل کلی نیست و گاهی انسان به گمان و پندار تکیه می کند.

این پرسش را فخر رازی در تفسیر خود مطرح و روی آن تکیه کرده است (۱) و موارد ده گانه ای را یادآور شده است که در آن جاها شارع اجازه داده است که به ظن عمل شود؛ ولی رازی از یک نکته غفلت کرده است و با توجه به آن، اذعان خواهد کرد که حتی در این موارد، عمل تکیه گاه قطعی دارد، نه ظنی، و در حقیقت عمل به علم و قطع است نه ظن و گمان.

درست است که هر کدام از این قراین و امارات، یقین آفرین نیست؛ ولی از آن جا که حجیت و صحت اعتماد بر آن ها از جانب شارع، به وسیله دلایل قطعی ثابت شده است؛ از این جهت عمل به آن ها عمل به چیزی است که به طور یقین حجت و مورد رضای شارع است.

و به عبارت دیگر: چون تحصیل یقین در تک تک احکام و موضوعات، مایه رنج و زحمت می باشد، صاحب شریعت به حکم این که اسلام آیین سهل و آسانی است، اجازه داده است که در این موارد به چنین قراین و اماراتی عمل کنیم و اجازه و امضای شارع در مورد این ها به طور یقین به ما رسیده است و برای ما مانند آفتاب روشن است که شارع در این موارد به ما اجازه داده است که به این دلایل ظنی، عمل کنیم. در این صورت عمل ما به این قراین، به حکم اجازه قطعی، عمل به یقین و قطع است نه عمل به ظن و پندار.

آن چه برای هر انسانی قطعی است، این است که در مسیر زندگی تکیه گاه قطعی داشته باشد، نه ظنی. و چون اجازه عمل به این قراین، به

ص : ۲۱۶

۱- [۱] به تفسیر مفاتیح الغیب، ج ۵، ص ۵۸۸ مراجعه فرماید.

خاطر آسانی زندگی، با دلایل قطعی ثابت شده است قطعاً انسان در این موارد تکیه گاه قطعی دارد نه پنداری؛ و به عبارت روشن تر: انسان در انجام تکالیف یا باید به دلیل قطعی عمل کند؛ مثل این که دستوری را از خود پیامبر بشنود یا به چیزی عمل کند که با دلیل قطعی حجیت آن ثابت شده است و موارد ده گانه ای که فخر رازی یادآوری کرده است، از قبیل قسم دوم است. و قابل اعتماد بودن آن ها با دلیل قطعی روشن شده است و به همین جهت در آیه دیگر می فرماید:

(... وَ إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئاً) (نجم/۲۸): «گمان و پندار، تو را از پیروی حق بی نیاز نمی سازد». و هیچ انسان خردمندی تکیه گاه قطعی را با گمان که ممکن است به طور تصادف صحیح باشد، عوض نمی کند.

از این جهت دایره سخن گفتن و قضاوت کردن برای انسان بسیار محدود است. فقط آن جا که می داند، باید سخن بگوید و آن جا که نمی داند، باید لب تکان ندهد. حضرت باقر (علیه السلام) در این مورد می فرماید: «حَقُّ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ أَنْ يَقُولُوا مَا يَعْلَمُونَ وَ يَقِفُوا عِنْدَ مَا لَا يَعْلَمُونَ؛ حق خدا بر بندگان این است که آن چه را می دانند بگویند و در مرز آن چه نمی دانند توقف کنند» (۱).

در آیین دادرسی اسلام قاضی باید بداند حکمی که می دهد، حکم خدا است. و اگر روی شاید و گمان داوری کرد هر چند به حق باشد، جای گناه او آتش است. امام صادق (علیه السلام) می فرماید: «رَجُلٌ قَضَى بِالْحَقِّ وَ هُوَ لَا يَعْلَمُ (۲)؛ آن دادرسی که به حق (اما ندانسته) قضاوت کند، جای گناه او در دوزخ است».

ص: ۲۱۷

۱- [۱] وسائل الشیعه، ج ۱۸، أبواب صفات قاضی، باب ۱۲، حدیث ۲۷.

۲- [۲] وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۱۲۷.

در اهمیت دیدن و شنیدن (این دو ابزار مهم شناخت) همین بس که لفظ سمع در قرآن ۲۲ بار و بصر ۴۸ بار وارد شده است. و در آیه مورد بحث در حالی که خود فؤاد مسئول شمرده می شود در کنار آن، ابزار فؤاد که همان سمع و بصر است نیز مسئول شمرده شده است. و مقصود از «فؤاد» همان دل و روح است که واقعیت انسان را تشکیل می دهد و مسئول واقعی حتی در زمینه سمع و بصر او است؛ ولی به خاطر اهمیتی که این دو وسیله شناخت در زندگی انسان دارند، خود آن ها هم مسئول معرفی شده اند.

اگر آغاز آیه ما را به یک حکم فطری (پیروی از علم) توجه می دهد، ذیل آیه حکم فطری را به گونه ای مدلل می سازد و آن این که ابزار شناخت را مسئول می شمارد و مسئول بودن ابزار، در حقیقت همان مسئول بودن خود انسان است و می توان این مسئولیت را به سه گونه تفسیر کرد:

۱. خداوند در وجود انسان این ابزار را جا داده تا از طریق آن ها، حق را از باطل بازشناسد و زندگی را بر اساس حق بنا نهد؛ از این جهت مسئول است به جای بستن چشم و گوش و پندار گرایی، به وسیله آن ها حقایق را از اوهام تمیز دهد و علم و شناخت را مبنای زندگی قرار دهد.

۲. او مسئول است در بهره برداری از این ابزار از هر نوع زیاده روی و کوتاهی بپرهیزد و بر آن باشد تا آن چه را به وسیله چشم و گوش دریافته، درست دیده و شنیده است و یا آن چه که در دل او نشست به گونه درست و به جا بوده است؟ زیرا هر نوع دیدن و شنیدن نمی تواند پایه شناخت و دریافت دل باشد و هر دو نوع مسئولیت در آیه ای گنجانده شده است:

(إِنَّ السَّمْعَ وَالبَصَرَ وَالفُؤَادَ كُلَّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا).

۳. او مسئول است که از این ابزار به طرز صحیح و مشروع بهره برداری کند. از دیدنی های ناشایست چشم فرو بندد و از شنیدن غیبت و تهمت و هر آنچه آهنگ حرام دارد گوش بندد. (۱) چرا که در روز رستاخیز همین اعضا به فرمان خداوند، علیه انسان که مسئولیت مستقیمی در مورد آن ها دارد، گواهی می دهند. در این زمینه آیات متعددی ما را به این مسئولیت هشدار می دهد؛ ما به عنوان نمونه یکی از آن ها را می آوریم:

(حَتَّى إِذَا مَا جَاءُوهَا شَهِدَ عَلَيْهِمْ سَمْعُهُمْ وَأَبْصَارُهُمْ وَجُلُودُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ): «آن گاه که به آتش نزدیک شدند، گوش ها و دیدگان و پوست های آنان به اعمال حرامی که به وسیله آن ها مرتکب می شدند گواهی می دهند». (۲)

(وَ قَالُوا لَجُلُودِهِمْ لَمْ شَهِدْتُمْ عَلَيْنَا قَالُوا أَنْطَقَنَا اللَّهُ الَّذِي أَنْطَقَ كُلَّ شَيْءٍ وَ هُوَ خَلَقَكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ): «آن گاه که اعضا بر خلاف کاری های افراد گواهی دادند، صاحبان آن ها که همان گنه کاران هستند به آن ها اعتراض می کنند که چرا بر ضرر ما گواهی دادید؟ آن ها پاسخ می دهند خدایی که همه چیز را به سخن در آورده، ما را به سخن گفتن واداشته است». (۳)

ص : ۲۱۹

۱- [۱] در احادیث اسلامی با این آیه بر تحریم شنیدن «غیبت مؤمن» و یا غنا و موسیقی استدلال شده است، به کتاب «مکاسب» شیخ انصاری مراجعه بفرمایید.

۲- [۲] فصلت/۲۰.

۳- [۳] سوره فصلت/۲۱.

١. (... رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَإِسْرَافَنَا فِي أَمْرِنَا...) (آل عمران/١٤٧)

٢. (... كُلُوا مِنْ ثَمَرِهِ إِذَا أَثْمَرَ وَآتُوا حَقَّهُ يَوْمَ حَصَادِهِ وَلَا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ) (انعام/١٤١)

٣. (يَا بَنِي آدَمَ خُذُوا زِينَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ وَكُلُوا وَاشْرَبُوا وَلَا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ) (اعراف/٣١)

(قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَ الطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ قُلْ هِيَ لِلَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا خَالِصَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ كَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ) (اعراف/٣٢)

(إِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ الرِّجَالَ شَهْوَةً مِنْ دُونِ النِّسَاءِ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ مُّسْرِفُونَ) (اعراف/٨١)

٤. (... وَ إِنَّ فِرْعَوْنَ لَعَالٍ فِي الْأَرْضِ وَإِنَّهُ لَمِنَ الْمُسْرِفِينَ) (يونس/٨٣)

٥. (... وَلَا تُبْذِرْ تَبْذِيرًا * إِنَّ الْمُبْذِرِينَ كَانُوا إِخْوَانَ الشَّيَاطِينِ وَكَانَ الشَّيْطَانُ لِرَبِّهِ كَفُورًا) (اسراء/٢٦-٢٧)

(وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ وَلَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ فَتَقْعُدَ مَلُومًا مَّحْسُورًا) (اسراء/٢٩)

(... وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيهِ سُلْطَانًا فَلَا يَسْرِفُ فِي الْقَتْلِ إِنَّهُ كَانَ مَنْصُورًا) (اسراء/٣٣)

٦. (وَكَذَلِكَ نَجْزِي مَنْ أَسْرَفَ وَلَمْ يُؤْمِنْ بِآيَاتِ رَبِّهِ ...) (طه/١٢٧)

٧. (وَالَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَلَمْ يَقْتُرُوا وَكَانَ بَيْنَ ذَلِكَ قَوَامًا) (فرقان/٦٧)

٨. (... وَإِنْ كَثِيرًا مِنَ الْخَطَاءِ لَيَبْغِي بَعْضُهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ ...) (ص/٢٤)

٩. (قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ) (زمر/٥٣)

١٠. (الْأَخِلَّاءُ يَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ إِلَّا الْمُتَّقِينَ) (زخرف/٦٧)

١١. (وَالَّذِينَ تَبَوَّءُوا الدَّارَ وَالْإِيمَانَ مِنْ قَبْلِهِمْ يُخْذُونَ مِنْ حَاجَتِهِمْ وَمِنْ لَدُونِ فِي صُدُورِهِمْ حَاجَةً مِمَّا أُوتُوا وَيُؤْثِرُونَ عَلَىٰ

أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ وَمَنْ يُوقِ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ) (حشر/٩)

ترجمه آیات

۱. «پروردگارا! گناهان و زیاده روی های ما را در زندگی خویش، ببخش».

۲. «از آن میوه به هنگامی که به ثمر می نشیند، بخورید وحق آن را به هنگام درو پردازید و اسراف نکنید که خداوند مسرفان را دوست نمی دارد».

۳. «ای فرزندان آدم به هنگام رفتن به مسجد زینت خود را با خود بردارید (با بهترین وضع از نظافت و لباس به مسجد بروید) و بخورید و بیاشامید و اسراف نکنید او (خدا) مسرفان را دوست نمی دارد».

«بگو چه کسی زینت های الهی را که برای بندگان خود آفرید، و روزی های پاکیزه را حرام کرده است؛ بگو این زینت در این جهان از آن کسانی است که ایمان آورده اند (هرچند در این جهان دیگران نیز با آنان مشارکت دارند) ولی در روز رستاخیز مخصوص مؤمنان خواهد بود آیات خود را برای کسانی که آگاهند شرح می دهیم».

«شما به جای زنان با مردان آمیزش می کنید، شما گروه تجاوزگر هستید».

۴. «فرعون فرد برتری طلب است و او از مسرفان می باشد».

۵. «اسراف مکن، اسراف گران برادران شیطان ها هستند، شیطان نیز (به خاطر خودخواهی خارج از حد)، به پروردگار خود کفر ورزید».

«هرگز دست خود در احسان به گردن محکم بسته مدار و بسیار باز و گشاده مدار که هرکدام کنی به نکوهش و حسرت خواهی نشست».

«هر کس بی گناه کشته شود، ما به ولی او قدرت دادیم که قصاص

کند (دیه بگیرد و یا عفو کند) ولی در قتل اسراف نوزد؛ زیرا ولی او نصرت یافته است».

۶. «این چنین اسراف گران را کیفر می دهیم، کسانی که به آیات پروردگار خود مؤمن نباشند».

۷. «آنان که وقتی انفاق می کنند، اسراف نمیورزند و سخت گیری نیز نمی کنند، بلکه میان این دو راهی را بر می گزینند».

۸. «بسیاری از شریکان برخی بر برخی دیگر تعدی می کند جز افراد با ایمان و نیکوکار».

۹. «بگو به بندگان من که درباره خویش زیاده روی کرده اند، از رحمت خدا نومید نشوید، خداوند تمام گناهان را می بخشد؛ اوست رحیم و آمرزنده».

۱۰. «دوستان، در روز رستاخیز برخی دشمن برخی دیگر است؛ مگر پرهیزگاران».

۱۱. «آنان که پیش از مهاجران (انصار) در مدینه مسکن گزیده اند و به شرف ایمان آراسته اند و کسانی را که به سوی آنان مهاجرت می کنند دوست دارند، هرگز از چیزی که به مهاجران داده شده است، رنج نمی برند و آن ها را بر خویشتن هرچند نیازمند باشند، مقدم می دارند و هرکس از بخل نفس خود مصون شد او از رستگاران است».

۱۲. «غذا را با این که دوست دارند به مستمند و یتیم و اسیر می دهند».

تفسیر موضوعی آیات

(یا بَنِي آدَمَ خُذُوا زِينَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ وَكُلُوا وَاشْرَبُوا وَلَا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ): «ای فرزندان آدم به هنگام رفتن به مسجد زینت خود را با خود بردارید (با بهترین وضع از نظافت و لباس به مسجد بروید) و بخورید و

بیاشامید و اسراف نکنید او (خدا) مسرفان را دوست نمی دارد».(۱)

(قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَ الطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ قُلْ هِيَ لِلَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا خَالِصَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ كَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ): «بگو چه کسی زینت های الهی را که برای بندگان خود آفرید و روزی های پاکیزه را حرام کرده است؛ بگو: این زینت در این جهان از آن کسانی است که ایمان آورده اند (هرچند در این جهان دیگران نیز با آنان مشارکت دارند) ولی در روز رستاخیز مخصوص مؤمنان خواهد بود آیات خود را برای کسانی که آگاهند شرح می دهیم».(۲)

توزیع ظالمانه مواد غذایی

در حالی که در جهان سوم فقر و گرسنگی بیداد می کند و مرگ تدریجی نیمی از مردم جهان را تهدید می نماید و انبوهی از مردم آفریقا و آسیا و حتی آمریکای لاتین با این مسئله تلخ و ناگوار دست به گریبان هستند. ملت های مغرب زمین خصوصاً کشورهای جهان خوار و یغماگر، غرق نعمت و تجمل پرستی و اسراف می باشند.

مردم جهان عملاً به دو گروه متمایز تقسیم شده اند:

گروهی غرق در نعمت و رفاه _ که همه کس همه چیز دارد _ ، گروهی فقیر و مستمند، محروم و عقب مانده، حتی خوراک به اصطلاح بخور و نمیر هم برای آنان نیست.

فقر و گرسنگی یک عارضه غیر طبیعی است. اگر ثروت جهان به

ص : ۲۲۴

۱- [۱] اعراف/۳۱.

۲- [۲] اعراف/۳۲.

صورت عادلانه میان همه بشر تقسیم گردد، یک نفر هم گرسنه نمی ماند. طبق نظر کارشناسان بین المللی، بشر با وسایل کنونی می تواند نیاز ۱۷ میلیارد انسان را از صحرا و دریا فراهم سازد، تاچه رسد به این که تکنولوژی پیشرفت کند و وسایل تولید، قوی تر و نیرومندتر شود. اما متأسفانه هزینه های کمرشکن تسلیحات نظامی، حرص و آز سرمایه داران بزرگ، فزونی خواهی ملت های مغرب زمین و سیاست های غلط استعماری به منظور اسارت ملت ها، سبب شده است که دوسوم ملت جهان (دو میلیارد انسان) در سطح پایین تر زندگی کنند که از تهی دستی مطلق شروع شده و به تنگ دستی ونابسامانی زندگی منتهی می گردد.

برای آگاهی از این افراط و تفریط به آمار زیر که سمپوزیم تغذیه در شیراز آن را منتشر کرده است توجه فرمایید:

مجموع پروتئین حاصل از فراورده های گوشتی و لبنیات و تخم مرغ در دنیا بیش از ۱۰،۷۳۶،۰۰۰ تن در روز است؛ در صورتی که پروتئین مورد نیاز جمعیت کنونی بیش از ۱۰،۴۳۹،۰۰۰ تن نیست. بنابر این، تولید کنونی حدود ۳۰۰ هزار تن در روز بیش از میزان احتیاج است. با این حال می شنویم، دوسوم مردم دنیا گرسنه اند و میلیون ها نفر از گرسنگی مرده ومیلیون ها نفر در آستانه مرگند! می پرسید چرا؟ پاسخ این سؤال روشن است:

تا زمانی که در یک کشور، مقدار پروتئین حیوانی مورد مصرف یک فرد ۸۳ گرم و در کشور دیگر ۵ گرم در روز باشد، دو سوم جمعیت جهان از گرسنگی رنج خواهند برد؛ این در حالی است که یک سوم دیگر به علت مصرف زیاد پروتئین و غذاهای نامناسب، به بیمارهای مختلف دچار می گردند. (۱)

ص : ۲۲۵

این آمار، به روشنی می تواند پایه اسراف و شکم خوارگی در غرب و فقر و بدبختی و گرسنگی در کشورهای توسعه نیافته را ترسیم کند. و در ضمن مشت نویسندگان اعلامیه حقوق بشر و سازندگان شعارهای زیبا امّا تو خالی را (همین پروتئین خورهای ۸۳ گرمی) باز می کند؛ آیا با این وضع باز می توان به این اعلامیه و سازمان ها و شوراها اعتماد کرد؟!

آمار دیگر نشان می دهد که مجموع غذایی که امریکاییان مصرف می کنند، برای تغذیه جمعیت یک میلیارد و نیم چینی کافی است.

در این زمینه خوب است در آمار زیر بیندیشیم:

هر کودکی که در یکی از کشورهای پیش رفته زاده می شود، چند برابر کودکان هندی و فیلیپینی غذا مصرف می کنند! «جان مایر» کارشناس تغذیه دانشگاه «هاروارد» خاطر نشان می سازد که: همان اندازه مواد غذایی که ۲۱۵ میلیون نفر آمریکایی تغذیه می کنند، برای تغذیه یک میلیارد و نیم چینی در میزان متوسط غذایی پرهیزکارانه چینی کافی است. (۱)

دنیای دو چهره ما که هر لحظه ای به رنگی در می آید و به سازی می رقصد و دم از یاری کارگر، مادر، کودک و حقوق بشر می زند؛ ولی هرگز به انسان به اندازه سگ هم احترام قائل نیست. اگر باور کردنش سخت باشد، آمار زیر گویاتر است:

در میان هر سه خانواده فرانسوی یک خانواده، سگ نگه می دارد. خوراکی های ویژه ای که به طور کلی برای این حیوانات اهلی تهیه شده است، در سال ۱۹۶۱ افزون بر ۱۲ میلیون قوطی بود؛ در حالی که این رقم در سال

ص : ۲۲۶

۱۹۷۰ به ۲۷ میلیون قوطی رسیده است.

روی هم رفته این حیوانات ۱۲ میلیون تن خوراک مصرف می کنند. و این، میزانی است که برای تغذیه ۱۲ میلیون کودک آسیایی کافی است. این غذاها دارای پروتئین فراوانی هستند، به ویژه آن چه برای گربه ها تهیه می شود.^(۱)

حمایت از حیوانات، اصل انسانی و اسلامی است؛ ولی آیا روا است که ما تنها یک اصل را بگیریم، و تماشاگر صحنه های گرسنگی در جهان انسان ها باشیم؟

اکنون که با صحنه های تأسف بار آشنا شدیم، کمی به تعالیم اسلام درباره اقتصاد در زندگی و اعتدال و جلوگیری از اسراف گوش فرا دهیم:

میانه روی در غذا و خوراک، لباس و پوشاک، تفریح و ورزش، علاقه و مهر به افراد، خدمت به جامعه و مردم، مجاهدت های روحی و نفسانی، کوشش های علمی و فکری، به طور خلاصه در همه حالات زندگی فردی و اجتماعی، مورد ستایش و تشویق اسلام بوده و هر نوع انحراف از خط میانه _ هر چند از نظر کمیت کوچک باشد _ سرانگشت نکوهش قرآن و اسلام به سوی آن است.

قرآن در تبیین این نوع انحراف ها، از واژه «اسراف» و «تبذیر» کمک می گیرد و تنها واژه «سرف» به صورت مفرد و جمع، ۱۵ بار در قرآن آمده است. و در آیه ای که در آغاز بحث آوردیم، می فرماید: (إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ): «او اسراف گران را دوست نمی دارد»^(۲) و این نکوهش به اندازه ای تکان دهنده است که نکوهش فرعون، به خاطر این است که او نیز از

ص : ۲۲۷

۱- [۱] مجله مکتب اسلام، شماره ۸، سال ۱۵.

۲- [۲] اعراف/۳۱.

مصرفان و متجاوزان از راه میانه بوده است. قرآن می فرماید: (...وَإِنَّ فِرْعَوْنَ لَعَالٍ فِي الْأَرْضِ وَإِنَّهُ لَمِنَ الْمُسْرِفِينَ): «فرعون فرد برتری طلب است و او از مصرفان می باشد». (۱)

بنابر این، هیچ کدام از الفاظ «تجمل پرستی»، «هرزه خوری»، «شکم بارگی» و «ول خرجی» نمی تواند در تفهیم این معنی وسیع، جانشین واژه «اسراف» گردد.

گاهی قرآن برای نکوهش از «اسراف» از کلمه «تبذیر» که به معنی «بخشش مال به صورت بیهوده است» استفاده می کند و می فرماید:

(وَلَا تُبْذِرْ تَبْدِيرًا* إِنَّ الْمُبْذِرِينَ كَانُوا إِخْوَانَ الشَّيَاطِينِ وَكَانَ الشَّيْطَانُ لِرَبِّهِ كَفُورًا): «اسراف مکن، اسراف گران برادران شیطان ها هستند، شیطان نیز (به خاطر خودخواهی خارج از حد)، به پروردگار خود کفر ورزید». (۲)

چه نکوهشی بالاتر از این که اسراف گران، برادران شیاطین معرفی شده اند. وعلت کفر شیطان، به خاطر تجاوز از حد او بوده است که نوعی اسراف به شمار می رود.

توجه به جوانب و اطراف

یکی از ویژگی های قرآن، توجه عمیق به جوانب و اطراف قضیه است. توجه به کلیات، او را از توجه به جزئیات و جنبه های استثنایی باز نمی دارد. و این خود یکی از نقاط برجسته قرآن است.

مثلاً آن جا که گفتگو درباره دوستی های دنیوی می شود، می گوید: دوستان این جهان، در سرای دیگر دشمنان یکدیگرند. بلافاصله می افزاید،

ص : ۲۲۸

۱- [۱] یونس/۸۳.

۲- [۲] اسراء/۲۶ _ ۲۷.

پرهیزگاران و مؤمنان مستثنا هستند. واینک دو نمونه :

(الْأَخْلَاءُ يَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ إِلَّا الْمُتَّقِينَ): «دوستان، در روز رستاخیز برخی دشمن برخی دیگر است؛ مگر پرهیزگاران». (۱)

آن جا که در باره دو شریک دنیوی هم سخن می گوید و این که پیوسته برخی به برخی دیگر تعدی می کنند، فوراً افراد با ایمان را استثنا می کند و می فرماید:

(... وَإِنَّ كَثِيرًا مِنَ الْخُلَطَاءِ لَيَبْغِي بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ): «بسیاری از شریکان برخی بر برخی دیگر تعدی می کند جز افراد با ایمان و نیکوکار». (۲)

در آیه های دوم و سوم که در آغاز بحث آوردیم عنایت قرآن به جزئیات این موضوع به خوبی به چشم می خورد؛ در حالی که در آیه دوم دستور می دهد که فرزندان آدم از گونه های زینت های حلال در تمام احوال، به ویژه هنگام اجتماع در معبد برای عبادت استفاده کنند. در آیه سوم با سخنانی تندتر به پاسخ آن ها که فکر می کنند «تحریم زینت و پرهیز از غذاها و روزی های پاک، نشانه زهد و پارسایی و مایه قرب به خدا است» می پردازد. (۳)

ولی همین توجه به اصل موضوع، قرآن را از توجه به جزئیات باز نداشته است، پس در آیه دوم فوراً به مسئله اسراف توجه می کند و این که مبادا طبع فزونی خواهی انسان، از این دستور الهی سوء استفاده کند و راه میانه را به تجمل پرستی، واسراف و تبذیر بدهد. و می فرماید: (كُلُوا وَاشْرَبُوا وَلَا تُسْرِفُوا

ص : ۲۲۹

۱- [۱] زخرف/۶۷.

۲- [۲] ص/۲۴.

۳- [۳] در آیه دوم می گوید: «خداو زینتکم»، در آیه سوم می فرماید: «قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ» .

إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ): «بخورید و بیاشامید و اسراف مکنید خداوند اسراف گران را دوست نمی دارد».(۱)

درست است که موضوع سخن در جمله (كُلُوا وَاشْرَبُوا وَلَا تُسْرِفُوا) همان خوردنی ها و آشامیدنی ها است؛ ولی چون موضوع بحث در دو آیه، اعم از این دو می باشد، به قرینه این که در هر دو آیه، بهره برداری از «زینت های الهی» مورد بحث قرار گرفته است نه خصوص خوردنی ها و آشامیدنی ها. می توان گفت که این جمله به طور «مثل» وارد شده است و هدف از آن، طرح قانون اعتدال در کلیه شئون زندگی و یا دست کم میانه روی در بهره برداری از مواهب طبیعی است.

کمیت مطرح نیست

نکته مهم در اسراف، جلوگیری از هر نوع اتلاف است؛ هر چند جزئی و کوچک باشد. و ملاک در اسراف این نیست که برای حفظ قیمت گندم در جهان، هزاران خروار گندم را به دریا بریزیم و یا آتش بزیم، بلکه کیفیت استفاده از آن نیز در اسراف اهمیت دارد، آن جا که دیناری در راه گناه مصرف گردد، یا هسته ای (۲) که می تواند کارآمد باشد، بی بهره بماند یا در بیابان سوزان در برابر فرد تشنه ای، نیم خورده ای به دور ریخته شود، آن هم زیاده روی است.

در نتیجه قرآن در مسئله قصاص جایی که به جای جانی، دیگری کشته

ص : ۲۳۰

۱- [۱] اعراف/۳۱.

۲- [۲] انّ السرف یبغضه الله حتی طرحک النواه فانّها تصلح للشیء حتی صبک فضل مائک. (بحار الأنوار، ج ۱۵، ص ۱۹۹).

شود، مسئله اسراف را مطرح می کند می فرماید:

(...وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيَّهِ سُلْطَانًا فَلَا يَسْرِفُ فِي الْقَتْلِ إِنَّهُ كَانَ مَنْصُورًا): «هر کس بی گناه کشته شود، ما به ولی او قدرت دادیم که قصاص کند (دیه بگیرد و یا عفو کند) ولی در قتل اسراف نورزد؛ زیرا ولی او نصرت یافته است».(۱)

در جاهلیت اگر قتلی رخ می داد یاران کشته، میان کشنده و بستگان او، تفاوتی قائل نبودند، گاهی بزرگ قبیله ای را به این نام که قاتل از آن قبیله است، از پای در می آوردند. قرآن تمام این ها را اسراف می خواند؛ زیرا بر فرض که در این موارد، فقط یک نفر (رئیس قبیله) در برابر یک نفر کشته شود، با ز هم چون فرد بی گناهی به جای قاتل کشته شده است، آن را اسراف می نامد.

به خاطر همین، قرآن قوم لوط را اسراف گر معرفی می کند؛ زیرا از نعمت های الهی به صورت های غیر طبیعی استفاده می کردند، و می فرماید:

(إِنَّكُمْ لَتِأْتُونَ الرِّجَالَ شَهْوَةً مِنْ دُونِ النِّسَاءِ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ مُشْرِفُونَ): «شما به جای زنان با مردان آمیزش می کنید، شما گروه تجاوزگر هستید».(۲)

«راغب» که فرهنگی برای قرآن نوشته است، درباره اسراف سخنی دارد که از اهمیت خاصی برخوردار است. وی می گوید: هرکاری که از نظر کمیت و یا کیفیت، از اندازه خود تجاوز کند، آن اسراف است. و هرچیزی که در راه غیر اطاعت خدا مصرف گردد هرچند کم باشد، اسراف خواهد بود.(۳)

ص : ۲۳۱

۱- [۱] اسراء/۳۳.

۲- [۲] اعراف/۸۱.

۳- [۳] مفردات راغب، ص ۲۳۰.

به خاطر گستردگی معنی اسراف، قرآن در آیاتی روی اسراف، بدون قید و شرط تکیه می کند و هر نوع تجاوز از حد در هر موضوعی را نکوهش می کند و می فرماید:

(وَكَذَلِكَ نَجْزِي مَنٍ أَسْرَفَ وَلَعْمٌ يُؤْمِنُ بِآيَاتِ رَبِّهِ...): «این چنین اسراف گران را کیفر می دهیم، کسانی که به آیات پروردگار خود مؤمن نباشند». (۱)

ولی با این سرزنش، در آیات دیگر به همه اسراف گران هشدار می دهد که اگر از کردارهای زشت خود پشیمان گردند، و به شرایط توبه عمل نمایند، درهای توبه و آمرزش به روی آنان باز است:

(قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ): «بگو به بندگان من که درباره خویش زیاده روی کرده اند، از رحمت خدا نومید نشوید، خداوند تمام گناهان را می بخشد؛ اوست رحیم و آمرزنده». (۲)

و در آیه دیگر کلیه اسراف گران را راهنمایی می کند که به گناه پوزش خواهی، چنین بگویند:

(... رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَإِسْرَافَنَا فِي أَمْرِنَا...): «پروردگارا! گناهان و زیاده روی های ما را در زندگی خویش، ببخش». (۳)

ص : ۲۳۲

۱- [۱] طه/۱۲۷.

۲- [۲] زمر/۵۳.

۳- [۳] آل عمران/۱۴۷.

آیه موضوع

(وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ وَلَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ فَتَقْعُدَ مَلُومًا مَّحْسُورًا) (اسراء/ ۲۹)

«دست خود را به گردنت مبنده و آن را هم به تمام معنی باز مکن، مبادا به صورت ملامت شده و حسرت خورده بر جای خود بنشینی».

انفاق و بخشیدن نیروهای اضافی، مخصوص موجود زنده نیست، بلکه اصلی است که در همه جهان آفرینش حکمفرما است. مثلاً آفتاب پیوسته نورافشانی کرده و هر روز ۴۵۰ هزار میلیون تن از جرم و مواد آن به نور و حرارت تبدیل می شود، چه انفاقی بالاتر از این؟! ریشه درختان، میلیون ها تن از مواد غذایی زمین را به صورت میوه و غلات و چوب، برگ و گل در می آورند، همه ساله میلیاردها تن از آب دریاها تبخیر شده به صورت قطرات باران ودانه های شفاف برف در نقاط مختلف فرود می آیند و در دل زمین فرو می رود.

بنابر این، «انفاق» یک قانون طبیعی و ناموس تکوینی است که در نهاد هر موجودی گذارده شده است، و بهره برداری انسان از انفاق جهان طبیعت، آنچنان اعجاب انگیز است که افراد عاقل و خردمند در برابر آن متحیرند.

در حقیقت از جانب خدای بزرگ، به زمین الهام شده است که مواد غذایی و قندی خود را به گل ها رسانیده، و در راه پرورش آنها انفاق کند، و به گل ها الهام شده است که شیره خود را به زنبور عسل

برسانند، به زنبور عسل هم وحی شده است که شیره هایی را که از گل ها و درختان گرد آورده است، در اختیار انسان بگذارد. تو گویی همه فعل و انفعال ها، و همه انفاق ها، برای زندگی انسان در روی زمین صورت گرفته است!

اکنون که روشن گردید که انفاق نیروهای اضافی، یک سنت همگانی، و قانون طبیعی است، انسان که خود جزئی از این طبیعت و جهان آفرینش می باشد، نمی تواند از این قانون مستثنی گردد. او نیز باید از روش طبیعت پیروی نموده و در این راه گام بردارد.

کسانی که دست و دل بازی ندارند، و از انفاق به دیگران و کمک به هموعان، خودداری می کنند از خاک هم کمتر و پست ترند. این گونه افراد، پیوسته مطرود در گاه الهی خواهند بود، زیرا به تکالیف الهی و وظایف مذهبی (زکات و دیگر مالیات های اسلامی) عمل نمی کنند و مورد غضب و خشم مردم نیز قرار می گیرند.

امام هشتم حضرت رضا (علیه السلام) می فرماید:

«السخی قریب من اللّٰه، قریب من الجنه، قریب من الناس، البخیل بعید من اللّٰه، بعید من الجنه، بعید من الناس».^(۱)

«افراد سخاوتمند به خدا و بهشت و مردم، نزدیکند، و افراد بخیل و ممسک از خدا و بهشت، و از مردم دورند».

انفاق محدود

اسلام با توجه به حیاتی بودن انفاق، از جهاتی آن را محدود کرده است، و یکی از شرایط آن، این است که از حد اقتصاد و میانه روی خارج نشود، زیرا انفاق بیش از حد، مایه نابودی انسان می شود و احیاناً سبب می گردد که لطمه

ص : ۲۳۴

روحي و آبرويي بر انسان وارد گردد و ديگر نتواند بسان يك موجود فعال مشغول كار شده، و اطراف خود را روشن سازد.

بزرگ ترين انفاق گر جهان، قلب انسان است، كار او پخش خون به تمام اعضاي بدن و سيراب كردن تمام سلول هاي انسان است، ولي با اين همه، پيوسته مقداري خون به اندازه نياز حوزه وجود خود نگاه مي دارد، و مقدار اضافي را به سرتاسر بدن پخش مي كند، و اگر در اين راه بيش از حد انفاق كند، از اداره دستگاه بدن باز مي ماند.

امساک و خودداري از تعاون و کمک، علاوه بر اين که بر خلاف اصول و سنن آفرينش است، خود موجب هدر رفتن نيروها است، زيرا سرمايه هاي هر موجودي غالباً بيش از نيازهاي آن است، از اين رو بايد نيروهاي اضافي را در اختيار ديگران بگذارد تا هم از هدر رفتن نيروها جلوگيري گردد، و هم از نيروهاي مقابل استفاده شود.

كساني که در جامعه، علم و دانش بيشتر، يا مال و ثروت انبوه تري دارند، و از مواهب بيشتر برخوردارند مسئوليت بيشترى نسبت به هموعان خود که به علم و ثروت آنان نيازمندند، دارند، درست است که همه اين نعمت ها به ظاهر متعلق به خود آنها است، ولي بايد بدانند خود آنان نيز متعلق به جامعه و وابسته به آن هستند، همه بايد از وجود و مواهب مادي و معنوي آنان بهره مند گردند و استفاده کنند.

کوتاه سخن، انفاق در حدود امکان و به صورت اقتصاد و ميانه روی، از اصول عالي اسلام است که در آيه مورد بحث و در آيات ديگر، به آن اشاره شده است. چنان که مي فرمايد:

(وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ وَلَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ فَتَقْعُدَ مَلُومًا مَّحْسُورًا). (۱)

ص : ۲۳۵

«دست خود را به گردنت میند و آن را هم به تمام معنی باز مکن، مبادا به صورت ملامت شده وحسرت خورده بر جای خود بنشینی».

افرادی که دست خود را به گردن بیندند، قدرت انفاق نخواهند داشت، کسانی که همه دست خود را بگشایند چیزی برای آنان باقی نمی ماند، در این صورت مورد ملامت دیگران واقع شده به اموالی که به دیگران بخشیده اند کمال نیاز را پیدا خواهند کرد و ناچار با حسرت به آن خواهند نگرست، شاعر شیرین زبان پارسی مفاد آیه را در قالب شعر ریخته می گوید:

میند از سر امساک دست بر گردن *** خصلتی است نکوهیده پیش اهل نهی

مکن به جانب اسراف نیز چندان میل *** که هر چه هست به یکدم کنی ز دست رها

پس اختیار وسط راست در جمیع امور امام که *** بدان دلیل که خیر الامور اوسطها

امام صادق (علیه السلام) هر سه موضوع (امساک ، اسراف و اعتدال) را به شیوه خاصی مجسم نموده است، امام در حالی که این آیه را تلاوت می کرد در برابر یکی از یارانش قرار گرفته بود، در این موقع خم شد و مشتی از ریگ های زمین را برداشت و مشت خود را محکم گرفت به طوری که دانه ای از آن به زمین نریخت و فرمود: «هذا الاقتتار الذی ذکر الله فی کتابه»: «این همان تقتییری است که خداوند در قرآن خود بیان کرده است»، سپس مشت دیگر برداشت و دست خود را باز کرده همه را به زمین ریخت و فرمود: «هذا الاسراف»: «این همان اسراف است» سپس مشت دیگری برداشت و قسمتی را ریخت و قسمتی را در دست نگاه داشت و فرمود: «وهذا القوام»: «این همان میانه روی

است که روش عادلانه است که خداوند از آن به لفظ (قواماً) یاد کرده است» (۱).

نه تنها میانه روی در انفاق، اساس زندگی است، بلکه تعالیم اسلام بر اساس میانه روی استوار می باشد و از هر نوع افراط و تفریط جلوگیری کرده است، اینک نمونه هایی از این گونه دستورها را یادآور می شویم:

۱. (وَأَقْصِدْ فِي مَشِيكَ وَاعْضُضْ مِنْ صَوْتِكَ إِنَّ أَنْكَرَ الْأَصْوَاتِ لَصَوْتُ الْحَمِيرِ). (۲)

«در راه رفتن میانه رو باش، از صدای خود بکاه، بدترین صداها، صدای خران است».

۲. دوستی علی (علیه السلام) مایه نجات انسان و موجب تکامل روحی و معنوی است، تا آنجا که پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود:

«عنوان صحیفه المؤمن حبّ علی بن ابی طالب» (۳)

«سرلوحه پرونده فرد با ایمان، دوستی علی بن ابی طالب است».

ولی مع الوصف پیامبر گرامی فرمود:

«یا علی هلک فیک اثنان محب غال و مبغض قال».

«دو نفر در راه تو هلاک شدند، کسی که در محبت و علاقه به تو افراط ورزد و غلو کند، و آن کس که تو را دشمن بدارد».

۳. قرآن مجید ملت اسلامی را «امت وسط» می خواند و می فرماید:

(وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ...) (۴)

ص : ۲۳۷

۱- [۱] تفسیر برهان: ۳/۱۷۳.

۲- [۲] لقمان/ ۱۹.

۳- [۳] حلیه الأولیاء: ۱/۸۶.

۴- [۴] بقره/ ۱۴۳.

«ما شما را امت وسطی قرار دادیم تا بر مردم گواهانی باشید».

و مقصود از «امت وسط» همان امت میانه رو است که در تمام شئون زندگی اعتدال و میانه روی را از دست ندهند مثلاً در نظام اجتماعی الغای مالکیت بر خلاف فطرت انسان است زیرا هر فردی، فطرتاً خود را به دسترنج خود اولی و شایسته می داند همچنان که سیستم سرمایه داری غربی بر خلاف اصول انسانی می باشد.

در نظام اخلاقی، فرو رفتگی در شهوت، مذموم و بد است، همچنان که رهبانیت و ترک دنیا نیز زشت و حرام است چنان که پیامبر گرامی (صلی الله علیه و آله وسلم) فرمود: «لا رهبانیه فی الإسلام».

سقراط می گوید: هر فضیلتی حدّ وسطی است میان دو رذیله اخلاقی، مثلاً «شجاعت» از صفات برجسته انسانی است که میان دو رذیله اخلاقی به نام «جبن و ترس، و تهور و بی باکی» قرار گرفته است همان طور که «کرم» حدّ وسطی است میان «تبذیر و اسراف»، و «تقتیر و امساک»، و هم چنین است سایر صفات برجسته انسان.

۴. امیر مؤمنان (علیه السلام) پس از پایان یافتن جنگ جمل، آگاه شد که یکی از دوستانش به نام «علاء بن زیاد» بیمار است و در خانه خود بستری است، از این جهت امام به عیادت او رفت، چشم حضرت به خانه وسیع او افتاد و فرمود:

تو خانه ای بدین وسعت را در دنیا برای چه می خواهی؟ در حالی که در آخرت به آن نیازمندتری، سپس فرمود: آری همین خانه وسیع، می تواند مایه سعادت تو در آخرت شود زیرا می توانی در این جا مهمان نوازی کنی و از بستگان خود صله رحم نمایی و حقوق شرعی آنان را پردازی، در این موقع

همین خانه وسیع وسیله کسب آخرت خواهد بود.

علاء رو به حضرت کرد و گفت: من از دست برادر خود «عاصم بن زیاد» به تو شکایت می کنم، زیرا وی مانند راهبان مسیحی، گلیمی پوشیده و از زندگی دست کشیده است.

امام فرمود: او را حاضر کنند، هنگامی که چشم امام به عاصم افتاد فرمود: «یا عُیْدَى نَفْسِه لَقَدْ اسْتَهَامَ بِكَ الْخَبِيثُ أَمَا رَحْمَتَ أَهْلِكَ وَوَلَدِكَ؟ أَتَرَى اللَّهَ أَحَلَّ لَكَ الطَّيِّبَاتِ وَهُوَ يَكْرَهُ أَنْ تَأْخُذَهَا؟».

«ای دشمنک خویش! شیطان ناپاک تو را سرگردان کرده، آیا دلت به حال همسر و فرزندان خود، نمی سوزد؟ آیا نمی بینی که خداوند چیزهای پاکیزه را بر تو حلال کرده و تو بر خلاف برنامه خدا نمی خواهی از آنها بهره مند شوی.» (۱)

گروهی از فلاسفه یونان مانند «کلبی ها» تصور می کردند که خوشبختی، جنبه روانی دارد، و وضع جسمی و مادی در سازندگی سعادت نقش و اثری ندارد، و یگانه راه سعادت، همان تحصیل کمالات نفسانی و فضایل اخلاقی است.

گروه افراط گر این فلاسفه، معتقدند که مادامی که روح و روان با بدن ارتباط و پیوند دارد، سعادت نصیب انسان نمی گردد، و تنها راه سعادت این است که روح از این بدن جدا شود و از آلودگی های مادی زندگی، پیراسته گردد، به خاطر همین مطلب، گروهی از آنان، به زندگی دنیا پشت پا زده و از هر نوع بهره برداری از لذایذ جهان روی گردان بودند، تا آن جا که حکیم یونانی «دیوجانس» از تمام وسایل زندگی یک خم و یک ظرف بیش نداشت، از خم به جای اتاق، و از ظرف به جای وسایل زندگی استفاده می کرد، روزی مشاهده

ص : ۲۳۹

۱- [۱] نهج البلاغه، خطبه ۲۰۰.

کرد که یک نفر با دست خود آب می نوشد، آن ظرف را هم شکست و یا بدور انداخت.

در برابر این گروه، گروه دیگری هستند که در بهره برداری از لذایذ جهان، به هیچ قید و شرطی پای بند نبوده، و خوشبختی را در لذایذ مادی می دانند، این گروه همان «اگزیها» هستند که هر نوع مانع را در راه التذاذهای نفسانی، محکوم می کنند.

«اگزیستانسیالیسم» مکتبی است که برای کوبیدن قیدهای عقلی و اجتماعی، و شکستن بندها و سیل بندها و اشباع غرایز به طور مطلق پدید آمده است، و گروهی دیوانهوار دنبال آن می روند.

پیروان هر دو مکتب «کلیسم» و «اگزیستانسیالیسم» یک بعد از ابعاد روحی انسان را مورد مطالعه قرار داده و از ابعاد دیگر کاملاً بی خبر هستند در صورتی که سعادت انسان در این است که به تمام جنبه های او توجه گردد. نه به یک جنبه.

روح و روان در تکامل و سیر سعادت خود، از بدن و تن بی نیاز نیست و اهمال این بخش، مایه توقف سیر تکامل روحی انسانی است، از این جهت رهبانیت و ترک دنیا، و زندگی در بیغوله ها و دل کوه ها و شکاف درختان و میان خم، شدیداً ممنوع شمرده شده است.

همچنان که بدن و تن مقدمه تکامل روح و لباس روان است توجه کامل به مقدمه و غفلت از هدف خلقت، مایه سقوط در دره مهیب بدبختی است.

تعلیمات راستین و استوار، آن است که بر اساس خلقت و آفرینش متکی بوده و سر سوزن از آن پا فراتر نگذارد که فلاسفه واقع بین جهان، مانند ارسطو و حکمای اسلامی تعالیم خود را روی آن بنا کرده اند.

در قرآن مجید و در آیات متعددی به این حقیقت اشاره شده است آنجا که می فرماید:

(...فَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا وَمَالَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلَقٍ * وَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ * أُولَئِكَ لَهُمْ نَصِيبٌ مِمَّا كَسَبُوا وَاللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ). (۱)

«برخی از مردم می گویند: خداوند! در این جهان به ما نیکی بده، در حالی که در آخرت نصیبی ندارند و برخی می گویند پروردگارا! در دنیا و آخرت به ما نیکی کن و ما را از عذاب دوزخ بر کنار دار، آنان از کارهای خود بهره می برند. خداوند، سریع الحساب است.»

میانه روی در نیکی ها

انفاق یکی از کارهای نیک است که اسلام به آن دستور داده است؛ ولی اگر از حد میانه بیرون رود، باعث تنگی زندگی انسان گردد، چه بسا پی آمد خوبی نداشته باشد؛ از این جهت قرآن دستور می دهد که در این کار نیز گام از حد اعتدال بیرون ننهیم:

(وَ الْعٰدِیْنَ اِذَا اَنْفَقُوْا لَمْ یَسْرِفُوْا وَّلَمْ یَقْتُرُوْا وَّكَانَ بَیْنَ ذٰلِكَ قَوٰمًا) : «آنان که وقتی انفاق می کنند، اسراف نمیورزند و سخت گیری نیز نمی کنند، بلکه میان این دو راهی را بر می گزینند». (۲)

یکی از دستورهای اسلام این است که هنگام چیدن میوه و درو محصول، مقداری از آن را به افراد مستحق پردازند و در کتاب های فقهی به آن «

ص : ۲۴۱

۱- [۱] بقره/۲۰۰-۲۰۲.

۲- [۲] فرقان/۶۷.

حق الحصاد» می گویند و این دستور غیر از «زکات» واجب است که باید بعداً پرداخت؛ ولی قرآن در همین مورد دستور می دهد که در انجام این وظیفه باید راه میانه را پیش گرفت و نباید آن چنان دست و دل باز بود که هرچه دارند به این و آن بدهند و خود و فرزندان خود معطل بمانند. در این زمینه می فرماید:

(كُلُوا مِنْ ثَمَرِهِ إِذَا أَثْمَرَ وَآتُوا حَقَّهُ يَوْمَ حَصَادِهِ وَلَا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ): «از آن میوه به هنگامی که به ثمر می نشیند، بخورید و حق آن را به هنگام درو بپردازید و اسراف نکنید که خداوند مسرفان را دوست نمی دارد». (۱)

در احادیث پیشوایان بزرگ به این نوع از اسراف اشاره شده است که برخی را نقل می کنیم:

امیر مؤمنان (علیه السلام) در این مورد می فرماید:

«بخشنده باش؛ ولی اسراف گر مباش، میانه رو و اندازه گیر باش، سخت گیر مباش». (۲)

برخی احادیث به جای اسراف، به اندازه گیری در زندگی دعوت کرده اند و امام علی (علیه السلام) فرمود: «آن کس مزه ایمان را می چشد که در او سه صفت موجود باشد:

آگاهی از حقیقت دین، استقامت در گرفتاری ها و اندازه گیری در معیشت». (۳)

ص : ۲۴۲

۱- [۱] انعام/۱۴۱.

۲- [۲] كُنْ سَمِيحًا وَلَا تَكُنْ مَبْدِرًا وَ كُنْ مُقَدِّرًا وَلَا تَكُنْ مُقْتَرًا (نهج البلاغه، کلمات قصار، شماره ۳۲).

۳- [۳] لا- يذوق المرأ حقیقه ایمان حتی یكون فيه ثلاث خصال: الفقه فی الدین، والصبْر فی المصائب وحسن التقدير فی المعاش. (بحار الأنوار، ج ۱۵، ص ۱۹۹).

امیر مؤمنان می فرماید: «آن کس که دخل و خرج خود را اندازه گیری نکند، فقیر می گردد».(۱)

پاسخ یک پرسش

آیات یاد شده گواهی می دهد که قانون عمومی در مسئله انفاق همان میانه روی در انفاق و رعایت اقتصاد و اعتدال می باشد. در این مورد سؤالی مطرح است و آن این که: در برخی از آیات از ایشار هرچند مایه تنگ دستی گردد ستایش شده است؛ زیرا:

(...وَيُؤْتُونَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ وَمَنْ يُوقِ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ): «دیگران را بر خویشتن هرچند نیازمند باشند، مقدم می دارند کسانی که از حرص نفس محفوظ بمانند رستگار خواهند بود».(۲)

در این آیه، از بخشش حتی در صورت نیاز به آن، ستوده شده است و این ستایش به ظاهر خلاف دعوت به اعتدال و میانه روی است که در آیات دیگر روی آن تکیه شده بود.

همچنین در زندگی امیر مؤمنان و خاندان رسالت می خوانیم که سه شب افطاری خود را به فقیر و یتیم و اسیر دادند. و خود با آب افطار کردند، سپس در مورد آنان این آیه نازل گردید:

(وَيُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ مَشْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا): «غذا را با این که دوست دارند به مستمند و یتیم و اسیر می دهند».(۳)

ص : ۲۴۳

۱- [۱] ترك التقدير في المعيشه يُورث الفقر.

۲- [۲] حشر/ ۹.

۳- [۳] انسان/ ۸.

رفتار خاندان رسالت را که بهترین الگوی ایثار هستند، چگونه می توان با دعوت به میانه روی در انفاق سازگار ساخت؟

پاسخ

شکی نیست که هر یک از این دو اصل: میانه روی در انفاق و ایثار در عین احتیاج، از اعمال بسیار مفید است. و از سجایای انسانی و فضایل اخلاقی پرده بر می دارد؛ ولی با وجود این، میانه روی در انفاق یک اصل همگانی است که همه مردم به آن دعوت شده اند و مصالح عمومی نیز ایجاب می کند که نوع مردم در انفاق و بخشش از این اصل بهره بگیرند؛ ولی اصل ایثار در حال نیازمندی، یک اصل خصوصی است که تنها گروهی فداکار و از خود گذشته، می توانند به آن عمل کنند.

از آن جا که اصل ایثار در عین نیاز، از فداکاری و خودگذشتگی بیشتری سرچشمه می گیرد، و بیشتر مردم چنین تربیت و روحیه ای ندارند، این اصل در گروه خاصی تبلور می یابد که علیوار زندگی می نمایند؛ در حالی که اصل میانه روی در انفاق مربوط به تمام طبقات است که اشخاص می توانند با حفظ مصالح خود، به مصالح جامعه نیز پردازند.

این تنها «اعتدال» و «ایثار» نیست که یکی اصل عمومی و دیگری جنبه خصوصی دارد؛ بلکه در اصول اخلاقی و اجتماعی هم نمونه هایی از این قبیل موجود است.

مردی از امیر مؤمنان پرسید: عدالت شریف تر و بالاتر است یا جود و بخشندگی.

امام فرمود: عدالت امور را در مجرای طبیعی خود قرار می دهد، اما جود

امور را از مجرای طبیعی خود خارج می سازد.

یعنی: عدالت این است که به هرکسی به اندازه استحقاق طبیعی وی پرداخت شود، و مقدار لیاقت و استعداد و کار و کوشش او در نظر گرفته شود ولی در جود و بخشش، این ملاک مورد نظر نیست. شخص بخشنده، مال خود را بدون در نظر گرفتن استحقاق طبیعی، به دیگری می بخشد و این کار در عین تقدیر و ستایش، کاری است برخلاف جریان طبیعی، و جنبه استثنایی دارد. لذا امیر مؤمنان در ذیل سخن خود فرمود:

«الْعَدْلُ سَائِسٌ عَامٌّ وَالْجُودُ عَارِضٌ خَاصٌّ» (۱).

عدالت قانونی است همگانی و اداره کننده ای است کلی، که همه اجتماع را در بر می گیرد و بزرگ راهی است که همه می توانند از آن برونند، حال آن که جود و بخشش یک حالت استثنایی و غیر کلی است.

پاسخ دیگر

در این جا به این پرسش پاسخ دیگری نیز می توان داد و آن این که ایثار مربوط به موردی است که صرف مال در آن از اهمیت زیادتری برخوردار باشد. در این مورد است که باید به جای میانه روی در انفاق از راه «ایثار» وارد شد.

مثلاً انصار _ که بومیان مدینه بودند _ با هجوم انبوه مهاجران به مدینه روبه رو شدند، مهاجری که دستش از همه جا کوتاه شده و دست زن و بچه خود را گرفته و رهسپار مدینه شده بود، نگاهداری این گروه که به عشق اسلام و پیامبر، دیار خود را ترک کرده و به مدینه رو آورده بودند، از اهمیت بیشتری

ص : ۲۴۵

۱- [۱] العدل أفضل أم الجود؟ فقال: العدل يوضع الأشياء مواضعها و الجود يُخْرِجُهَا مِنْ جِهَتِهَا الْعَدْلُ.... كلمات قصار شماره ۴۳۷.

برخودار بود. اگر در این مورد خدمات درخور حق آنان انجام نمی گرفت، اسلام از پیشرفت و گسترش باز می ماند. این جا است که خداوند انصار را به خاطر ایثار، تعریف و توصیف می کند و می فرماید:

(وَالَّذِينَ تَبَوَّءُوا الدَّارَ وَالْإِيمَانَ مِنْ قَبْلِهِمْ يُحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ وَلَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ حَاجَةً مِمَّا أُوتُوا وَيُؤْثِرُونَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ وَمَنْ يُوقِ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ):

«آنان که پیش از مهاجران (انصار) در مدینه مسکن گزیده اند و به شرف ایمان آراسته اند، کسانی را که به سوی آنان مهاجرت می کنند دوست دارند، هرگز از چیزی که به مهاجران داده شده است، رنج نمی برند و آن ها را بر خویشتن هرچند نیازمند باشند، مقدم می دارند و هرکس از بخل نفس خود مصون شد او از رستگاران است.» (۱)

اندیشه در این آیه و آیه پیش تر از آن، این مطلب را روشن می کند و آن این که: در موضوعات مهم و از آن جمله حفظ گروه مهاجر در مدینه در مورد آیه و برای نزدیکی دل های یتیمان، مستمندان و اسیران به اسلام، در مورد امیر مؤمنان که از اهمیت به سزایی برخوردار بوده اند، ایثار بر اعتدال تقدم دارد؛ از این جهت آنان راه ایثار را برگزیدند و از میانه روی در انفاق سرباز زدند.

بنابر این، هر موردی که از اهمیت شایانی برخوردار است، مانع ندارد که انسان بر خود زحمت و مشقت را هموار سازد تا آن چه اهمیت دارد، استوار گردد.

در اینجا از اشاره به نکته ای ناگزیریم و آن این که در اصل دوازدهم

ص : ۲۴۶

موضوع «اسراف» و «تبذیر» مطرح گردید و در این اصل موضوع «میان‌ه روی در انفاق» مورد بررسی قرار گرفت، از رویارویی دو بحث و همچنین اصل آینده «میان‌ه روی در رفتار» می‌توان گفت که اسلام پیوسته طرفدار اعتدال و حدّ وسط در اخلاق و رفتار است.

ص : ۲۴۷

آیات موضوع

۱. (وَلَا تَمْسِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا...) (لقمان/۱۸).

۲. (وَأَقْصِدْ فِي مَشْيِكَ) (لقمان/۱۹).

ترجمه آیات

۱. «با غرور و بی خبری راه مرو».

۲. «در راه رفتن میانه رو باش».

خضوع یکی از ستوده ترین فضایل اخلاقی است، ولی اگر از حد خود تجاوز کند، به صورت بدترین صفات به نام «تملق» و «چاپلوسی» در می آید چنان که وقار، یکی از فضایل اخلاقی است که اگر به رنگ بی اعتنایی و گردنکشی و رخ تابیی از مردم و ناچیز شمردن حقوق دیگران در آید، به صورت یکی از بدترین و زشت ترین صفات به نام «تکبر» و «خودپسندی» جلوه می کند، گاهی فروتنی به چاپلوسی، و متانت به «کبر» و خودخواهی مشتبه می شود. از این نظر، چاپلوسان اجتماع برای توجیه اعمال خود به فروتنی و تواضع پناه می برند، چنانچه خود پسندان و متکبران، اعمال زشت و گردنکشی و بی اعتنایی خود را با متانت و وقار توجیه می نمایند. در صورتی که هر کدام در رتبه و درجه ای هستند، که هرگز آمیخته به دیگری نمی شوند.

فروتنی یعنی تسلیم در برابر حق، احترام به هم‌نوعان، اعتراف و شناسایی مقام واقعی خود و حقوق دیگران که همگی از ثبات روحی و آرامش روانی سرچشمه می‌گیرد، حاکی از یک شخصیت تام و تمامی است که در تکمیل آن، احتیاج به ابراز تفوق و گردنکشی نیست.

چاپلوسی

هرگاه ستایش کسی از حد شایستگی وی تجاوز کرد چاپلوسی و تملق تلقی می‌شود. خضوع و تذلل در برابر شخصیتی برای رسیدن به منافع مادی و دنیوی از مصادیق تملق بشمار می‌رود.

علی (علیه السلام) می‌فرماید:

«الثناء بِأَكْثَرِ مِنَ الاستِحْقاقِ مَلَقٌ وَالتَّقْصِيرُ عَنِ الاستِحْقاقِ عَيٌّْ أَوْ حَسَدٌ» (۱)

«ثنای بیش از استحقاق تملق‌گویی و چاپلوسی است. ومدح به کمتر از آنچه درخور آن است، نشانه ناتوانی در بیان و یا حسد است».

معمولاً افراد چاپلوس کسانی هستند که بی شخصیت و بی اراده بار آمده‌اند، و حاضرند برای خاطر منافع جزئی و مادی، بر منش و شخصیت خود قلم قرمز کشند و استقلال خود را از بین ببرند.

وقار و متانت

هرگاه یک فرد برای رسیدن به مقاصد خود اصول اخلاقی را مراعات کند، و اهداف خود را بدون شتابزدگی و حرص و ولع و دست‌پاچگی، تعقیب نماید، اعمال چنین فرد توأم با وقار و متانت خواهد بود.

ص : ۲۴۹

کبر یک بیماری روانی است که مبدأ آن احساس حقارت و کوچکی است که بر اثر گذشت زمان به «عقده حقارت» تبدیل می شود، معمولاً فرد متکبر در خود احساس حقارت و قصور می کند، و می خواهد این قسمت را با خودفروشی و گردن کشی، وبا غرور و طغیان جبران نماید و معمولاً این گونه اوصاف در افرادی پیدا می شود که در محیط های پست و خانواده های کمارزش، رشد و نمو نموده و ذاتاً فاقد شخصیت ذاتی باشند.

و اگر شخصیت فردی در نظر خودش تکمیل باشد، و در خود احساس حقارت و کمبود شخصیت ننماید، هرگز علت ندارد حالت عصیان و طغیان به خود بگیرد. این ناراحتی و بی ثباتی و بی قراری، نتیجه یک ناراحتی است که پیوسته شخص را وادار می دارد که به وسیله کبر فروشی و تقدم خواهی و بی اعتنایی و گردنکشی آلام خود را تسکین دهد.

آنچه گفته شد آخرین تحقیقی است که دانشمندان روان شناس در این باره به آن دست یافته اند ولی امام صادق (علیه السلام) هزار و اندی پیش با یک جمله کوتاه در عین حال پر معنی و سودمند پرده از روی این حقیقت علمی که روان کاوان امروز پس از سالیان درازی به آن رسیده اند برداشته است زیرا آن حضرت چنین فرمود: «ما مِنْ رَجُلٍ تَكَبَّرَ أَوْ تَجَبَّرَ إِلَّا لِيَذَلَّهُ يَجِدُهَا فِي نَفْسِهِ» (۱) کبر متکبران، و ستم ظالمان به خاطر ذلت و حقارتی است که در خویش احساس می کنند و می خواهند با اعمال خود آن را جبران نمایند.

از آثار خانمان برانداز «کبر» این است که روح، حالت عصیان زدگی پیدا می کند، که آرامش و قرار روانی را از دست می دهد. و در سایه حب ذات

ص : ۲۵۰

رهبری نشده، در برابر حق و حقیقت تسلیم نمی شود، حقوق دیگران را محترم نمی شمرد، در پایمال کردن حقوق و شخصیات بی پروا می باشد.

از امام صادق (علیه السلام) سؤال کردند نخستین پایه «الحاد» (انکار حقایق) چیست؟ در جواب فرمود کبر است. (۱)

و نیز جمله جامع تری در این باره فرمود: «الْكَبِيرُ أَنْ تَغْمَضَ النَّاسَ وَ تَسْفَةَ الْحَقَّ». (۲)

«خودپسندی این است که مردم و حقوق آنان را نادیده بگیری».

زندگانی پیامبران، و پیشوایان اسلام مخصوصاً زندگی پیامبر عالیقدر و گرامی و جانشین بلافصل وی امیر مؤمنان، بهترین سرمشق زندگی است، در لابلاهی تاریخ نمونه های کامل از تواضع و فروتنی و احترام به حقوق هم نوعان زیاد به چشم می خورد، امیر مؤمنان پیشاپیش سپاه گران برای برانداختن حکومتی که فرزند ابوسفیان بوجود آورده بود حرکت می کرد، در نیمه راه به یکی از شهرهای عراق به نام «انبار» رسید که در قلمرو حکومت علی (علیه السلام) بود، مدت ها این شهر زیر نظر ساسانیان اداره می شد، و رسم و رسوم آن زمان که سجده در برابر زمامداران بود، هنوز از میان آن مردم، رخت برنسته بود.

خبر عبور ارتش خلیفه اسلام از میان این شهر در بین مردم منتشر گردید همه به استقبال علی شتافتند و در برابر علی (علیه السلام) زیر آفتاب داغ و سوزان به سجده افتادند به گمان این که به این وسیله می توانند مراتب رضایت علی (علیه السلام) را بدست آورند.

امیر مؤمنان از اسب پیاده گردید و چنین فرمود: در این سجده به خدا شرک میورزید و ساعت ها زیر آفتاب گرم و سوزان بسر می برید و خود را ناتوان

ص : ۲۵۱

۱- [۱] سفینه البحار: ۲/۴۵۹.

۲- [۲] معانی الاخبار، ص ۴۲۶.

و بیچاره قلمداد می کنید، در صورتی که من و شما هر دو بنده ضعیف خداوندیم و من هم مثل شما اسیر بستر بیماری می گردم، دچار چنگال مرگ می شوم و شما باید برای خدایی سجده کنید که بیمار نمی شود و نمی میرد من از این که پیشوای شما هستم، هیچ مزیتی بر شما ندارم فقط بار مسئولیت من سنگین تر است (۱).

حالت طفیان زدگی در عده ای از جوانان

امروز روی عللی که بازگشت همه به کبر و خودپسندی است یک حالت عصیان زدگی نسبت به حقوق، نادیده گرفتن زحمات دیگران، حق قضاوت در همه چیز، ابراز نظر در امور و مسایلی که هرگز کوچکترین اطلاعی درباره آن نیست، در گروهی از جوانان و گروهی از مریبان و استادان به وجود آمده است.

گاهی فردی که رشته تخصص او شناختن بیماری های دامها است، در پیچیده ترین مسایل فلسفی و کلامی و مذهبی قضاوت کرده و کتاب منتشر می سازد.

همان طوری که امام ششم (علیه السلام) فرمود: نخستین پایه انکار حقایق همان «کبر» است امروز بعضی از درس خوانده ها با فرا گرفتن چند فرمول ریاضی و فیزیکی، به خود حق می دهند که در تمام مسایل جهانی ابراز نظر کنند، هنگامی که سخن از خدا و روح و از موجودات ماوراء الطبیعه، پیش می آید با قیافه مخصوصی که نشانه تخصص و غرور فوق العاده در این مسایل است همه را به باد مسخره می گیرند، در صورتی که عمر خود را فقط در حلّ معادلات جبری صرف کرده و لحظه ای در این قسمت به دقت و تحقیق

ص : ۲۵۲

۱- [۱] وقعه صفین، ابن مزاحم/۱۴۴؛ شرح نهج البلاغه حدیدی: ج ۳/۲۰۳.

راستی این بیماری واگیرست که امروز دامنگیر نسل کنونی شده است، هرگز از خاطر نمی رود، که در یکی از روزنامه های تهران موضوع «تعدد زوجات» که از پیچیده ترین مسایل اجتماعی و در عین حال فقهی و مذهبی است مطرح شده بود و طراح موضوع از تمام طبقات رأی و نظر خواسته بود ولی در این مسأله به جای این که دانشمندان، استادان حقوق، جامعه شناسان رأی دهند عطاران و قصابان تیغ زن به جواب دادن برخاسته، و مسأله را از دریچه نظر خود تحلیل می کردند.

لقمان در یکی از سخنان خود به فرزندش یادآور می شود که در زندگی از تملق و چاپلوسی و یا تکبر و ابراز برتری دوری بجوید و در گفتار و کردار خود میانه رو باشد چنان که می فرماید:

۱. (وَلَا تُصَعِّرْ خَدَّكَ لِلنَّاسِ): «با تکبر روی از مردم بر مگردان».

۲. (وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا): «با غرور و بی خبری راه مرو».

چرا، زیرا خداوند متکبران خودپسند را دوست نمی دارد چنان که می فرماید: (إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ) زیرا کبر و خودپسندی آفت فضایل انسانی و سجایای اخلاقی است.

۳. (وَأَقْصِدْ فِي مَشْيِكَ): «در راه رفتن میانه رو باش».

۴. (وَاعْضُضْ مِنْ صَوْتِكَ... (۱)): «از صدای خود بکاه».

چرا زیرا خروج از اقتصاد و میانه روی نشانه شتابزدگی و عدم توازن روحی است، گذشته بر این صدای نامطبوع، موجب نارضایتی مردم می باشد.

ص: ۲۵۳

ممکن است سؤال شود که چرا لقمان روی یک کار جزئی به نام «راه رفتن» تکیه می کند و به پسر دستور می دهد که در راه رفتن میانه رو باش نه تنها لقمان بلکه خود قرآن مجید در سوره فرقان روی این موضوع تکیه کرده و می فرماید:

(وَعِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا...) (۱)

«بندگان خدا کسانی هستند که به تواضع راه می روند».

پاسخ

صفات و روحیات بد و نیک انسان غالباً از خلال کارهای جزئی او آشکار می شود چه بسا نحوه سیگار کشیدن شخصی، کیفیت امضای فردی نمایانگر روحیات او می باشد از این جهت قرآن مجید می خواهد با روحیات بد یا بروز نخستین جوانه آن مبارزه کند و هرگز نباید نسبت به این نوع کارهای جزئی با دیده بی اعتنایی بنگریم زیرا چه بسا کار جزئی و کوچک، نشان دهنده کانونی از فساد در درون می باشد که به این شکل جوانه می زند.

جوش های مختصر و یا دمل های کوچکی که در اطراف بدن نمایان می گردند هر چند جزئی و کوچکند اما همین ها از نظر یک پزشک نشان دهنده چرک های عظیم درونی است که در میان خون لانه گزیده اند و خود را از این طریق نشان می دهند.

تفسیر چهارده اصل در دو منشور قرآن به پایان رسید. اکنون به تفسیر دیگر اصول اخلاقی که در آیات دیگر وارد شده می پردازیم.

ص : ۲۵۴

اصول دیگر اخلاقی و اجتماعی در قرآن

۱۵. زبان در قرآن

۱۶. شکر و سپاس

۱۷. امتحان و آزمایش های الهی

۱۸. از خودبیگانگی

۱۹. قرآن و سرگذشت امم

۲۰. قلب و فؤاد در قرآن

۲۱. زندگی اجتماعی طرحی است در آفرینش

۲۲. بعد جهانی و یا الهی جامعه

۲۳. اصالت فرد یا جامعه و یا ...

۲۴. ترکیب جامعه

۲۵. قانون مندی جامعه و تاریخ

۲۶. تصادف در تاریخ چه مفهومی دارد

۲۷. سنت های الهی واکنش اعمال جامعه است

۲۸. سنت های تغییر ناپذیر خدا در تاریخ انسان ها

۲۹. جوامع پیشین، آینه عبرت

۳۰. ارزش کتاب های تاریخی

ص : ۲۵۵

۱. (إِنَّمَا يَفْتَرِي الْكَذِبَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ ...) (نحل/ ۱۰۵)

۲. (... إِنَّهُ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ وَكَانَ رَسُولًا نَبِيًّا) (مریم/ ۵۴)

۳. (وَاحْلُلْ عُقْدَةً مِنْ لِسَانِي * يَفْقَهُوا قَوْلِي) (طه/ ۲۷ _ ۲۸)

۴. (وَاجْعَلْ لِي لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْآخِرِينَ) (شعراء/ ۸۴)

۵. (... وَ تَقُولُونَ بِأَفْوَاهِكُمْ مَا لَيْسَ لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ ...) (نور/ ۱۵)

۶. (وَمِنْ آيَاتِهِ خَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافُ أَلْسِنَتِكُمْ وَأَلْوَانِكُمْ...) (روم/ ۲۲)

۷. (... وَلَا يَعْتَبُ بَعْضُكُمْ بَعْضًا ...) (حجرات/ ۱۲)

۸. (وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ وَ نَعْلَمُ مَا تُوَسْوِسُ بِهِ نَفْسُهُ وَ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ * إِذْ يَتَلَقَّى الْمُتَلَقِّيَانِ عَنِ الْيَمِينِ وَعَنِ الشِّمَالِ قَعِيدٌ * مَا يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ) (ق/ ۱۶ _ ۱۸)

۱. «آن کس دروغ می گوید که به آیات خداوند ایمان ندارد».

۲. «او در وعده های خود راستگو و از رسولان و پیامبران بود».

۳. «خدایا! گره از زبانم بگشا تا سخن مرا درست بفهمند».

۴. «برای من زبان تحسین گری در میان مردم قرار بده».

۵. «با دهان خود چیزی می گوید که به آن یقین ندارید».

۶. «از نشانه های خدا، آفرینش استوار آسمان ها و زمین و تعدد زبان ها و اختلاف رنگ های شماها است».

۷. «از یکدیگر غیبت نکنید».

۸. «ما انسان را آفریدیم و از وساوس و اندیشه های نفس او کاملاً آگاهیم و از رگ گردن به او نزدیک تر هستیم، دو فرشته (رقیب و عتید) از طرف راست و چپ به مراقبت او نشسته اند، سخنی از خیر و شر به زبان نمی آورد جز آنکه در آن دم دو فرشته بر ضبط آن آماده اند».

تفسیر موضوعی آیات

نقش زبان در زندگی انسان

از زبان که عضو حساس بدن انسان است به دو شکل می توان سخن گفت:

۱. نقش زبان در زندگی مادی و معنوی انسان.

۲. مسئولیت های زبان در حیات انسانی از نظر اسلام.

و ما هر دو را به گونه ای فشرده به بحث می نشینیم:

۱. نقش زبان در زندگی انسان.

زبان پاره ای گوشت است که یگانه وسیله سخن گفتن، فرو بردن غذا و

چشیدن است و به شکل بیضی و از بیخ قسمت پشتی کف دهان و به استخوان لامی چسبیده است. دارای یک پوشش رویی، یک پوشش زیرین، دو لبه جانبی و یک نوک می باشد.

ساختار زبان به شکلی است که کار آن جویدن غذا و بلع آن و احساس طعم مواد غذایی و سخن گفتن و غیره می باشد.

با این که زبان مانند چشم و گوش یکی از ابزار شناخت است و می توان به وسیله آن چهار نوع طعم غذا: شیرینی، تلخی، شوری و ترشی را حس نمود؛ ولی قرآن در میان وظایف مختلف آن، روی نقش گفتاری آن تکیه می کند و از این زاویه به آن می نگرد. و از دیگر وظایف آن سخن نمی گوید و ما نیز از این جهت آن را مورد بحث قرار می دهیم و نکته آن این است:

این قسمت از هنرنمایی زبان، آن اندازه اهمیت دارد که دیگر وظایف آن را تحت الشعاع خود قرار داده است. تجربه و آزمایش ثابت کرده است که غالب کسانی که قادر به سخن گفتن نیستند، فاقد نیروی شنوایی نیز می باشند.

برخی معتقدند که کری مادر زاد، سبب لالی می گردد و کودک به جهت ناشنوایی، لال می شود.

ما با این نظریه علمی کار نداریم. و کودکی را فرض کنید که رشد جسمانی آن آغاز شده؛ ولی توان گفتاری ندارد، آیا چنین کودکی می تواند آن شخصیت متناسب را که دیگر همسالان او می یابند، به دست آورد؟ به طور مسلم نه.

انسان از طریق گفتگو و پرسش و پاسخ، مسائل لازم را به دست می آورد و بر عمق شخصیت خود می افزاید.

تعلیم و تربیت که رشد انسان ها و تکامل افراد به آن بستگی دارد، از

طریق آموزش صورت می گیرد و تنها وسیله آن زبان است.

فردی را فرض کنید که سالیان درازی رنج کشیده و برای خود و جامعه، اندوخته های علمی و فکری فراهم آورده است، ناگهان مبتلا به لکنت زبان و عجز از بیان می گردد.

هنگاه قلم و نوشتن که کاری سخت است و در همه جا نمی توان از آن بهره گرفت، به داد او نرسد، از نظر ارزش با یک فرد عادی مساوی خواهد بود.

مغز و فکر انسان گنجینه ای است مستقل و در بسته و یگانه کلید آن زبان است. و تا با این کلید، در گنجینه گشوده نشود، مقام و موقعیت انسان روشن نمی گردد. از این رو امیر مؤمنان می فرماید: شخصیت انسان زیر زبان او نهفته است، نه در زیر کلاه او.

(الرَّحْمَنُ * عَلَّمَ الْقُرْآنَ * خَلَقَ الْإِنْسَانَ * عَلَّمَهُ الْبَيَانَ) ؛ «خدای

مهربان که به رسول خود قرآن آموخت، انسان را آفرید و به او تعلیم بیان نمود».(۱)

این تنها چیزی نیست که قرآن از آن یاد کرده است؛ بلکه این واژه ۲۵ بار در قرآن به صورت جمع و مفرد وارد شده است و به اهمیت آن اشاره می کند:

(أَلَمْ نَجْعَلْ لَهُ عَيْنَيْنِ * وَ لِسَانًا وَ شَفَتَيْنِ): «آیا ما برای او دو چشم و یک زبان و دو لب قرار ندادیم».(۲)

قرآن در اشاره به این که زبان کلید شخصیت انسان(۳) است، جمله ای از ملک مصر نقل می کند:

(...فَلَمَّا كَلَّمَهُ قَالَ إِنَّكَ الْيَوْمَ لَدَيْنَا مَكِينٌ أَمِينٌ)؛ «وقتی با یوسف سخن گفت: آنگاه به او گفت تو امروز نزد ما دارای موقعیت خاص، و امین دارایی می باشی».(۴)

وقتی یوسف خواب ملک را به شکل آموزنده ای تعبیر کرد و شیوه نگهداری غله کشور را به صورت طبیعی بدون ساختن سیلوهای مصنوعی پر خرج، به آنان آموخت، و در رابطه با محکومیت خود، پرده از روی خیانت زن

ص : ۲۶۱

۱- [۱] الرحمن/۱-۴.

۲- [۲] بلد/۸-۹.

۳- [۳] و به یک معنی نیمی از شخصیت انسان است چنانکه شاعری می گوید: لسان الفتی نصف و نصف فؤاده *** فلم یبق إلا صورة اللحم و الدم زبان یک انسان جوانمرد، نیمی از شخصیت او است، و نیم دیگر او را عقل و خرد او تشکیل می دهد اگر از این دو بگذریم، جز گوشت و خون چیزی نیست. و در زبان عرب مثلی است بیان گر این نکته که می گوید: المرء بأصغریه: قلبه ولسانه: واقعیت انسان به دو عضو کوچک او بستگی دارد این دو عضو عبارتند از: دل و زبان.

۴- [۴] یوسف/۵۴.

عزیز مصر و پاکدامنی خود برداشت و از این طریق شخصیت بزرگ خود را نمایان ساخت، در این هنگام ملک برای او چنین مقام و موقعیتی قائل شد و او را کلید دار انبارهای سرزمین مصر کرد. و تا یوسف سخن نگفته بود، شخصیت او در پشت پرده سکوت، مستور مانده و در گوشه زندان افتاده بود. (۱)

از پیامبر گرامی (صلی الله علیه و آله وسلم) نقل شده است که فرمود: «تَكَلَّمُوا تُعْرَفُوا؛ سخن بگویید تا شناخته شوید». (۲)

نقش مهمی که زبان در ادای رسالت رسولان به ویژه پیامبران آسمانی دارد، موسی را بر آن داشت، که از خدا بخواهد هر نوع لکنت را از زبان او بردارد: (وَإِخْلُلْ عُقْدَةً مِنْ لِسَانِي * يَفْقَهُوا قَوْلِي) : «خدایا گره از زبانم بگشا تا سخن مرا درست بفهمند». (۳)

او تنها به این اکتفا نکرد، بلکه از خدا خواست برادر او را که از وی فصیح تر بود و بیان رساتری داشت، همراه او بفرستد تا او را در ادای رسالت یاری کند و می گوید:

ص : ۲۶۲

۱- [۱] در این مورد سعدی از قرآن و احادیث اسلامی که پیوسته الهام بخش شعرای بزرگ میهن ما بوده است، الهام گرفته و می گوید: زبان در دهان ای خردمند چیست؟ *** چو در بسته باشد چه داند کسی کلید در گنج صاحب هنر *** که گوهر فروش است یا پیلهور

۲- [۲] الظرائف واللطائف، ص ۵۸، این جمله از امیر مؤمنان نیز نقل شده است به نهج البلاغه، بخش کلمات قصار، شماره ۳۹۲ مراجعه فرمایید.

۳- [۳] طه/ ۲۷-۲۸.

وَأَخِي هَارُونُ هُوَ أَفْصَحُ مِنِّي لِسَانًا فَأَرْسَلْهُ مَعِيَ رِدْءًا... (۱): «برادرم هارون که از من فصیح تر است همراه من به عنوان کمک و یاورم بفرست.» (۲)

اصولاً- کار بزرگ پیامبران - که ادای رسالت الهی است - به وسیله همین عضو انجام می گیرد و برای همین هم خداوند به پیامبر نوید می دهد که ما پیام های خود را به زبان تو آسان گردانیدیم تا به کمک آن پرهیزگاران را بشارت و گروه ستیزه جویان را بیم دهی: (فَإِنَّمَا يَسَّرْنَاهُ بِلِسَانِكَ لِتُبَشِّرَ بِهِ الْمُتَّقِينَ وَ تُنذِرَ بِهِ قَوْمًا لُدًّا): «ما قرآن را تنها به زبان تو سهل و آسان کردیم تا به اصل تقوی بشارت دهی و معاندان لجوج را از عذاب خدا بترسانی.» (۳)

پیامبران گرامی پیوسته از خداوند می خواستند که زندگی شان با مردم به گونه ای باشد که توده مردم ثناگوی آنان در حال زندگی و پس از مرگ باشند و ابراهیم از خداوند بزرگ همین معنا را درخواست می کند و می گوید:

(وَاجْعَلْ لِي لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْآخِرِينَ): «برای من زبان تحسین گری در میان مردم قرار بده.» (۴)

و در آیه دیگر از چنین درخواستی از سوی اسحاق و یعقوب را گزارش می دهد. چون از چیزی که در پاسخ خواسته آنان به آنها بخشیده بود می گوید:

(وَوَهَبْنَا لَهُمْ مِنْ رَحْمَتِنَا وَ جَعَلْنَا لَهُمْ لِسَانَ صِدْقٍ عَلِيًّا): «آنان را از رحمت خود بهره مند ساختیم و در زبان مردم نامشان را نیکو، و بلند گردانیدیم.» (۵)

ص: ۲۶۳

۱- [۱] قصص/۳۴.

۲- [۲] به همین مضمون است (سوره شعراء/۱۳).

۳- [۳] مریم/۹۷.

۴- [۴] شعراء/۸۴.

۵- [۵] مریم/۵۰.

سرانجام قرآن بر می گردد، اختلاف زبان ها را که تاکنون ریشه آن به صورت علمی به دست نیامده است، یکی از آیات و نشانه های خدا می دانند، و در عظمت این آیت همین بس که آن را در کنار آفرینش آسمان ها و زمین قرار می دهد و می فرماید:

(وَمِنْ آيَاتِهِ خَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالاخْتِلافُ اَلْوَانِكُمْ...): «از نشانه های خدا، آفرینش استوار آسمان ها و زمین و تعدد زبان ها و اختلاف رنگ های شماها است».(۱)

بالآخره زبان، یگانه وسیله ای است که نیایش خدا و بسیاری از فرایض مانند اقامه نماز، ادای شهادت، اظهار ایمان و تحقق اسلام با آن صورت می گیرد. آن جا که خداوند می خواهد عنایت خود را نسبت به یکی از پیامبران به گونه ای ابراز کند، او را به مقام کلیمی، مفتخر ساخته و با او سخن می گوید و او را به پاسخ و می دارد چنانکه می فرماید: (... وَكَلَّمَ اللّهُ مُوسَى تَكْلِيمًا): «خداوند موسی را به سخن در آورد»(۲) در آیه دیگر سخن گفتن کودک گهواره ای را نشان خدایی می داند.

(... تَكَلَّمَ النَّاسُ فِي الْمَهْدِ وَكَهْلًا...): «با مردم در گهواره و هنگام بزرگی سخن می گویی».(۳)

مقام و عظمت این نعمت چیزی نیست که بر احدی مخفی باشد و سخن از حکیمان در وصف این عضو به اندازه ای است که اندک آن در این صفحات نمی گنجد.

ص : ۲۶۴

۱- [۱] روم/۲۲.

۲- [۲] نساء/۱۶۴.

۳- [۳] مائده/۱۱۰.

یکی از اندیشمندان در این زمینه می گوید: «زبان، گواه ضمیر، و داور میان حق و باطل، بیانگر حقایق اشیا، واعظ بازدارنده از گناه، پدید آورنده محبت و دوستی، وسیله سپاسگزاری، مستوجب فزونی نعمت و... می باشد».(۱)

خدمت بزرگی که زبان قرآن و حضرت محمد در جامعه انسانی انجام داد هیچ قدرتی آن را انجام نداد و برندگی آن، از برندگی شمشیر تیزتر است.(۲)

اکنون که از عظمت این عضو و حساسیت خاص آن آگاه شدیم، باید در برابر عظمت موقعیت آن، از عظمت مسئولیتش نیز آگاه گردیم و کافی است که بدانیم با همین یک تکه گوشت، بزرگ ترین خدمت ها و عظیم ترین جنایت ها انجام می گیرد. همچنین با همین عضو می توان بیست نوع گناه انجام داد که برخی از آنها در قرآن و برخی دیگر در احادیث وارد شده است. اکنون ما نیز وارد این قسمت می شویم و قبلاً درباره مسئولیت زبان آیه ای را یادآور می گردیم:

۲. مسئولیت های سنگین زبان

(وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ وَ نَعَلْمُ مَا تُؤَسُّسُ بِهِ نَفْسُهُ وَ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ * إِذْ يَتَلَقَّى الْمُتَلَقِّيَانِ عَنِ الْيَمِينِ وَعَنِ الشَّمَالِ قَعِيدٌ * مَا يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ).

ص : ۲۶۵

۱- [۱] الظرائف واللطائف، ص ۵۰.

۲- [۲] در این مورد شاعری می گوید: لسان محمد امضی غرارا *** وانفذ من ظبا حدّ الحسام زبان حضرت محمد(صلی الله علیه وآله وسلم) تیزتر و نافذتر از برندگی شمشیرها است.

«ما انسان را آفریدیم و از وساوس و اندیشه های نفس او کاملاً آگاهیم، و از رگ گردن به او نزدیک تر هستیم، دو فرشته (رقیب و عتید) از طرف راست و چپ به مراقبت او نشسته اند، سخنی از خیر و شر به زبان نمی آورد جز آنکه در آن دم دو فرشته بر ضبط آن آماده اند.»^(۱)

بحث گذشته، ما را با نقش زبان در گذران زندگی و پیچ و خم ها و فراز و نشیب های روحی ناشی از آن آشنا ساخت و موقعیت آن را در هر دو قلمرو شناختیم. در عظمت آن همین بس که کفر و ایمان از طریق گواهی دادن زبان، اعتبار می یابد. و در وسعت قلمرو کار آن همین بس که، چشم فقط رنگها را درک می کند، گوش فقط امواج صوتی را می شنود و دست فقط به سوی اجسام دراز می شود؛ در حالی که برای کار زبان، حد و مرزی نیست. زبان در همه زمینه ها چون موجود و معدوم، حق و باطل، معلوم و مجهول و خیر و شر سخن می راند و نقش کلیدی دارد. و نیز، نه در پهن دشت خیر، برای زبان مرزی وجود دارد و نه در دامنه شر؛ از این جهت، اگر قید و بندی برای آن نباشد و عنان زندگی به دست آن سپرده شود، انسان را در تنش های ناگواری دچار می سازد.

امیر مؤمنان در این زمینه می فرماید:

«فانّ هذا اللسان جموحٌ بصاحبه و الله ما أرى عبداً يتقى تقوى تنفعه حتى يُخزن لسانه؛ زبان برای دارنده آن، به سان اسب سرکش است، فرد پرهیزگار آن گاه از تقوای خود سود می برد که، مراقب زبان خود باشد.»^(۲)

این پاره گوشت ممکن است با سخنی، در میان گروهی آتش بیفروزد.

ص : ۲۶۶

۱- [۱] ق/۱۶-۱۸.

۲- [۲] نهج البلاغه ، خطبه ۱۷۴.

ویا ب بذر محبت و دوستی بیفشاند و لجوج ترین دشمن را آرام سازد و به تعبیر جامع تر: زبان با چرخش خود، سرنوشت ساز و یا بدبختی آفریناست؛ بدین روی، قرآن در آیه گذشته از وجود دو مراقب برای زبان سخن می گوید، که تمام سخنان انسان را ضبط کرده و در روز جزا، سند محکومیت او را در اختیار وی می گذارند؛ به گونه ای که دیگر برای او راهگریزی نیست: (مَا يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَمْ يَدِهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ): «انسان سخنی از خیر و شر به زبان نمی آورد؛ مگر این که دو فرشته آن را ضبط می کنند».(۱)

با توجه به این است که، امیر مؤمنان در باره آن می گوید: «اللسان سُبُّعٌ إِنْ خُلِّيَ عَنْهُ، عَقَرٌ؛ زبان درنده ای است که اگر رها گردد دیگران را زخمی می کند».(۲)

بهترین وسیله برای مهار آن، اندیشیدن و سنجیدن، آن گاه سخن گفتن یا به زبان مثل «اَوَّلُ اندیشه وانگهی گفتار» و به تعبیر امیر مؤمنان: «اللسان العاقل وراء قلب و قلب الأحمق وراء لسانه؛ زبان فرد خردمند، پشت عقل و دستگاه تفکر او است، تا نیندیشد سخن نمی گوید، در حالی که عقل ابله پشت زبان او است».(۳) و پیوسته نسنجیده سخن می گوید آن گاه می فهمد که چقدر اشتباه بوده است.

ص : ۲۶۷

۱- [۱] ق/۱۸.

۲- [۲] نهج البلاغه، کلمات قصار، شماره ۶۰.

۳- [۳] همان مدرک، کلمات قصار، شماره ۴۰.

علما و دانشمندان اخلاق برای زبان، آفات و جرایم فراوانی برشمرده اند و بیش از همه «غزالی» در کتاب احیاء العلوم (۱) در این مورد بحث کرده و بیست آفت و گناه که به وسیله زبان انجام می گیرد، یادآور شده است که برخی از آنها در قرآن وارد شده است، در حالی که دیگر اعضای انسان از نظر گناه، محدود بوده و فقط در میدان خاصی می توانند نافرمانی نمایند.

این جا است که باید گفت: اگر زبان نقش عظیم و تأثیر فوق العاده ای در حیات انسان دارد، مسئولیت عظیم تر و سنگین تری را نیز برعهده گرفته است، در این مورد پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: «انْ أَكْثَرَ خَطَايَا ابْنِ آدَمَ فِي لِسَانِهِ؛ زبان، مرکز بسیاری از خطاهای فرزندان آدم است» (۲).

ما در این بحث قسمتی از نافرمانی هایی را که به وسیله زبان انجام می گیرد برمی شماریم، و اگر قرآن به خصوص آن نافرمانی اشاره کرده، آیه را آورده و تنها به خلاصه ای از آن پرداخته و تفصیل هر یک از آن ها را _ که بخشی از محرمات اسلام را تشکیل می دهد _ به وقت دیگر وا می نهم:

۱. غیبت: یکی از گناهان کبیره، غیبت است و مفسد آن بر کسی پوشیده نیست قرآن در این مورد می فرماید: (... وَ لَا يَغْتَبِ بَعْضُكُمْ بَعْضًا...): «از یکدیگر (۳) غیبت نکنید». شکی نیست که این گناه به وسیله زبان صورت می پذیرد.

ص : ۲۶۸

۱- [۱] المحججه البيضاء، ج ۵، ص ۱۹۴.

۲- [۲] احیاء العلوم، ج ۳، ص ۱۰۸_۱۶۲ چاپ بیروت دار المعرفه.

۳- [۳] حجرات/۱۲.

۲. بدعت: چیزی را که می دانیم جزء دین نیست. آن را وارد دین سازیم مثلاً حلالی را حرام و حرامی را حلال معرفی کنیم و احکام الهی را به بازی بگیریم به آن بدعت می گویند، قرآن در مواردی از این گناه یاد کرده و در آیه ای چنین می گوید:

(وَلَا تَقُولُوا لِمَا تَصِفُ أَلْسِنَتُكُمُ الْكَذِبَ هَذَا حَلَالٌ وَ هَذَا حَرَامٌ لِيَتَفَسَّرُوا عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ ...) : «با زبان خود دروغ هایی را توصیف نکنید و نگویید این حلال و این حرام است سرانجام به خدا افترا نبندید».(۱)

۳. نفاق: دورویی از بیماریهای کشنده جامعه است و واقعیت آن این است: گفتار انسان با آنچه که در دل دارد موافق نباشد. قرآن این معنا را چنین آورده: (...يَقُولُونَ بِاللَّيْسِ-بِاللَّيْسِ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ ...) : «در زبان چیزی می گویند که در دل آنان نیست».(۲)

و در آیه دیگر می فرماید: (...وَتَقُولُونَ بِأَفْوَاهِكُمْ مَا لَيْسَ لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ...) : «با دهان خود چیزی می گویند که به آن یقین ندارید».(۳)

۴. کتمان شهادت: ادای شهادت در مسائل مربوط به حقوق انسان واجب است، و این وظیفه زبان است که آن را باید ادا کند و کتمان نکند. قرآن در این زمینه می فرماید: (...وَلَا تَكْتُمُوا الشَّهَادَةَ ...) : «هرگز شهادت خود را درباره انسان ها پنهان نکنید».(۴)

۵. مسخره: اسلام با مسخره افراد با ایمان، که بازی با آبروی آنان است جداً مخالف است. قرآن در این مورد می فرماید: (...لَا يَسْخَرُ قَوْمٌ مِنْ قَوْمٍ

ص : ۲۶۹

۱- [۱] نحل/۱۱۶.

۲- [۲] فتح/۱۱.

۳- [۳] نور/۱۵.

۴- [۴] بقره/۲۸۳.

عَسَىٰ أَنْ يَكُونُوا خَيْرًا مِنْهُمْ ...): «هرگز گروهی، گروهی را به مسخره نگیرد شاید از آنان بهتر باشد».(۱)

۶. وعده های دروغین: وعده دروغ، نشانه بی شخصیتی انسان است. قرآن در این مورد، رفتار حضرت اسماعیل را مثال می زند: (...إِنَّهُ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ وَكَانَ رَسُولًا نَبِيًّا): «او در وعده های خود راستگو و از رسولان و پیامبران بود».(۲)

۷. دروغگویی: در سنگینی و بزرگی این گناه، آیات و روایات بسیار است، فقط یک آیه را یادآور می شویم: (إِنَّمَا يَفْتَرِي الْكَذِبَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ ...): «آن کس دروغ می گوید که به آیات خداوند ایمان ندارد».(۳)

۸. نَمَامی: سخن چینی پدید آورنده عداوت در میان دو کس یا دو گروه می باشد و به این فرد در اصطلاح قرآن (حماله الحطب) گفته می شود و هیزم کش و آتش بیار جامعه به شمار می رود. قرآن در مذمت یکی از مستکبران می گوید (هَمَّاز مَشَاءَ بَنَمِيم): «این فرد، پیوسته عیبجو و برای به هم زدن دو طرف در حال رفت و آمد است».(۴)

۹. خوض در باطل: مقصود از آن شرح اوضاع و احوال زنان و مجالس میگساری و نقل داستان های تباه کننده اخلاق است. قرآن علت محکومیت گروهی را در روز قیامت همین می داند؛ زیرا می گویند: (وَكُنَّا نَخُوضُ مَعَ الْخَائِضِينَ) (۵): «ما با اهل باطل، به باطل سخن می گفتیم».

ص : ۲۷۰

۱- [۱] حجرات/۱۱.

۲- [۲] مریم/۵۴.

۳- [۳] نحل/۱۰۵.

۴- [۴] قلم/۱۱.

۵- [۵] مدثر/۴۵.

قرآن مسلمانان را از شرکت در این مجالس نهی کرده، می فرماید: (...فَلَا تَقْعُدُوا مَعَهُمْ حَتَّىٰ يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ...) «هرگز با آنان در مجالس شرکت ننمایید، تا آنان از سخنان باطل فارغ گردند» (۱).

۱۰. عیب جویی: قرآن سرنوشت شوم گروه عیب جو را این چنین اعلام می دارد آنجا که می فرماید: (وَيَلِّ لِكُلِّ هُمَزَةٍ لُّمَزَةٍ) «وای بر هر عیب جوی هرزه گو» (۲).

گناهانی که به کمک زبان انجام می گیرد، منحصر به این ده تا نیست؛ بلکه در این مورد گناهان دیگری است که ابزار آن زبان است و در قرآن به برخی نیز اشاره ای شده و در روایات، بحث گسترده ای درباره آنها انجام گرفته که عبارتند از:

۱. غنا؛ ۲. مراء و مجادله؛ ۳. فحش؛ ۴. لعن؛ ۵. افشای سر؛ ۶. مدح بی جا؛ ۷. ذم بی جهت؛ ۸. مزاح خارج از حد شرعی؛ ۹. سخنان بی جا، که علمای اخلاق به آن «مالا یعنی» می گویند؛ ۱۰. سخنان بیش از حد و اندازه و ۱۱. سخنان دشمنی آفرین و... (۳).

به خاطر همین مسئولیت بزرگی که زبان بر دوش دارد پیامبر گرامی می فرماید:

«خداوند زبان را به نحوی عذاب می کند، که هیچ عضوی را به آن شکل معذب نمی سازد، وقتی زبان به شکایت می پردازد، خطاب می رسد، تو سخن

ص : ۲۷۱

۱- [۱] نساء/۱۴۰.

۲- [۲] همزه/۱.

۳- [۳] در تشریح این آلودگی های اخلاقی که برخی حرام و برخی احیاناً مکروه است، به کتاب های «احیاء العلوم» ج ۳، ص ۱۰۸-۱۶۲ و «المحججه الیضاء» ج ۵، ص ۱۷۹-۲۸۸ مراجعه بفرمایید.

گفتی که به شرق و غرب رسید، خون‌ها ریخته شد از این جهت تو را به گونه‌ای عذاب می‌کنیم که دیگر اعضا را به آن شکل عذاب نمی‌کنیم. (۱)

آن کس که در صدد تزکیه روح و روان است، باید متوجه باشد که استواری ایمان در دل، در گرو مراقبت‌های شدید زبان است و گرنه، خانه دل خالی از ایمان خواهد بود. در این زمینه پیامبر گرامی فرمود:

«ولا یستقیمُ ایمانُ عبدٍ حتی یستقیمَ قلبه ولا یستقیمَ قلبه حتی یستقیمَ لسانه؛ ایمان بنده‌ای استوار نمی‌گردد؛ مگر آن که ایمان در قلبش جای بگیرد و این کار صورت نمی‌پذیرد؛ مگر آن که زبان او به راه راست و مستقیم باشد.» (۲)

ص : ۲۷۲

۱- [۱] سفینه البحار، ج ۲، ص ۵۱۰، ماده لسان.

۲- [۲] المحججه البیضاء، ج ۵، ص ۱۹۲.

آيات موضوع

۱. (فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ وَ اشْكُرُوا لِي وَلَا تَكْفُرُونِ) (بقره/۱۵۲)

(... فَإِنَّ اللَّهَ شَاكِرٌ عَلِيمٌ) (بقره/۱۵۸)

۲. (لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَفْرَحُونَ بِمَا أَتَوْا وَيُجِبُونَ أَنَّ يُحْمَدُوا بِمَا لَمْ يَفْعَلُوا فَلَا تَحْسَبَنَّ لَهُمْ بِمَفَازِهِ مِنَ الْعَذَابِ وَاللَّهُمَّ عَذَابٌ أَلِيمٌ) (آل عمران/۱۸۸)

(... وَ يَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ ...)

(آل عمران/۱۹۱)

۳. (مَا يَفْعَلُ اللَّهُ بِعَذَابِكُمْ إِنْ شَكَرْتُمْ وَآمَنْتُمْ ...) (نساء/۱۴۷)

۴. (... أَلَيْسَ اللَّهُ بِأَعْلَمَ بِالشَّاكِرِينَ) (انعام/۵۳)

۵. (... وَ لَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ) (اعراف/۱۷)

۶. (قُلْ انظُرُوا مَاذَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ ...) (يونس/۱۰۱)

۷. (وَ إِذْ تَأَذَّنَ رَبُّكُمْ لَئِن شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَ لَئِن كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ) (ابراهيم/۷)

٨. (وَ اللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَ الْأَفْئِدَةَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ) (نحل/٧٨)

(يَعْرِفُونَ نِعْمَةَ اللَّهِ ثُمَّ يُنْكِرُونَهَا وَأَكْثَرُهُمُ الْكَافِرُونَ) (نحل/٨٣)

(شَاكِرًا لِأَنْعَمِهِ اجْتَبَاهُ وَهَدَاهُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ) (نحل/١٢١)

٩. (... إِنَّهُ كَانَ عَبْدًا شَكُورًا) (اسراء/٣)

١٠. (... إِنَّا لَا نُضِيعُ أَجْرَ مَنْ أَحْسَنَ عَمَلًا) (كهف/٣٠). ١١. (... رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتِكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَعَلَى الْآلِئِ ...)
(نمل/١٩)

(... وَ مَنْ شَكَرْنَا نَمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ ...) (نمل/٤٠)

١٢. (... وَلَذِكْرِ اللَّهِ أَكْبَرُ ...) (عنكبوت/٤٥)

١٣. (أَوْ لَمْ يَتَفَكَّرُوا فِي أَنْفُسِهِمْ ...) (روم/٨)

١٤. (... إِعْمَلُوا آلَ دَاوُدَ شُكْرًا وَقَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشَّاكِرِينَ) (سبأ/١٣)

١٥. (لِيُؤْفِقَهُمْ أُجُورَهُمْ وَيَزِيدَهُمْ مِّنْ فَضْلِهِ إِنَّهُ غَفُورٌ شَكُورٌ) (فاطر/٣٠)

١٦. (... وَكُنْ مِنَ الشَّاكِرِينَ) (زمر/٦٦)

١٧. (... ثُمَّ تَذَكَّرُوا نِعْمَةَ رَبِّكُمْ إِذَا اسْتَوَيْتُمْ عَلَيْهِ وَتَقُولُوا سُبْحَانَ الَّذِي سَخَّرْنَا هَذَا وَ مَا كُنَّا لَهُ مُقْرِنِينَ) (زخرف/١٣)

١٨. (... وَ اللَّهُ شَكُورٌ حَلِيمٌ) (تغابن/١٧)

١٩. (أَفَنَجْعَلُ الْمُسْلِمِينَ كَالْمُجْرِمِينَ * مَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ) (قلم/٣٥-٣٦)

۱. «مرا یاد کنید و سپاس مرا به جای آورید و کفران نعمت مکنید».

«خدا سپاس شکرگزاری را پذیرا و دانا است».

۲. «آنان را که به کارهای زشت خود خوشحالند و دوست دارند که مردم آنها را با کارهای خوبی که هرگز انجام نداده اند ستایش کنند _ این گروه را _ نجات یافته از عذاب مپندار؛ برای آنان عذاب دردناکی هست».

«آنان در آفرینش آسمان ها و زمین به تفکر و اندیشه می پردازند».

۳. «خداوند چه غرضی دارد که شما را عذاب کند، اگر شما سپاسگزار باشید و به او ایمان بیاورید».

۴. «آیا خدا از شکر گزاران آگاه نیست».

۵. «بیشتر بندگان را سپاسگزار نخواهید یافت».

۶. «بگو، چشم باز کنید ببینید که در آسمان و زمین چه چیزهایی است».

۷. «هنگامی که خداوند اعلام نمود که اگر سپاس گزار باشید، بر نعمت شما می افزایم و اگر کفران نعمت کنید عذاب من شدید است».

۸. «خداوند شماها را از شکم های مادرانتان بیرون آورد، در حالی که چیزی نمی دانستید، به شما چشم و گوش و قلب عطا فرمود تا مگر سپاس گزار باشید».

«نعمت های خدا را می شناسند. آن گاه آن را انکار می کنند، بیشتر آنان کافرند».

«ابراهیم سپاسگزار نعمت های خدا بود او را برگزید و به راه راست هدایت کرد».

۹. «او (نوح) بنده قدردانی بود».

۱۰. «ما پاداش عمل نیکوکاران را ضایع نمی کنیم».

۱۱. «پروردگارا! به من عنایت بفرما که شکر نعمت هایی را که بر من و والدینم ارزانی داشته ای، به جا آورم».

«هر کس سپاس گزار باشد نتیجه آن عاید خود او می گردد».

۱۲. «یاد خدا بالاتر و برتر است».

۱۳. «آیا در آفرینش خود فکر نمی کنند».

۱۴. «فرزندان داوود سپاسگزار خدا باشید، بندگان سپاسگزار من بسیار کم است».

۱۵. «تا پاداش آنان را بپردازد و از کرم خود بر آنان بیفزاید؛ او است آمرزنده و قدردان».

۱۶. «از سپاسگزاران باش».

۱۷. «نعمت های خدا را متذکر شوید آنگاه که بر روی آنها قرار گرفتید، بگویید منزه است خدایی که آنها را برای ما مسخر گردانید و ما بر آن قادر نبودیم».

۱۸. «خدا شکر پذیر و بردبار است».

۱۹. «آیا مسلمان مطیع را با مجرم یکسان قرار می دهیم، چگونه داوری می کنید».

تفسیر موضوعی آیات

اشاره

شکر و سپاس از مفاهیم اخلاقی و اجتماعی است که تمام ملل با آن آشنایی دارند و به یک معنی، ریشه فطری و وجدانی دارد و هر فرد با وجدانی خود را در برابر نیکی افراد، خاضع و خوشحال و موظف به ادای سپاس می بیند.

دانشمندان امروز به مسئله «سپاس» و «تقدیر» از دیده «مدیریت» و رهبری می نگرند و از شرایط لازم مدیریت را این می دانند که، مدیر در تقدیر

افراد نیکوکار و وظیفه شناس بکوشد و هرگز به دو گروه: وظیفه شناس و متخلف از وظیفه، با یک چشم ننگرد.

تقدیر و تشویق، در احیای روح کار، و تشویق نیکوکاران به فعالیت های ثمربخش، نقش مؤثری دارد و اگر از کوشش های گروه های مسئول و متعهد، تقدیر و تشویقی به عمل نیاید، چه بسا این کار مایه بی رغبتی این گروه، و سبب جرأت متخلفان گردد. قرآن در این باره می فرماید:

(أَفَجَعَلُ الْمُشْرِكِينَ كَالْمُجْرِمِينَ * مَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ) (۱): «آیا مسلمان مطیع را با مجرم یکسان قرار می دهیم، چگونه داوری می کنید». (۲)

امیر مؤمنان در یکی از نامه های خود به این حقیقت، تصریح می کند و می فرماید :

«لا يكونن المحسنُ و المسيئُ عندك بمنزله سواء فانَّ في ذلك تزهيداً لأهل الاحسانِ في الاحسانِ و تدریباً لأهل الاسائه في الاسائه؛ هرگز نباید نیکوکار و بدکار نزد تو یکسان باشند؛ زیرا چنین یکسان نگری، مایه بی رغبتی نیکوکار و جرأت متخلف می گردد». (۳)

شکر: بعد معنوی دارد

در حالی که در جهان امروز به مسئله «سیاس» از زاویه امور مادی و دیده مدیریت صحیح و جلب افراد نیکوکار به کارهای نیک می نگرند (و این در حد خود مطلب درست و مفید است) دانشمندان اخلاق اسلامی، به این مسئله از

ص : ۲۷۷

۱- [۱] قلم/۳۵-۳۶.

۲- [۲] در این زمینه به سوره آل عمران/ ۱۱۳- ۱۱۵ و حدید/ ۱۰ مراجعه فرمایید.

۳- [۳] نهج البلاغه، نامه ۵۳، نامه امام به مالک اشتر.

دیده دیگری می نگرند و شکر و سپاس خدا را از مقامات سالکان راه حق، و عارفان واقعی می دانند و سپاس را عالی ترین عملی می دانند که انسان را به مقصود معنوی می رساند.

اگر مردم، امروز سپاس و تقدیر را نشانه انسانیت، مظهر ادب، اخلاق و فرهنگ پیش رفته می دانند، قرآن برای سپاس، بعد معنوی عظیمی (علاوه بر بعد مادی) قائل است و آن را در ردیف یاد خدا که به موجب آیه (... وَ لَذِكْرِ اللَّهِ أَكْبَرُ ...) : «یاد خدا بالاتر و برتر است»^(۱)، قرار می دهد و در آیه مورد بحث می فرماید:

(فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ وَ اشْكُرُوا لِي ...) : «مرا یاد کنید و سپاس مرا به جای آورید»^(۲) و در آیه دیگر، آن را در کنار ایمان به خدا می آورد و می فرماید:

(مَا يَفْعَلُ اللَّهُ بِعَذَابِكُمْ إِنْ شَكَرْتُمْ وَ آمَنْتُمْ ...) : «خداوند چه غرضی دارد که شما را عذاب کند، اگر شما سپاسگزار باشید و به او ایمان بیاورید»^(۳).

در اهمیت این مقام، همین بس که شیطان تهدید می کند که نخواهد گذارد بندگان خدا سپاسگزار او باشند، و یگانه آرزوی او این است که بندگان خدا به جای سپاس، کفران نعمت کنند به این دلیل که.

(... وَ لَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ) : «بیشتر بندگان را، سپاسگزار نخواهی یافت»^(۴).

از این جهت خداوند به فرزندان حضرت داوود، هشدار می دهد که سپاسگزار باشند؛ زیرا بندگان سپاسگزار خدا بسیار کم هستند:

(اعْمَلُوا آلَ دَاوُدَ شُكْرًا وَ قَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشَّاكِرُونَ) : «فرزندان داوود

ص : ۲۷۸

۱- [۱] عنكبوت/۴۵.

۲- [۲] بقره/۱۵۲.

۳- [۳] نساء/۱۴۷.

۴- [۴] اعراف/۱۷.

سپاسگزار خدا باشید، بندگان سپاسگزار من بسیار کم است».(۱)

خداوند هم برای پاسداشت و توصیف بندگان بلند پایه خود از شکر و قدردانی آنان یاد می کند و نوح و ابراهیم را «شکور» و «شاکر» لقب می دهد:

(... إِنَّهُ كَانَ عَبْدًا شَكُورًا): «او (نوح) بنده قدردانی بود».(۲)

(شَاكِرًا لِّأَنْعَمِهِ اجْتَبَاهُ وَهَدَاهُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ): «ابراهیم سپاسگزار نعمت های خدا بود او را برگزید و به راه راست هدایت کرد».(۳)

برای گرامی داشتن این خوی مؤمنان و ایجاد انگیزه برای دیگران، خداوند، خود را هم به همین دو صفت می خواند و می گوید: (... وَاللَّهُ شَكُورٌ حَلِيمٌ) (۴) و (... فَإِنَّ اللَّهَ شَاكِرٌ عَلِيمٌ) (۵): «خدا سپاس شکر گزاران را پذیرا و دانا است».(۶)

بی گمان شاکر بودن خدا، در برابر شاکر بودن بندگان، یک تشابه لفظی بیش نیست. واگر خدا خود را با این دو وصف گرامی می دارد، به معنی شکرپذیری و پاداش دهی است، نه شکرگزاری و سپاس گری.

و به عبارت دیگر: اگر خداوند خود را «شاکر و شکور» می خواند برای این است که عمل انسان ها را نادیده نمی گیرد و همه رفتار آنها را زیر دیدگان خود دارد بر همان پایه هم به آنان پاداش می دهد؛ از این رو در آیه ای دیگر، آنگاه که خود را «شکور» می خواند، پاسخ علتی است که پیش تر در جمله (لِيُؤْتِيَهُمْ أَجْرَهُمْ) داشته تا «شکور» بودن خدا روشن شده باشد و می خوانیم:

ص : ۲۷۹

۱- [۱] سبأ/۱۳.

۲- [۲] اسراء/۳.

۳- [۳] نحل/۱۲۱.

۴- [۴] تغابن/۱۷.

۵- [۵] بقره/۱۵۸.

۶- [۶] و باز می فرماید: «وكان الله شاكراً عليماً» (نساء/۱۴۷).

(لِيُؤْفِيَهُمْ أَجْرَهُمْ وَيَزِيدَهُمْ مِنْ فَضْلِهِ إِنَّهُ غَفُورٌ شَكُورٌ): «تا پاداش آنان را بپردازد و از کرم خود بر آنان بیفزاید؛ او است آمرزنده و قدردان».(۱)

و در آیات دیگر به نوع رفتاری که شایسته سپاس است اشاره می کند:

(... إِنَّا لَا نُضِيعُ أَجْرَ مَنْ أَحْسَنَ عَمَلًا): «ما پاداش عمل نیکوکاران را ضایع نمی کنیم».(۲)

درجات سپاس

اشاره

به هر حال، به مسئله شکر و سپاس، خواه از دیده مسائل اخلاقی _ اجتماعی بنگریم و سپاس از نظر بشر را ارزیابی کنیم، یا از دیده یک عارف و سالک؛ و هر دو سپاس انسانی و خدایی را در کنار هم بگذاریم و با هم بسنجیم، باید توجه داشت که سپاس، دارای مراحل و درجاتی است که غالباً افراد به یکی از این درجات توجه نموده و از درجات دیگر آن غفلت ورزیده اند.

علمای اخلاق، سپاس را به صورت های مختلفی تعریف کرده اند و هر کدام با برداشت خود، تنها به درجه ای از درجات شکر اشاره کرده اند و کمتر تعریفی است که بتواند همه مراتب را بازگو کند. و با آشنایی با درجات سپاس، مفاد این معرفی ها به روشنی معلوم خواهد گشت.

آگاهان اخلاق می گویند: پایه های «سپاس» را سه چیز تشکیل می دهد:

۱. شناخت نعمت و منعم؛ ۲. انفعال نفسانی که با خضوع در برابر

ص : ۲۸۰

۱- [۱] فاطر/۳۰.

۲- [۲] کهف/۳۰.

فرد نیکوکار و فرح از نعمت همراه است ۳. انجام دادن کاری که مقصود فرد بخشنده از بخشش خود، همان بوده باشد. (۱)

ارزیابی مراتب شکر، واقعیت امور سه گانه ای را روشن می سازد:

۱. شناخت ارزش نعمت و نعمت بخش

۱. نخستین مرحله شکر و سپاس، شناخت ارزش کار و موقعیت فرد نیکوکار است و یک چنین شناختی، پیوسته با یک نوع انفعال نفسانی و خضوع قلبی، توأم با سرور و شادی از انعام منعم همراه می باشد. این شناخت، با قلب انسان و مراکز تفکر و اندیشه ارتباط دارد و از وظایف روح و روان به شمار می رود. و در حقیقت، شناخت کار و نیکوکار، نخستین مرتبه از مراتب سپاس به شمار می رود. و این، نقطه جدایی یک انسان فهمیده از افراد غافل و بی توجه است که به سان یک حیوان، از خوان نعمت بی کران الهی بهره می گیرند؛ ولی از آفریننده نعمت و بخشاینده آن، غافل و نا آگاهند.

و به یک معنی می توان روح سپاس را در این نقطه جستجو کرد و گفت که: همین شناخت است که انسان را بالا می برد و به او تکامل می بخشد.

به عبارت دیگر: شناخت ارزش کار نیکوکار، و خضوع قلبی در برابر بزرگواری بخشنده، به سان «قصد قربت» در عبادت الهی است که انگیزه بندگی به شمار می رود. و جنبه های ارزنده و سازنده آن، فقط و فقط در جنبه های الهی آن است؛ یعنی کار برای خدا و به فرمان خدا و هر عملی منهای چنین خصیصه روحی، به سان جسد بی جان و درخت خشکی است که

ص : ۲۸۱

کاری از آن ساخته نیست.

به خاطر اهمیتی که این موضوع دارد، امام صادق (علیه السلام) می فرماید:

«مَنْ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ بِنِعْمَةٍ فَعَرَفَهَا بِقَلْبِهِ فَقَدْ أَدَّى شُكْرَهَا؛ هر کس که مورد بخشش قرار گیرد، و آن را از صمیم قلب بشناسد، حق سپاس آن را ادا کرده است.» (۱) امام صادق در حدیث دیگر می فرماید: «و من الشکر رؤیه النعمه من الله؛ از درجات سپاس این است که بدانیم نعمت از جانب خدا است.» (۲)

در حدیثی وارد شده است که موسی بن عمران با خداوند مناجات می کرد و می گفت: خدایا چگونه سپاس تو را به جا آورم؟ در حالی که انجام هر سپاسی، به وسیله نعمتی است که برای خود سپاسی را لازم دارد. در این موقع خطاب آمد: «اکنون که چنین شناختی به تو دست داد، سپاس مرا انجام دادی.» (۳)

۲. اظهار شناخت و خضوع

درجه دیگر سپاس این است که شناخت خود را اظهار کند، و به تصدیق و خضوع قلبی خود اعتراف نماید. بسا ممکن است حقیقتی بر انسان روشن باشد؛ اما اظهار و اعتراف به آن، برای او سنگین باشد. و براننده یک انسان کامل است که خود بزرگ بینی را کنار بگذارد، و به حق اعتراف کند و شناخت قلبی خود را در چارچوبی بریزد که بتواند هنگام نیاز آن را واگویی کند؛ زیرا

ص : ۲۸۲

۱- [۱] اصول کافی، ج ۲، ص ۹۶، حدیث ۱۵.

۲- [۲] سفینه البحار، ج ۱، ص ۷۱۰.

۳- [۳] اصول کافی، ج ۲، ص ۹۸، حدیث ۲۷، غزالی نیز این حدیث را در احیاء العلوم، ج ۴، ص ۱۰۸، ط حلبی آورده است.

خضوع حقیقی آن گاه تبلور می یابد که انفعال روحی خود را ظاهر سازد و از ابراز آن نهراسد و کوچکی خود را در برابر فرد نیکوکار، آشکار سازد.

مردی از امیر مؤمنان واقعیت و حقیقت اسلام را پرسید، امام در پاسخ او فرمود: اسلام همان حالت تسلیم ظاهری است که از یقین سرچشمه گیرد. و یقین نیز به تصدیق درونی (که همراه با دلیل است)، منتهی شود، و سرانجام از طریق زبان، آشکار شود. (۱)

از این جهت کارشناسان اخلاق می گویند: پس از شناخت قلبی، نوبت زبان می رسد که انسان حق شناس، با اعتراف زبانی، خضوع خود را آشکار سازد.

گروهی بودند که از نعمت و مقام منعم، شناخت قلبی داشتند؛ ولی از بازگفت آن خودداری می کردند که علتی جز کبر و غرور نداشته است. قرآن در شأن این گروه می فرماید:

(يَعْرِفُونَ نِعْمَةَ اللَّهِ ثُمَّ يُنْكِرُونَهَا وَأَكْثَرُهُمُ الْكَافِرُونَ): «نعمت های خدا را می شناسند. آن گاه آن را انکار می کنند، بیشتر آنان کافرند». (۲)

تفاوت سپاس و چاپلوسی

مفاهیم اخلاقی از نظر مرزهای منطقی از ظرافت خاصی برخوردار است. آشنایی با ویژگی های برتر اخلاقی چندان سهل و آسان نیست؛ چرا که ممکن است فضیلت والایی را با فرومایگی، اشتباه کنیم و مرز هر دو را

ص : ۲۸۳

۱- [۱] الإسلام هو التسليم، والتسليم هو اليقين، و اليقين هو التصديق والتصديق هو الاقرار. (نهج البلاغه، کلمات قصار، شماره ۱۱۰).

۲- [۲] نحل/۸۳.

تشخیص ندهیم؛ از این جهت، شناختن این نوع از مفاهیم، هوشیاری خاصی لازم دارد که انسان از این نوع لغزش ها مصون بماند، از باب نمونه:

شکی نیست که شجاعت در برابر تهور و بی باکی، یکی از فضایل اخلاقی است که مایه تکامل انسان در ابعاد مختلف است؛ اما فاصله آن با ضد آن، بسیار ظریف و باریک است و گاهی این دو با هم مشتبه می شوند و انسان به زحمت می تواند مرز این دو را از هم تمیز دهد.

تشکر و سپاس از فضایل اخلاقی است و در برابر آن، تملق و چاپلوسی از رذایل اخلاقی به شمار می رود و فاصله این دو به اندازه ای کم است که دست یابی به مرز واقعی آن دو، به آسانی ممکن نیست.

روشن ترین تفاوت میان این دو این است که، هرگاه تقدیر، در حدود شایستگی طرف باشد، توصیف ما رنگ سپاس به خود می گیرد و اگر از بلندای شایستگی طرف بیرون باشد، چنین تمجیدی تملق و چاپلوسی محسوب می شود.

امیر مؤمنان در یکی از سخنان خود به چنین تفاوتی اشاره می کند و می فرماید:

«الثناء بأكثر من الاستحقاق مَلَقٌ و التَّقْصِيرُ عَنِ الْإِسْتِحْقَاقِ عَيٌّْ أَوْ حَسِيْدٌ؛ گرامی داشتن فردی بیش از شایستگی، تملق و چاپلوسی است و کوتاهی از آن، نشانه ناتوانی در بیان و یا حسد ورزی است».^(۱)

بنابر این، باید سپاس را از چاپلوسی و شکر را از تملق باز شناسیم و از دومی به شدت بپرهیزیم و از ثناگویی های بی جا که مورد علاقه خود کامگان و

ص : ۲۸۴

سیه دلان و تیره بختانی که در زندگی خود سرچشمه زشتی ها بودند، پیوسته چاپلوسان بیمایه را دور خود گرد می آوردند که ثناگویان آنان باشند تا ناپسندی های آنان را بپوشانند. و این گروه پیوسته مورد نفرت قرآن است؛ چون:

(لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَفْرَحُونَ بِمَا أَتَوْا وَيُجِبُونَ أَنْ يُحْمَدُوا بِمَا لَمْ يَفْعَلُوا فَلَا تَحْسَبَنَّهُمْ بِمَفَازَةٍ مِنَ الْعَذَابِ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ): «آنان را که به کارهای زشت خود خوشحالند، و دوست دارند که مردم آنها را با کارهای خوبی که هرگز انجام نداده اند ستایش کنند _ این گروه را _ نجات یافته از عذاب میندار؛ برای آنان عذاب دردناکی هست».(۱)

در طول تاریخ تمام طاغوت های زمان و شاهنشاهان دوران، القاب زیادی را با خود یدک می کشیدند و همگی، خود را عدالت گستر و رعیت پرور و گاه نیز کلب آستان معصومان نیز می خواندند. و برخی سرایندگان و نویسندگان متملق و شاید گویندگان چاپلوس، بر القاب آسمانی آنها صحه می گذاردند؛ ولی چیزی که در بساط زندگی آنان وجود نداشت مسئله عدالت و رعیت پروری بود. پیامبر گرامی در باره این ثناگویان و چاپلوسان فرمود: «احتوا التراب فی وجوه المداحین؛ خاک بر صورت مداحان بی شخصیت و چاپلوسان دروغ آفرین بپاشید».(۲)

تا این جا، دو مرحله از مراحل سپاس روشن گردید. اکنون به توضیح

۱- [۱] آل عمران/۱۸۸.

۲- [۲] بحار الأنوار، ج ۷۳/۲۹۴.

تجسم شکر در لباس عمل

اگر شناسایی نعمت و شناخت قلبی از مقام و موقعیت کار نیک و کننده آن درجه ای از سپاس حساب می شود، و اگر اعتراف به مقام و موقعیت بخشش و بخشنده، درجه دومی از سپاس به شمار می رود، بهره گیری از آن از راه مشروعی که بخشش ها برای آن آفریده شده و رضای بخشنده نیز در آن نهفته است، تجسم آن شناخت قلبی و زبانی، در قالب عمل است. و این یکی از درجات بسیار مهم سپاس است که غالباً از آن غفلت می شود.

اگر برخی، سپاس را با جمله: «الثناء علی الجمیل الاختیاری»؛ سپاس تمجید زبانی است بر کار نیکی که فردی با کمال آزادی آن را انجام داده است» یا با جمله های قریب به این مضمون تفسیر کرده اند، درحقیقت به یک درجه از درجات سپاس اشاره نموده اند؛ در حالی که حقیقت شکر نه منحصر به شناخت قلبی و نه منحصر به اعتراف زبانی است.

اگر پیامبر گرامی فرمود: «لِيَتَّخِذَ أَحَدُكُمْ لِسَانًا ذَاكِرًا وَقَلْبًا شَاكِرًا؛ هر یک از شماها زبان سپاسگزار و قلب شاکر داشته باشد» (۱) هدف، بیان درجاتی از مراتب سپاس بود؛ در حالی که برای سپاس درجه سوم وجود دارد، که حقیقت سپاس به وسیله آن زنده می گردد و آن را دانشمندان چنین تعریف می کنند: «صِرْفُ النِّعْمَةِ فِي مَحَلِّهَا»؛ نعمت را در محل مناسب خود مصرف کردن است».

گویی واقعیت سپاس و تشکر از فرد نیکوکار همین است و بس. و

ص : ۲۸۶

مراحل قبلی صیغه شکر و سپاس می باشد و واقعیت و بزرگ ترین کفران نعمت این است که انسان از نعمت های خداوند بهره ای نگیرد و یا آن را در موارد نامشروع به کار ببرد. قرآن به این مرحله از شکر در آیاتی اشاره می کند و می فرماید:

(وَاللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ): «خداوند شماها را از شکم های مادرانتان بیرون آورد، در حالی که چیزی نمی دانستید، به شما چشم و گوش و قلب عطا فرمود تا مگر سپاس گزار باشید» (۱).

مقصود از سپاس این گونه نعمت ها این است که، چشم و گوش خود را باز کرده و در آسمان و زمین و علت پیدایش آن به دو اندیشه پردازیم و از اسرار و رازهای نهفته در آنها، آگاه گردیم و از شناخت خود طبیعت، راه مهار و بهره برداری از آن را بیاموزیم و راز درست زندگی را اندیش مندانه دریابیم. آن گاه از شناخت هستی که نشانه پدید آورنده آن است، به شناخت خدا (ذی الایه) پی ببریم.

شکل قدردانی این سه نعمت بزرگ (گوش، چشم و دل) در آیه های قرآن آمده، خط دهنده خوبی برای خواستگاران دانش است:

(قُلْ انظُرُوا ماذا فِي السَّمَاوَاتِ الْأَرْضِ ...): «بگو، چشم باز کنید ببینید که در آسمان و زمین چه چیزهایی است» (۲).

(... وَ يَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ ...): «آنان در آفرینش

ص : ۲۸۷

۱- [۱] نحل/۷۸.

۲- [۲] یونس/۱۰۱.

آسمان ها و زمین به تفکر و اندیشه می پردازند» (۱). همچنین در: (أَوْ لَمْ يَتَفَكَّرُوا فِي أَنْفُسِهِمْ ...) : «آیا در آفرینش خود فکر نمی کنند؟» (۲).

در نهج البلاغه هم اشاراتی به این نوع از سپاس هست: «لَوْ لَمْ يَتَوَعَّدَ اللَّهُ عَلَى مَعْصِيَةِ لَكَانَ يَجِبُ أَنْ لَا يُعْصَى، شُكْرًا لِنِعْمَتِهِ»؛ هر گاه خداوند بر مخالفت اوامر خود وعده عذاب نداده بود شایسته بود که به خاطر ادای سپاس گناهی انجام نگیرد» (۳).

هر لغزشی که از بندگان خدا سر می زند، جز این نیست که نعمت ها در جای واقعی خود به کار نمی رود و از این راه، قدر ناشناسی آن نعمت، فراهم می آید. امیر مؤمنان به این درجه از سپاس اشاره می کند و می فرماید: «شُكْرُ كُلِّ نِعْمَةٍ، الْوَرَعُ عَمَّا حَرَّمَ اللَّهُ»؛ پاس داشت هر نعمت این است که از حرام های خداوند پرهیز شود (و هر نعمت در محل خود به کار رود)» (۴).

واقعیت سپاس این است که نعمت در محل خود صرف گردد؛ مثلاً چشم و گوش را باز کند شنیده ها و دیده ها را به درستی بشناسد، اندیشه به کار بندد، و نتایج صحیح به دست آورد.

اگر به زبان می گوئیم «شُكْرًا لِلَّهِ» این وسیله و بهانه شکر است نه حقیقت آن؛ یعنی ما با این واژه خبر می دهیم که خدا یا!، ما با به کار بردن نعمت های تو در محلی که برای آن آفریده ای یا دستور داده ای که آن را در آن جاها صرف نمایم، تو را شکر گزاریم و با این جمله از چنین شکر و تقدیری گزارش

ص : ۲۸۸

۱- [۱] آل عمران/۱۹۱.

۲- [۲] روم/۸.

۳- [۳] نهج البلاغه، کلمات قصار، شماره ۲۹۰.

۴- [۴] سفینه البحار، ج ۱، ص ۷۱۰.

امیر مؤمنان درباره صفات پرهیزگاران می فرماید:

«عَصُوا أَبْصَارَهُمْ عَمَّا حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَوَقَفُوا أَسْمَاعَهُمْ عَلَى الْعِلْمِ النَّافِعِ لَهُمْ»؛ دیدگان خود را از آنچه خداوند حرام کرده است بسته اند و گوش های خود را بر دانش های سودمند، وقف نموده اند. (۱)

عین این حقیقت در جمله «استغفر الله ربی و أتوب إليه» تبلور می یابد؛ زیرا استغفار همان ندامت قلبی است و تصمیم بر این که بنده بار دیگر به گناه باز نگردد، و جمله یاد شده، که بازگفت آن تصمیم قلبی است، آن را بر زبان می راند.

در پایان یادآور می شویم که حس یکی از ابزار شناخت است، نه تنها وسیله و نه وسیله کافی؛ بلکه باید در کنار این حس ابزارهای دیگری هم باشد تا بتواند ما را درست در راستای حقایق و واقعیات بگذارد. و همین طور در مورد هر احساسی، تا عقلی دخالت نکند، نمی توان از آن نتیجه مثبت گرفت. توضیح این مطلب را در کتاب «شناخت» می توانید بخوانید.

سپاس و فزونی نعمت

قرآن میان سپاس گزاری و افزایش نعمت، رابطه ناگسستنی قائل است و یادآور می شود که سپاس نعمت، مایه فزونی آن است:

(وَإِذْ تَأَذَّنَ رَبُّكُمْ لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَلَئِنْ كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ): «هنگامی که خداوند اعلام نمود که اگر سپاس گزار باشید، بر

ص : ۲۸۹

نعمت شما می افزایم و اگر کفران نعمت کنید عذاب من شدید است»^(۱).

همچنین، در آیه دیگر می فرماید: (... وَ مَنْ شَكَرْنَا مَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ...) : «هر کس سپاس گزار باشد نتیجه آن عاید خود او می گردد»^(۲). این آیات حاکی است که میان این دو، دوستی پا برجایی هست. اکنون باید دید علت این رابطه چیست.

رابطه میان سپاس و فزونی نعمت در صورتی روشن می گردد که بدانیم معنی سپاس در برابر نعمت های خدا، غیر از معنی سپاس در برابر کارهای نیک بندگان خدا است.

سپاس در برابر نعمت های خدا، به معنی تشویق و تقدیر از خدا نیست؛ زیرا تشویق که ملازم با انفعال روحی در طرف است، در ساحت خدا متصور نیست و بنده خدا کمتر از آن است که از خدا تقدیر کند؛ بلکه بندگان خدا با سپاس خود، لیاقت و شایستگی خود را نسبت به نعمتی که خدا به بر آنان نهاده است ثابت می کنند. و افراد لایق و شایسته، پیوسته مستحق دوام فیض خواهند بود و در برابر این گروه، افراد نالایق و ناشایست هستند؛ اینان حتی نعمتی که در کف دارند برای آنان اضافی است تا چه رسد به فزونی آن.

آری! نتیجه سپاس از نیکوکاران، تشویق آنان به ادامه کارهای خداپسندانه است. به سان درختی که با دادن میوه، باغبان را به خدمت بیشتر دعوت می کند، وعزم او را راسخ تر می سازد.

و در هر حال خواه نتیجه سپاس، اثبات لیاقت و شایستگی باشد یا تشویق و تقدیر، میان سپاس گزار و فزونی نعمت، رابطه کاملاً منطقی

ص : ۲۹۰

۱- [۱] ابراهیم/۷.

۲- [۲] نمل/۴۰.

حکمفرما است.

مولوی در این زمینه می گوید:

شکر نعمت، نعمت افزون کند کفر نعمت از کف_ت بیرون کند

امام صادق (علیه السلام) در تبیین این رابطه منطقی می فرماید:

«مَنْ أُعْطِيَ الشُّكْرَ أُعْطِيَ الزِّيَادَةَ»؛ به هر کس توفیق سپاس داده شده، فزونی نعمت نیز به او داده شده است». (۱)

در پایان نکاتی را یادآور می شویم:

۱. یکی از خواهی‌های بندگان خدا این است که در برخورد با هر نعمت جدیدی _ هر چند در تمام لحظات، غرق در نعمت‌های نو است _ زبان به سپاس خدا بگشاید، سپاسی که حاکی از خضوع و عرفان قلبی نسبت به خدای بخشاینده نعمت باشد. تا جایی که هنگام بهره‌گیری از وسایل حمل و نقل؛ مانند کشتی و چهارپایان هم خدا را سپاس گوئیم.

(ثُمَّ تَذَكَّرُوا نِعْمَةَ رَبِّكُمْ إِذَا اسْتَوَيْتُمْ عَلَيْهِ وَتَقُولُوا سُبْحَانَ الَّذِي سَخَّرْنَا هَذَا وَمَا كُنَّا لَهُ مُقْرِنِينَ): «نعمت‌های خدا را متذکر شوید آنگاه که بر روی آنها قرار گرفتید، بگوئید: منزّه است خدایی که آنها را برای ما مسخر گردانید و ما بر آن قادر نبودیم». (۲)

نمونه این آیات در قرآن فراوان است.

۲. هر نوع تلاش و ایستائی می‌تواند الگوی سپاس و یا نادیده‌انگاشتن نعمت باشد. اگر انجام دادن واجبات و مستحبات مایه سپاس باشد، انجام

ص : ۲۹۱

۱- [۱] المحجّه البيضاء، ج ۷.

۲- [۲] زخرف/۱۳.

دادن محرمات و حتی مکروهات در مکتب سالکان و پویندگان راه حق، پایین ترین نمونه کفران نعمت است؛ هر چند مؤاخذه ای بر مکروهات مترتب نیست.

۳. به جا آوردن سپاس به صورت کامل برای احدی مقدور نیست؛ زیرا انجام آن برای هر نعمتی به کمک نعمتی دیگر انجام می گیرد که خود آن نیز به شکر و سپاسی نیازمند است. و به قول سعدی «منت خدای را عزّ وجلّ که طاعتش موجب قربت است و به شکر اندرش مزید نعمت؛ هر نفسی که فرو می رود ممدّ حیات است و چون بر می آید مفرّح ذات؛ پس در هر نفسی دو نعمت موجود و بر هر نعمتی شکری واجب».

از دست و زبان که بر آید د***کز عهده شکرش به در آید

در روایات اسلامی نیز به این مطلب تصریح شده است.

مقام شاکرین

از گفتار خدا و معصومان (علیهم السلام) برمی آید که سپاس گزاران دارای مقام و منزلتی هستند که پیوسته اولیای الهی از خداوند بزرگ درخواست می کردند که آنان را به جرگه «شاکران» درآورد و از ملاحظه آیاتی که در آن دستور داده شده که انسان از «شاکران» باشد، این مطلب به روشنی استفاده می شود؛ مانند: (... وَكُنْ مِنَ الشَّاكِرِينَ) «از سپاسگزاران باش» (۱). (أَلَيْسَ اللَّهُ بِأَعْلَمَ بِالشَّاكِرِينَ): «آیا خدا از شکر گزاران آگاه نیست» (۲).

ص : ۲۹۲

۱- [۱] زمر/۶۶.

۲- [۲] انعام/۵۳.

سلیمان از خداوند بزرگ می خواهد که به او توفیق دهد تا سپاس نعمت هایی را که به او و والدین او ارزانی داشته است به جا آورد: (... رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَعَلَىٰ وَالِدَيَّ ...): «پروردگارا! به من عنایت بفرما که شکر نعمت هایی را که بر من و والدینم ارزانی داشته ای، به جا آورم».(۱)

حضرت حسین بن علی (علیهما السلام) در شب عاشورا در خطبه معروف خود می فرماید: «وجعلت لنا أسماعاً وأبصاراً و أفئدة فاجعلنا من الشاکرین»؛ برای ما گوش ها و چشم ها و قلوب عنایت فرمودی ما را از سپاس گزاران قرار ده».(۲)

حضرت سید الساجدین در میان راز و نیاز پانزده گانه خود، مناجاتی به نام «شاکرین» دارد که آغاز آن این است: «الهی اذْهَلْنِي عن اقامه شکرک تتابع طولک»؛ پروردگارا! نعمت های پیاپی تو، مرا از ادای شکر نعمت هایت، غافل ساخته است».

از خداوند بزرگ خواهانیم به همه ما توفیق عنایت فرماید که به وظیفه خود در برابر نعمت های بی کران او عمل کنیم.

ص : ۲۹۳

۱- [۱] نمل/۱۹.

۲- [۲] ارشاد مفید، ص ۲۴۳.

آیات موضوع

۱. (... وَمَا يُعْلِمَانِ مِنْ أَحَدٍ حَتَّى يَقُولَا إِنَّمَا نَحْنُ فِتْنَةٌ...)(بقره/۱۰۲)

(وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا...)(بقره/۱۲۴)

(وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِنَ الْأَمْوَالِ الْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ)(بقره/۱۵۵)

(أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُدْخَلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَأْتِكُمْ مَثَلُ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ مَسَّتْهُمُ الْبَأْسَاءُ وَالضَّرَاءُ وَزُلْزَلُوا حَتَّى يَقُولَ الرَّسُولُ وَالْعَالِيْنَ آمَنُوا مَعَهُ مَتَى نَصُرَ اللَّهُ أَلَا إِنَّ نَصْرَ اللَّهِ لَهِ قَرِيبٌ)(بقره/۲۱۴)

(... كَمْ مِنْ فِتْنَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِتْنَهُ كَثِيرَةً...)(بقره/۲۴۹)

۲. (... وَلِيَبْتَلِيَ اللَّهُ مَا فِي صُدُورِكُمْ وَلِيُمَحَّصَ مَا فِي قُلُوبِكُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ)(آل عمران/۱۵۴)

(ما كَانَ اللَّهُ لِيُذِرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ حَتَّى يَمِيزَ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ ...)(آل عمران/١٧٩)

(لَتَبْلُغَنَّ فِي أَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ ...)(آل عمران/١٨٦)

٣.(يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَيَبْلُغَنَّكُمْ اللَّهُ بِشَيْءٍ مِنَ الصَّيْدِ تَنَالَهُ أَيْدِيكُمْ وَرِمَاحُكُمْ لِيُغَلِّمَ اللَّهُ مَنْ يَخَافُهُ بِالْغَيْبِ ...)(مائده/٩٤)

٤.(... إِنَّ هِيَ إِلَّا فَتَنَتَكَ تَصِلُ بِهَا مِنْ تَشَاءُ وَ تَهْدِي مِنْ تَشَاءُ)(اعراف/١٥٥)

٥.(وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ ...)(انفال/٢٨)

(لِيَمِيزَ اللَّهُ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ وَيَجْعَلَ الْخَبِيثَ بَعْضُهُ عَلَى بَعْضٍ فَيَرْكُمُوهُ جَمِيعًا فَيَجْعَلُهُ فِي جَهَنَّمَ أُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ)
(انفال/٣٧)

٦.(... وَ مَا جَعَلْنَا الرُّؤْيَا الَّتِي أَرَيْنَاكَ إِلَّا فِتْنَةً لِلنَّاسِ ...)(اسراء/٦٠)

٧.(إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لَهَا لِنَبْلُوهُمْ أَيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا) (كهف/٧)

٨.(... وَ فَتَنَّاكَ فَتُونًا فَلَبِثْتَ سِنِينَ فِي أَهْلِ مَدْيَنَ ثُمَّ جِئْتَ عَلَى قَدَرٍ يَا مُوسَى) (طه/٤٠)

(... الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى) (طه/٥٠)

(... قَدْ فَتَنَّا قَوْمَكَ مِنْ بَعْدِكَ وَأَضَلَّهُمُ السَّامِرِيُّ)(طه/٨٥)

٩. (... وَ نَبَلُّوكم بِالشَّرِّ وَالخَيْرِ فِتْنَةً ...)(انباء/٣٥)

١٠. (أَحْسِبَ النَّاسَ أَنْ يَتْرُكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَ هُمْ لَا يُفْتَنُونَ) (عنكبوت/٢)

(وَلَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَلَيَعْلَمَنَّ الْكَاذِبِينَ) (عنكبوت/٣)

١١. (... وَ إِذْ زَاغَتِ الْأَبْصَارُ وَ بَلَغَتِ الْقُلُوبُ الْحَنَاجِرَ وَ تَظُنُّونَ بِاللَّهِ الظُّنُونَا) (احزاب/١٠)

(هُنَالِكَ ابْتُلِيَ الْمُؤْمِنُونَ وَ زُلْزِلُوا زَلْزَالًا شَدِيدًا) (احزاب/١١)

(... مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ إِلَّا غُرُورًا) (احزاب/١٢)

(... هَذَا مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَصَدَقَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَمَا زَادَهُمْ إِلَّا إِيمَانًا وَتَسْلِيمًا) (احزاب/٢٢)

١٢. (أَذَلَّكَ خَيْرٌ نَزْلًا - أَمْ شَجَرَةُ الزُّقُومِ * إِنَّا جَعَلْنَاهَا فِتْنَةً لِلظَّالِمِينَ * إِنَّهَا شَجَرَةٌ تَخْرُجُ فِي أَصْدَالِ الْجَحِيمِ * طَلْعُهَا كَأَنَّهُ رُءُوسُ الشَّيَاطِينِ) (صافات/٦٢ - ٦٥)

١٣. (... وَ ظَنَّ دَاوُدُ أَنَّمَا فَتْنَاهُ فَاستَغْفَرَ رَبَّهُ وَ حَرَّ رَاكعًا وَ أَنَابَ) (ص/٢٤)

(وَ لَقَدْ فَتَنَّا سُلَيْمَانَ وَ أَلْقَيْنَا عَلَي كُرْسِيِّهِ جَسَدًا ثُمَّ أَنَابَ) (ص/٣٤)

١٤. (إِنَّا مُرْسِلُوا النَّاقَةِ فِتْنَةً لَهُمْ فَارْتَقِبْهُمْ وَ اضْطِرِّ) (قمر / ٢٧)

۱۵. (وَمَا جَعَلْنَا أَصْحَابَ النَّارِ إِلَّا مَلَائِكَةً وَمَا جَعَلْنَا عِدَّتَهُمْ إِلَّا فِتْنَةً لِلَّذِينَ كَفَرُوا... (مدثر/۳۱)

۱۶. (الَّذِي خَلَقَ فَسْوَى * وَالَّذِي قَدَّرَ فَهَدَى) (اعلیٰ/۲-۳)

۱۷. (إِنَّ عَلَيْنَا لَلْهُدَى) (لیل/۱۲)

ترجمه آیات

۱. «آن دو فرشته با تعلیم سحر، به مردم می گفتند که ما مایه آزمایش هستیم».

«بیاد آر زمانی را که خداوند ابراهیم را با یک رشته امور آزمایش کرد و او نیز به خوبی از عهده آن ها بر آمد و به او گفت من تو را پیشوای مردم قرار می دهم».

«ما شماها را به وسیله ترس و گرسنگی و نقصان دارایی و نفوس و میوه ها می آزمایشیم و به افراد با استقامت بشارت بده».

«آیا گمان کردید که وارد بهشت می شوید بدون این که حوادثی چون رویدادهای گذشتگان به شما برسد، به آنان دشواری و ناراحتی رسید و پیامبر و افراد با ایمان گفتند یاری خدا کجا است؟ (به آنان گفته شد) یاری خدا نزدیک است».

«چه بسا گروه کمی که به صبر و استقامت مجهز بودند، بر گروه زیادی پیروز شدند».

۲. «تا خداوند آنچه را که در سینه ها پنهان دارید بیازماید و هرچه در دل دارید پاک و خالص گرداند، خداوند از آنچه که در درون است آگاه است».

«هرگز خداوند مؤمنان را بر آنچه که هستند و انمی گذارد تا ناپاک را از

پاک جدا سازد».

«با اموال و جان هایتان امتحان می شوید».

۳. «ای افراد با ایمان خداوند شما را به وسیله شکاری که در دسترس شما و نیزه های شما قرار دارد می آزماید تا بدانند (معلوم گردد) که چه کسی در باطن از خداوند می ترسد».

۴. «این امتحانی است از جانب تو که به وسیله آن، گروهی را که بخواهی گمراه، و گروهی را که بخواهی هدایت می کنی».

۵. «بدانید دارایی و فرزندان شما مایه امتحان می باشند».

«تا ناپاک را از پاک جدا سازد و ناپاکان را روی هم قرار دهد و همه را گرد آورده در دوزخ قرار دهد، آنان زیان کارانند».

۶. «خوابی را که برای تو نشان دادیم مایه امتحان برای مردم شد».

۷. «ما آنچه که در روی زمین است زیور آن قرار دادیم تا بیازماییم که کدام یک نیکوکارتر است».

۸. «ما تو را با آزمایش هایی آزمودیم. آنگاه در میان مردم مدین اقامت گزیدی اکنون به مقام نبوت رسیدی».

«خداوند به همه پدیده هایش نعمت وجود بخشیده، آن گاه آن را به راه کمالش هدایت کرد».

«ما قوم تو را بعد از تو آزمودیم و سامری آنان را گمراه ساخت».

۹. «ما شماها را با شر و خیر می آزمایشیم».

۱۰. «آیا مردم گمان کردند همین که گفتند ایمان آوردیم رها می شوند و به آزمایش کشیده نمی شوند؟».

«ما امت هایی را که پیش از آنان بودند آزمایش کردیم خدا راستگویان و دروغ گویان را کاملاً می شناسد».

۱۱. «آنگاه که چشم ها حیران شده و جان ها به گلو رسید و به وعده خدا گمان های مختلفی شد».

«در آنجا افراد با ایمان مورد امتحان قرار گرفتند (و افراد ضعیف الایمان) سخت متزلزل شدند».

«و عده خداوند و پیامبر او فریبی بیش نبود».

«این همان جنگی است که خدا و رسول او به ما وعده داده است و جز ایمان و انقیاد بر آنان، چیزی نیفزود».

۱۲. «آیا بهشت منزلگاه خوبی است، یا آن جا که درخت زقوم وجود دارد؟ ما این درخت را بهانه امتحان برای ظالمان (مشرکان) قرار دادیم. آن، درختی است که در درون دوزخ می روید و میوه آن در زشتی به سان سرهای شیاطین است».

۱۳. «داوود تصور کرد که ما او را به آزمون نمی کشیم! از خداوند جهان طلب آمرزش کرد و به رکوع افتاد و به خدا روی آورد».

«ما سلیمان را آزمایش کردیم و جسد مرده ای را بر تخت او افکندیم آنگاه او به سوی خدا بازگشت».

۱۴. «ما برای آزمایش، شتری برای آنان می فرستیم، تو مراقب باش و صبر پیشه کن».

۱۵. «ما نگهبانان دوزخ را فرشته و تعداد آنان را نوزده نفر قرار ندادیم، جز برای آزمایش افراد کافر».

۱۶. «خداوندی که هر موجودی را آفرید، آنگاه به آن پرداخت، هر موجودی را اندازه گیری کرد و به راه کمالش هدایت نمود».

۱۷. «بر ما است هدایت و رهبری».

تفسیر موضوعی آیات

اشاره

مسئله آزمون، از جمله مسائلی است که در قرآن مجید، روی آن، زیاد تکیه شده و مطالب مربوط به آن با تعبیرهای مختلف، مانند: «فتنه»؛ «بلاء»؛

«تمحیص»؛ «تمییز» و «امتحان» وارد شده است و با مراجعه به «المعجم المفهرس» از طریق این مواد، می توان به اهمیت و عنایت قرآن به موضوع آزمایش پی برد.

مسئله آزمایش الهی در قرآن به دو صورت مطرح گردیده است: گاهی به صورت کلی و این که افراد در کشاکش زندگی، مورد آزمون قرار می گیرند. و محک آن راستگو را از دروغگو جدا می سازد و گاهی دیگر، به صورت ملموس و عینی و با تشریح سرگذشت امت های پیشین، که مورد آزمایش قرار گرفته اند و گروهی رفوزه و گروهی نیز پیروز شده اند.

حقیقت آزماییدن پیوند خاصی با اموری دارد که به وسیله آنها تحقق می پذیرد و از این امور می توان به شرح زیر نام برد:

۱. آزماینده ای که فرد یا گروهی را به آزمون می کشد.

۲. آزموده ای که به آزمون در می آید.

۳. ابزار آزمون که آزمایش به وسیله آنها انجام می شود و حقیقت به آن وسیله آشکار می گردد.

۴. انگیزه ای که آزماینده به خاطر آن دست به آن می زند.

و هر چهار مسئله در قرآن، در ضمن آیاتی وارد شده است اینک به شرح مباحث چهارگانه می پردازیم:

۱. ممتحن کیست؟!

از آنجا که بحث ما در خصوص آزمایش های الهی است، بی شک کننده آن خدا خواهد بود که بندگان خود را در آزمایش های مختلفی قرار می دهد و در آیه ۱۵۵ سوره بقره با جمله (ولنبلونکم) و در آیات دیگر به ممتحن بودن خود

تصریح می کند و به خاطر روشن بودن مطلب در اینجا توقف زیادی نمی کنیم. چیزی که هست، آزمایش گر بودن خدا، خود بحث انگیز است و پرسش زیر را به دنبال دارد. و آن این که: آن کس دست به آزمایش می زند که از حقیقت امر آگاه نباشد و خدای آگاه از درون و برون بندگان و آگاه بر پیدا و نهان، چه نیازی به آزمایش دارد؟ پاسخ این سؤال در بحث چهارم که به عنوان «انگیزه های امتحان» مطرح می شود خواهد آمد.

۲. آزمایش شدگان

آزمودگان، بندگان الهی هستند که از دوران بلوغ تا هنگامه مرگ در بوته آزمایش های مختلف قرار می گیرند و برخی پیروز و برخی دیگر با شکست از صحنه امتحان خارج می گردند.

گاهی قرآن از یک آزمایش عمومی که متوجه تمام بندگان خدا می گردد نام می برد و می فرماید: (أَحْسِبِ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ): «آیا مردم گمان کردند همین که گفتند ایمان آوردیم رها می شوند و به آزمایش کشیده نمی شوند؟» (۱).

آیات در زمینه آزمایش های عمومی بیش از آن است که در این اندک گنجانده شود.

گاهی قرآن از یک رشته آزمایش های خصوصی پرده برمی دارد که متوجه اشخاص و طایفه معینی بوده است. و این موضوع یک رشته از قصص و داستان های قرآن را پدید می آورد و تشریح این نوع آزمایش ها بر عهده کتابهایی است که قصه های قرآن را گرد آورده اند و ما اشاره وار از آن ها می گذریم.

ص: ۳۰۱

افرادی که قرآن از آن‌ها به خصوص نام می‌برد که در بوته امتحان قرار گرفته‌اند، عبارتند از:

۱. ابراهیم خلیل الرحمن: قرآن درباره وی می‌فرماید: (وَ إِذِ ابْتَلَىٰ اِبْرٰهٖمَ رَبُّهُ بِكَلِمٰتٍ فَاَتَمَّهُنَّ قَالَ اِنِّیْ جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ اِمٰمًا...): «بیاد آر زمانی را که خداوند ابراهیم را با یک رشته امور آزمایش کرد و او نیز به خوبی از عهده آن‌ها برآمد، و به او گفت من تو را پیشوای مردم قرار می‌دهم».

۲. داوود (۱)د، پیامبر بزرگ بنی اسرائیل: او با طرح پرسشی از جانب دو نفر که مشروح آن در قرآن آمده آزموده می‌شود و در این مورد می‌فرماید: (وَ ظَنَّ دَاوُدَ اِنَّمَا فَتَنَّاهُ فَاسْتَغْفَرَ رَبَّهُ وَ خَرَّ رَاكِعًا وَاَنَابَ): «داوود تصور کرد که ما او را به آزمون نمی‌کشیم! از خداوند جهان طلب آمرزش کرد و به رکوع افتاد و به خدا روی آورد» (۲).

۳. سلیمان فرزند حضرت داوود: او نیز همانند پدرش داوود آزمایش شد. و قرآن به آن این گونه می‌پردازد: (وَ لَقَدْ فَتَنَّا سُلَیْمٰنَ وَاَلْقَيْنَا عَلٰی كُرْسِيِّهٖ جَسَدًا ثُمَّ اَنَابَ): «ما سلیمان را آزمایش کردیم و جسد مرده‌ای را بر تخت او افکندیم آنگاه او به سوی خدا بازگشت» (۳).

و اما جایی که قرآن از گروه‌هایی که آزمون شدند نام می‌برد، مانند:

۴. قوم بنی اسرائیل که در غیبت موسی به وسیله (سامری) آزمایش شدند: (قَدْ فَتَنَّا قَوْمَكَ مِنْ بَعْدِكَ وَاَضَلَّهُمُ السَّامِرِيُّ): «ما قوم تو را بعد از تو آزمودیم و سامری، آنان را گمراه ساخت» (۴).

ص: ۳۰۲

۱- [۱] بقره/۱۲۴.

۲- [۲] ص/۲۴.

۳- [۳] ص/۳۴.

۴- [۴] طه/۸۵.

۵. باز گروهی از برگزیدگان قوم موسی در میقات، آزمایش شدند و از موسی درخواست کردند که، حتماً باید خدا را با دیدگان ظاهری ببینند در این هنگام صاعقه آنان را فرا گرفت. قرآن به این مورد در این آیه تصریح می کند:

(...إِنْ هِيَ إِلَّا-فِتْنَتُكَ تُضِلُّ بِهَا مَنْ تَشَاءُ وَتَهْدِي مَنْ تَشَاءُ...): «این امتحانی است از جانب تو که به وسیله آن، گروهی را که بخواهی گمراه و گروهی را که بخواهی هدایت می کنی».(۱)

۶. قوم صالح: این گروه از پیامبر خود خواستند که به معجزه، شتری از کوه بیرون آورد، خداوند به درخواست آنان در پوشش آزمایش پاسخ مثبت گفت. قرآن آن را به این شکل تعریف می کند:

(إِنَّا مُرْسِلُوا النَّاقَةَ فِتْنَةً لَهُمْ فَأَنْزَلْنَاهُمْ وَاصِطَبِرُوا): «ما برای آزمایش، شتری برای آنان می فرستیم، تو مراقب باش و صبر پیشه کن».(۲)

۷. گروهی از بنی اسرائیل به وسیله دو فرشته که به مردم سحر و جادو می آموختند و آموزش دیدگان می توانستند آن را در موارد خوبی به کار بگیرند آزمود. خداوند این داستان را چنین بیان می کند:

(... وَمَا يُعَلِّمَانِ مِنْ أَحَدٍ حَتَّى يَقُولَا-إِنَّمَا نَحْنُ فِتْنَةٌ...): «آن دو فرشته با تعلیم سحر، به مردم می گفتند که ما مایه آزمایش هستیم».(۳)

۸. نیز گروهی از بنی اسرائیل که کنار دریا زندگی می کردند، آزمایش شدند و به آنان دستور داده شد که روزهای شنبه که دریا سرشار از ماهی است از صید آن ها خودداری کنند. آنان به سه گروه تقسیم شدند: گروهی

ص: ۳۰۳

۱- [۱] اعراف/۱۵۵.

۲- [۲] قمر/۲۷.

۳- [۳] بقره/۱۰۲.

بی تفاوت، گروهی گنهکار، گروه سوم مبارز. سرانجام جز گروه سوم، همگی گرفتار خشم الهی شدند. (۱)

۹. قرآن از افرادی یاد می کند که در صنعا، صاحب باغی بودند، و تصمیم داشتند که میوه های باغ را به گونه ای بچینند که بینوا و بیچاره ای از آن آگاه نشود و همه را بدون پرداخت مالیات، به فروش برسانند. ناگهان عذاب سهمناکی باغ را فرا گرفت و آن را به صورت سنگلاخی درآورد که هرگز گیاهی در آن نمی روید. (۲)

۱۰. سپاهیان طالوت به سرپرستی گروهی از بنی اسرائیل مأمور گردید که ستمگر زمان خود «جالوت» را سرکوب کند. وی وقتی با سپاهیان خود از نهری _ که میان اردن و فلسطین قرار دارد _ عبور می کرد، از جانب خدا ندا رسید که پایه صبر و ایستادگی سربازان خود را بیازماید؛ از این رو گفت: هرکس از این آب بخورد، از من نیست. و آن کس که از آن جز یک کف نخورد، از من است. در این میان گروهی رفوزه و گروه کمی از امتحان سربلند درآمدند. و همان گروه از امتحان پیروز شده بودند که در هنگام رویارویی با ستمگر زمان به نام «جالوت» گفتند: (... كَمْ مِنْ فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةً ...): «چه بسا گروه کمی که به صبر و استقامت مجهز بودند، بر گروه زیادی پیروز شدند». (۳)

۱۱. حضرت موسی بن عمران (علیه السلام) از تولد تا روزی که دیده از جهان فرو بست در معرض آزمایش های مختلف قرار گرفت و قرآن بسیاری از گونه های

ص: ۳۰۴

۱- [۱] مشروح سرگذشت آنان در قرآن در سوره اعراف/۱۶۴-۱۶۷ وارد شده است.

۲- [۲] قرآن سرگذشت این گروه را در سوره قلم در آیه های ۱۸-۳۳ یادآور شده است.

۳- [۳] قرآن جریان امتحان این گروه را در سوره بقره، آیه های ۲۴۵-۲۶۲ بیان کرده است.

آزمایش او را یاد کرده است. و پس از بازگویی آنها، به موسی خطاب می کند و می فرماید:

(... وَفَتْنَاكَ فُتُونًا فَلَبِثْتَ سِتِينَ فِي أَهْلِ مَدْيَنَ ثُمَّ جِئْتَ عَلَى قَدَرٍ يَا مُوسَى): «ما تو را با آزمایش هایی آزمودیم. آنگاه در میان مردم مدین اقامت گزیدی اکنون به مقام نبوت رسیدی».(۱)

۱۲. گروهی از بنی اسرائیل

گروهی از بنی اسرائیل برای هدف مقدسی مورد امتحان قرار گرفتند و به فرمان موسی مأمور شدند که گاوی بکشند. آنان برای شانه خالی کردن از بار تکلیف، پی در پی از خصوصیات گاو سؤال کردند. گاه از سن آن می پرسیدند! وقتی گفته شد: نه پیر از کار افتاده، و نه جوان کار نکرده، بی درنگ پرسیدند: رنگ آن چگونه باشد! وقتی گفته شد: زرد زرینی باشد که بیننده را فرح بخشد، دیگر بار پرسیدند. تا آنکه، از روی ناچاری تن به فرمان خدا دادند و گاوی با آن خصوصیات را به قیمت گران خریده و ذبح کردند!(۲)

۱۳. آزمایش مسلمانان در جنگ احزاب آیاتی از سوره احزاب (آیه های ۹-۲۷) بیانگر اجمالی جنگ خندق است، جنگی که قرآن کریم آن را آزمایش سخت مؤمنان می داند و می گوید: (هُنَالِكَ ابْتُلِيَ الْمُؤْمِنُونَ وَزُلْزِلُوا زِلْزَالًا شَدِيدًا): «در آنجا افراد با ایمان مورد امتحان قرار گرفتند (و افراد ضعیف الایمان) سخت متزلزل شدند».(۳) ورود سپاه دشمن آنچنان رعب و ترسی در دل

ص : ۳۰۵

۱- [۱] طه/۴۰.

۲- [۲] قرآن سرگذشت آنان را در سوره بقره، آیه های ۶۷- ۷۳ بیان کرده است.

۳- [۳] احزاب/۱۱.

افراد ایجاد کرد که قرآن از آن با جمله زیر یاد می کند:

(... وَ إِذْ ذَاغَتِ الْأَبْصَارُ وَ بَلَغَتِ الْقُلُوبُ الْحَنَاجِرَ وَ تَظُنُّونَ بِاللَّهِ الظُّنُونَا) : «آنگاه که چشم ها حیران شده و جان ها به گلو رسید و به وعده خدا گمان های مختلفی شد» (۱).

در این وقت افراد حاضر بر دو قسم تقسیم شدند، گروهی با سم پاشی و ایجاد تزلزل در ایمان و افکار سپاهیان، قصد فرار از معرکه در سر پروراندند و آنان همان کسانی بودند که می گفتند: (... مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ إِلَّا غُرُورًا) (احزاب/ ۱۲): «وعده خداوند و پیامبر او فریبی بیش نبود»؛ ولی گروهی دیگر که با ایمان راسخ گام به میدان نبرد نهاده بودند وقتی چشم های آنان به سپاهیان دشمن افتاد، گفتند: (... هَذَا مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَصَدَقَ اللَّهُ وَ مَا زَادَهُمْ إِلَّا إِيمَانًا وَتَسْلِيمًا) : «این همان جنگی است که خدا و رسول او به ما وعده داده است و جز ایمان و انقیاد بر آنان، چیزی نیفزود» (۲).

۱۴. آزمایش مسلمانان در میدان احد در سوره آل عمران آیاتی سرگذشت نبرد احد را به ترسیم کشیده و موضوع آن از ایه ۱۵۰ آغاز می شود و به آیه ۱۷۱ پایان می پذیرد. در این نبرد، نخست پیروزی با مسلمانان بود؛ ولی از لحظه ای که گروهی از یاران پیامبر، برای گردآوری غنایم جنگی از دستور پیامبر سرپیچی کردند، دشمن از پشت سر بر آنان تاخت و آنچنان عرصه را بر مسلمانان تنگ کرد که گروهی پا به فرار نهادند. فقط انگشت شماری در میدان برای دفاع از وجود شریف پیامبر ایستادگی کردند. و برای همین قرآن

ص : ۳۰۶

۱- [۱] احزاب/ ۱۰.

۲- [۲] احزاب/ ۲۲.

می فرماید:

(... وَلَيَبْتَلِي اللَّهُ مَا فِي صُدُورِكُمْ وَلِيُمَحَّصَ مَا فِي قُلُوبِكُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ) : «تا خداوند آنچه را که در سینه ها پنهان دارید بیازماید و هرچه در دل دارید پاک و خالص گرداند، خداوند از آنچه که در درون است آگاه است».(۱)

در این جا به گفتگوی خود برای شناسایی کسان یا گروه هایی که به میدان آزمایش فرا خوانده شدند ، پایان می دهیم ، و برای آشنایی با چگونگی آزمایش ها، به تفسیر آیاتی که در این بخش آوردیم، توجه کنیم؛ زیرا نقل سرگذشت هر یک از این افراد و گروه ها مجال زیاد می طلبد.

اینها افراد یا گروههایی بودند که به آزمون برده شدند و قرآن از آنها یاد کرده است.

تا این جا گفتار دوم ما که آزمایش شدگان در قرآن هستند به پایان می رسد. اکنون باید دید مهم ترین وسیله های آزمایش های الهی چیست؟

۳. ابزار آزمایش های الهی

در آیه ۱۵۵ سوره بقره، ترس و گرسنگی، زیان های مالی و جانی و کمبود میوه ها، ابزار آزمایش معرفی شده است؛ در حالی که وسایل آزمایش، منحصر به این امور نیست و در آیه های دیگر، ثروت و فرزند، بهانه آزمایش معرفی شده اند، چنان که می فرماید: (وَاعْلَمُوا أَنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ...): «بدانید: دارایی و فرزندان شما مایه امتحان می باشند».(۲) و باز

ص: ۳۰۷

۱- [۱] آل عمران/۱۵۴.

۲- [۲] انفال/۲۸.

می فرماید: (كُتِبَ لَوْ أَنَّ فِي أَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ ...) «با اموال و جان هایتان امتحان می شوید».^(۱)

در آیه دیگر خواب پیامبر به عنوان وسیله آزمایش مردم معرفی شده است و می فرماید: (... وَ مَا جَعَلْنَا الرُّؤْيَا الَّتِي أَرَيْنَاكَ الْإِفْتِنَةَ لِلنَّاسِ ...) «خوابی را که برای تو نشان دادیم مایه امتحان برای مردم شد».^(۲) حالا خواب پیامبر چه بود؟ و چگونه سبب امتحان برای مردم شد؟ مفسران در تفسیر آیه یاد شده، درباره آن بحث و گفتگو کرده اند.

قرآن مجید برای آزمودن پایه های ایمان مردم به جهان غیب، از رویدن درختی در میان دوزخ به نام درخت «زقوم» نام می برد و می گوید که این درخت در دوزخ می روید، میوه می دهد و شکل آن، مانند سرهای شیاطین است. و گروه کافران از آن می خورند. آنان که پایه ایمانشان به امور پوشیده از حس، قوی و نیرومند است، آن را می پذیرند. و هرگز در شگفت نمی مانند که چگونه در دل دوزخ و شعله های آتش، درختی می روید؛ ولی گروه های دیگر، به تکذیب آن برمی خیزند: (أَذَلِكْ خَيْرٌ نُّزُلًا أَمْ شَجَرَةُ الزُّقُومِ * إِنَّا جَعَلْنَاهَا فِتْنَةً لِلظَّالِمِينَ * إِنَّهَا شَجَرَةٌ تَخْرُجُ فِي أَصْلِ الْجَحِيمِ * طَلْعُهَا كَأَنَّهُ رُؤْسُ الشَّيَاطِينِ): «آیا بهشت منزلگاه خوبی است، یا آن جا که درخت زقوم وجود دارد؟ ما این درخت را بهانه امتحان برای ظالمان (مشرکان) قرار دادیم. آن، درختی است که در درون دوزخ می روید و میوه آن در زشتی به سان سرهای شیاطین است».^(۳)

ص : ۳۰۸

۱- [۱] آل عمران/۱۸۶.

۲- [۲] اسراء/۶۰.

۳- [۳] صافات/۶۲-۶۵.

قرآن مجید در باره نگهبانان دوزخ و شماره آنان یادآور می شود که ۱۹ فرشته از آن نگهبانی می کند. آنگاه می افزاید:

این گزارش، وسیله امتحان و آزمایش است، آنان که ایمان قوی و نیرومندی به غیب و امور پوشیده از حس دارند، این گزارش را از صمیم دل می پذیرند؛ ولی گروه دیگر به تکذیب آن می پردازند، چنانکه می فرماید:

(وَمَا جَعَلْنَا أَصْحَابَ النَّارِ إِلَّا مَلَائِكَةً وَمَا جَعَلْنَا عِدَّتَهُمْ إِلَّا فِتْنَةً لِلَّذِينَ كَفَرُوا...): «ما نگهبانان دوزخ را فرشته و تعداد آنان را نوزده نفر قرار ندادیم، جز برای آزمایش افراد کافر».(۱)

قرآن گستره ابزار امتحان را بیش از پیش می داند و یادآور می گردد که ما شماها را، با خوبی ها و بدی ها، با نعمت ها و بلاها و به طور خلاصه با هر چیزی که نام آن شر و خیر است، آزمایش می کنیم. چنانکه می فرماید: (... وَ نَبْلُوكُمْ بِالشَّرِّ وَالْخَيْرِ فِتْنَةً): «ما شماها را با شر و خیر می آزمایشیم». زیرا همان طو(۲)ر که بلاها و مصیبت ها مایه آزمایش است، همین نعمت های الهی مانند جوانی و تندرستی، تمکن و ثروت، زیبایی و دل آرایی، بهانه و وسیله آزمایش افراد می باشد.

بالا-تر از آن، این که خداوند هر آنچه را که در روی زمین قرار دارد، مایه آزمایش دانسته و می فرماید: (إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لَهَا لِنَبْلُوهُمْ أَيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا): «ما آنچه که در روی زمین است زیور آن قرار دادیم تا بیازماییم که کدام یک نیکوکارتر است».(۳)

ص : ۳۰۹

۱- [۱] مدثر/۳۱.

۲- [۲] انبیاء/۳۵.

۳- [۳] کهف/۷.

قرآن در آیه ای «تحریم شکار در حال احرام» را ابزار امتحان می داند: (یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِيُبْلُوَنَكُمْ اللَّهُ بِشَيْءٍ مِّنَ الصَّيْدِ تَنَالَهُ أَيْدِيكُمْ وَرِمَاحُكُمْ لِيَعْلَمَ اللَّهُ مَن يَخَافُهُ بِالْغَيْبِ...): «ای افراد با ایمان خداوند شما را به وسیله شکاری که در دسترس شما و نیزه های شما قرار دارد می آزماید تا بداند (معلوم گردد) که چه کسی در باطن از خداوند می ترسد».^(۱)

ابزار بیش از آن است که در این جا نام برده شد؛ چون با نگاهی به سرگذشت چهارده نفر یا گروهی که امتحان شدند، می توان ابزار بیشتری را شمارش کرد؛ مثلاً ابراهیم با وسایل گوناگونی از قبیل قربانی فرزند، رها ساختن زن و فرزند در بیابان بی آب و علف، آمادگی برای اعدام، سوختن در آتش و... مورد امتحان قرار گرفت. و همچنین است افراد یا گروه های دیگر که با تأمل در سرگذشت آن ها روشن می گردد.

تا این جا، سه مقوله از بحث های مربوط به امتحان که به صورت تفسیر موضوعی مطرح گردید، به پایان رسید. و اکنون چهارمین آن:

۴. انگیزه های آزمایش های الهی

آزمایش های الهی، یک سنت همگانی است که به فرد و یا گروه خاصی اختصاص ندارد؛ بلکه تمام افراد، به تناسب امکانات و استعداد های خود، در معرض امتحان قرار می گیرند. و با توجه به انگیزه های آزمایش های الهی که در این بحث خواهد آمد، باید گفت: امتحان الهی، یک قانون طبیعی است که نمی تواند به فرد و یا گروهی اختصاص داشته باشد؛ زیرا در بررسی انگیزه ها، خواهیم دید که امتحان مایه تکامل افراد و بروز لیاقت ها و

ص : ۳۱۰

شایستگی ها و در نتیجه رحمت الهی است که شامل همه بشر می گردد. بنابر این، نمی تواند مخصوص گروه یا فردی باشد.

قرآن به همگانی بودن آزمایش های الهی یاد می کند و می فرماید:

(أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُدْخَلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَأْتِكُمْ مَثَلُ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ مَسْتَهْتِمُ الْبَاسَاءِ وَالضَّرَّاءِ وَزُلْزَلُوا حَتَّى يَقُولَ الرَّسُولُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ مَتَى نَصِيرُ اللَّهُ أَلَا إِنَّ نَصِيرَ اللَّهِ قَرِيبٌ) : «آیا گمان کردید که وارد بهشت می شوید بدون این که حوادثی چون رویدادهای گذشتگان به شما برسد، به آنان دشواری و ناراحتی رسید و پیامبر و افراد با ایمان گفتند یاری خدا کجا است؟ (به آنان گفته شد) یاری خدا نزدیک است».(۱)

البته این جمله «یاری خدا کجا است» نه به معنی اعتراض است، بلکه یک نوع دعا و درخواست کمک از خدا است.

پرسشی که در مورد انگیزه های الهی مطرح می گردد، این است که، هدف، پرده برداری از امور پنهانی است، و خدای آگاه از آشکار و نهان، نیازی به امتحان ندارد تا بندگان خود را بیازماید، پس این چه کاری است او انجام می دهد؟ پاسخ آن، از تشریح انگیزه های امتحان روشن می گردد و آن این است که، آزمون انگیزه های گوناگونی را در پی دارد که یکی از آن ها آگاهی از امور پوشیده است در حالی که در کنار این انگیزه، انگیزه های دیگری است که می تواند انگیزه الهی در امتحان بندگان باشد.

به عبارت دیگر: مهم ترین مسئله، آگاهی از انگیزه های امتحان است و یکی از آن ها این است که توانایی ها و شایستگی های نهفته در افراد، در سایه

ص : ۳۱۱

امتحان، نمود پیدا می کند و از این طریق، افراد به کمال مطلوب خود نزدیک تر می شوند. و اگر امتحان و آزمایش در کار نبود، کمالات نهفته در درون افراد به صورت گنج پنهان باقی می ماند و خود را نشان نمی داد.

تشریح این مطلب که امتحان برای گروه هایی، مایه تکامل و نردبان ترقی است نیاز به مقدمه ای دارد که ذیلاً بیان می گردد:

هدایت همگانی الهی

آفرینش هر موجودی با هدایت تکوینی و راهنمایی طبیعی آن به سوی کمال و هدفی که برای آن آفریده شده است، توأم و همراه می باشد. گویی خداوند با آفریدن هر موجودی دو کار انجام می دهد: ۱. به آن، وجود و هستی می بخشد. ۱. دست آن را می گیرد و از راههای پرپیچ و خم عبور داده و به کمال مقصود آن، هدایت و رهبری می کند.

خداوند دو نوع هدایت دارد: هدایتی، مخصوص به موجوداتی است که با عقل و خرد مجهزند و در سایه آن می توانند بار تکلیف را به دوش بکشند؛ این پدیده ها از درون به وسیله عقل و خرد و از برون به وسیله پیامبران و آموزگاران الهی رهبری می شوند و از طریق دو حجت باطنی و ظاهری به اهداف عالی انسانی می رسند.

چنان چه گفتیم؛ این نوع هدایت از درون و برون، مخصوص یک گروه از موجودات است که دارای عقل و خرد بوده و در انتخاب راه خود کاملاً آزادند. (۱)

در برابر این نوع هدایت، هدایت دیگری است که همه موجودات، در

ص : ۳۱۲

پوشش آن قرار دارند ویژه طبقه معینی نیست و در اصطلاح علمی به آن «هدایت تکوینی» می‌گویند. قرآن مجید به این نوع از هدایت فراگیر، در آیاتی از آن جمله این آیه اشاره می‌کند (... *الَّذِي أُعْطِيَ كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى*): «خداوند به همه پدیده‌هایش نعمت وجود بخشید، آن‌گاه آن را به راه کمالش هدایت کرد».^(۱)

در آیه دیگر می‌فرماید: (*الَّذِي خَلَقَ فَسْوَى* وَالَّذِي قَدَّرَ فَهَدَى*): «خداوندی که هر موجودی را آفرید، آنگاه به آن پرداخت، هر موجودی را اندازه‌گیری کرد و به راه کمالش هدایت نمود».^(۲)

این آیات و جز آن حاکی است که آفرینش هر چیزی با هدایت و راهنمایی خاصی که در حیوان، از آن به «غریزه» و در نبات و جماد از آن به «قوانین راسخ خلقت»، تعبیر می‌کنند همراه بوده و این راهنمایی غیر از آن هدایت درونی و یا برونی است که ویژه موجودات عاقل است؛ در نتیجه برخی هدایت یافته و برخی دیگر روگردان و گمراهی، پیشه خود ساختند.

آیه (*وَ الَّذِي قَدَّرَ فَهَدَى*) حاوی نکته ارزنده‌ای است و آن این که هدایت خداوند پس از تقدیر و اندازه‌گیری است. مقصود از «تقدیر» و اندازه‌گیری همان مجهز ساختن موجود با اسباب و امکاناتی است که می‌تواند آن را به هدفی که برای آن آفریده شده است برساند یک چنین «تجهیز» در درجه نخست، آن‌گاه همراه شدن آن با هدایت همگانی، وصول به هدف و کمال مطلوب را تضمین می‌کند.

قرآن در آیه دیگر، همه هدایت‌های فردی و اجتماعی، تشریحی و

ص: ۳۱۳

۱- [۱] اعلیٰ/۲_۳.

۲- [۲] لیل/۱۲.

تکوینی را از آن خدا دانسته می فرماید: (إِنَّ عَلَيْنَا لَلْهُدَى) «بر ما است هدایت و رهبری».

با توجه به انواع رهنمود، که مخصوص انسان ها را «هدایت تشریحی» و مربوط به تمام موجودات جهان را «هدایت تکوینی» می نامیم، لازم به یادآوری است که یکی از وسایل هدایت انسان ها، به سوی کمال و سعادت است که برای آن آفریده شده اند، همان امتحان و آزمایش های الهی است؛ به طوری که اگر چنین آزمایش هایی در کار نبود، افراد آماده به آن درجه از کمال نرسیده و نیروهای نهفته در درون آنان، به صورت زمینه وقوه، باقی می ماند و هرگز به فعلیت نمی رسید.

اینک ما پس از این مقدمه، به تشریح این انگیزه که در حقیقت ثمره بزرگ امتحان است تحت عنوان پرورش استعدادها می پردازیم و بعداً به بیان دیگر انگیزه ها خواهیم پرداخت.

انگیزه های امتحان های الهی

۱. تربیت و پرورش استعدادهای نهفته

اشاره

بشر بر اثر نارسایی دانش خود، در رفع هر گونه ابهامی ناچار است از در آزمایش وارد شود در صورتی که همین حالت برای خدا محال است؛ ولی امتحان او انگیزه دیگری دارد که می توان از آن به فعلیت رسیدن قوه ها، تربیت و پرورش استعدادها نام برد. نیروهای درونی انسان به سان همه منابع، بدون وسایل مخصوص، ظهور و بروز ننموده و از مرحله استعداد به مرحله فعلیت نمی رسد. وسیله ای که می تواند این شایستگی ها را ظاهر سازد، همان امتحان و آزمایش است.

همگی می دانیم فلزات در کوره آتش، آبدیده تر و تواناتر می شوند و بر عمر فلز افزوده و به آن توان و ویژگی خاصی می بخشند.

یکی از وسایل امتحان خدا، همان سختی ها و کمبود میوه ها و ارزاق است و انسان در آغاز کار با خود می اندیشد که هدف از این کمبودها و دشواری ها و به تعبیر قرآن (البأساء والضراء) چیست؟ ولی پس از اندیشه در مثال یاد شده «آهن در دل کوره» در می یابد که این نوع مسائل، شخصیت ساز و استقامت آفرین است. به سان درختی که در دل بیابان های سوزان و بادهای داغ قرار می گیرد. به طور مسلم چنین درختی در مقابل ناملازمات مقاومت خاصی پیدا می کند در حالی که درخت لب جویبار از مقاومت اندکی برخوردار است و در برابر تشنگی و خشک سالی و بادهای ویرانگر، مقاومت و توانایی زیادی ندارد.

از این جا می توان پی برد که چرا خداوند بندگان صالح خود را با بلاهای گوناگون می آزماید تا آن جا که گفته اند: البلاء للولاء: دشواری ها و سختی ها از آن مقربان و نزدیکان است. اگر چنین آزمایش هایی نبود، این صفات در درون انسان پدید نمی آمد. انسان مورد امتحان قرار گرفته و فشار دیده، آن چنان راه زندگی را می آموزد که مشکلات برای او به صورت امر عادی در می آید و برای ادامه زندگی، فکر و اندیشه خود را به کار می اندازد و برای رهایی خود، چاره ای می اندیشد و کمالی را که قبلاً به صورت زمینه در دل او وجود داشت به فعلیت کامل می رساند.

البته انکار نمی کنیم که امتحان برای همه افراد مفید و سودمند نیست و همگان پیروزمندانه از آن بیرون نمی آیند؛ بلکه می گوئیم امتحان در زمینه های مساعد، مایه بالا رفتن کمالات و معرف روحیات نهفته انسان می گردد.

قرآن به این انگیزه در این آیه یاد می کند: (...وَلِيُبَيِّنَ اللَّهُ مَا فِي صُدُورِكُمْ وَلِيُمَحِّصَ مَا فِي قُلُوبِكُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ): «خداوند آنچه را که در سینه های شما است بیازماید، و آنچه در روحيات شما قرار دارد پاک سازد، خداوند از آن چه که در سینه ها است آگاه است».(۱)

جمله (وَ اللَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ) می گوید ، هدف خدا از امتحان تشخیص واقعیات نیست؛ بلکه هدف، تربیت و آشکار ساختن زمینه هایی است که در کانون وجود انسان ها قرار دارد و به این حقیقت در لغت عرب «تمحیص» می گویند.

امیر مؤمنان در سخنان کوتاه خود یادآور می شود که، هرگز نباید از خدا خواست تا ما را به امتحان نبرد؛ زیرا جهان آفرینش، جهان آزمون است. بلکه باید از خدا خواست که ما را دچار امتحان هایی نسازد که از عهده آن برناییم. آن گاه امام انگیزه آزمایش الهی را به این شکل بیان می کند و آن این که: هدف آشکار ساختن صفات خوب و بدی است که به انسان شخصیت می بخشد؛ مثلاً در برخی از مردم حساسیت های خاصی نسبت به بعضی از حوادث است و در افرادی زمینه ناراحتی به برخی از مسائل مانند داشتن دختر و کمبود مال نهفته است؛ در حالی که در برخی دیگر نه تنها چنین زمینه ای وجود ندارد؛ بلکه یک نوع رضایت مندی و خرسندی به تقدیرهای الهی است. هرگاه این دو گروه به آزمون برده نشوند، این زمینه ها آشکار نمی شود و توان ها به فعلیت تبدیل نمی شود؛ در نتیجه گروهی از همین مسیر، تربیت کامل انسانی پیدا می کنند.(۲)

ص : ۳۱۶

۱- [۱] آل عمران/۱۵۴.

۲- [۲] نهج البلاغه، کلمات قصار، شماره ۹۳.

از همه آیات در این زمینه می توان این گونه نتیجه گرفت که امتحان الهی نقش باغبانی را دارد؛ آن گاه که باغبان دانه مستعدی را در سرزمینی می کارد، دانه با استفاده از مواهب طبیعی شروع به رشد می کند و با انبوهی از مشکلات روبه رو می گردد و با طوفان های سخت و سرمای کشنده و گرمای سوزان آن قدر پیکار می کند تا سرانجام شاخه گلی یا میوه شیرینی را که به صورت زمینه در دل آن دانه وجود داشت، ظاهر می سازد. و اگر این دانه در کوران این حوادث قرار نمی گرفت، هرگز چنین کمالی را از خود نشان نمی داد و قوه و توان آن میوه نمی شد. اکنون ما این انگیزه را با طرح و بیان اجمالی امتحان های ابراهیم به بحث می نشینیم.

تکامل ابراهیم در سایه آزمایش

قرآن مجید ابراهیم خلیل را به صورت یک انسان کامل می ستاید. کمتر پیامبری مانند خلیل الرحمن در قرآن مورد ستایش قرار گرفته است.

یکی از علل ترقی و تکامل حضرت خلیل الرحمن این است که او یکی پس از دیگری در بوته امتحان قرار گرفت و بر اثر استقامت شایان تقدیر، توانست از عهده امتحان برآید و به عالی ترین کمال انسانی که همان مقام امامت و رهبری جهانی است، برسد. و اگر او با چنین امتحان هایی روبه رو نشده بود هرگز چنین کمالات روحی را که او را شایسته مقام رهبری ساخت، دارا نمی گشت.

ابراهیم در طول عمر خود، چند بار محک زده شد و در هر امتحانی نوعی کمال روحی در وجود او جوانه زد و پیوستن این کمالات به هم، او را لایق مقام امامت و رهبری ساخت.

خدا به او فرمان داد تا با کمال رشادت و بی پروایی با پرستندگان ساخته دست بشر و اجرام آسمانی به بحث و مذاکره بپردازد و خواری و بیچارگی معبودهای آنان را بر ملا سازد. (۱)

به او فرمان داد: یک تنه با بت پرستان به نبرد برخیزد و در روز خاصی وارد بتکده آنان گردد و تمام بت های آنان را بشکند. و در مقام بازجویی، از گفتن حقیقت باک نداشته باشد. و اگر او را به سوزاندن در میان توده های آتش محکوم ساختند، حاضر و آماده شود. (۲)

به او فرمان داد: فرزند خود اسماعیل را به قربان گاه ببرد و او را در راه خدا سر ببرد و فرمان خدا را بر مهر پدری مقدم دارد. (۳)

به او فرمان داد: زن و فرزند خود را در بیابان بی آب و علف رها سازد و خود راهی نقطه دیگری گردد. (۴)

هر یک از این دستورها، کمالی را در روح و روان او به وجود آورد و آن چنان در او عشق به کمال مطلق (خدا) پدیدار ساخت که در راه او، سر از پا نمی شناخت، و هر نوع خودخواهی را در خود کشته و سراپاگوش به فرمان او گشت و روح فرمان برداری و تسلیم در برابر تمام خواسته های او پیدا کرد.

یک چنین کمال (عشق به کمال مطلق و محو هر نوع خودخواهی) پیش از امتحان، در وجود ابراهیم به صورت قوه و زمینه وجود داشت به سان نوآموزی که اگر به مدرسه برود دانشمند می گردد؛ ولی تا مدرسه نرفته این توانایی ها در

ص : ۳۱۸

۱- [۱] سوره انعام / ۷۶-۷۹.

۲- [۲] صافات / ۹۲-۹۷.

۳- [۳] صافات / ۱۰۳-۱۰۵.

۴- [۴] ابراهیم / ۳۷.

او زنده نخواهند شد که، مایه سرفرازی و سعادت آفرینی او را فراهم سازند. به دیگر سخن این که اگر او این فرازها و فرودها در زندگی او نبود و در صحنه های آزمون رام خدا نمی شد، هرگز این کمالات در وجود او پدید نیامده و او را به صورت انسان کامل در نمی آورد.

چنان که گویی امتحان و آزمایش به سان کوره ای است که در آن کوره، طلای خالص، کمال و ارزش خود را نشان می دهد و اگر پوششی بر روی طلا- باشد از این طریق به کنار می رود و حقیقت عیان می گردد. اتفاقاً در قرآن مجید به این راز از رازهای امتحان به گونه ای اشاره شده است آنجا که می فرماید: (وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ): «ما شماها را به وسیله ترس و گرسنگی و نقصان دارایی و نفوس و میوه ها می آزمایشیم و به افراد با استقامت بشارت بده».(۱)

دشواری ها چونان کوره ای است که به آهن، صلابت و استقامت می بخشد. انسان نیز در کوره حوادث و مشکلات، پر قدرت و نیرومند می گردد و قادر به شکستن موانع سر راه زندگی و سعادت خود می شود.

وقتی شخصی از امام هشتم (علیه السلام) از حقیقت آزمایش های الهی پرسید و خواست که آیه (أَحْسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا...) را تفسیر نماید و حقیقت فتنه را که در این آیه آمده است روشن سازد، امام در پاسخ او فرمود: «يُفْتَنُونَ كَمَا يُفْتَنُ الذَّهَبُ، يَخْلُصُونَ كَمَا يَخْلُصُ الذَّهَبُ»؛ انسان ها چون طلاها در بوتۀ آزمایش قرار می گیرند و مانند طلا که از دیگر فلزهای مخلوط جدا می شود آنان نیز پاک و پیراسته می شوند».(۲)

ص : ۳۱۹

۱- [۱] بقره/۱۵۵.

۲- [۲] کافی، ج ۱، ص ۳۹۰.

تا این جا نخستین انگیزه از انگیزه های امتحان های الهی بود که روشن گردید.

۲. مقیاس پاداش ها و کیفرها

بی گمان تنها داشتن صفات درونی، مقیاس پاداش و کیفر نیست؛ بلکه تا صفات خوب و بد انسان ظاهر نشود، هرگز نمی توان کسی را به دلیل داشتن برخی صفات درونی، به عذاب دچار ساخت یا پاداش داد و این صفات از طریق افعال و برداشت های انسان آشکار می گردد و ظهور آن بدون این که انسان در بوته امتحان قرار بگیرد امکان پذیر نیست. و این خود یکی از انگیزه های امتحان خدا است که در سخنان امیر مؤمنان بدان اشاره شده است، «وإن كان سبحانه أعلم بهم من أنفسهم و لكن يُتَظَهَرُ الأفعالَ الَّتِي بها يُسْتَحَقُّ الثوابُ و العقابُ»؛ خداوند انسان را بهتر از خود او می شناسد؛ ولی برای این که افعالی که ملاک پاداش و کیفر است آشکار گردد، آنان را می آزماید». (۱)

۳. جداسازی نیکان و بدان

سومین انگیزه برای آزمایش های الهی جداسازی خوب از بد است؛ زیرا در جامعه ای که همه گروه ها خود را انقلابی قلمداد کرده و به ظاهر از آن دفاع می کنند؛ در حالی که گروهی از آنان منافق و ضد انقلاب هستند، بهترین وسیله برای شناساندن افراد درست از نادرست و مؤمن از منافق، آزمایش های الهی است. در غیر این صورت همه گروه ها با نقاب انقلابی در یک صف قرار

ص : ۳۲۰

گرفته و از یکدیگر تمیز داده نمی شوند. قرآن در این مورد می فرماید:

(مَا كَانَ اللَّهُ لِيَذَرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَىٰ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ حَتَّىٰ يَمِيزَ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ ...): «هرگز خداوند مؤمنان را بر آنچه که هستند و انمی گذارد تا ناپاک را از پاک جدا سازد».^(۱)

و در آیه دیگر می فرماید:

(لِيَمِيزَ اللَّهُ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ وَيَجْعَلَ الْخَبِيثَ بَعْضُهُ عَلَىٰ بَعْضٍ فَيَرْكُمُهُ جَمِيعًا فَيَجْعَلُهُ فِي جَهَنَّمَ أُولَٰئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ): «تا ناپاک را از پاک جدا سازد و ناپاکان را روی هم قرار دهد، و همه را گرد آورده در دوزخ قرار دهد، آنان زیان کارانند».^(۲)

ص : ۳۲۱

۱- [۱] آل عمران/۱۷۹.

۲- [۲] انفال/۳۷.

آیات موضوع

۱. (خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَعَلَى سَمْعِهِمْ وَعَلَى أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةٌ...)(بقره/۷)

(... وَمَا يَخْدَعُونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ...)(بقره/۹)

۲. (... وَمَا يُضِلُّونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ) (آل عمران/۶۹)

(وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ ...) (آل عمران/۱۳۵)

۳. (إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ)(اعراف/۲۰۱)

۴. (... أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ)(رعد/۲۸)

۵. (وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ ذُكِّرَ بِآيَاتِ رَبِّهِ فَأَعْرَضَ عَنْهَا وَنَسِيَ مَا قَدَّمَتْ يَدَاؤُهُ...)(كهف/۵۷)

۶. (إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدْنِي وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي)(طه/۱۴)

۷. (فَرَجِعُوا إِلَىٰ أَنفُسِهِمْ فَقَالُوا إِنَّكُمْ أَنْتُمُ الظَّالِمُونَ) (انبیاء/۶۴)

۸. (مَثَلُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْلِيَاءَ كَمَثَلِ الْعَنْكَبُوتِ اتَّخَذَتْ بَيْتًا وَإِنَّ أَوْهَنَ الْعُجْبُوتِ لَبَيْتُ الْعَنْكَبُوتِ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ) (عنكبوت/۴۱)

(أَتْلُ مَا أُوْحِيَ إِلَيْكَ مِنَ الْكِتَابِ وَأَقِمِ الصَّلَاةَ إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ ...) (عنكبوت/۴۵)

۹. (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا * وَسَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَأَصِيلًا) (احزاب/۴۱-۴۲)

۱۰. (... ثُمَّ إِذَا حَوَّلَهُ نِعْمَةً مِنْهُ نَسِيَ مَا كَانَ يَدْعُوًا إِلَيْهِ مِنْ قَبْلُ ...) (زمر/۸)

۱۱. (وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنفُسَهُمْ أُولَٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ) (حشر/۱۹)

۱۲. (... إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُفٍ * أَنْ رَأَاهُ اسْتَعْجَىٰ) (علق/۶-۷)

ترجمه آیات

۱. « خداوند بر دل های آنان مهر زده، (دیگر نور خداشناسی در دل آنان وارد نمی شود) و بر گوش ها و چشم های آنان پرده افکنده که دیگر سخن حق را نمی شنوند و نشانه های بودن او را نمی بینند».

«فقط خود را فریب می دهند».

۲. «فقط خود را می بینند، در حالی که نمی دانند».

ص : ۳۲۳

«آنان که آن گاه که کار بد می کنند یا به نفس خویش ستم می کنند فوراً خدا را یاد کرده و برای گناهان خود آمرزش می طلبند».

۳. «افراد متقی و پرهیزکار اگر دچار وسوسه شیطانی شوند خدا را یاد می کنند سپس بصیر و بینا می شوند».

۴. «یاد خدا مایه آرامش دلها است».

۵. «کیست ستمگرتر از آن کس که آیات خدا به او تذکر داده شود، آن گاه از آن روی گرداند و کارهای زشتی را که قبلاً انجام داده است فراموش کند».

۶. «من خداوندم جز من خدایی نیست مرا پرستش کن و نماز را برای من بر پا دار».

۷. «داوران دادگاه که بت پرست بودند، پس از تذکر ابراهیم به خویشان بازگشتند و گفتند: شما مردم ستمگری هستید».

۸. «آنان که جز خدا برای خویش اولیایی برگزیده اند (تا آنان را در سختی ها و دشواری های زندگی کمک کنند) به سان عنکبوتند که برای خود لانه ای می تند (و بر آن اعتماد می کنند) در حالی که سست ترین خانه ها، لانه عنکبوت است اگر بدانند».

۹. «آنچه به تو از کتاب وحی شده است تلاوت بنما نماز را بر پا دار، نماز از بدی ها و زشتی ها باز می دارد».

۹. «ای افراد با ایمان خدا را بیشتر یاد کنید. و او را صبح و شب تسبیح نمایید».

۱۰. «آن گاه که نعمتی از سوی خدا به او ارزانی شد، خدایی را که قبلاً می خواند فراموش می کند».

۱۱. «مانند کسانی نباشید که خدا را فراموش کردند. سرانجام خداوند آن ها را به فراموشی خویشان دچار ساخته است».

۱۲. «انسان آن گاه سرکشی می کند که احساس بی نیازی کند».

اشاره

فراموشی، مقابل آن یاد آوری است، این دو، حالت روانی هستند که عارض نفس و روح انسانی می گردند. حقیقت فراموشی این است که ذهن هنگام نیاز با مراجعه مجدد، چیزی را که در گذشته اندوخته بود، نمی یابد؛ ولی دستگاه حافظه ممکن است در نهان خانه خود تصویری از آن داشته باشد که به عللی نتواند به آن دست یابد.

رو به روی آن «تذکر و یادآوری» است که در مراجعه مجدد، مفاهیم و یا تصاویر قبلی در ذهن انسان مجسم می گردد.

فراموشی عللی دارد که در کتاب های روان شناسی، به آن ها اشاره شده است که مهم ترین آن ها ضعف دستگاه حافظه، بی اهمیت تلقی کردن چیز فراموش شده، متمرکز نساختن دستگاه ذهن به یک نقطه معین، غفلت از نقاط دیگر و ... می باشد.

به همین خاطر نسیان و فراموشی یکی از ویژگی های نوع انسان شمرده می شود و جز انسان های انگشت شمار، کسی از آن در امان نیست؛ ولی باید توجه داشت که یک قسمت از فراموشی ها اختیاری است و انسان می تواند از آن ها جلوگیری کند؛ از این جهت برخی از نسیان ها به خاطر پی آمدهای بدی که دارند، در قرآن نکوهش شده اند.

از میان نسیان های نکوهیده در قرآن می توان چند نمونه از آن ها را یاد کرد:

نسیان های نکوهیده در قرآن

۱. نسیان جرایم

فراموش کردن گناهان دیرینه، از جمله نسیان هایی است که در قرآن از

آن مذمت شده است؛ زیرا از یاد بردن آن ها حاکی از آن است که فرد گنهکار، لغزش خود را کوچک شمرد و آن را ناچیز تلقی کرده است و همین امر سبب می شود که انسان بار دیگر با سهولت به همان گناه باز گردد؛ در حالی که گناه روح انسان را دچار تیرگی و آلودگی می کند، نباید بدان رو کند. قرآن در این مورد می فرماید:

(وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ ذُكِّرَ بِآيَاتِ رَبِّهِ فَأَعْرَضَ عَنْهَا وَنَسِيَ مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ...): «کیست ستمگرتر از آن کس که آیات خدا به او تذکر داده شود، آن گاه از آن روی گرداند و کارهای زشتی را که قبلاً انجام داده است فراموش کند» (۱).

آسان ترین پی آمد از یاد بردن گناهان، همان طور که گفته شد، آسان شدن بازگشت به آن است؛ از این جهت قرآن چنین شخصی را ستمکارترین فرد خوانده که قبل از همه، به خودستم روا می دارد.

۲. نسیان خدا

خطرناک تر از فراموشی جرایم، از یاد بردن خدا است، خدایی که سرچشمه هستی بوده و بندگان خود را در برابر اعمال نیک و بد، پاداش و کیفر می دهد در چنین انسانی، همه خواهش های حیوانی زنده می شود؛ در نتیجه هر نوع قید و بندی را زیر پا می نهد.

در برخی از آیات قرآن مجید به این نوع از نسیان اشاره شده است که ذیلاً برخی را یادآور می شویم:

(... ثُمَّ إِذَا حَوَّلَهُ نِعْمَةً مِنْهُ نَسِيَ مَا كَانَ يَدْعُوا إِلَيْهِ مِنْ قَبْلُ...): «آن گاه

ص : ۳۲۶

که نعمتی از سوی خدا به او ارزانی شد، خدایی را که قبلاً می خواند فراموش می کند».(۱)

در این آیه علت فراموشی، فزونی و غرق شدن در نعمت معرفی شده است؛ در حالی که در آیه دیگر، این حقیقت به تعبیر دیگر وارد شده است. و قرآن احساس بی نیازی را مایه طغیان و حد و مرز نشناسی انسان می داند. چنان که می فرماید: (... إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُفٍ ﴿۱۷﴾ «انسان آن گاه سرکشی می کند که احساس بی نیازی کند».(۲)

دارایی و مال و منال، هنگامی مایه فراموشی خدا، و پایه گذار سرکشی و شکستن قید و بندها می گردد که نعمت های مادی و همه اسباب را، بی کم و کاست مؤثر بداند و تصور کند که این وسایل مادی بدون مشیت الهی می تواند غبار غم و رنج را از چهره انسان بزدايد. این جا است که قرآن پایدارترین وسایل و پناهگاه مادی را سست تر از لانه عنکبوت می خواند و همه را غیر قابل اعتماد می شمارد:

(مَثَلُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْلِيَاءَ كَمَثَلِ الْعَنْكَبُوتِ اتَّخَذَتْ بَيْتًا وَإِنَّ أَوْهَنَ الْبُيُوتِ لَبَيْتُ الْعَنْكَبُوتِ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ) «آنان که جز خدا برای خویش اولیایی برگزیده اند (تا آنان را در سختی ها و دشواری های زندگی کمک کنند) به سان عنکبوتند که برای خود لانه ای می تند (و بر آن اعتماد می کند) در حالی که سست ترین خانه ها، لانه عنکبوت است اگر بدانند».(۳)

ص : ۳۲۷

۱- [۱] زمر/۸.

۲- [۲] علق/۶-۷.

۳- [۳] عنکبوت/۴۱.

بدترین فراموشی ها، فراموشی خویشتن است. اگر انسان در دو مرحله نخست، گناه و یا علت و آفریننده خویش را فراموش می کند این بار، بدبختی و تیره روزی او به پایه ای می رسد که خویشتن را فراموش می کند. و تا آن اندازه از خود بیگانه می گردد که سعادت و خوشبختی خود را از یاد می برد و هر روز با فرو رفتن بیشتر در گناه، برای تباهی و نابودی خود می کوشد.

در قرآن مجید به این نوع از فراموشی، در آیاتی اشاره شده است که برخی را یادآور می شویم:

(وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ ...) : «مانند کسانی نباشید که خدا را فراموش کردند. سرانجام خداوند آن ها را به فراموشی خویشتن دچار ساخته است».(۱)

چگونه خدا فراموشی مایه خود فراموشی است

نکته مهم در این آیه این است که «خویشتن فراموشی» نزدیک ترین میوه فراموش کردن خدا معرفی شده است. اکنون باید دید چگونه فراموشی خدا، مایه خود فراموشی است. این مطلب را با دو بیان می توان اثبات کرد:

۱. یادآوری خدا مایه دوری از گناه و در مقابل، فراموشی خدا مایه آلودگی به آن می باشد و فرد غرق در گناه چنان در پاسخ گویی خواسته های حیوانی فرو می رود که، جایگاه انسانی خود را فراموش می کند و به صورت حیوانی در می آید که جز خور و خواب و شهوت، فکری در سر نمی پروراند. و

ص : ۳۲۸

بدیهی است که چنین کسی، حیوانی است به صورت انسان!

علی (علیه السلام) درباره گروهی که انسانیت خود را فراموش کرده و به صورت حیوانی درآمده اند چنین می فرماید:

«قیح علی العاقل أن یکون بهیمه و قد أمکنه أن یکون إنساناً؛ برای خردمند زشت است که خوی حیوانی پیدا کند؛ در حالی که می تواند انسان باشد (و خویشتن را با اخلاق انسانی و خوی پسندیده بیاراید)» (۱).

خلاصه: یاد خدا، مایه آراستگی نفس به رفتارهای خوب انسانی و قهراً مایه حفظ شئون انسانیت است؛ در حالی که فراموشی خدا، مایه آلودگی به گناه و زشتی ها و غلبه روح حیوانی است؛ از این رو فراموشی خدا، مایه فراموشی خویشتن (انسانیت) معرفی شده و طبعاً یاد خدا، مایه جلا- یافتن برتری ها و وارستگی های انسانی است. شما اگر زندگانی فردی و اجتماعی کسانی را که خدا را فراموش کرده اند و توجهی به او ندارند، ملاحظه کنید خواهید دید، درندگان هستند که از انسانیت، تنها صورتی را یدک می کشند نه سیرتی. و چیزی که انسان را از حیوان نیرومند درنده جدا می سازد، خوی انسانی و اخلاقی او است و پشتوانه آن یاد خدا، یاد مقامات و اولیای الهی و یاد درکات دوزخیان می باشد. هرگاه چنین صفات و سجایایی از دست آدمی گرفته شود، قهراً حیوانی بیش نخواهد بود و به قول معروف:

آدمی زاده طرفه معجونی است *** کز فرشته سرشته وز حیوان

گر کند میل این، شود کم از این *** و ر کند میل آن، شود به از آن

ص : ۳۲۹

۱- [۱] شرح حدیدی، ج ۱۰، ص ۴۰۶.

جان آدمی از دو نیروی مختلف به نام های عقل و نفس ترکیب شده که یکی حکم بازدارنده و دیگری حکم وادار کننده و هیجان دارد، عقل و وجدان در محیطی که نفس انسانی برای ارضای غرایز، مانع و رادعی نمی بیند، توان مهار آن کم می شود؛ در نتیجه، نفس در محیط آزاد، به هر سو چنگ می اندازد و سرنوشت ساز می شود و سرنوشت گروهی که زمام زندگی آنان به دست نفس و گرایش های بی مرز نفس اماره بیفتد، بسیار روشن است. چنین فردی، سعادت و خوشبختی خویش را کاملاً فراموش می کند و در حقیقت خود را فراموش می کند و بر کعبه خواهش های خود، بوسه می زند. و به قول شاعر:

تا به دیو خشم و شهوت، مام نفس آبتن است *** عمر ما را عاقبت، سوز آتشی در خرمن است

خود چه خواهی کرد با خصمی که در پهلوی تو *** هر بدی را کان و، هر شور و شری را معدن است

این گروه، از نظر قرآن «خود فریبان» یا خودپسندان می باشند که بدترین خیانت ها را بر خویش روا می دارند:

(... وَ مَا يَخْتَدِعُونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ ...) : «فقط خود را فریب می دهند».(۱) (... وَ مَا يُضِلُّونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَ مَا يَشْعُرُونَ) : «فقط خود را می بینند، در حالی که نمی دانند».(۲)

ص : ۳۳۰

۱- [۱] بقره/۹.

۲- [۲] آل عمران/۶۹.

۲. یاد خدا، از سرمایه های پر ارج انسانی است که با سرشت بشر آمیخته شده و یکی از ابعاد وجود او را تشکیل می دهد. و در قرآن و احادیث اسلامی از آن به «معرفت فطری» یاد شده است. خداشناسی فطری با بالا رفتن سن کودک، کم کم شکفته تر شده و کودک در صدد تحقیق از اسرار هستی و شناخت سر سلسله وجود برمی آید.

معنی فطری بودن یاد خدا این است که، ریشه های آن در اعماق وجود ما قرار دارد چونان بسیاری از درون مایه های گمراهی که با خلقت و آفرینش ما همراه می باشند؛ ولی چه بسا ممکن است که «معرفت فطری» به عللی کم فروغ گردد؛ ولی هیچ گاه ریشه کن نمی شود. و در این مورد، تجربه مؤید این معنی است. ما توضیح این قسمت را در کتاب «راه خداشناسی»^(۱) آورده ایم. در این زمینه یکی از دانشمندان می گوید:

«ایمان یک امر طبیعی است و مستقیماً زاده نیازمندی های درونی و احساساتی ما است دین را یک قرن زیر فشار بگذار و بعد فشار را کم کن، و ببین که چطور دوباره در طی یک سال سر می زند».^(۲)

بنابر این، فراموشی خدا، یک نوع خودفراموشی است؛ زیرا یاد خدا و به قول روان شناسان «حس مذهبی» مانند «حس کنجکاوی» جزء سرشت ما است؛ همان طور که اگر «حس کنجکاوی» از انسان گرفته شود، شخصیت او آسیب می بیند. همچنین اگر انسان خدا را فراموش کند، در حقیقت سرشت و شخصیت خود را فراموش کرده و به صورت کوردلی در می آید که، از شناخت خود نیز ناتوان می گردد.

ص : ۳۳۱

۱- [۱] به صفحات ۶۲_۷۳ مراجعه شود.

۲- [۲] لذات فلسفه، ص ۴۷۶.

امیر مؤمنان می فرماید: «مَنْ نَسِيَ اللَّهَ سَبَحَانَهُ أَنْسَاهُ نَفْسَهُ وَ أَعْمَى قَلْبَهُ»؛ کسی که خدا را فراموش کند، خدا او را به خود فراموشی دچار می کند و بصیرت را از دل او می گیرد». (۱)

کسانی که دچار «خدا فراموشی» می شوند، بر دو نوعند:

۱. گاهی بر اثر گذشت زمان، ریشه های خدا شناسی در دل کم سو می شود و بارور شدن دیگر باره آن، به صورت محال عادی درمی آید. این گروه کسانی هستند که، قرآن در مورد آنان می فرماید: (حَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَ عَلَى سَمْعِهِمْ وَ عَلَى أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةً...)؛ «خداوند بر دل های آنان مهر زده، (دیگر نور خداشناسی در دل آنان وارد نمی شود) و بر گوش ها و چشم های آنان پرده افکنده که دیگر سخن حق را نمی شنوند و نشانه های بودن او را نمی بینند». (۲)

۲. در برابر آنان کسانی دیگر هستند که بر اثر فرمان های شیطانی، گاهی از یاد خدا بیرون می روند و به دام خودسری و گناه می افتند؛ ولی چیزی نمی گذرد که برق ایمان دل های کم فروغ آنان را روشن می سازد و تیرگی به روشنی مبدل می شود؛ از این رو بار دیگر به یاد خدا افتاده و یادآور می شوند. قرآن در آیه زیر به این حقیقت اشاره می کند و می فرماید:

(إِنَّ الْعٰذِنَ اتَّقٰوًا اِذَا مَسَّهُمْ طٰٓئِفٌ مِّنَ الشَّيْطٰنِ تَذَكَّرُوْا فَاِذَا هُمْ مُبْصِرُوْنَ) : «افراد متقی و پرهیزکار اگر دچار وسوسه شیطانی شوند خدا را یاد می کنند سپس بصیر و بینا می شوند». (۳)

ص : ۳۳۲

۱- [۱] فهرست غرر الحکم، ص ۳۸۱.

۲- [۲] بقره/۷.

۳- [۳] اعراف/۲۰۱.

گاهی که گام از دایره فکر و اندیشه بیرون نهاده و نیرنگ شیطانی آنان را می لغزند چیزی نمی گذرد که ، ندامت و پشیمانی به آنان دست داده و به سوی خدا باز می گردند.

(وَ الَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ فَاسْتَيْعَفُوا لِيَتَذُبُّوهُمْ...): «آنان که آن گاه که کار بد می کنند یا به نفس خویش ستم می کنند فوراً خدا را یاد کرده و برای گناهان خود آمرزش می طلبند». (۱)

امیر مؤمنان در حدیثی، مفاد آیه را یاد می کند و می فرماید:

«ذَكَرُ اللَّهُ دَعَامَةَ الدِّينِ وَعَصَمَهُ مِنَ الشَّيْطَانِ»؛ یاد خدا ستون استوار دین در قلوب، و مصونیت از پیروی از افکار شیطانی است».

از آیه دیگر استفاده می شود که هدف از اقامه نماز، یاد خدا است، آنجا که می فرماید:

(إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدْنِي وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِتَذَكَّرُنِي): «من خداوندم جز من خدایی نیست مرا پرستش کن، و نماز را برای من بر پا دار». (۲)

نماز که تنها برای زنده نگاه داشتن یاد خدا است در جای دیگر عامل باز دارنده ای جلو کارهای زشت معرفی شده است.

(أَتْلُ مَا أُوْحِيَ إِلَيْكَ مِنَ الْكِتَابِ وَأَقِمِ الصَّلَاةَ إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ): «آنچه به تو از کتاب وحی شده است تلاوت بنما نماز را بر پا دار، نماز از بدی ها و زشتی ها باز می دارد». (۳)

ص : ۳۳۳

۱- [۱] آل عمران/۱۳۵.

۲- [۲] طه/۱۴.

۳- [۳] عنکبوت/۴۵.

یکی از ویژگی های نماز، بازدارندگی از منکرات و محرمات است به این صورت که نماز یاد خدا است و یاد خدا، یاد پاداش ها و کیفرهای الهیاست؛ پس چنین یادی، چون سدی، برابر روی کرد به گناه نقش دارد. یاد خدا به دیده نام آوران الهی، توجه به کمال مطلق و جمال بی نقص و حاکمیت بی چون و چرای او است. و توجه به چنین قدرت بی پایانی نزد نفوس مستعد و آماده، ناخواسته انسان را به سوی کمال رهنمون می گردد، و کسی که در هاله چنین کمال قرار گیرد، گرد فحشا و منکر که حجاب بزرگ بین او و کمال مطلق است، نمی گردد. به همین خاطر، در آیه دیگر، یاد خدا مایه آرامش دل و جان معرفی شده است چنان که می فرماید: (... أَلَا - بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ): «یاد خدا مایه آرامش دلها است». (۱) دل در پناه خدا، حاکمیت بی چون و چرا، سرچشمه مهربانی ها، در برابر حوادث ناگوار، خود را نمی بازد، و آرامش خود را از دست نمی دهد؛ زیرا یک چنین تکیه گاه نیرومندی دارد.

بدان دلیل که یاد خدا تأثیر فراوانی در زندگی معنوی و مادی انسان دارد، امام صادق (علیه السلام) می فرماید: «هر فریضه الهی برای خود حدی دارد که با رسیدن به آن حد، عمل پایان می پذیرد؛ مثلاً روزه ماه رمضان برای خود انجामी دارد و پایان آن یک ماه روزه در سال است. فریضه حج برای خود مرزی دارد و آن مجموع کارهایی است که انسان در فریضه حج انجام می دهد، جز یاد خدا، «فَإِنَّ اللَّهَ لَمْ يَرْضَ مِنْهُ بِالْقَلِيلِ وَ لَمْ يَجْعَلْ لَهُ حُدًّا يَنْتَهَى إِلَيْهِ».

«جز یاد خدا که خداوند به کم از آن قانع نشده و برای آن حدی معین نساخته است».

ص : ۳۳۴

سپس امام این آیه را تلاوت می کند:

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا * وَسَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَأَصِيلًا): «ای افراد با ایمان خدا را بیشتر یاد کنید و او را صبح و شب تسبیح نمایید».

اینک ما (۱) گفتگوی پیرامون، «خدا فراموشی» که ملازم با «خویشتن فراموشی» و به تعبیر امروز «از خود بیگانگی انسان» است را، جمع کرده و گفتار در زمینه یاد خدا را که در قرآن به صورت گسترده وارد شده است به جای دیگر موکول می کنیم.

یادآوری دو نکته

۱. امروز در مکتب های فلسفی غرب گفتار مهمی وجود دارد که عبارت است از:

«از خود بیگانگی»، «خویشتن گرایی» و یا «بازگشت به خویشتن» ولی باید توجه نمود که هر دو معنی به روشنی در قرآن مجید وارد شده است.

قرآن به موضوع «از خود بیگانگی» در آیه مورد بحث اشاره می کند و می فرماید: (فَأَنسَاهُمْ أَنفُسَهُمْ) چنانچه به موضوع بازگشت به خویشتن در تشریح دادگاه ابراهیم اشاره شده: (فَرَجَعُوا إِلَىٰ أَنفُسِهِمْ فَقَالُوا إِنَّكُمْ أَنْتُمُ الظَّالِمُونَ): «داوران دادگاه که بت پرست بودند، پس از تذکر ابراهیم به خویشتن بازگشتند و گفتند: شما مردم ستمگری هستید». (۲)

گروهی که در برابر بت های چوبی و فلزی پیشانی به خاک می ساینند و آنها را در سرنوشت و سعادت خویش مؤثر می دانند، انسانیت خود را فراموش

ص : ۳۳۵

۱- [۱] احزاب/۴۱-۴۲.

۲- [۲] انبیاء/۶۴.

می کنند و عقل و خرد انسانی را از دست می دهند و آن گاه که در برابر دلایل استوار خداشناسان ناتوان می مانند، به فطرت اصیل انسانی که سالیان درازی از آن فاصله گرفته بودند باز می گردند. و می فهمند که چگونه سالیان درازی با اندیشه ای که سرشت و خرد انسانی آن را محکوم می کرد، به سر برده اند. قرآن نام این نوع بیداری را، بازگشت به فطرت و خویشتن می داند و می فرماید: (فَرَجِعُوا إِلَىٰ أَنفُسِهِمْ) : «به فطرت سالم و انسانیت خویش بازگشتند».

۲. مارکسیسم از هواداران «انسان مسلکی» و «خویشتن گرایی» و به اصطلاح «اومانیسم» است. مارکس می گوید: «علاقه انسان به مال و ثروت و خداوند، موجب یک نوع از خودبیگانگی است؛ زیرا چنین انسانی به چیزی دل می بندد که از درون و خویشتن او بیرون است، و باید برای بیرون رفتن از خود بیگانگی اقتصادی، از خودبیگانگی مذهبی، مالکیت اختصاصی و علاقه به خدا و مذهب از بین برود، تا انسان از خود بیگانگی درآمده و به خویشتن گرایی برسد».

نقد نظریه مارکس در این زمینه در این مجال کوتاه ممکن نیست فقط دو مطلب را یادآور می شویم:

نخست: مارکسیسم تکامل انسان و جامعه را در گرو تکامل ابزار تولید می داند و معتقد است که با پیشرفت قهری وسایل تولید که زیربنای تکامل است، انسان و جامعه تکامل پیدا می کند، آیا مکتبی که عامل تکامل را در درون انسان جستجو نمی کند و عامل خارج از ذات او را مایه تکامل می اندیشد، چگونه می تواند دم از اومانیسم و انسان مسلکی بزند؟!

دوم: مالکیت شخصی آن گاه مایه از خود بیگانگی می گردد که مال و ثروت شخصی هدف باشد نه وسیله. هرگاه درویشی به خرقة خود دلبستگی

پیدا کند، از خود بیگانه می گردد؛ ولی اگر فرد متمکن، ثروت خود را وسیله ای بیش نداند و دنیا را گذرگاه، نه توقفگاه بیندیشد، زاهد و درویش و صد در صد خویشتن گرای خواهد بود که ملک و مال را وسیله ای برای دفع سرما و گرما و تشنگی و گرسنگی می داند.

درباره علاقه به خدا و مذهب، سخن به گونه دیگر است؛ زیرا هر نوع علاقه به غیر، مذموم و مایه انحطاط نیست. گاهی علاقه به غیر و ارتباط با موجود کامل و برتر، به سان علاقه شاگرد به استاد، مایه تکامل و تعالی است. ارتباط انسان با خدا ارتباط فقر مطلق با غنای مطلق، نقص محض با کمال محض است. و هرگز نباید چنین پیوندی را از خود بیگانگی مذهبی خواند. (۱)

استاد عالیقدر حضرت علامه طباطبائی رحمه الله روزی این چند بیت را برای نگارنده خواند و مضمون آن با موضوع بحث کاملاً مناسب است؛ از این جهت در این جا نقل می کنیم:

مهر خوبان دل و دین از همه بی پروا برد *** رخ شطرنج نبرد آنچه رخ زیبا برد

تو مپندار که مجنون، سر خود مجنون شد *** از سمک، تا به سما، کشش، کشش لیلا برد

من به سرچشمه خورشید نه خود بردم راه *** ذره ای بودم و عشق تو مرا بالا برد

خم ابروی تو بود و کف مینوی تو بود *** که در این بزم بگردید و دل شیدا برد

ص : ۳۳۷

۱- [۱] برای آگاهی بیشتر از سستی و بی پایگی ادعای مارکسیسم درباره گرایش های مذهبی به کتاب «مارکسیسم و مذهب» صفحات ۱۶_۲۰ مراجعه فرمایید.

آیات موضوع

۱. (وَ رَاوَدَتْهُ الَّتِي هِيَ فِي بَيْتِهَا عَنْ نَفْسِهِ وَغَلَّقَتِ الْأَبْوَابَ وَقَالَتْ هَيْتَ لَكَ قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ إِنَّهُ رَبِّي أَحْسَنَ مَثْوَايَ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ) (يوسف/۲۳)

(لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةً لِأُولِي الْأَلْبَابِ ...) (يوسف/۱۱۱)

۲. (... وَ أُوْتِيَتْ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ ...) (نمل/۲۳)

(... مَا كُنْتُ قَاطِعَةً أَمْرًا حَتَّى تَشْهَدُونِ) (نمل/۳۲)

(قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُجْرِمِينَ) (نمل/۶۹)

۳. (... يُدْبِحُ أَبْنَاءَهُمْ وَيَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ ...) (قصص/۴)

۴. (... إِذْ قَالَتْ رَبِّ ابْنِ لِي عِنْدَكَ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ وَنَجِّنِي مِنْ فِرْعَوْنَ وَعَمَلِهِ وَنَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ) (تحریم/۱۱)

۵. (... أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى) (نازعات/۲۴)

۱. «بانویی که یوسف در خانه او بود، از وی خواهش مصرانه کرد و تمام درها را بست و گفت بشتاب به سوی آنچه که برای تو مهیا شده است. یوسف گفت از این کار به خدا پناه می برم. عزیز مصر بزرگ و صاحب ما است مرا گرامی داشته است ستمگران رستگار نمی شوند.»

«در سرگذشت آنان برای خردمندان عبرت است.»

۲. «وی (ملکه سبا) زنی بود که از تمام نعمت های مادی و معنوی برخوردار بود.»

«گفت من درباره هیچ موضوعی بدون شور و مشورت و تصدیق و گواهی شما تصمیم نمی گیرم.»

«بگو در روی زمین سیر کنید و سرانجام گنهکاران را تماشا کنید.»

۳. «کودکان را سر می برید و زنان را به اسیری می گرفت.»

۴. «پروردگارا! برای من نزد خویش در بهشت خانه بساز و مرا از فرعون و کردار او و همچنین از قوم ستمگر نجات بخش.»

۵. «من پروردگار برتر شما هستم.»

تفسیر موضوعی آیات

یکی از مباحث جالب و سازنده قرآن سرگذشت نامه ها است. اگر انتقاد صریح و بازگویی کاستی های دیگران در جاهایی مفید و سازنده باشد، در جاهایی هم نه تنها نتیجه بخش نیست؛ که نتیجه ناپسند دارد. گروهی چنان از خود راضی هستند که هرگز رک گویی را تحمل نمی کنند و زبان حال آنان این است که انتقاد خوب است؛ اما از دیگران. برای راهنمایی این گروه که

طبع سرکشی دارند و مزاجشان امر و نهی پذیر نیست، بهترین راه سخن گفتن در سرگذشت دیگران است. و بازگویی زندگانی مرگبار اقوام و ملل پیشین که از جهاتی با مزاج شنونده سازگار است، چون داروی تلخی است که به صورت قرص همراه با روکشی شیرین به بیماران بد مزاج، داده می شود. حدیث دیگران هرچه هم تلخ و زهرآگین باشد چون درباره دیگران است و لبه تیز آن متوجه شنونده نیست واکنش تنیدی نخواهد داشت و معنویت داستان در هوش نهان و عقل باطن نفوذ کرده و در نتیجه در انسان وجدانی روشن و ضمیری آگاه پدید می آورد.

خوشر آن باشد که وصف دلبران..

آثار پرورشی داستان های قرآن به جهاتی است که خود قرآن آن را پسندیده:

الف. قهرمانان داستان های قرآن مولود خیال و اندیشه و پندار کسی نیست که واقعیت نداشته باشد.

سرگذشت نامه هایی که امروزه به صورت «داستان» چاپ و منتشر می گردد اگر هم مضر و گمراه کننده نباشد، بازدهی آموزشی یک سرگذشت صد در صد طبیعی را ندارد؛ زیرا بیشتر خوانندگان از ساختگی بودن و خیال پردازی ذهن نویسندگان داستان ها، آگاهند. هرچه هم نویسنده «داستان» کوشش کند که به گفتار خود رنگ طبیعی بخشد و سرگذشت را یک امر واقعی و به دور از دروغ و پندار جلوه دهد، ولی سابقه ذهنی خواننده به این که بیشتر آن ها واقعیت ندارند، اثر خود را به جا می گذارد.

قهرمانان این نوع داستان ها به فرض این که افراد آلوده نباشند، نمی توانند الگوهای خوبی برای افراد باشند؛ زیرا انسان باور نمی کند که همه این

صحنه‌ها واقعیت داشته باشد. چه، تصور می‌کند که این همه رویدادهای تلخ و شیرین و برخوردهای موجود در آن، ساخته خیال پردازی‌های نویسنده بوده و از اندیشه و پندار او سرچشمه می‌گیرد. در صورتی که داستان‌های قرآن از واقعیات گوارا و ناگوار آن، از صمیم حقایق سرچشمه می‌گیرد و در بردارنده یک رشته واقعیاتی است که به نوشتار درآمده و قابل مقایسه با پرداخته‌های دست بشر نیست.

قرآن به این نکته در مواردی اشاره می‌کند؛ مثلاً آنجا که داستان یوسف را شرح می‌دهد در پایان داستان می‌فرماید: (... ما كَانَ حَدِيثًا يُفْتَرَى وَلَكِنْ تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ ...): «این سخنی نیست که ساخته باشند بلکه تصدیق کتاب‌هایی است که پیش از قرآن بوده است».^(۱)

اگر تاریخ، بزرگ‌ترین آزمایشگاه زندگی باشد، داستان‌های راستین قرآن مؤثرترین و مطمئن‌ترین آموزشگاه زندگی است که ما را به نتایج قطعی کردار و رفتار ملل جهان آشنا می‌سازد.

ب. قرآن در نقل داستان‌های خود اهداف عالی را تعقیب می‌کند و با بیان این سرگذشت‌ها می‌خواهد در نوع خود الگوهایی را به جامعه بشری بدهد که آنان را با رستگاری و یا بدبختی ملت‌های پیشین آشنا سازد. و این حقیقت از بررسی اجمالی داستان‌ها به خوبی به دست می‌آید.

نخستین داستان قرآن از نظر قدمت زمان، سرگذشت شیطان و نپذیرفتن سجده بر آدم است. آموزش‌های این داستان بر کسی پوشیده نیست و آخرین داستان قرآن از نظر زمان، «سپاه پیل» است که پیام‌های برجسته اجتماعی و اعتقادی فراوانی دارد. و اگر یک داستان در قرآن به مناسبت‌هایی تکرار می‌شود

ص : ۳۴۱

به خاطر نکات تازه ای است که در تکرار، وجود دارد و یا به خاطر مناسبتی است که ایجاب می نماید بار دیگر آن سخن بازگو شود. در هر حال این کتاب آسمانی در طرح زندگی پیشینیان و یا بازگفتن مبارزه پیامبران، به دنبال یک رشته اهداف انسانی و اجتماعی است که با اندک توجهی روشن می گردد.

قرآن به دور از طرح داستان های عشقی، پلیسی، جنایی و... آن چه سزاوار و شایسته است همراه عفت، بیان کند اگر سخن به مسائل جنسی و عشقی هم برسد گفتنی ها را می گوید؛ اما کوچک ترین لغزشی از چارچوب رویدادهای اخلاقی ندارد.

نویسندگان حرفه ای امروز می کوشند فصل خاصی را به زیبایی چهره، کمان ابرو و ستبری سینه قهرمان داستان، سخن سرایی کنند و در داستان های پلیسی و جنایی کوشش می شود که به خواننده راه فرار از قانون و این که در دام پلیس نیفتد آموخته شود. و چنان چهره ای از او ترسیم کنند که اثری از بزه کاری وی بر جای نماند. حاشا که قرآن گرد این مباحث برود و در آن اشاره ای به بدآموزی ها باشد.

دقت در مضمون آیه زیر، ما را به متانت و عفت بیان قرآن آشنا می سازد:

(وَأَوْدَتُهُ لَئِي فِي بَيْتِهَا عَيْنٌ نَّفْسِيهِ وَغَلَّقَتِ الْأَبْوَابَ وَقَالَتْ هَيْتَ لِمَكَ قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ إِنَّهُ رَبِّي أَحْسَنَ مَثْوَايَ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ): «بانویی که یوسف در خانه او بود، از وی خواهش مصرانه کرد و تمام درها را بست و گفت بشتاب به سوی آنچه که برای تو مهیا شده است. یوسف گفت: از این کار به خدا پناه می برم. عزیز مصر بزرگ و صاحب ما است مرا گرامی داشته است ستمگران رستگار نمی شوند».^(۱) اینک نکات این آیه را یادآور می شویم:

ص : ۳۴۲

۱. در لغت عرب درخواست اصرار آمیز را «راود» می گویند. این واژه حاکی است که همسر عزیز بر درخواست خود بسیار پافشاری نمود؛ اما به خاطر عفت بیان از بازگویی موارد اصرار که همان کام گیری می باشد خودداری می کند.

۲. هرگز نام اصرار کننده را نمی برد و نمی گوید: زلیخا یا همسر عزیز از او درخواست مصرانه کرد؛ بلکه او را با جمله (الّتی هو فی بیتها) معرفی می کند؛ یعنی بانویی که یوسف در خانه او بود و از طریق تسلط اصرار کننده بر یوسف و این که او پیوسته در چنگال آن بود، به استقامت فوق العاده یوسف اشاره می کند.

۳. جمله (و غلقت الأبواب): «درها را بست» ترسیم کننده خلوتگاه عشق است؛ ولی نه به صورت صریح و آشکار.

۴. جمله (قالت هیت لک): «بشتاب به سوی آنچه برای تو آماده شده است» آخرین سخنی است که آن بانو برای رسیدن به آرزوی خود، به یوسف می گوید. امّا چقدر سنگین و پر متانت، بی آن که در آن تحریک باشد. همچنین است دیگر جمله های این آیه و دیگر آیه های این سوره که در جای جای آن از متانت در بیان و عفت در سخن، کاملاً برخوردار است.

ج. سومین ویژگی داستان های قرآن که زیربنای آثار تربیتی آن را تشکیل می دهد، همان فزونی مایه های عبرت و درس های زندگی در سراسر داستان های آن است؛ چه بسا در یک سرگذشت مانند داستان یوسف، چهل درس عبرت است که تنها به یک نکته اشاره می کنیم:

دقت در این سرگذشت ما را به یک اصل حساس که از هر نظر مایه

اعتبار است رهبری می کند و روشن می سازد که اراده الهی بالاتر و برتر از تمام نقشه های شیطانی بشری است تا آن جا که وسیله ای را که انسانی برای نابودی هم نوع خود فراهم می کند، خدا آن را وسیله ترقی او قرار می دهد.

برادران یوسف او را به چاه افکندند و او را به بهای چند درهم فروختند. (۱)؛ ولی همین کار، پل پیروزی او گردید و سبب شد که در مهد عزت و در آغوش نعمت در میان قصرهای بزرگ عزیز مصر قرار گیرد. زلیخا او را متهم کرد و به زندانش انداخت؛ ولی همین زندان مایه نام آوری او گردید. سرانجام امین ملک فراعنه مصر شد. (۲)

برادران یوسف پیراهن خون آلود وی را برای پدر آوردند و او از دیدن این منظره سخت متأثر گردید و آن چنان در دریای غم فرو رفت که بینایی خود را از دست داد. (۳) ولی بار دیگر پیراهن یوسف مایه بازگشت بینایی یعقوب گشت (۴) تو گویی وسایل مادی جهان مانند سکه دو رو است و اگر اهریمن صفتان، از یک روی آن استفاده کنند اراده الهی اثر آن را خنثی ساخته و روی دیگر آن را ظاهر می سازد.

الگوهای روشن و بزرگ

قرآن در هر موضوعی که سخن می گوید، سعی دارد بزرگ ترین قهرمان آن موضوع را معرفی کند، قهرمانی که می تواند برای آن موضوع بهترین الگو

ص : ۳۴۴

۱- [۱] یوسف / ۱۵ و ۲۰.

۲- [۲] یوسف / ۵۴ و ۵۶.

۳- [۳] یوسف / ۸۴.

۴- [۴] یوسف / ۹۳.

باشد، از باب نمونه: آن جا که قرآن می خواهد در مورد بزرگ ترین جباران جهان و ستمگران دوران سخن بگوید و این که چگونه اراده الهی بینی این گروه را به خاک مذلت مالید و آنان را محو و نابود ساخت، از قدرتمندترین ستمگران جهان سخن می گوید. و زندگی فرعون و نمرود را دست مایه بحث قرار می دهد. اولی لایف خدایی می زد و می گفت: (أَنَا رَبِّكُمْ الْأَعْلَى) (۱) «من پروردگار برتر شما هستم». و کودکان را سر می برید و زنان را به اسیری می گرفت (۲) و پیوسته با داشتن سرزمین وسیع مصر و آب های جاری و گنج ها و خزائن فراوان، خود سری می کرد و قوم خود و پیروانش را به استعمار فکری می کشید. (۳) دومی ادعای الوهیت داشت و تصور می کرد که می تواند زنده کند و بمیراند و به نقل تواریخ، پیامبر خدا «ابراهیم» را در دل آتش افکند.

هنگامی که قرآن در کشمکش های عقل و نفس سخن می گوید و صحنه مبارزه این دو نیروی انسانی را ترسیم می کند، داستان یوسف و زلیخا را مطرح می سازد که بزرگ ترین نمونه برای مبارزه عقل و نفس است.

زمانی که قرآن می خواهد نمونه بارزی از بانوان مترقی و پرهیزگار را نشان دهد به شرح زندگی دختر عمران «مریم» که زیر نظر پیامبر عظیم الشانی مانند زکریا (۴) پرورش یافته بود، می پردازد. و در جاهایی از قرآن به فضایل انسانی و سجایای اخلاقی وی اعتراف می کند و او را برترین زنان عصر خود می خواند (۵).

ص : ۳۴۵

۱- [۱] نازعات/۲۴.

۲- [۲] «یذبح أبناهم و یستحیی نسائهم» (قصص/۴).

۳- [۳] به سوره زخرف آیه های ۵۱_۵۴ مراجعه بفرمائید.

۴- [۴] آل عمران/۳۷.

۵- [۵] آل عمران/۴۲.

و سوره ای به نام او نام می گذارد. (۱)

قرآن برای سوق دادن جامعه زنان به فداکاری و جانبازی در راه دین و چشم پوشی از مظاهر فریبنده زندگی و پشت پا زدن به جاه و جلال، ترسیمی کوتاه ولی پر مغز، از زندگی یک زن فداکار را ارائه می دهد که در راه معنویت و اندیشه های مذهبی، از همه چیز صرف نظر نمود و مرگ را در راه هدف مقدس، بسیار سهل و آسان شمرد.

این زن فداکار همان ملکه مصر «آسیه» است که در سرزمین فراعنه جلال و شکوه عظیمی داشت؛ ولی چون برخورداری مادی خود را با دیدگاه مقدس (خداپرستی) سازگار ندید، بر آن شد همه آن ها را رها سازد و به خدا رو کند و بخواهد برای او به جای کاخ های آسمان خراش و سر به فلک کشیده مصر، خانه ای در بهشت بسازد و او را از کردار زشت فرعون و کارگردانان ستمگر او رهایی بخشد. (۲)

آن جا که قرآن می خواهد الگویی از زنان با درایت و کفایت نشان دهد سرگذشت ملکه «سیبا» را عنوان کرده و می فرماید: وی زنی بود که از تمام نعمت های مادی و معنوی برخوردار بود. (۳) و گواه کار کشتگی او این است که پاسخ نامه سلیمان را به همه پرسى گذارد و برای پاسخ دادن به نامه وی خودسرانه دست به کاری نزد و در جمعی که شخصیت های بزرگ در آن جا گرد آمده بودند، به این نکته تصریح کرد و گفت: من در هیچ زمینه ای بدون

ص : ۳۴۶

۱- [۱] سوره مریم نوزدهمین سوره قرآن.

۲- [۲] «إِذْ قَالَتْ رَبِّ ابْنِ لِي عِنْدَكَ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ وَنَجِّنِي مِنْ فِرْعَوْنَ وَعَمَلِهِ وَنَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ» (تحریم/۱۱).

۳- [۳] «و اوتیت من کلّ شیء» (نمل/۲۳).

قرآن برای نمایاندن نتایج تربیت های غلط و معاشرت با افراد کج اندیش دو نمونه از زنان گمراه تاریخ را معرفی می کند (۲) که سرانجام به قهر و خشم الهی دچار گردیدند. با این که آنان افتخار همسری رسولان خدا را داشتند؛ اما بر اثر تربیت های غلط و یا معاشرت با گمراهان، نور نبوت که محیط زندگی آن ها را روشن ساخته بود، نتوانست خانه قلب آن ها را روشن سازد و آنان را از اسارت شهوت و بردگی هوی و هوس برهاند و سرانجام کار آنها به جایی رسید که به شوهران خود خیانت ورزیدند و در آتش خیانت خود سوختند. (۳)

قرآن با پیش کشیدن شیوه زندگی این الگوهای مختلف و متضاد می خواهد بگوید: یک زن هم می تواند بالاترین جای گاه نام آوران را به دست آورد و یا در پایین ترین اندازه از شخصیت خود، به پرتگاه های خواری دچار شود، که این در گرو پرورش های صحیح و یا اثر تربیت های نادرست و آمد و شدهای ناپسند زن است که از آن ها چنین شخصیت های مختلفی به وجود می آید.

در نتیجه، از این رهگذر به مریبان و مسئولان جامعه انسانی هشدار می دهد که در هر زمان و مکانی و در هر شرایط و اوضاعی می توان از طبقه زن، ناموران پرهیزگار و فداکار با درایتی، تحویل اجتماع داد. به این ترتیب رکن دوم اجتماع بشر را که توان دست یابی به بالاترین مقامات انسانی را دارد، می تواند به جایگاه درخور خود رهنمون شود.

ص : ۳۴۷

۱- [۱] «ما كنت قاطعه أمراً حتى تشهدون» (نمل / ۳۲).

۲- [۲] همسران حضرت نوح و لوط (علیهما السلام) .

۳- [۳] (تحریم / ۱۰) چنانکه می فرماید: «...فخانتاهما فلم یغنيا عنهما من الله شیئاً و قیلا دخلا النار مع الداخلین» .

در روزگار ما، پیشینه نویسی ملت ها به دست نویسندگان مادی صورت می گیرد و همت محققان تاریخ بر این معطوف است که زندگی ملل جهان را از نظر سیاسی و اقتصادی و فرهنگی مورد بررسی قرار دهند؛ در حالی که بررسی جهات اخلاقی و دینی نیاکان ما، خود حائز اهمیت بیشتری می باشد.

شکی نیست که رعایت جهات اخلاقی و دستورهای دینی با سرنوشت ملت ها، ارتباط تنگاتنگی دارد. گروهی که اصول اخلاقی و ضوابط دینی را رعایت کنند، در پوشش گسترده رحمت خدا قرار می گیرند؛ در حالی که سرانجام مجرمان و گنهکاران، درست نقطه مقابل این است. و نرمش و خشم خدا جز واکنش اعمال و نتیجه رفتار و کردار خوب و بد ملت ها، چیز دیگری نیست. و قرآن روی این جهت انگشت گذارده و دل های آگاه و پندگیر را متوجه آن می سازد چنان که می فرماید:

(قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُجْرِمِينَ): «بگو در روی زمین سیر کنید و سرانجام گنهکاران را تماشا کنید».(۱)

تاریخ جامع و پویا، تاریخی است که تمام جهات زندگی اقوام و ملل را در صفحات خود، فرا روی دیدگان بگذارد و از میان زوایای زندگی به جهات سیاسی، فرهنگی و اقتصادی اکتفا نکند. و رعایت امور اخلاقی و انجام دستورهای الهی و یا سرپیچی از آن ها را زیربنای حیات ملت تلقی کند که با دگرگونی این جهات، سرنوشت ها دگرگون می گردند و مسیر تاریخ عوض می شود.

ص : ۳۴۸

۱- [۱] همین مضمون به گونه ای در سوره نحل / ۳۶ وارد شده است.

سقوط نظامی فرانسه در آغاز جنگ بین المللی دوم، مغزها را تکان داد و همه را در شگفت بسیاری فرو برد. و جهانیان انگشت تعجب به دندان گرفتند که چگونه ملتی پیشرفته که کشورش مهد علم و صنعت بود، در برابر حمله نازی ها در مدت کوتاهی از پای درآمد، پس از بررسی روشن گردید که سقوط اخلاقی یک ملت مایه سقوط نظامی و سیاسی آن گردیده و آنان را محکوم به سقوط ساخته است و هرگاه رئیس جمهوری فرانسه می خواست دستور حمله و یا دفاع صادر کند معشوقه طنز وی _ که جاسوس نازی ها بود _ با عشوہ گری های خاص خود، او را از پیاده کردن آن باز می داشت.

گواه نبوت و برهان رسالت

سرگذشت پیامبران و اقوام پیشین در کتاب های عهد جدید و قدیم با یک رشته تحریف های روشن و غلط ها و سردرگمی ها رو به رو است. رویارویی قصص قرآن با آنچه که در عهدین وارد شده است می تواند روشنگر اشتباهات و خطاهای کتب پیشینیان گردد، و سرانجام آسمانی بودن خود را روشن سازد.

در جهان امروز، فقهی به نام «فقه مقارن» و حقوقی به نام «حقوق تطبیقی» داریم. در آن، شیوه بحث، مقایسه فقهی با فقه دیگر، رویارویی حقوقی است با حقوق دیگر. در این مقایسه و تطبیق، به نقاط ضعف و قوت مکتب ها به خوبی می توان پی برد و هر دو را با موازین صحیح ارزیابی نمود.

اگر دو مکتب فقهی و یا حقوقی با یکدیگر فاصله زمانی داشته باشند به آسانی می توان تأثیر کردن یکی در دیگری یا تأثیر نکردن آن دو را به دست آورد. اگر یک دانشمند حقوقی، حقوق اسلامی را با حقوق رایج آن زمان در ایران و روم مقایسه کند، می تواند به آسانی داوری کند که قوانین اسلام از قوانین رایج

جامعه های یاد شده تأثیر نپذیرفته و از آن ها چیزی نگرفته است؛ زیرا آن چنان فاصله میان این دو نوع تشریح هست که به زحمت می توان قدر مشترک هایی میان دو نوع حقوق یافت. عین این مقایسه را می توان در پهنه قصه های قرآن و سرگذشت ملت های پیشین در عهدین انجام داد. در این مقایسه خواهیم دید که قرآن محتویات خود را در مورد پیامبران و گذشتگان از عهدین نگرفته است؛ زیرا آن چنان اختلاف عظیم و تباین در محتوا، بالأخص در بیان صفات پیامبران، میان آن ها وجود دارد که هرگز نمی توان یکی را اصل و دیگری را حاشیه ای دانست. و اگر می بینید داستان های قرآن ریشه هایی در عهدین دارد به خاطر این است که هر دو از موضوع واحدی سخن می گویند قهراً باید ریشه های مشترکی داشته باشند.

گذشته بر این، تورات و انجیل و ... از کتاب های آسمانی است که تحریف به تمام محتویات آن راه نیافته است؛ بلکه به خاطر خیانت احبار، فقط تحریف، به گونه ای در برخی از محتویات آن ها راه یافته است، از این رو باید میان این دو نوع کتاب هم قدر مشترک و هم جهات ممیزه ای وجود داشته باشد. جهات مشترک معلوم است. جهات ممیزه هم همان پیراستگی از افسانه ها و خرافات است که عهدین را پر کرده است و در قرآن اثری از آن ها نیست.

بی گمان یکی از راه های اثبات اعجاز قرآن، داستانهای دل نشین آن است؛ زیرا یک فرد درس نخوانده در محیطی که در آن، از این داستان ها خبر و اثری نبود و خود و پیروانش با این مطالب آشنا نبودند، بدون یک پشتوانه نهانی، نمی تواند سرگذشت پیامبران و اقوام پیشین را به صورت خردپسند که شایسته مقام پیامبران است _ بی آن که به خرافه و افسانه آلوده گردد _ تنظیم کند

و آن‌ها را به عنوان (احسن القصص) و یا (حدیث دیگران) بازگو کند.

این که گفتیم، بی آن که به خرافه و افسانه آلوده گردد، به این خاطر است که عهدین در بیان سرگذشت پیامبران و توصیف آنان، آن‌چنان دچار افسانه‌گویی شده است که هرگز به حکم عقل و خرد نمی‌توان آن‌ها را به بندگان برگزیده خدا نسبت داد.

کافی است که شما سرگذشت آدم، نوح، ابراهیم، لوط، یعقوب، داوود و سلیمان را در عهد عتیق مطالعه بفرمایید و آنچه را که قرآن در مورد آنان گفته است برابر آن قرار دهید. سپس داوری کنید که کدام کتاب می‌تواند کتاب آسمانی باشد و رهنمودهای کدام با حکم عقل و خرد مطابق است.

خدا در تورات در داستان آدم (نعوذ بالله) او را یک فرد دروغ‌گو! و نوح شراب‌خوار! ابراهیم یک بی‌تفاوت به همسر! لوط آلوده به گناه با دختر خود! یعقوب مکار و حیله‌گر! داوود یک خون‌ریز _ که به خاطر تجاوز به همسر دیگری _ او را می‌کشد! و سلیمان یک بت‌پرست! معرفی شده اند(1)؛ در حالی که قرآن این گروه را انسان‌های زبده و پاک‌زاده و بیزار از گناه که دارای برجستگی‌های اخلاقی بسیاری بودند، معرفی می‌نماید، شما می‌توانید مشروح این بحث را در کتاب «برهان رسالت» مطالعه بفرمایید.

ص : ۳۵۱

۱- [۱] البته تورات و انجیل واقعی و دیگر کتاب‌های آسمانی که از جانب خدا به سوی بشر نازل شده‌اند، پیراسته از این خرافه‌ها و افسانه‌ها هستند و این پیرایه‌ها مربوط به آن گروه از کتاب‌های آسمانی است که دست تحریف به آنها راه یافته است.

آیات موضوع

۱. (... وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ يُعَلِّمَكُمُ اللَّهُ ...) (بقره/۲۸۲)
 ۲. (... وَ مَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَ رَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكْهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ ...) (نساء/۱۰۰)
 ۳. (... لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَ لَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا ...) (اعراف/۱۷۹)
 ۴. (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا ...) (انفال/۲۹)
 ۵. (قُلْ أَنْظَرُوا مَا ذَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ ...) (يونس/۱۰۱)
 ۶. (وَ اللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا وَ جَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَ الْأَبْصَارَ وَ الْأَفْئِدَةَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ) (نحل/۷۸)
 ۷. (... إِنَّهُمْ فِيئِهِ آمَنُوا بِرَبِّهِمْ وَ زِدْنَاهُمْ هُدًى) (كهف/۱۳)
- (وَ رَبَطْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ إِذْ قَامُوا فَقَالُوا رَبُّنَا رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ لَنْ نَدْعُو مِنْ دُونِهِ إِلَهًا لَقَدْ قُلْنَا إِذَا شَطَطًا) (كهف/۱۴)

۸. (أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَتَكُونَ لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِهَا أَوْ آذَانٌ يَسْمَعُونَ بِهَا فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَ لَكِن تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ) (حج/۴۶)

۹. (وَ الَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ) (عنكبوت/۶۹)

۱۰. (سُنِّرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ...) (فصلت/۵۳)

۱۱. (وَ الَّذِينَ اهْتَدَوْا زَادَهُمْ هُدًى وَ آتَاهُمْ تَقْوَاهُمْ) (محمد/۱۷)

۱۲. (إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرَى لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَ هُوَ شَهِيدٌ) (ق/۳۷)

ترجمه آیات

۱. «تقوا پیشه کنید و خداوند به شما می آموزد».

۲. «کسی که دیار خود را برای مهاجرت به سوی خدا ترک کند، ولی در نیمه راه مرگ او فرا رسد، پاداش او با خدا خواهد بود».

۳. «برای آنان قلب هایی است؛ ولی با آن نمی فهمند، چشم هایی است؛ ولی نمی بینند».

۴. «ای افراد با ایمان اگر از گناهان بپرهیزید، خدا برای شما نیرویی که وسیله آن، حق را از باطل جدا سازید، مرحمت می کند».

۵. «بگو بنگرید و ببینید چیست در آسمان ها و زمین؟».

۶. «خداوند شما را از شکم مادرانتان بیرون آورد؛ در حالی که چیزی نمی دانستید و برای شما گوش ها و چشم ها و دل هایی قرار داد تا او را سپاسگزار باشید».

۷. «آنان (اصحاب کهف) جوانمردانی بودند که به خدا ایمان آورده بودند، ما نیز بر هدایت و راه یابی آنان افزودیم».

«ما بر قلوب آنان قوت و قدرت بخشیدیم آن گاه که برخاستند و گفتند پروردگار ما، پروردگار آسمان ها و زمین ها است جز او کسی را خدای خود قرار نمی دهیم، زیرا در این صورت به سوی باطل گرویده ایم».

۸. «چرا در زمین سیر نکردند تا برای آنان قلب هایی باشد که با آن تعقل کنند. کافران را چشم هایی که در سراسر کور نیست، بلکه قلب هایی که در سینه دارند کور است».

۹. «آنان را که در راه خدا مجاهدت می کنند به راه های خود هدایت می کنیم خداوند با نیکوکاران است».

۱۰. «ما نشانه های خود را در جهان طبیعت و ارواح و نفوس آنان نشان می دهیم».

۱۱. «آنان که هدایت یافته اند (و راهی به حقیقت پیدا کرده اند) بر هدایتشان می افزاییم (و اگر بنده ای در راه هدایت به سوی خدای خود گامی بردارد، خدا گام هایی به سوی او بر می دارد)».

۱۲. «در این حادثه برای آن گروه که قلب (عقل) دارند و با حضور قلب گوش فرا می دهند یاد آوری است».

تفسیر موضوعی آیات

اشاره

واژه قلب در قرآن با تمام صیغه ها و مشتقات خود ۱۳۲ بار، و «فؤاد» که به گونه ای می توان آن را با قلب هم خانواده دانست، با شکل های گوناگون خود، شانزده بار آمده است.

قلب هر چند یک واژه عربی است؛ امّا از آن جا که بر اثر مرور زمان در زبان فارسی جای کلمه اصلی را گرفته است، چون دیگر کلمات فارسی به کار

می رود، و همگی با مفهوم آن آشنایی کامل داریم.

معنی اصلی «قلب» همان انقلاب و دگرگونی است و اگر به پاره ای از پیکر انسان _ که در سمت چپ سینه قرار دارد و با باز و بسته شدن، خون را برای تصفیه به ریه ها می فرستد و بار دیگر آن را با مکیدن به اعضای بدن باز می گرداند _ قلب می گویند به خاطر این است که پیوسته در حال دگرگونی و تلاش است تا با حرکت های منظم خود، حیات انسانی را در همه جا تنظیم کند.

در اصطلاح پزشکان هر گاه واژه قلب گفته شود، مقصود عضو صنوبری شکلی است که نقش مهم و حساسی را در زندگی بر عهده دارد. در قرآن این لفظ در معانی گوناگونی استعمال شده است که برای هر موردی با آیه ای استدلال می کنیم.

۱. عضو گوشتی که در سمت چپ سینه قرار دارد:

(... فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَلَكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبَ الَّتِي فِي الصُّدُورِ) : «کافران را چشم هایی که در سر است کور نیست، بلکه قلب هایی که در سینه دارند کور است».(۱) حالا چگونه قرآن به قلبی که در سینه قرار دارد، کوری نسبت می دهد و آن را نابینا می خواند، خود جهتی دارد.(۲)

ص : ۳۵۵

۱- [۱] حج/۴۶.

۲- [۲] علت این که از میان این همه واژه ها، واژه «قلب» در آیه به عنوان کنایه از عقل و روح انتخاب شده، این است که قلب صنوبری به دید مردم، سنبل حیات و زندگی محسوب می شود؛ زیرا آنان، با کار کردن قلب و توقف آن، زنده و مرده را از هم تمیز می دهند. تعادل ضربان قلب و تندی آن در بیشتر اوقات نشانه صحت و بیماری است. و اثرات روحی هم حادثه ای در نخستین مرحله در قلب ظاهر می شود؛ از این لحاظ کلمه ای که برای عضوی تعیین شده که آثار ظاهری حیات در آن بیشتر محسوس است، در مورد روح و نفس و عقل به کار می برند.

۲. گاهی قرآن این لفظ را در عقل و قوای مدرکه استعمال می کند:

إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرَى لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَ هُوَ شَهِيدٌ: «در این حادثه برای آن گروه که قلب (عقل) دارند و با حضور قلب گوش فرا می دهند یاد آوری است». (۱)

به طور مسلم، مقصود از قلب در این آیه عضو گوشتی نیست؛ زیرا اگر مقصود آن باشد، علتی ندارد که بگوید: «اگر دارای قلب باشد» در صورتی که تمام افراد انسان، دارای چنین عضو می باشند.

از این جهت بسیاری از فرهنگ نویسان قرآن «قلب» را به معنی «عقل»، «خرد»، «علم» و فهم می گیرند. (۲) و همین طور هم هست؛ زیرا قرآن عقل و درک را به قلب نسبت می دهد؛ آن جا که می فرماید:

(أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَتَكُونَ لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِهَا...): «چرا در زمین سیر نکردند تا برای آنان قلب هایی باشد که با آن تعقل کنند». (۳)

و در مورد دیگر، قلب را وسیله فهم معرفی می کند: (... لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَ لَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا...): «برای آنان قلب هایی است؛ ولی با آن نمی فهمند، چشم هایی است؛ ولی نمی بینند». (۴)

با مراجعه به آیات قرآن روشن می گردد که این کتاب آسمانی، بسیاری از حالات روحی و روانی را به قلب نسبت می دهد و آوردن متون آیات، سبب

ص : ۳۵۶

۱- [۱] ق/۳۷.

۲- [۲] به مفردات «راغب» مراجعه شود چنانکه می فرماید: و يعبر به عن المعانى التى تختص بالإنسان من الروح والعلم والشجاعة.

۳- [۳] حج/۴۶.

۴- [۴] اعراف/۱۷۹.

گسترش گفتار است. نکته مهم این است که باید دید مقصود از آن چیست؟

همان طور که گفته شد؛ مقصود از آن، عضو گوشتی نیست؛ زیرا چنین قلبی اختصاص به انسان ندارد و در چهارپایان نیز وجود دارد، در این زمینه دیدگاهی هست که:

۳. گروهی از عارفان و مفسران برای انسان غیر از دستگاه تفکر، حقیقت و جوهری دیگر قائلند که در اثر تصفیه و تزکیه، حقایقی در آن منعکس می گردد. و از این طریق، شناخت خاصی به او دست می دهد. به طور مسلم این حقیقت و جوهر، جدا از روح و نفس انسانی نیست؛ ولی در عین حال غیر از دستگاه اندیشه است که انسان را از طریق تلاش فکری به حقیقتی می رساند؛ در حالی که انسان در این مورد به جای تلاش فکری، به تصفیه و پاکسازی روح و نفس می پردازد، و آئینه دل را آن چنان صاف، و ضمیر باطن را آن چنان پاک می سازد که در نتیجه، هم حقایق جهان ماده را به خوبی درک می کند و در زندگی روشن و بینا و زیرک می گردد و هم حقایقی از جهان دیگر در آن نقش می بندد. (۱)

برخی از مفسران، این مقام از روح را «قلب و فؤاد» می نامند و مدعی هستند که در بسیاری از موارد مقصود از این دو لفظ، این مقام از روح است. به ویژه فؤاد که جز در این معنی، در معنی دیگری به کار نرفته است. و اگر قلب در عضو گوشتی و در معنی عقل به کار رفته است، فؤاد جز به معنی دل به اصطلاح عرفا، به کار نرفته است.

ص : ۳۵۷

۱- [۱] و به قول جلال الدین مولوی: آئینه دل چون شود صافی و پاک *** هم بینی نقش و هم نقاش را نقش ها بینی برون
از آب و خاک *** فرش دولت را و هم فراش را

در میان فیلسوفان و اشراقیون، هم از یونانی ها وهم از اسلامی ها به چنین ابزار شناختی، اعتقاد راسخ دارند. آنان می گویند: قلب آدمی همچون آینه است و وجود و هستی پروردگار و دیگر موجودات نورانی، همچون آفتاب عالمتاب، اگر آینه دل را زنگار هوی و هوس تار کند، نوری در آن منعکس نمی شود؛ آن گاه که در پرتو تقوی و پرهیزگاری صیقل داده شود و زنگارها از میان برود، نور خیره کننده آن آفتاب پر فروغ، در آن منعکس می گردد و خانه دل را روشن می سازد.

در طول تاریخ مردان و زنان پرهیزگار دارای روشن بینی هایی بودند که هرگز تحصیل آن بینایی ها از طریق علم و دانش معمولی امکان پذیر نیست. آن ها ریشه بسیاری از رویدادها را در لابه لای آشوب های اجتماعی می شناختند و چهره های منفور دشمنان حق را، از پشت هزاران پرده فریبنده می دیدند.

افراط و تفریط در این مورد

مطلب یاد شده در بالا مورد تأیید قرآن و احادیث اسلامی است که برخی را منعکس خواهیم کرد؛ ولی نکته ای را قبلاً یاد آور می شویم و آن این که: گروهی در موقعیت این ابزار شناخت، راه افراط پیموده و آن را یگانه ابزار شناخت انگاشته اند. و در میان عارفان اسلامی، مولوی از آن کسانی است که استدلال استدلال گران را بی ارزش خوانده و تنها به اشراق حقایق از جهان بالا بر قلوب پاکان، تکیه می کند و در این زمینه می گوید:

پای استدلالیان چوبین بود *** پای چوبین سخت بی تمکین بود

غیر آن قطب زمان دیده ور *** کز ثباتش کوه گردد خیره سر(۱)

ص : ۳۵۸

وی در نقل داستان مسابقه نقاشان چینی با نقاشان رومی که خود داستانی دارد (۱)، چنین می گوید:

رومیان آن صوفیانند ای پسر *** نی ز تکرار و کتاب و نی هنر

لیک صیقل کرده اند آن سینه ها *** پاک ز آز و حرص و بخل و کینه ها

در میان دانشمندان غربی «هانری برکسن» ۱۸۵۹-۱۹۴۱، از جمله کسانی است که می گوید: حس و عقل هیچ یک وسیله کشف حقیقت نیستند. وسیله کشف حقیقت، قوه دیگری است که می توان آن را درون بینی و یا شهود باطنی خواند و هم آن را عالی ترین مراتب عقل نامید، وی می گوید: انسان با یک نوع تفکر در خود و شهود درونی به حقیقت مطلق راه می یابد.

شکی نیست که این تندروی، کند روی خاصی را به دنبال دارد؛ از این جهت برخی ناآگاه، هر نوع تصفیه قلب و دل را از آلودگی، صوفی گری نامیده و پیروان راه حق و حقیقت را خیالباف و درون گرا می نامند.

تک ابزاری محکوم است

اسلام برخلاف هر دو گروه، تک ابزاری را محکوم کرده؛ و در حالی که حس و عقل را از ابزار شناخت می داند، به موضوع «فؤاد» و «قلب» و تصفیه دل و جان، اهمیت به سزایی می دهد و آن را یکی از ابزار شناخت می داند، و در آیه ای، هر دو (حس و دل) را یک جا یاد می کند:

(وَ اللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا وَ جَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ): «خداوند شما را از شکم مادرانتان بیرون

ص : ۳۵۹

آورد؛ در حالی که چیزی نمی دانستید و برای شما گوش ها و چشم ها و دل هایی قرار داد تا او را سپاسگزار باشید» (۱). به عقیده برخی، مقصود از «افنده» که جمع فواد است؛ همان جوهر انسانی است که به وسیله تقوا تصفیه می گردد و آن چنان پاک می شود که ناخود آگاه، حقایق در آن منعکس گردد.

قرآن با اعتراف به چنین ابزاری، ما را به اندیشه و بهره برداری از حس دعوت کرده، و ماده عقل را در قرآن ۴۹ بار و تفکر را ۱۸ بار باز گفته است. و از این طریق «تک ابزاری» محکوم شده است.

حساب تزکیه از درون گرایی جدا است

درون گرایی به معنی روگردانی از برون گرایی و ترک نظاره در گستره طبیعت از آسمان و زمین، در اسلام محکوم است؛ زیرا شکی نیست که قرآن انسان ها را به برون گرایی و کشف اسرار هستی دعوت کرده، آن جا که فرموده است: (قُلْ انظُرُوا مَا ذَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ ...): «بگو: بنگرید و ببینید چیست در آسمان ها و زمین؟» (۲).

مسلمانان در بسیاری از دوران ها به خود درونی سرگرم بوده و از جهان اطراف چشم پوشیده بودند. ره آورد آن این بوده است که در دعوت به برون گرایی راه افراط پیش گرفتند و از توجه به باطن گرایی سرباز زده اند؛ در حالی که اسلام ما را به همان اندازه که به درون گرایی فرا می خواند به برون گرایی هم اهتمام دارد. و نه برون گرایی، در عین درون گرایی، دعوت می کند و پیوسته می فرماید: (سُنِّرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْاَفَاقِ وَفِي اَنْفُسِهِمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَهُمْ

ص : ۳۶۰

۱- [۱] نحل/۷۸.

۲- [۲] یونس/۱۰۱.

أَنَّهُ الْحَقُّ...): «ما نشانه های خود را در جهان طبیعت و ارواح و نفوس آنان نشان می دهیم».(۱)

از این جهت، نمی توان در شناخت حقایق، تنها به درون گرایی و یا برون گرایی پرداخت و از دیگری غفلت نمود.

تا این جا توانستیم به معانی گوناگون قلب در قرآن و به معنی غالبی قلب و انحصاری فؤاد در این کتاب، اشاره کنیم. اکنون وقت آن رسیده است که آیاتی را وارد بحث کنیم که به روشنی برای انسان، ابزار شناختی غیر از حس و عقل، و منبع شناختی غیر از این دو ثابت می کنند. و آشکارا می رسانند که، برای انسان ابزار و منبع شناخت دیگری وجود دارد که در سایه تقوی و پرهیزگاری می توان از آن ها بهره گرفت.

قرآن می گوید: پاک سازی روح و روان با تقوی و پرهیزگاری، به انسان بینش و آگاهی ویژه ای می بخشد که تحصیل آن از طریق عادی امکان پذیر نیست. اینک بخشی از این آیات:

۱. (يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا...)(انفال / ۲۹) .

«ای افراد با ایمان اگر از گناهان پرهیزید، خدا برای شما نیرویی که وسیله آن، حق را از باطل جدا سازید، مرحمت می کند»(۲) .

در این آیه، تقوا مایه شناخت واقعیات و درکی درست، و بی تقوایی سرچشمه گونه ای نا آگاهی و یا سوء شناخت شمرده شده است. و شاید نکته آن این باشد که به کار افتادن نیروها و انرژی ها و هدر رفتن سرمایه ها در راه گناه

ص : ۳۶۱

۱- [۱] فصلت/۵۳.

۲- [۲] فرقان صیغه مبالغه از ماده (فرق) است مقصود، نیروی روشن بینی خاصی است که به وسیله آن حق از باطل تمیز داده می شود.

و گسترش بی بند وباری ها و دست زدن به خودخواهی ها، سبب می شود که آگاهی مردم از حق و باطل در سطح بسیار پایینی قرار گیرد. و افکار منحط و پست در زندگی آنان جوانه زند؛ هرچند ممکن است در صنایع و علوم پیشروی روشن کنند.

شناخت حق و باطل علاوه بر تقوای عملی، به تقوای فکری و عقلی نیز نیاز دارد. و این که انسان در ارزیابی درستی ها، خود را از هر چیزی که او را از جاده درستکاری منحرف می سازد، برهاند و افراد پرهیزگار که بر هوی و هوس تسلط کامل دارند، بهتر و آسان تر بر این هدف دست می یابند.

۲. (... وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ يُعَلِّمَكُمُ اللَّهُ ...) : «تقوا پیشه کنید و خداوند به شما می آموزد». (۱)

این آیه می رساند که میان پرهیزگاری و آموزش های الهی، پیوند ناگسستنی است و نکته آن همان است که در تفسیر آیه قبل یاد کردیم.

۳. (وَ الَّذِينَ اهْتَدَوْا زَادَهُمْ هُدًى وَ آتَاهُمْ تَقْوِيَهُمْ) : «آنان که هدایت یافته اند (و راهی به حقیقت پیدا کرده اند) بر هدایتشان می افزاییم (و اگر بنده ای در راه هدایت به سوی خدای خود گامی بردارد، خدا گام هایی به سوی او بر می دارد)». (۲)

۴. (... إِنَّهُمْ فِيهِ آمَنُوا بِرَبِّهِمْ وَ زِدْنَاهُمْ هُدًى) : «آنان (اصحاب کهف) جوانمردانی بودند که به خدا ایمان آورده بودند، ما نیز بر هدایت و راه یابی آنان افزودیم». (۳)

ص : ۳۶۲

۱- [۱] بقره/۲۸۲.

۲- [۲] محمد/۱۷.

۳- [۳] کهف/۱۳.

در این آیه، ایمان به خدا مایه هدایت و بینش انسان معرفی گردیده است؛ زیرا ایمان به خدا واستقامت در راه او، به انسان بصیرت و روشنی می بخشد؛ نه تنها مایه روشنی می شود بلکه به انسان قوت قلب و شادابی روحی می دهد که در نظام ناگوار شرک بر ضد آن قیام می کند چنان که در باره همین گروه می فرماید:

۵. (وَ رَبَطْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ إِذْ قَامُوا فَقَالُوا رَبُّنَا رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَنْ نَدْعُو مِنْ دُونِهِ إِلَهًا لَقَدْ قُلْنَا إِذًا شَطَطًا): «ما بر قلوب آنان قوت و قدرت بخشیدیم آن گاه که برخاستند و گفتند: پروردگار ما، پروردگار آسمان ها و زمین ها است جز او کسی را خدای خود قرار نمی دهیم، زیرا در این صورت به سوی باطل گرویده ایم».(۱)

این استواری قلبی و نشاط روحی که مایه قیام، بر ضد نظام های طاغوتی می گردد، نتیجه ایمان و تزکیه نفس و محاسبه و مراقبت است.

۶. (وَ الَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ): «آنان را که در راه خدا مجاهدت می کنند به راه های خود هدایت می کنیم خداوند با نیکوکاران است».(۲)

مقصود از «جهاد» در این آیه، جهاد با دشمن درونی و خواسته های نسنجیده نفس انسانی است، نه جهاد با دشمن خارجی. و بر فرض این که، مقصود آن باشد، جهاد با دشمن خارجی و به اصطلاح فرد خارجی از جهاد عرفانی و معنوی جدا نیست؛ زیرا جهاد ظاهری بدون جهاد باطنی کوچک ترین ارزش معنوی ندارد.

ص : ۳۶۳

۱- [۱] كهف/۱۴.

۲- [۲] عنكبوت/۶۹.

جهادی که برای خدا نباشد، به منظور تحکیم حکومت خدا و جایگزین شدن قوانین او و گسترش عدل انجام نگیرد، پیشیزی ارزش نخواهد داشت. جهاد آن گاه عبادت و عمل نیک محسوب می شود که سرچشمه آن، اخلاص و اجرای فرمان خدا باشد؛ حتی اگر آیه یاد شده را به معنی جهاد اصطلاحی بگیریم چنین جهادی، در صورتی عبادت به حساب می آید که از اخلاص و به اصطلاح اهل معرفت و کمال، از مراقبه و محاسبه نفس، خالی نباشد.

برای آگاهی جوانان انقلابی که به جهاد و ایثار خون در راه خدا، عشق میورزند و مبارزه با شیاطین شرق و غرب و ابرقدرت ها را در سرلوحه زندگی خود قرار داده اند، حدیثی را مطرح می کنیم که روشن گر مقصود (جهاد ظاهری از جهاد باطنی جدا نیست) می باشد.

پیامبر گرامی (صلی الله علیه و آله وسلم) می فرماید:

«مَنْ كَانَ هِجْرَتُهُ إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ فَهَجْرَتُهُ إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَمَنْ كَانَ هِجْرَتُهُ إِلَى مَالٍ يُصِيبُهُ فَهَجْرَتُهُ إِلَى مَا هَاجَرَ إِلَيْهَا؛ أَنْانَ كَمَا مِنْ نَقَاطٍ مَخْتَلَفٍ جِهَانَ بِي مَدِينَةِ مِهَاجِرَتِي مِي كُنُنْدُ، هِرْكَاهِ هِجْرَتِ أَنْانَ بِي سَوِي خِدا وَبِيَامْبِرِ اَوِ بَاشَد (بِرَای آكَاهِي از دِسْتوراتِ خِدا وَ عَمَلِ بِي أَنْ هَا اِنْجَامِ كِيرِد) اَيْنِ مِهَاجِرَتِ وَ تَرْكَ خِانَةِ وَ كَاشانَةِ، مِهَاجِرَتِي اسْتِ بِي سَوِي خِدا؛ وَ لِي أَنْانَ كَمَا بِرَای كَسْبِ مَالِ وَ تَحْصِيلِ غَنائِمِي، مِهَاجِرَتِ مِي كُنُنْدُ هِجْرَتِ أَنْانَ بِي هِمَانِ چيزِ اسْتِ كَمَا بِي سَوِي أَنْ مِهَاجِرَتِ كَرْدِه اِنْد.» (1)

نقطه آغازین مهاجرت گروه نخست، مادی است؛ یعنی خانه و کاشانه را ترک می کنند در حالی که واپسین آن معنوی؛ یعنی کسب رضای خدا و عمل به دستورهای پیامبر است؛ ولی آغاز و انجام در گروه دوم، مادی است. سیر و

ص : ۳۶۴

۱- [۱] صحیح بخاری، ج ۱، کتاب ایمان، باب ۴۲، ص ۱۶.

سفر گروه نخست بسیار عجیب و شگفت انگیز است؛ زیرا آغاز سفر مادی و طبیعی؛ ولی پایان آن خدایی است.

قرآن مجید به این نوع سیر معنوی اشاره می کند و می فرماید: (... وَمَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكُهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ...): «کسی که دیار خود را برای مهاجرت به سوی خدا ترک کند، ولی در نیمه راه مرگ او فرا رسد، پاداش او با خدا خواهد بود».(۱)

در این آیه، آغاز راه یک امر مادی؛ یعنی بیرون رفتن از خانه است ولی پایان آن یک امر معنوی؛ یعنی مهاجرت به سوی خدا، می باشد؛ زیرا کسی که از دیار خود برای آگاهی از دستورات خدا و به کار بستن آن ها حرکت می کند، از همان لحظه تصمیم می گیرد که پستی ها و خودخواهی ها را دور بریزد و هرچه به شهر مدینه نزدیک تر می گردد به خدا و رسول او نزدیک تر شود.

قلب منبع شناخت، و ابزار آن تزکیه است

در بحث های شناخت یادآور شده ایم: قلب به معنی عرفانی، چونان عقل، هم منبع شناخت و هم ابزار شناخت می باشد، قلب منبع یک رشته الهامات و ادراکات است که وسیله و ابزار آن، تصفیه و تزکیه است، همان طور که خرد، منبع شناخت است و ابزار آن استدلال منطقی و قیاس عقلی است که عمل ذهن و فکر به شمار می رود؛ مثلاً برای شناخت قوانینی مانند: «هر معلولی علتی را لازم دارد» یا «دور و تسلسل باطل است» سندی نیاز است که جز خرد نمی تواند چیزی باشد، و ابزار آن استدلال منطقی و قیاس های عقلی به شمار می رود.

ص : ۳۶۵

عین این مطلب در قلب نیز _ آن هم به معنی عرفانی _ وجود دارد. قلب ریشه یک رشته الهامات و مکاشفات و آگاهی های خاص است که تحصیل آن ها از منابع دیگر امکان پذیر نیست و یگانه ابزار آن، پاک سازی محیط روح و روان و تزکیه قلب از آلودگی ها و پیرایه های نامشروع است.

مادی گرایان، وجود چنین منبع و ابزاری را سخت رد می کنند و برابر آن ها، الهی به وجود چنین منبع و ابزاری اعتقاد راسخ دارد. علت انکار مادی گراها این است که اگر آنان به وجود چنین منبع و ابزاری که مایه یک رشته الهامات و آگاهی های خارج از مجرای حسی است، معتقد گردند، اساس مکتب شان فرو می ریزد؛ زیرا آنان جهان خارج از ماده و طبیعت را با سر سختی انکار می کنند. اگر به چنین منبع و ابزاری بگرایند، اصالت ماده از بین رفته و جهان آن سوی آن، ثابت می شود.

مکانیزم قلب

عارفان اسلامی ساختار قلب و نحوه فعالیت این منبع و ابزار شناخت را در کتاب های مربوط به سیر و سلوک روشن کرده اند. آنان گفته اند که: روح انسان با طی منازل معنوی، آن هم زیر نظر یک استاد الهی، می تواند یک رشته پابندها را از سر راه دریافت چیزها، با دیده دل و بینش صحیح بردارد.

در دستگاه خلقت، چشم برای دیدن است؛ ولی گاهی فضا را آن چنان گرد و غبار می گیرد که انسان نمی تواند جلوی پای خود را ببیند؛ در صورتی که اگر فضا و چشم انداز ابزار بینایی، زلال باشد دیدنی هایی را که در صد یا دویست قدمی او قرار دارند، می بیند.

از نظر اهل صفا، طی مراحل و منازل معنوی، کم ترین اثری که دارد این

است که موانع دید از قبیل حب و بغض و هوی و هوس را از برابر دیده عقل بر می دارد و به انسان روشنی می بخشد. حقایق و واقعیات را خوب درک می کند. اثر تصفیه منحصر به رفع موانع از دیدن حقایق با دیده دل نیست، بلکه گاهی صفای دل مایه الهام ها و سروش های غیبی می گردد و به انسان آگاهی هایی می بخشد که به دیگران دست نمی دهد؛ از این جهت می توان گفت: تزکیه نفس، دو اثر دارد:

۱. موانع را از سر راه دیده انسان بر می دارد و در انسان آن چنان آمادگی ایجاد می کند که حقایق را آن چنان که هست درک می کند، این مطلب با توجه به نکته ای که قبلاً گفتیم: «بزرگ ترین حجاب معرفت، انگیزه های نفسانی است» به یک منظور هستند.

۲. منبع یک رشته الهامات می گردد و انسان صورت هایی را مشاهده می کند که برای افراد عادی مشاهده آن غیر ممکن است.

در کتاب های اخلاق، ما با دو رشته مفاهیم اخلاقی روبه رو می شویم که یکی را باید به کار بست و از دیگری باید پرهیز نمود؛ مثلاً ایثار، شجاعت، سخاوت و استقامت را می ستایند و می گویند: باید آن ها را تحصیل کرد و از خودخواهی، ترس و بخل، نکوهش می کنند و می گویند باید از آن ها دوری جست؛ ولی هرگز به انسان یاد نمی دهند چگونه خود را با صفات نیک بیاراییم و از صفات بد پرهیزیم و انسان در سایه چه عواملی می تواند خود را با ایثار و شجاعت بیاراید و از صفات مقابل آن ها پرهیزد.

عرفا و اهل درک به انسان می گویند تو به سان یک نهالی هستی که در حال حرکت و سیر می باشی. تو باید منازل معینی را طی کنی و با طی این منازل به مقصد گرانمایه انسانی برسی. و سرانجام، خود را با مجموع صفات

انسان آرایش کنی و از صفات بد پرهیزی. و راه آراستن نفس با این صفات و پیراستگی از صفات متقابل، جز با طی این مراحل امکان پذیر نیست؛ شاید یک چنین بحث مختصر درباره قلب برای درک حقیقت ساختار آن کافی باشد.

در این جا نکته ای را که در آغاز بحث گفتیم، بازگو می کنیم و آن این که مقصود از طرح این بحث این نیست که عینیت گرایی و طبیعت شناسی یعنی شناخت جهان را رها کنیم و در کنجی به درون گرایی پردازیم؛ بلکه مقصود این است که در کنار شناخت عینیت ها و واقعیت ها و هستی شناسی ها و کشف رازهای ماده و قوانین جهان حس، به خودشناسی نیز پردازیم. و اگر قرآن و حدیث ما را به مطالعه طبیعت دعوت می کند، به معنی روگردانی از شناخت ماورای آن نیست.

انسان کامل کسی است که از زیاده روی و کوتاهی پرهیزد و در عین درون گرایی به برون گرایی و بالعکس پردازد. و علت عقب ماندگی مسلمانان در قرون گذشته از علم سازه ها این بوده که به خودشناسی تنها بیشتر توجه کرده و به جهان شناسی کم تر می پرداختند. و فعلاً جهان غرب دچار عکس آن شده است و جز برون گرایی به چیزی نمی پردازد.

نهج البلاغه و درون گرایی

شکی نیست که کتاب نهج البلاغه کتاب برون گرا است، ما را به شناخت عینیت ها در طبیعت، در اجتماع، در تاریخ، در سیاست دعوت می کند؛ ولی در عین حال در جای خود، از خودشناسی باز نمی ماند. و در این زمینه بیش از هر عارف اسلامی به استواری سخن گفته است. و ما در این زمینه نمونه هایی را می آوریم:

از نظر امام، عبادت خدا و یاد او دل را زنده می کند و به آن صفا

می بخشد و آماده تجلیات می سازد چنان که می فرماید:

۱. «إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى جَعَلَ الذِّكْرَ جَلَاءً لِلْقُلُوبِ، تَسْمِعَ بِهِ بَعْدَ الْوَقْرِهِ، وَ تَبْصُرَ بِهِ بَعْدَ الْعَشْوَةِ، وَ تَنْقَادَ بِهِ بَعْدَ الْمَعَانِدَةِ، وَ مَا بَرَحَ اللَّهُ عَزَّتْ لَائِهِ، فِي الْبُرْهِهِ بَعْدَ الْبُرْهِهِ وَفِي أَرْمَانِ الْفَتْرَاتِ، رَجَالَ نَاجَاهُمْ فِي فِكْرِهِمْ، وَ كَلِمَهُمْ فِي ذَاتِ عَقُولِهِمْ».

«خداوند یاد خود را صیقل دل ها قرار داده است. دل ها به وسیله آن پس از کوری شنوا و پس از کوری بینا و پس از سرکشی رام می گردند، پیوسته برای خدا در هر زمان و قرنی، بندگانی بوده و هست که خدا با ضمیر آنان سخن می گوید و با خرد آنان تکلم می کند» (۱).

جمله «ناجاہم فی فکرہم...» اشاره به موضوع الهام گیری قلب است که اثر مستقیم عبادت و تزکیه می باشد.

در خطبه دیگری سخن از برق و درخشندگی به میان می آورد که بر اثر مجاهده در دل سالک تابیدن می گیرد و دنیای او را روشن می سازد. یاد از منازل می کند که سالک راه حق به ترتیب آن ها را می پیماید تا به منزل مقصود که آخرین حد سیر صعود معنوی است برسد و می فرماید:

۲. «قَدْ أَحْيَى عَقْلَهُ وَ أَمَاتَ نَفْسَهُ، حَتَّى دَقَّ جَلِيلُهُ وَ لُطْفَ غَلِيظُهُ وَ بَرَقَ لَهُ لَامِعٌ، كَثِيرُ الْبَرْقِ، فَأَبَانَ لَهُ الطَّرِيقَ وَ سَيَّلَكَ بِه السَّبِيلَ وَ تَدَافَعَتْهُ الْأَبْوَابُ إِلَى بَابِ السَّلَامَةِ وَ ثَبَّتَتْ رَجُلَاهُ بِطَمَأْنِينِهِ بَدَنَهُ، فِي قَرَارِ الْأَمْنِ وَ الرَّاحَةِ».

«عقل خویش را زنده و نفس خود را میرانده است تا این که درشتی های بدن، نازک و خشونت های روح، نرم گشته است، برق پر نوری بر قلب او تابیده و راه را بر او روشن و او را به پیمودن راه سوق داده است پیوسته از این منزل به آن منزل برده شده است تا به آخرین منزل، که

ص : ۳۶۹

منزل سلامت است رسیده است و پاهای همراه با بدن آرام او، در قرارگاه امن و آسایش، ثابت ایستاده است»^(۱).

۳. امام در یکی از سخنان کوتاه خود به واردات قلبی و علوم افاضی و اشراقی که نتیجه تهذیب نفس است، تصریح می کند و می فرماید:

«هَجَمَ بِهِمُ الْعِلْمُ عَلَى حَقِيقَةِ الْبَصِيرَةِ، وَ بَاشَرُوا رُوحَ الْيَقِينِ»؛ علمی که بر پایه بینش کامل است، بر قلب های آنان هجوم آورده است و روح یقین را لمس کرده اند»^(۲).

امام در خطبه ها و سخنان حکیمانه خود پشت سر هم، بشر را به آثار عجیب عبادت و تزکیه نفس توجه داده است. و از میان آن ها به همین سه موضوع اکتفا می کنیم. و ما در کتاب «مفاهیم القرآن» به طور گسترده در این مورد سخن گفته ایم و نیز در کتاب «اصالت روح» در مورد قدرت های معنوی پیامبران و اولیای الهی که بیشتر زاینده بندگی درست خدا و خودسازی به معنی صحیح آن است، به گونه روشن و گسترده بحث کرده ایم. علاقه مندان می توانند دنباله بحث را در این دو کتاب جستجو کنند؛ از این رو گفتار را در این زمینه کوتاه می کنیم و به تفسیر اصولی دیگر می پردازیم.

ص : ۳۷۰

۱- [۱] نهج البلاغه، خطبه ۲۱۸.

۲- [۲] کلمات قصار، شماره ۱۴۷.

از موضوعات بکر و دست نخورده قرآن، آیات مربوط به جامعه و تاریخ است. در این آیات، انسان به دو صورت مورد بحث و بررسی قرار گرفته است.

۱. انسان در مقطعی از زمان در حال ایستایی، که همان جامعه است.

۲. انسان در بستر حرکت زمان، که همان تاریخ نامیده می شود.

این آیات، هنگامی نازل شده اند که نه فلسفه تاریخی تدوین شده بود و نه علمی به نام جامعه شناسی به وجود آمده بود. و بشر به جای توجه به تاریخ ملل، به تاریخ شخصیت ها و فرمانروایان فکر می کرد و چیزی می نوشت و مجلس آرای می نمود.

ولی قرآن در این اعصار، تاریخ اقوام و ملل را مطرح کرد و به روی بشر کنجکاوی، باب نوی در راه تحقیق امت ها گشود.

البته قرآن، نه کتاب فلسفه تاریخ است و نه کتاب جامعه شناسی؛ ولی در مسائل مربوط به ملل و اقوام، برداشت هایی دارد که از نظریه او در بسیاری از مسائل مربوط به جامعه و تاریخ بهره مند می شویم.

نظریات قرآن در مورد مسائل مربوط به جامعه، پیشینه و بررسی چگونگی آن، که در این کتاب آمده است، به نگارش کتاب مستقلی نیازمند است که باید آن را برای کارآگاهان در این رشته وا گذاشت. و اینان نیز باید برای پرهیز از «تفسیر به رأی» قرآن را سرمشق خود قرار دهند، نه این که افکار و اندوخته های خود را بر قرآن تحمیل نمایند.

متأسفانه در روزگار ما، قرآن از تحریف تفسیری مصون نمانده و گروهی به جای این که بر قرآن شاگردی کنند و آن را به گفتگو درآورند و از آن نظرخواهی کنند، جامه استادی پوشیده و دیدگاه های خود را بر آن تحمیل می نمایند.

ما در این بخش، بخش فشرده ای از مباحث مربوط به جامعه و تاریخ را که در قرآن وارد شده است، از نظر خوانندگان گرامی می گذرانیم و آرزو مندیم که دیگران این راه را تعقیب کنند. نگاشته های مفید و ارزنده ای در اختیار عاشقان مفاهیم ارزنده قرآن بگذارند.

موضوعاتی که در این بخش مطرح می کنیم عبارتند از:

۱. زندگی اجتماعی بشر طرحی است در خلقت و آفرینش او (انسان فطرتاً مدنی و اجتماعی است).

۲. جامعه، علاوه بر بعد فردی و اجتماعی، بعد جهانی یا الهی دارد.

۳. اصالت فرد، جامعه، یا اصالت آمیخته فرد و جامعه.

۴. ترکیب جامعه چگونه است، آیا یک بافت و ترکیب فردی است یا گروهی.

۵. جامعه دارای سنت و قانون است.

۶. تضاد در تاریخ چه معنی دارد؟

۷. سنت های الهی، واکنش اعمال جامعه است.

۸. نمونه هایی از سنت های حاکم بر جامعه.

۹. زندگی پیشینیان آینه عبرت است.

۱۰. کتاب های تاریخی تا چه اندازه ارزش علمی دارند.

پیش از آنکه به تشریح امور دهگانه پردازم یک رشته بحث های تمهیدی

را قبلاً مطرح می کنیم:

الف: فلسفه تاریخ چیست؟

آشنایی با قوانین کلی جامعه و تاریخ، و آگاهی از بافت و تحولات جامعه ها از مرحله ای به مرحله ای، و دانش قوانین حاکم بر این تحولات، فلسفه تاریخ نام دارد.

نخستین کسی که از قوانین کلی تاریخ پرده برداشت و این علم را پایه گذارد، دانشمند معروف مغربی عبدالرحمان بن خلدون متوفای ۸۰۸ هجری قمری است. وی تاریخی دارد به نام «العبر و دیوان المبتدء والخبر»، که در هفت جلد چاپ شده و چندان اشتهاری ندارد؛ اما مقدمه ای بر این تاریخ دارد، که در میان اندیشمندان از شهرت ویژه ای برخوردار و به زبان های خارجی نیز ترجمه شده است. از آن پس این علم از سوی دانشمندان پی گیری شده و به نام رشته ای از علم درآمده است.

در کنار این علم، علم دیگری نیز وجود دارد به نام جامعه شناسی که با یکدیگر قرابت خاصی دارند. و تفاوت این دو بسیار روشن است. از آن جا که فلسفه تاریخ درباره قوانین کلی حاکم بر جامعه و تاریخ سخن می گوید، ناچار است تمام تاریخ بشری را یک جا و یک دست، مورد مطالعه قرار دهد؛ آن گاه قوانین کلی آن را به دست آورد و هرگز نمی تواند اوضاع جامعه خاصی را بریده از گذشته یا آینده مورد بررسی قرار دهد.

ولی موضوع جامعه شناسی خلاف این است؛ جامعه شناسی رویدادها یا مشکلات حاکم بر یک جامعه را در پاره ای از زمان مورد بررسی قرار می دهد، نه قوانین کلی حاکم بر مطلق تاریخ بشر را.

ص : ۳۷۳

مثلاً رسیدگی به وضع کنونی جامعه ایران پس از انقلاب و یا قبل از آن، وظیفه جامعه شناس است. ارزیابی کاستی هایی چون نارسایی های دهقانان، کشاورزان، کارفرمایان، کارگران، دیپلمه ها، کارشناسان بیکار و غیره... در خور توجه این علم می باشد؛ در حالی که بحث از عوامل محرک تاریخ به طور کلی یا قانونمندی تاریخ، مربوط به فلسفه تاریخ است.

اکنون که تفاوت آن دو روشن گردید، می پردازیم به معنی و جایگاه جامعه :

ب: جامعه چیست؟

نخستین گفتار در جامعه و تاریخ، شناخت معنی زندگی انفرادی و اجتماعی است و با شناخت درست این دو نوع زندگی، معنی جامعه خود به خود روشن می گردد.

زندگی انفرادی رو به روی زندگی اجتماعی است. زندگی به شکل نخست آن، فاقد نظام، سنت، قانون و برنامه است. زندگی انفرادی بدون تقسیم نیازمندی ها و بهره مندی ها صورت می پذیرد و هر کسی به فکر نیاز خویش و رفع آن و کشیدن همه بار زندگی به دوش خویش می باشد، بدون اینکه دیگری باری از دوش او بردارد و او را در قسمتی از امور یاری کند.

این زندگی از نظر دانشمندان مخالف طبیعت انسان است و انسان از دیرباز از آن گریخته و به زندگی به شکلی دیگر می اندیشد.

در زندگی اجتماعی، زندگی، ماهیت اجتماعی دارد و زندگی افراد بر اساس تقسیم کار و نیاز، آن گاه تقسیم بهره و سود، چاره جویی شده و برای

چنین تقسیم و همکاری، آدابی اندیشیده که افراد موظفند بر طبق آن عمل نمایند.

در پرتو تقسیم نیاز و بهره، در میان افراد، یک نوع وحدت در اندیشه، آرمان، خلق و خوی به وجود می آید که افراد را بیش از پیش به هم پیوند می دهد و در یک زندگی مشترک گرد هم می آورد و همگی سرنوشت واحدی پیدا می کنند. مانند سرنشینان یک کشتی و یا هواپیما، که همه با هم به مقصد می رسند و در رخدادها سرنوشت یکسانی پیدا می کنند.

نام این زندگی، اجتماعی و افراد آن تشکیل دهنده جامعه می باشند.

پایه زندگی اجتماعی، مسئله تقسیم کار و بهره، حکومت آداب و رسوم، وحدت خلق و خوی و یگانگی در آرمان و فرهنگ است نه این که در یک آب و هوا زندگی کنند، در یک منطقه زیست بنمایند و از مواد معین تغذیه کنند؛ زیرا بسیاری از حیوانات و گیاهان مانند گوسفندان و درختان یک جنگل و باغ، آن را برگزیده اند؛ ولی نه زندگی آنان اجتماعی است و نه افراد آن تشکیل دهنده جامعه.

در زندگی فردی، فرد در برابر فرد یا دیگران، هیچ نوع مسئولیتی به گردن نمی گیرد و کوچک ترین قراری میان آنان بسته نشده؛ بنابراین، فرد در این محیط ها آزاد است؛ در حالی که زندگی اجتماعی عملاً مسئولیت زا و تعهد آور است؛ از این رو، یک قسمت از آزادی های انسان محدود شده و آزادی در حدود مصالح افراد آن، محترم شمرده می شود.

به خاطر همین وحدت در سرنوشت _ که بر افراد یک جامعه حاکم است _ تظاهر به گناه و آلودگی در اسلام اکیداً ممنوع است و یک قسمت از امور

مربوط به امر به معروف، به همین موضوع اختصاص یافته و پیامبر گرامی اسلام می فرماید:

«إِنَّ الْمَعْصِيَةَ إِذَا عَمِلَ بِهَا الْعَبْدُ سِرًّا لَمْ يَضُرَّ إِلَّا صَاحِبَهَا وَإِذَا عَمِلَ بِهَا عَلَانِيَةً وَلَمْ يُغَيِّرْ عَلَيْهِ أُضْرَبَتِ الْعَامَّةُ».

هرگاه گناهی در پنهانی انجام گیرد فقط خود طرف را آلوده می سازد و اگر در مجامع عمومی انجام گیرد و اعتراضی بر آن نشود، جامعه را آلوده می سازد».(۱)

ج: فلسفه نظارت عمومی

از این نقطه، فلسفه نظارت عمومی که در قرآن در ده مورد از آن به نحو «امر به معروف و نهی از منکر» یاد شده است، کاملاً روشن می گردد و از لحاظ پیوندی که میان افراد جامعه هست و حکم واحدی که بر جامعه حکومت می کند، نمی توان مسئله نظارت عمومی را به وسیله توده مردم و اجرای مقررات را درباره قانون شکنان، از طریق قوه مجریه، مخالف قانون حریت و آزادی دانست؛ زیرا زندگی اجتماعی جز این پایدار نمی ماند و هر کسی با پذیرفتن زندگی اجتماعی، چنین محدودیت هایی را هم باید بپذیرد.

ما در این جا وارد بحث «نظارت عمومی» نمی شویم؛ زیرا هدف بیان قسمتی از سنن حاکم بر جامعه و تاریخ است که در قرآن وارد شده است.

به خاطر این که زندگی اجتماعی؛ زندگی تعهد آفرینی است، در آیین اسلام بر دوش یک مسلمان، که زندگی اجتماعی را پذیرفته، مسئولیت های

ص : ۳۷۶

۱- [۱] وسائل الشیعه، ج ۱۱، باب ۴ از ابواب امر به معروف، ص ۴۰۷.

بزرگی گذارده شده است. و بخش اعظم فقه اسلامی را قوانین اجتماعی تشکیل می دهد. و قوانین اجتماعی انسان، به مراتب بیش از دستورهای فردی آن است.

د: چرا انسان اجتماعی است؟

شکی نیست که انسان کنونی به شکل اجتماعی زندگی می کند و با تقسیم کار و نیاز و تقسیم بهره به پیش می رود؛ ولی سخن این جا است که: آیا زندگی اجتماعی، مقتضای فطرت او است و طرحی است که در خلقت و آفرینش او ریخته شده است و زندگی به غیر این شکل یک نوع شنا بر خلاف موازین آفرینش او می باشد.

یا مقتضای جبر زندگی و اضطرار است که او را به این گونه زندگی وادار ساخته است و هرگز چنین میلی در نهاد او وجود ندارد و اگر به تنهایی می توانست بار زندگی را به دوش بکشد، هرگز به این زندگی تن نمی داد، و آزادی فردی را با قید و بند اجتماعی عوض نمی کرد.

همچنین مقتضای یک محاسبه عقل است؛ زیرا زندگی بهتر و کم دردسزتر، جز با مشارکت و همکاری دیگران امکان پذیر نیست و بهره گیری کامل از مواهب طبیعت، فقط در سایه زندگی اجتماعی ممکن می باشد، هرچند اصل زندگی به شکل ساده، بر زندگی دسته جمعی متوقف نیست؟

هر سه نظر قابل بررسی است. بنابر نظریه نخست یک عامل درونی انسان را به سوی زندگی اجتماعی می کشد، به سان زندگی زن و مرد، که به مقتضای فطرت به سوی هم کشیده می شوند و زندگی اجتماعی کوچکی را به

نام خانواده تشکیل می دهند و زندگی فردی برای هر کدام مانند جدایی جزء از کل است که هرچه زودتر باید به هم برسند.

در صورتی که بنابر نظریه دوم یک عامل خارج از وجود انسان به نام اضطرار، او را به چنین زندگی می کشد و هیچ انگیزه درونی در کار نیست، مانند تشنگانی که در بیابانی گیر کرده باشند و بخواهند با کندن چاهی خود را از تشنگی برهانند و یکی باید در اعماق زمین کار کند و دیگری باید خاک ها را بالا بکشد، تا سرانجام به آب برسند.

در صورتی که در نظریه سوم، یک محاسبه فکری و شخصی و انگیزه زندگی بهتر، او را بر مشارکت و همکاری دعوت می نماید، مانند دو بازرگان که برای سود بیشتر، طرح شرکت عظیمی را می ریزند، تا سود کلانی ببرند.

با توجه به این مقدمات، عناوین دهگانه را یکی پس از دیگری مطرح می کنیم.

آیات موضوع

۱. (وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ مِنَ الْمَاءِ بَشَرًا فَجَعَلَهُ نَسَبًا وَصِهْرًا وَكَانَ رَبُّكَ قَدِيرًا) (فرقان/۵۴)

۲. (أَهُمْ يَقْسِمُونَ رَحْمَتَ رَبِّكَ نَحْنُ قَسَمٌ مِّنْهُم مَّا بَيْنَهُمْ وَمَعِشَتُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَرَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِّيَتَّخِذَ بَعْضُهُم مَّعْبُوعًا لِّبَعْضِهِمْ خَيْرٌ مِّمَّا يَجْمَعُونَ) (زخرف/۳۲)

۳. (يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ) (حجرات/۱۳)

۴. (وَقَدْ خَلَقْنَاكُمْ أَطْوَارًا) (نوح/۱۴)

۱. «او است که از آب انسان آفرید و در میان افراد انسان، پیوندهای نسبی و رابطه های سببی (خویشاوندی دامادی) قرار داد و پروردگار تو قادر و توانا است».

۲. «آیا آن ها رحمت پروردگار تو را قسمت می کنند، ما مایه های معیشت را میان آنان در زندگی دنیا، تقسیم کرده ایم و برخی را بر برخی دیگر _ از نظر امکانات و استعدادها _ برتری بخشیده ایم تا برخی، برخی دیگر را به صورت متقابل!!! تسخیر کنند و در نتیجه همه مسخر همدیگر شوند و رحمت پروردگار تو از آن چه که آنها گرد می آورند بهتر است».

۳. «ای مردم! ما شما را از مرد و زنی آفریدیم و شماها را به صورت ملت ها و قبیله ها قرار دادیم تا همدیگر را بشناسید(نه این که به وسیله ملیت ها و قومیت ها بر همدیگر فخر بفروشید) گرامی ترین شما نزد خداوند با تقواترین شما است».

۴. «شماها را جوراجور آفریده است».

تفسیر موضوعی آیات

آیات قرآنی، زندگی اجتماعی را، طریقی در آفرینش انسان می داند، گویی ریشه های چنین زندگی در آفرینش او لانه کرده است. و تا انسان و فطرت او پا برجا است او به چنین زندگی کشیده خواهد شد بر این مطلب آیاتی گواهی می دهند که از میان آن ها به سه آیه اکتفا می کنیم:

الف. (یا ایُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتَقَاكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ): «ای مردم! ما شما را

از مرد و زنی آفریدیم و شماها را به صورت ملت ها و قبیله ها قرار دادیم تا همدیگر را بشناسید (نه این که به وسیله ملیت ها و قومیت ها بر همدیگر فخر بفروشید) گرامی ترین شما نزد خداوند با تقواترین شما است» (۱).

در این آیه به فلسفه خلقت و این که چرا انسان ها به صورت ملیت ها و قبیله های گوناگون خلق شده اند، اشاره شده است. و آن این است که اگر خلقت انسان به غیر این صورت بود، شناسایی، که زیربنای یک زندگی اجتماعی است امکان پذیر نبود؛ زیرا در این صورت، همه افراد چون کالاهای مشابه یک کارخانه بودند که هرگز قابل بازشناسی نبودند.

از این که در خلقت انسان طرحی به نام ملیت ها و قبیله ها ریخته شده آن هم به خاطر شناسایی یکدیگر بود؛ زیرا: (وَ جَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا) می توان گفت: زندگی اجتماعی، آرمان دومی برای چنین طرح می باشد.

به عبارت دیگر: هرگاه اختلاف در ملیت ها و قبیله ها، مقدمه شناسایی افراد باشد و بازشناسی مقدمه یک زندگی اجتماعی شمرده شود، قهراً در طرح خلقت، زندگی اجتماعی به صورت آرمانی نهایی خلقت بوده است. و از روز نخست، با در نظر گرفتن چنین پایانی، آفرینش انسان طرح ریزی شده است، و این همان است که می گویند: زندگی دسته جمعی، مقتضای فطرت و آفرینش انسان می باشد.

ب. (وَ هُوَ الَّذِي خَلَقَ مِنَ الْمَاءِ بَشَرًا فَجَعَلَهُ نَسَبًا وَصِهْرًا وَ كَانَ رَبُّكَ قَدِيرًا): «او است که از آب، انسان آفرید و در میان افراد انسان پیوندهای نسبی و رابطه های سببی (خویشاوندی دامادی) قرار داد و پروردگار تو قادر و توانا است» (۲).

ص : ۳۸۱

۱- [۱] حجرات/۱۳.

۲- [۲] فرقان/۵۴.

این آیه پیوند خویشاوندی نسبی و سببی را که طرحی است در متن خلقت اشاره دارد و برای همین جهت، پس از بیان آفرینش انسان با جمله «خلق»، مسئله خویشاوندی را با حرف «فا» بر خلقت بشر عطف می کند و می فرماید: (فَجَعَلَهُ نَسَبًا وَصِهْرًا) هرگاه پیوند خویشاوندی در طرح خلقت منظور باشد، قهراً زندگی اجتماعی نیز در نظر گرفته شد؛ زیرا روابط سببی و نسبی مایه پیوند افراد و تشکل اجتماعات است و زندگی اجتماعی مفهومی جز این ندارد.

ج. (أَهُمْ يَفْسِدُونَ رَحْمَتَ رَبِّكَ نَحْنُ قَسِدْنَا بَيْنَهُمْ مَعِيشَتَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَرَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِيَتَّخِذَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا سِيخْرِيًّا أَوْ رَحْمَتُ رَبِّكَ خَيْرٌ مِّمَّا يَجْمَعُونَ): «آیا آن ها رحمت پروردگار تو را قسمت می کنند، ما مایه های معیشت را میان آنان در زندگی دنیا تقسیم کرده ایم و برخی را بر برخی دیگر از نظر امکانات و استعدادها برتری بخشیده ایم تا برخی، برخی دیگر را به صورت متقابل!!! تسخیر کنند و در نتیجه همه مسخر همدیگر شوند و رحمت پروردگار تو از آن چه که آنها گرد می آورند بهتر است». (۱)

از آن جا که مفاد آیه برای گروهی پنهان مانده است و تصور شده که اسلام طرفدار تسخیر گروهی به وسیله گروهی و طایفه ای به وسیله طایفه ای است، لازم می دانیم پیش از این که ببینیم چه رابطه ای بین آیه و بحث ما هست، معنی واژه «تسخیر» روشن گردد:

جا دارد در آغاز، ابهامی را که در نظر برخی، در جمله های آیه موجود است، برطرف سازیم و برای روشن شدن مجموع مفاد آیه، جمله های حساس

ص : ۳۸۲

آیه را، در سه بخش و به شکلی گویاتر باز کنیم:

۱. (نَحْنُ قَسَمْنَا بَيْنَهُمْ مَعِيشَتَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا): «ما، مایه های زندگی را میان آنان تقسیم کردیم». (۱)

نخست این که مقصود از «معیشت تقسیم شده از جانب خدا» چیست؟ گاهی تصور می شود که مقصود از آن مال و منال و دارایی دنیایی است خداوند آن را از روز نخست مقدر کرده است تا یکی کاخ نشین و دیگری کوخ نشین باشد؛ ولی چنین تفسیری، جز تفسیر به رأی چیزی نیست؛ زیرا آیه از خلقت و آفرینش انسان سخن می گوید. به این ترتیب «معیشت» معنایی جز مایه های زندگی از قبیل استعدادها، امکان ها، لیاقت ها و شایستگی ها که در سرشت انسان ها نهفته است، نمی تواند داشته باشد. و مفاد آیه این است که ما در روز آفرینش بشر، اختلاف در شایستگی ها را در نهاد او قرار دادیم و افراد را با استعدادهای گوناگون آفریده ایم تا از این طریق در افراد احساس نیاز به وجود آید و به خدمت متقابل کشیده شوند. اگر آفرینش انسان ها جز این بود، باید خلقت انسان به این دو صورت باشد:

یا تمام افراد از نظر استعداد و لیاقت یکسان و یکنواخت آفریده شده باشد. و هر فردی همان را دارا باشد که دیگری آن را دارا است، و همان را نداشته باشد که دیگری آن را ندارد، یا به یکی همه چیز داده شود و به دیگری اصلاً چیزی داده نشود و در هر دو صورت پیوند و نیاز خدمت متقابل، در جامعه به وجود نمی آید. این جا است که در آیه دیگر می فرماید: (وَقَدْ خَلَقْنَاكُمْ أَطْوَارًا): «شماها را جوراجور آفریده است». (۲)

ص : ۳۸۳

۱- [۱] زخرف/۳۲.

۲- [۲] نوح/۱۴.

در حدیثی امیر مؤمنان (علیه السلام) می فرماید: «الناسُ بخیر ما اختلفوا فإذا استَووا هَلَكوا»؛ مردم تا شایستگی های گوناگون دارند در خیر و خوبی هستند؛ اگر مساوی و برابر شدند نابود می شوند».^(۱)

تا این جا توانستیم مفاد این بخش از آیه را روشن سازیم. اکنون به توضیح بخش دوم از آیه می پردازیم:

۲. (و رفَعنا بعضهم فوق بعض درجات): «برخی را بر برخی دیگر برتری بخشیدیم».^(۲)

این بخش از آیه در صدد بیان نکته دیگری است و آن این که: وقتی خدا در بخش نخست در مورد تقسیم مواهب سخن گفت، در این بخش یادآور می شود که ما مواهب را به طور یکسان به افراد ندادیم. برخی را در بعضی از برخورداریه ها برتری دادیم، به یکی توان صنعتی بیش از دیگری دادیم؛ گرچه ممکن است آن کس که از نظر هوش فنی در درجه پایین قرار دارد در یک جهت و یا جهات دیگر بر آن فرد برتر، شایستگی دیگری داشته باشد. مثلاً هوش مدیریت او، بیش از آن فرد ماهر در صنعت باشد، به این ترتیب، در افراد نیازمندی به هم در آفرینش و سرشت او گنجانده شده و زمینه پیوستگی به وجود آمده است.

۳. (لِيَتَّخِذَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا سَخِرِيًّا): «برخی، برخی دیگر را مسخر خود سازند».^(۳)

این بخش از آیه، بیان گر علت برتری برخی بر برخی است به شکلی که بیان گردید. و آن این که هدف از این نوع برتری (متقابل)، ایجاد تسخیر و

ص: ۳۸۴

۱- [۱] بحار الأنوار، ج ۷۷، ص ۳۸۳.

۲- [۲] زخرف/۳۲.

۳- [۳] زخرف/۳۲.

خدمت متقابل است، تا همه به طور طبیعی مسخر یکدیگر شوند و این نوع پیوستگی به وجود آید.

هرگز مقصود این نیست که برخی، برخی را به گماشتگی بگیرند، گروهی پیوسته حاکم، و گروهی پیوسته محکوم شوند و طبقه بندی ناعاقلانه _ این نوع از آن، در اسلام محکوم است _ به وجود آید. این گونه تفسیر، معلول نا آگاهی از نکته اساسی است که یادآور شدیم؛ زیرا این بخش از آیه گویای علت برتری های متقابل است. و بی شک مفاد آن هم، ایجاد تسخیر متقابل خواهد بود.

حال که از توضیح هر سه بخش از آیه بیرون آمدیم، آیه بر این که زندگی اجتماعی انسان، طرحی در خلقت او است و از روز نخست، آفرینش او بر این اساس بنا نهاده شده است، به روشنی دلالت دارد؛ زیرا آیه، سخن از تقسیم مواهب و استعدادها به میان می آورد، و اضافه می کند که در نعمت ها و استعدادها برخی را بر برخی برتری دادیم. آن گاه هر دو را با مسئله «تسخیر» متقابل مدلل می سازد و می گوید: «تقسیم مواهب و ایجاد برتری ها از روز نخست برای ایجاد تسخیر متقابل است و تسخیر متقابل، جز زندگی اجتماعی، مفهومی ندارد».

از این جا معلوم می شود که زندگی اجتماعی، غایت خلقت و هدف آفرینش بوده است. و چنین چیزی جز این که طرحی در خلقت است، چیز دیگری نمی تواند باشد؛ در نتیجه عامل این زندگی نه اجبار و اضطرار خارجی است، نه سودجویی و راحت طلبی؛ بلکه یک عامل درونی است که از روز نخست در فطرت او وجود داشته است و پیوسته او را بر چنین زندگی اجتماعی دعوت می کند.

آیات موضوع

۱. (الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ ...) (بقرہ/۳)
- (... قُلْ فَلِمَ تَقْتُلُونَ أَنْبِيَاءَ اللَّهِ مِنْ قَبْلُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ) (بقرہ/۹۱)
- (تِلْكَ أُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ لَهَا مَا كَسَبَتْ وَ لَكُمْ مَا كَسَبْتُمْ ...) (بقرہ/۱۳۴)
۲. (... أُمَّةٌ قَائِمَةٌ يَتْلُونَ آيَاتِ اللَّهِ ...) (آل عمران/۱۱۳)
۳. (... أَلَمْ تَكُنْ أَرْضُ اللَّهِ وَسِعَةً فَتُهَاجِرُوا فِيهَا ...) (نساء/۹۷)
۴. (... مِنْهُمْ أُمَّةٌ مُقْتَصِدَةٌ ...) (مائدہ/۶۶)
- (... لَا يَضُرُّكُمْ مَنْ ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ ...) (مائدہ/۱۰۵)
۵. (... زَيْنًا لِكُلِّ أُمَّةٍ عَمَلُهُمْ ...) (انعام/۱۰۸)
۶. (وَلِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ) (اعراف/۳۴)

(وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَى آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَلَٰكِن كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُم بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ)
(اعراف/٩٦)

٧. (وَ اتَّقُوا فِتْنَةً لَا تُصِيبَنَّ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْكُمْ خَاصَّةً ...) (انفال/٢٥)

٨. (وَ لِكُلِّ أُمَّةٍ رَّسُولٌ فَإِذَا جَاءَ رَسُولُهُمْ قُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ ...) (يونس/٤٧)

(... لِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ ...) (يونس/٤٩)

٩. (وَ إِن مِّن شَيْءٍ إِلَّا يَسْبُحُ بِحَمْدِهِ وَ لَكِن لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ ...) (اسراء/٤٤)

١٠. (وَ هُوَ الَّذِي خَلَقَ مِنَ الْمَاءِ بَشَرًا فَجَعَلَهُ نَسَبًا وَ صِهْرًا) (فرقان/٥٤)

١١. (... وَ هَمَّتْ كُلُّ أُمَّةٍ بِرَسُولِهِمْ لِيَأْخُذُوهُ وَ جَادَلُوا بِالْبَاطِلِ لِيُدْحِضُوا بِهِ الْحَقَّ فَأَخَذْتُهُمْ فَكَيْفَ كَانَ عِقَابِ) (غافر/٥)

١٢. (... كُلُّ أُمَّةٍ تُدْعَى إِلَى كِتَابِهَا ...) (جاثية/٢٨)

١٣. (... اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ إِنَّهُ كَانَ غَفَّارًا * يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا * وَ يُمِدُّكُمْ بِأَمْوَالٍ وَ بَنِينَ وَ يُجْعَلُ لَكُمْ جَنَّاتٍ وَ يُجْعَلُ لَكُمْ أَنْهَارًا) (نوح/١٠-١٢)

١٤. (كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ) (مدثر/٣٨)

١٥. (فَكَذَّبُوهُ فَعَقَرُوهَا ...) (شمس/١٤)

۱. «آن کسانی که به جهان غیب ایمان آرند».

«بگو چرا پیامبران خدا را در گذشته می کشتید، اگر افراد با ایمان بودید».

«این حال امت پیشین است برای او است کارهایی که کرده و برای شما است کارهایی که کرده اید».

۲. «امت مصممی هستند که آیات خداوند را تلاوت می کنند».

۳. «مگر سرزمین خدا فراخ و وسیع نبود که به نقاط دیگری مهاجرت کنید».

۴. «گروهی از آن ها ملتی میانه رو هستند».

«گمراهی دیگران، به حال شما که خواهان هدایت هستید، ضرر و زیان نمی رساند».

۵. «عمل هر امتی را در نظرش زینت دادیم».

۶. «برای هر ملت اجل و دوره است، که نه لحظه ای عقب می افتند و نه لحظه ای پیشی می گیرند».

«هرگاه مردم دیاری ایمان بیاورند و تقوا پیشه خود سازند ما، درهای رحمت و برکت را از آسمان و زمین به روی آنان می گشاییم؛ ولی آنان به تکذیب (آیات الهی) برخاستند ما نیز آنان را به سزای کارهای خود مؤاخذه کردیم».

۷. «از عذاب و بلائی بترسید که تنها دامنگیر افراد ستمگر نمی شود بلکه کسانی را که دست ستمگر را باز گذارده اند، نیز شامل می شود».

۸. «برای هر امت رسولی است، وقتی که آن رسول آمد حکم به عدل شده و بر کسی ستم نمی شود».

«برای هر گروهی وقت و مدت خاصی است».

۹. «همه بخش های جهان خدا را از هر نقصی پاک می داند؛ ولی شما از تسبیح آنها آگاه نیستید».

۱۰. «او کسی است که بشر را از آب آفرید، آن گاه در آفرینش او پیوندهای نسبی و سببی به وجود آورد».

۱۱. «هر ملتی می کوشید تا پیامبر خود را بگیرند و در راه باطل خود با او جدال ورزند تا حق را پایمال سازند؛ ولی ما آنان را گرفتیم و چگونه بود کیفرهای ما».

۱۲. «هر امتی به سوی کتاب خود خوانده می شود».

۱۳. «طلب آموزش کنید او آمرزنده گناهان است. ابرهای باران خیز می فرستد. شماها را با مال و فرزندان یاری می کند. برای شما باغ هایی قرار می دهد. برای شما چشمه هایی پدید می آورد».

۱۴. «هر فرد در گرو اعمال خویش می باشد».

۱۵. «صالح را تکذیب کردند و شتر او را پی کردند».

تفسیر موضوعی آیات

در کتاب های مربوط به فلسفه تاریخ، جامعه شناسی، غالباً در مورد «اصالت فرد» یا «اصالت اجتماع» سخن رانده می شود، و برای جامعه دو بعد بیشتر تصور نمی شود:

۱. بعد فردی که معتقدین به اصالت فرد و رژیم های سرمایه داری از آن طرفداری می کنند.

۲. بعد اجتماعی که «سوسیالیزم» از آن جانب داری می نماید و ما نظر اسلام را در زمینه اصالت فرد یا جامعه، پس از این بحث، یادآور خواهیم شد. اکنون شما را در جریان اصل تازه ای که قرآن از روی آن پرده برداشته است قرار

قرآن می گوید: جامعه علاوه بر این دو بعد، بعد سومی دارد که ما نام آن را بعد جهانی، یا بعد الهی می نامیم. و خلاصه آن این است که جهان هستی، نسبت به کردار انسان بی تفاوت نیست و کردار او از جانب جهان، واکنش مناسب با ماهیت عمل او دارد. کردار نیک واکنش نیک، و کردار بد واکنش بد. توضیح این که: تمام مکتب ها، جهان را _ جز انسان و دیگر جانداران _ جامد و فاقد شعور می انگارند و معتقدند که جهان نسبت به اعمال نیک و بد بی تفاوت است و بشر چه نیکی بکند و چه بدی، زمین و آسمان در برابر اعمال خوب و بد او واکنشی نشان نمی دهند. برای جهان ظلم و ستم جباران و بیدادگری زمامداران خودسر، با عدالت صالحان و پاکان یکسان است.

در حالی که قرآن برای گیتی شعور و درک ویژه ای قائل است و جهان را در برابر اعمال افراد بی تفاوت نمی داند. و معتقد است که این بعد از جامعه، با محاسبات عادی قابل درک نیست، فقط می توان با دیده دل آن را درک کرد. چنان که می فرماید: (... وَ إِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَ لَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ ...) : «همه بخش های جهان، خدا را از هر نقصی پاک می داند؛ ولی شما از تسبیح آنها آگاه نیستید». (۱) و این که این نوع درک و شعور چگونه است که بر جهان حاکم است و چه خویشتاوندی میان رفتار خوب و بد انسان و واکنش خوب و بد جهان وجود دارد، بر انسان خاکی کاملاً پوشیده است؟ و باید به حکم آیه (الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ ...) (۲) «آن کسانی که به جهان غیب

ص : ۳۹۰

۱- [۱] اسراء/۴۴.

۲- [۲] بقره/۳.

ایمان آرند» به آن ایمان آورد، هر چند حقیقت آن برای ما روشن نباشد.

آیاتی که بر این رابطه گواهی می دهند بیش از آن است که در این اندک، جا داده شوند. وما تنها برخی را یاد می کنیم:

۱. (وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَلَٰكِن كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُم بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ): «هرگاه مردم دیاری ایمان بیاورند و تقوا پیشه خود سازند ما، درهای رحمت و برکت را از آسمان و زمین به روی آنان می گشاییم؛ ولی آنان به تکذیب (آیات الهی) برخاستند ما نیز آنان را به سزای کارهای خود مؤاخذه کردیم».(۱)

یعنی بین اعمال نیک و بد ما، در باز و بسته شدن درهای رحمت آسمان و زمین تأثیر مستقیم دارد؛ زیرا تمام پوشیده های جهان بر بشر کشف نشده است تا علیت و تأثیر این نوع اعمال را منکر گردد.

اعتقاد به یک چنین کنش و واکنشی چونان اعتقاد به معجزه و کرامت اولیا است. معجزه و کرامت، پدیده بدون علت نیست؛ بلکه علتی دارد که ما از آن آگاه نیستیم و باید حساب یافته ها را از نیافته ها جدا کنیم. اگر از درستکاری، کار فوق العاده ای دیدیم که با موازین عادی تطبیق نمی کند، نباید به انکار آن برخیزیم و بگوییم چنین کاری امکان پذیر نیست؛ که باید در صورت ثبوت آن را با علل ناشناخته توجیه کنیم.

پیامبر گران قدری مانند نوح _ که نخستین پیامبر صاحب شریعت است _ استغفار را علت ریزش باران، فزونی مال و فرزند، باروری درختان، و جریان چشمه ها می داند. حالا چگونه پوزش خواهی، این آثار را به دنبال می آورد و

ص : ۳۹۱

چه رابطه ای میان طلب آموزش و ندامت از گناه و آثار طبیعی وجود دارد، برای ما پوشیده است و گستره علم بر بسیاری از زوایای آن دست نیافته است. اینک آیاتی در این مورد:

۲. (... اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ إِنَّهُ كَانَ غَفَّارًا): «طلب آموزش کنید او آمرزنده گناهان است». (۱)

(يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا) «ابرهای باران خیز می فرستد». (۲)

(وَيُمِدُّكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ) «شماها را با مال و فرزندان یاری می کند». (۳)

(وَيَجْعَلُ لَكُمْ جَنَّاتٍ) «برای شما باغ هایی قرار می دهد». (۴)

(وَيَجْعَلُ لَكُمْ أَنْهَارًا) «برای شما چشمه هایی پدید می آورد». (۵)

آیات در این زمینه بیش از آن است که بتوان در این فشرده گنجانند. ما به همین کم، بسنده می کنیم و اعتقاد به این بعد از جامعه تأثیر شگرفی در اصلاح آن دارد. آیا مکتبی که می گوید: صفحه نیلگون جهان در برابر اعمال خرد و درشت انسان عکس العمل مناسب آن نشان می دهد و هرگز کار انسان هرچه هم ریز و کوچک باشد، در این جهان خالی از اثر نیست، این، بیدارگر است؟! یا مکتبی که می گوید جهان کور و کراست، گوش شنوا و دیده بینا ندارد و در برابر رفتار بشر کاملاً بی تفاوت است و نزد او جبار و ستمگر، عادل و دادگر یکسان است، حالا - قضاوت کنید: کدام یک از این دو مکتبی تواند جامعه را به اصلاح و پاکی بکشد و تقوا و پاکی را به میدان بیاورد.

بنابراین، گفت: گروهی باید حکومت کنند که از این روابط آگاه باشند تا

ص : ۳۹۲

۱- [۱] نوح/۱۰-۱۲.

۲- [۲] نوح/۱۰-۱۲.

۳- [۳] نوح/۱۰-۱۲.

۴- [۴] نوح/۱۰-۱۲.

۵- [۵] نوح/۱۰-۱۲.

در وضع قوانین، یا به تعبیر صحیح تر: در برنامه ریزی برای حکومت، این بعد از جامعه غفلت نورزند.

پیامبر گرامی (صلی الله علیه و آله وسلم) می فرماید: «إِذَا كَثُرَ الزَّوْنِي، كَثُرَتِ الْفُجَاءَةُ»؛ اگر در جامعه ای ناپاکی زیاد شد، بیماری سکتته در آن شیوع پیدا می کند.^(۱) رابطه میان عمل زنا و بیماری سکتته بر بشر امروز مکشوف نیست، این وحی است که از چنین حقیقتی پرده بر می دارد و عاملی را برای شیوع این بیماری معرفی می کند که هنوز علم بر آن دست نیافته است و چقدر عوامل نادیده وجود دارد که بر بشر نادان پر مدعای امروز پوشیده است. این حدیث و نمونه های دیگر آن می رساند که جامعه از یک پیوند ارگانیکی (همگانی و اجتماعی)^(۲) برخوردار است که عمل گروهی روی گروه دیگر، هرچند از آن عمل بیزار باشند، اثر می گذارد.

اکنون که سخن به این جا انجامید و از بعد جهانی و یا الهی جامعه آگاه شدیم، شایسته است بگوییم جامعه دو بعد دیگر به نام های بعد فردی و بعد اجتماعی دارد و این دو بعد در صورتی روشن می گردد که نظریه های مختلفی را که در این زمینه وارد شده است مورد بررسی قرار دهیم.

ص : ۳۹۳

۱- [۱] بحار الأنوار، ج ۷۷/۳۷۲، و ج ۹۱/۳۲۸.

۲- [۲] پیوند ارگانیکی در برابر پیوند مکانیکی است در ارتباط نخست، جامعه دارای روح واحدی است که بر آن حکومت می کند؛ در حالی که در ارتباط مکانیکی جامعه فاقد چنین پیوندی بوده و فقط ارتباط ماشینی دارد و تفصیل این دو نوع پیوند را در بحث های آینده می خوانید.

آیات موضوع

۱. (كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ) (مدثر/۳۸).
۲. (تِلْكَ أُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ لَهَا مَا كَسَبَتْ وَ لَكُمْ مَا كَسَبْتُمْ وَلَا تُسْأَلُونَ عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ) (بقره/۱۳۴).

ترجمه آیات

۱. «هر فرد در گرو اعمال خویش می باشد».
۲. «این حال امت پیشین است برای او است کارهایی که انجام داده و برای شماست کارهایی که انجام داده اید و مسئول اعمال پیشینیان نیستید».

زندگی اجتماعی و گروهی انسان سبب می شود که وضع زندگی هر فردی تا اندازه ای به جامعه ای که در آن زندگی می کند، بستگی داشته باشد. حال این بستگی به چه شکلی و تا چه اندازه است، دیدگاه های مختلفی بیان شده است. اینک ما نگاهی گذرا و فشرده به آن ها می افکنیم:

الف. اصالت فرد

مقصود از اصالت فرد این است که زندگی گروهی، به استقلال فرد، در شکل دادن به زندگی او لطمه ای نمی زند. و جامعه چیزی جز مجموع افراد چیزی نیست و عامل اساسی برای زندگی گروهی جز تأمین خواسته های فردی و رسیدن به خواسته های شخصی _ آن هم در پرتو زندگی اجتماعی _ چیزی نیست.

اگر انسانی به یک رشته قوانین و مقرراتی به نام نظامات اجتماعی تن می دهد به خاطر رسیدن به مصالحی است که می خواهد بر آن ها دست یابد.

بنابراین نظریه، فساد جامعه همان فساد افراد است و اصلاح آن از طریق اصلاح فرد امکان پذیر می شود.

ب. اصالت جامعه

مقصود آن، زندگی فرد، تابع محیط اجتماعی است؛ زیرا اگر کسی در زندگی از جهاتی تابع محیط طبیعی خود باشد قطعاً از جهاتی دیگر در چنگال اوضاع اجتماعی یا طبقاتی خود خواهد بود.

و به عبارت روشن تر: چیزی که در خارج عینیت و واقعیت دارد، جامعه و انسان اجتماعی است نه فرد مستقل از دیگران. و آن چه برای ما دیده می شود همان انسان هایی است که با هم آمد و شد دارند و گروهی زندگی می کنند.

و نیز: همان طور که در نظام آفرینش، هر پدیده طبیعی، جزئی از کل است و از خود استقلالی ندارد؛ مثلاً زمین جزئی از منظومه شمسی، و پدیده های زمینی جزئی از کل و تابع نظام عمومی می باشند، همچنین هر فرد از انسان ها جزئی از جامعه و تابع آن است و اگر فرد، اراده، غنا، خواست و بینش دارد، همگی بازتاب عوامل اجتماعی اوست.

فرد در دل یک جامعه به سان سلولی در بدن انسان است. سلول برای خود باروری دارد، ولی در تمام شئون از صحت و بیماری و اعتدال و انحراف، تابع بدن است که جزئی از آن می باشد، همچنین است فرد در دل جامعه. و او به آن سو کشیده می شود که جامعه به آن سو پیش می رود.

در این جا نظریه سومی را می توان پرداخت که حد وسط بین این دو نظریه تند و حاد می باشد و روح تعالیم اسلامی آن را تأیید می کند و آن نظریه را

باید «اصالت آمیخته فرد و جامعه» نامید، و این نظریه با توجه به دو مطلب که به روشنی ثابت می شود، است:

الف. با توجه به این که زندگی اجتماعی طرحی است در آفرینش انسان، قطعاً نظریه نخست که فرد را محور قرار می دهد و زندگی اجتماعی را از آن نظر برای فرد مطلوب می اندیشد که خواسته های فرد را بر آورده می کند، دور از حقیقت خواهد بود.

از آن جا که انسان یک پدیده گزیننده و هدف دار است، و آفرینش او با آزادی و اختیار همراه گشته است، هرگز نمی توان او را خواستار وابستگی به محیط طبیعی و شرایط اجتماعی دانست و گفت که: او در چنگال عوامل اجتماعی اسیر است و به آن سو می رود که جامعه به آن سو روان است؛ زیرا تأثیر عوامل اجتماعی بالاتر از تأثیر محیط طبیعی نیست. جایی که انسان در سایه خواست و تلاش، بر شرایط محیطی پیروز می گردد، و طبیعت را مهار می کند، و به آن فرمان می دهد، و آن را در جهت نیازها و خواسته های خویش، رهبری می کند؛ قطعاً می تواند بر محیط زندگی خود پیروز گردد و آن را دگرگون سازد. و از طریق شناخت قوانین حاکم بر جامعه، مسیر آن را در جهت اهداف خود، رهبری نماید. و دست کم به برخی از خواسته های خود، جامه عمل بپوشاند.

جامعه در حالی که برای خود قوانین و روندی دارد؛ ولی یک قسمت از آن ها مربوط به پایه آگهی افراد کوشا و سخت کوش است که می توانند در پرتو آگاهی از قوانین حاکم بر جامعه، مسیر آن را دگرگون سازند.

بنابر این، هر دو نظریه در حد افراط و تفریط اند و باید به «اصالت آمیخته فرد و اجتماع» معتقد گردید و از تعالیم اسلامی نیز، همین نظریه سوم به

اسلام از یک سو به خودسازی و عبادت های فردی و نیایش های شخصی دعوت می کند و پیوسته بر حالت انتخاب گری انسان تکیه می کند و می فرماید: (... لَا يَضُرُّكُمْ مَنْ ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ ...) : «گمراهی دیگران، به حال شما که خواهان هدایت هستید، ضرر و زیان نمی رساند».^(۱) و هرگز نباید به بهانه این که، وضع فرد تابع وضع عمومی جامعه است، از وارستگی (در موقع آلودگی محیط) غفلت ورزید.

در روز رستاخیز، به گروه های تحت سلطه که طبعاً تحت تأثیر عوامل سلطه گر قرار می گیرند و به انحرافات کشیده می شوند، خطاب می شود: کجا بودید که تا این حد آلوده شدید؟ آنان می گویند: ما جزو مستضعفان و زیردستان بودیم. آن گاه خطاب می رسد:

(... أَلَمْ تَكُنْ أَرْضَ اللَّهِ وَاسِعَةً فَتُهَاجِرُوا فِيهَا ...) : «مگر سرزمین خدا فراخ و وسیع نبود که به نقاط دیگری مهاجرت کنید».^(۲)

این آیه و نظایر آن، به سرنوشت ساز بودن خود بشر و به آزادی و انتخاب گری او تصریح می کنند؛ از این جهت نمی توان شخصیت فردی را، در جامعه به تمام معنی، هضم و نابود شده، اندیشید.

از طرف دیگر، اسلام عوامل اجتماعی را در زندگی فرد مؤثر دانسته و به پاکسازی محیط از طریق «امر به معروف و نهی از منکر» دعوت کرده و هشدار می دهد و می فرماید: (وَ اتَّقُوا فِتْنَةً لَا تُصِيبَنَّ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْكُمْ خَاصَّةً ...) :

ص : ۳۹۷

۱- [۱] مائده/۱۰۵.

۲- [۲] نساء/۹۷.

«از عذاب و بلایی بترسید که تنها دامنگیر افراد ستمگر نمی شود بلکه کسانی را که دست ستمگر را باز گذارده اند، نیز شامل می شود».^(۱) امام باقر (علیه السلام) در این مورد گفتاری دارد که متن و ترجمه آن را از نظر شریف خوانندگان گرامی می گذرانیم:

«فَانكُرُوا بِقُلُوبِكُمْ وَ الْفُطُورَا بِالسِّتِّكُمْ وَ صَكُّوا بِهَا جِبَاهَهُمْ وَلَا تَخَافُوا فِي اللَّهِ لَوْمَةً لَائِمَةً... فَجَاهِدُوهُمْ بِأَبْدَانِكُمْ وَ ابْغِضُوهُمْ بِقُلُوبِكُمْ غَيْرَ طَالِبِينَ سُلْطَانًا وَلَا بَاغِينَ مَالًا»؛ کردار گناه کاران را قلباً بد بشمارید و با زبان تذکر دهید؛ بر پیشانی آنان بزنید؛ در راه خدا، از سرزنش کنندگان مترسید؛ با بدن های خود در راه خدا جهاد کنید. و گناه کاران را از صمیم قلب پست بدانید و در این راه به دنبال کسب قدرت و مال نباشید».^(۲)

اگر اراده فرد، اسیر اراده جامعه است، دیگر دعوت به کوشش ها و اصلاح طلبی ها بی معنی خواهد بود.

در جامعه شناسی اسلامی، باید جامعه را «جامعه انتخابگر» که اراده انسان ها در شکل دادن به خصوصیت آن کاملاً مؤثر است، نامید. و در عین این که شرایط اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی در شکل گیری آن، کاملاً تأثیر دارد، آگاهی، کوشش و تلاش افراد نیز در انتخاب راه و هدف مؤثر می باشد و تمام پیامبران با توجه به صفت انتخاب گری انسان می گفتند: (كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِيْنَةٌ): «هر فرد در گرو اعمال خویش می باشد».^(۳)

ص : ۳۹۸

۱- [۱] انفال/۲۵.

۲- [۲] به کافی، ج ۵، ص ۵۶ مراجعه شود.

۳- [۳] مدثر/۳۸.

به خاطر آزادی فرد در انتخاب راه خود، جامعه ها نیز از نظر قرآن کاملاً آزاد و مختار هستند و مسئول کارهای خود می باشند. چنان که می فرماید: (تِلْكَ أُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ لَهَا مَا كَسَبَتْ وَ لَكُمْ مَا كَسَبْتُمْ...): «این حال امت پیشین است برای او است کارهایی که کرده و برای شما است کارهایی که کرده اید».(۱)

ص : ۳۹۹

۱- [۱] بقره / ۱۳۴.

آیه موضوع

۱. (وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ مِنَ الْمَاءِ بَشَرًا فَجَعَلَهُ نَسَبًا وَصِهْرًا...) (فرقان/۵۴)

ترجمه آیه

«او کسی است که بشر را از آب آفرید، آن گاه در آفرینش او پیوندهای نسبی و سببی به وجود آورد».

در گفتوگوهای گذشته به این نقطه رسیدیم که از نظر اسلام فرد و جامعه نوعی ریشه دارند و اسلام نه پشتیبان اصالت فرد محض می باشد _ به گونه ای که برای جامعه نه وجود حقیقی و نه قانون و نه سنت و نه شناخت قائل شود و سرنوشت هر فردی را صد در صد جدا از سرنوشت افراد دیگر بداند _ و نه پشتیبان اصالت جامعه محض است؛ به گونه ای که هرچه باشد فقط روح جمعی و شعور و اراده جمعی وجود داشته باشد و شعور و وجدان فردی مظهري از نمونه وجدان جمعی به شمار آید و فرد در این میان، مسلوب الاراده و فاقد حریت و آزادی و حالت انتخاب گری باشد.

بلکه اسلام دیدگاهی میان این دو نظریه دارد و برای جامعه وجودی واقعی، سرنوشت و شناختی و برای فرد، اختیار و آزادی نیز قائل شده است. اکنون باید دید نحوه تبلور جامعه و وجود آن چگونه است؟

ص : ۴۰۰

پیشتر به توضیح چند ترکیب می پردازیم:

۱. ترکیب حقیقی شیمیایی

مقصود از ترکیب حقیقی این است که اجزای یک مرکب در یکدیگر اثر گذارد و پدیده ای تازه با ماهیتی نو پدید آید و اجزا بر اثر ترکیب و ادغام در یکدیگر، شخصیت و آثار خود را از دست دهد و همگی از ذات و اثر، در وجود مرکب حل شوند. در ترکیب های شیمیایی؛ مثلاً از ترکیب دو عنصر «کلر» و «سدیم» ساخته تازه ای با ماهیت نوی پا به عرصه می گذارد و هر دو عنصر با ذات و اثر خود، در وجود مرکب حل می گردند. نه کلری به چشم می خورد و نه اثر ویژه آن.

۲. ترکیب حقیقی صناعی

در ترکیب صناعی، که خود یکی از اقسام ترکیب حقیقی است اجزای یک دستگاه ماشین به هم مرتبط می باشد و خرابی در نقطه ای مایه خرابی در نقطه دیگری می گردد؛ ولی با این تفاوت که در مرکب طبیعی، هم اجزا شخصیت خود را از دست می دهد و بالطبع آثار هر جزئی، استقلال خود را نیز از دست می دهد و ذات جز، با اثر خود، در کل هضم می گردد؛ در حالی که در ترکیب صناعی، شخصیت هر جزئی در یک واحد صناعی در جای خود محفوظ است، تنها هر جز استقلال خود را از دست می دهد؛ بنابراین، اثری که بر واحد صناعی بار می شود، جمع بندی مجموع آثار جزء جزء آن نیست.

۳. ترکیب اعتباری

مقصود یک نوع وحدت ذهنی است که روی ملاحظاتی، ذهن یک رشته

امور مستقل را یک شیء حساب می کند؛ مثلاً در یک مهمانی که چند نفر دور یک میز می نشینند، همگی یک مهمانی حساب می شود و در راه پیمایی که هزاران نفر در کنار هم برای آرمان واحدی، در خیابان ها راه می روند یک جمعیت محسوب می گردند و به افراد که هر کدام موجود مستقل است به صورت جزء از کل نگریسته می شود. اکنون باید دید که ترکیب جامعه از کدام یک از این ترکیب ها است.

گاهی تصور می شود که، ترکیب جامعه نوعی ترکیب اعتباری است، افراد جامعه، به سان سربازان یک گردان هستند که با نام یک «گردان» دارای وحدت و یگانگی می باشند یا چون اجتماع افرادی است که می خواهند به سخنرانی گوینده ای گوش فرا دهند، آن گاه پراکنده شوند؛ ولی چنین اجتماعاتی هرگز وحدت آفرین حقیقی، یا مایه ترکیب حقیقی و صناعی نمی باشند؛ بلکه ترکیب آن ذهنی و فکری است.

گاهی گمان می شود که ترکیب جامعه، یک سازه ساختگی است؛ زیرا ترکیب مکانیکی و یا مرکب صناعی، خود نوعی مرکب حقیقی است؛ هرچند مرکب طبیعی نیست. مرکب صناعی مانند یک ماشین است که تمام اجزای آن به هم ارتباط دارند. و آن تفاوتی که با مرکب طبیعی دارد این است که در مرکب طبیعی اجزا، هویت خود را از دست می دهند و در کل هضم می شوند؛ امّا در مرکب صناعی اجزا هویت خود را از دست نداده فقط استقلال خود و سپس استقلال اثر خود را از دست می دهند و اجزا به گونه خاصی با یکدیگر مربوط می شوند و آثارشان نیز با یکدیگر پیوستگی پیدا می کند؛ در نتیجه اثری بروز می کند که عین مجموع اثر اجزا در حال استقلال نیست، و دگرگونی در گوشه ای، مایه بروز دگرگونی در قسمت های دیگر می شود؛ مانند ترازو که

سنگینی یک کفه، مایه دگرگونی در کفه دیگر است.

عین این تصور در ترکیب جامعه انجام گرفته است؛ زیرا: «جامعه از نهادها و سازه های اصلی و فرعی تشکیل شده است. این نهادها و افراد به یکدیگر پیوسته و وابسته هستند. تغییر در هر نهادی _ اعم از نهاد فرهنگی، مذهبی، اقتصادی، سیاسی، قضایی و تربیتی _ موجب تغییر در نهادهای دیگر می شود، و زندگی اجتماعی به صورت اثر قائل به کل ماشین اجتماع پدید می آید؛ اما بدون این که افراد در کل جامعه هویت خود را از دست بدهند».^(۱)

ترکیب افراد یک جامعه مانند ترکیب افراد نمایشنامه است که گروهی به عنوان بازیگر و گروهی به صورت تماشاگر دور هم گرد می آیند و ترکیب مجموع نفرات در تماشاخانه _ از بازیگر گرفته تا تماشاگر _ یک ترکیب سازه ای است.

برداشت قرآن از وحدت جامعه

برداشت قرآن از وحدت جامعه به گونه دیگری است که می توان گفت، ترکیب آن از قبیل ترکیب حقیقی است نه ترکیب اعتباری و نه ترکیب صناعی و نه ترکیب شیمیایی؛ بلکه ترکیبی است که در نوع خود همانندی ندارد. و عناصر ترکیب شونده، تن افراد نیست، بلکه اندیشه ها، عاطفه ها، خواسته ها و اراده ها و سرانجام ترکیب فرهنگی _ اقتصادی، سیاسی، مذهبی و تربیتی است _ و این گونه ترکیب در مرکبات، مشابه ندارد؛ زیرا: وقتی افراد با سرمایه های فطری و اکتسابی وارد زندگی اجتماعی می شوند، هر کدام در

ص: ۴۰۳

جهت روحی همدیگر تأثیر کرده و جامعه مجموعاً روح واحدی پیدا می کند به طوری که پس از کسر و انکسار و فعل و انفعال روحیه افراد در یکدیگر، جامعه روح تازه ای، پدیده نوی و فرهنگ خاصی پیدا می کند که قبلاً چنین فرهنگی در آن وجود نداشته است و این فرهنگ تازه، مجموع جمع بندی روحیات هر یک از افراد نیست و ما یک چنین پدیده ای را ترکیب حقیقی یا ارگانیکی (نهادی) می نامیم. این است که مجموع عناصر ترکیب شونده، از خواست ها و اراده ها و... از یک وحدت حقیقی برخوردار است؛ مانند سلول های بدن انسان. هر سلولی از سلول های بدن انسان برای خود وجود و شخصیتی دارد و هر یک واحد حیات مستقل به شمار می آید؛ ولی بر مجموع، روح واحدی حکومت می کند و همه سلول ها، انسان واحدی را تشکیل می دهند. این گونه ترکیب ها را ترکیب ارگانیکی می گویند.

ولی با این اعتراف به وحدت و یگانگی، ترکیب جامعه شبیه هیچ کدام از ترکیب ها نیست؛ زیرا از این نظر که جامعه روح واحدی پیدا می کند، ترکیب جامعه ترکیب حقیقی است؛ ولی چون شخصیت و هویت فرد نسبتاً محفوظ است و در جامعه حل نمی گردد؛ از این رو نمی توان آن را ترکیب شیمیایی و یا طبیعی نامید و از آن جا که اثر فرد به حکم انتخاب گری او صد درصد و ابسته به کل نیست و فرد می تواند استقلال اثر وجودی خود را تا حدودی حفظ کند. پس، ترکیب آن، ترکیب صناعی نیست.

و به عبارت دیگر: برداشت قرآن به گونه ای است که از یک جهت اصاله الفردی است و از جهت دیگر اصاله الاجتماعی است؛ زیرا از آن نظر که اجزای جامعه (افراد آن) در خود جامعه، یا اثر هر جزئی در اثر کل جامعه، حل و هضم نمی شوند و برای جامعه، وجودی که اجزای آن؛ هویت خود را از

دست دهند، قائل نیست، اصله الفردی است. و این ترکیب، ترکیبی طبیعی، شیمیایی یا صناعی نیست؛ ولی از آن نظر که افراد از نظر مسائل روحی، فکری، عاطفی و فرهنگی گونه ای وحدت و هویت جدیدی پیدا می کنند، از این نظر اصله اجتماعی بوده و ترکیب مسائل روحی، ترکیب حقیقی خواهد بود و در اثر تأثیر و تأثر اجزا، واقعیت جدید و زنده ای پدید می آید، جامعه روح جدید، شعور و وجدان و اراده و خواست جدید می یابد. و علاوه بر شعور فردی و اندیشه شخصی، شعور و وجدان اجتماعی نیز پیدا می کند.

جامعه انسانی به حکم آیه (... لِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ ...) : «برای هر گروهی وقت و مدت خاصی است» (۱) یک ترکیب به هم پیوسته دارد؛ یعنی در حالی که افراد جامعه استقلال دارند به گونه ای که می توانند ضد یک دیگر بشورند؛ ولی روح یگانه ای بر جامعه چیره است که افراد جامعه را به خدمت می گیرد و هر یک حکم سلولی را دارند تا جامعه، موجود زنده ای شود و برای خود مرگ و زندگی، آغاز و انجامی بیابد و این ویژگی او مخصوص خود آن است و با دیگر سازه ها شباهتی ندارد و در این اصالت و وحدت کوچک ترین شائبه مجازگویی سعدی که می گوید:

بنی آدم اعضای یکدیگرند،... نیست.

نظریه قرآن در باره اصالت جامعه، شبیه نظریه جامعه شناسانی مانند «دورکیم» است که می گوید: جامعه از خود تشخیص و حیات و اصالت دارد با این تفاوت که آنان در اصالت جامعه تا حدی پیش می روند که فرد را اعتباری می دانند که نباید مورد توجه واقع شود؛ بلکه باید به دور ریخته شود؛ ولی قرآن

ص : ۴۰۵

در عین اعتقاد به اصالت جامعه، برای فرد نیز واقعیت و اصالت و استقلال و اختیار قائل است و به همین خاطر گفته شد که ترکیب آن حقیقی است، نه طبیعی و نه صناعی.

هرگاه جامعه اصالت داشته باشد، بی گمان حیات جامعه و روح و شخصیت و وحدت آن محفوظ می باشد به سان سلول های بدن انسان که به طور مرتب می میرند و از بین می روند اما اندام و شخصیت فرد باقی است.

خلاصه همبستگی اجزای یک جامعه چون همبستگی بازیگران و تماشاچیان مسابقات بین المللی نیست که چند صبحی دور هم گرد می آیند و پس از یک رشته بازی ها و نمایش ها، متفرق می شوند یا به شکل مسافران یک کاروان نیست که برای رفع خستگی در نقطه ای پیاده می شوند و هر کدام به گوشه ای می روند و ناگهان در جاده، تصادف وحشتناکی رخ می دهد و فوراً همگی در آن گرد می آیند؛ بلکه همبستگی بالاتری دارد که روح واحدی بر آن حکمفرما است.

قرآن برای جامعه تا جایی «واقعیت» قائل است که آن را مسئول کارهای خویش می داند چنان که می فرماید: (تِلْكَ أُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ لَهَا مَا كَسَبَتْ وَ لَكُمْ مَا كَسَبْتُمْ وَ لَا تُسْأَلُونَ عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ) (۱): «این امت و جامعه ای است که گذشت، آنان مسئول اعمال خویش و شما نیز مسئول اعمال خود و هرگز مسئول اعمال گذشتگان نیستید» (۲).

استاد عالیقدر علامه طباطبائی در این مورد بیانی دارد که از نظر خوانندگان گرامی می گذرانیم:

«اسلام در تربیت افراد انسان، رابطه بین فرد و اجتماع را در نظر گرفته،

ص: ۴۰۶

۱- [۱] بقره / ۱۳۴.

۲- [۲] این مضمون در سوره بقره آیه ۱۴۱ نیز آمده است.

چاره ای هم جز این نبوده است، آنجا که قرآن می فرماید: (وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ مِنَ الْمَاءِ بَشَرًا فَجَعَلَهُ نَسَبًا وَصِهْرًا ...) : «او کسی است که بشر را از آب آفرید، آن گاه در آفرینش او پیوندهای نسبی و سببی به وجود آورد».(۱)

این خویشاوندی حقیقی بین فرد و اجتماع سبب می شود که، خواص و آثار فرد در اجتماع نیز پدید آید و به همان نسبت که افراد، از نیروها و خواص و آثار وجودی خویش، جامعه را بهره مند می سازند، خواص و آثار وجودی یک موجودیت اجتماعی نیز پیدا می کنند. و لذا می بینیم که قرآن برای «ملت» وجود، اجل، کتاب، شعور، فهم، عمل، طاعت و معصیت قائل است آنجا که می گوید: (وَلِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ) (۲): «برای هر ملت اجل و دوره است، که نه لحظه ای عقب می افتند و نه لحظه ای پیشی می گیرند».

همچنین: (... كُلُّ أُمَّةٍ تُدْعَى إِلَى كِتَابِهَا ...) : «هر امتی به سوی کتاب خود خوانده می شود».(۳)

و نیز: (... زَيْنًا لِكُلِّ أُمَّةٍ عَمَلُهُمْ ...) : «عمل هر امتی را در نظرش زینت دادیم».(۴)

یا: (... مِنْهُمْ أُمَّةٌ مُّقْتَصِدَةٌ ...) : «گروهی از آن ها ملتی میانه رو هستند».(۵)

و نیز: (... أُمَّةٌ قَائِمَةٌ يَتَّبِعُونَ آيَاتِ اللَّهِ ...) : «امت مصممی هستند که

ص : ۴۰۷

۱- [۱] فرقان/۵۴.

۲- [۲] اعراف/۳۴.

۳- [۳] جاثیه/۲۸.

۴- [۴] انعام/۱۰۸.

۵- [۵] مائده/۶۶.

آیات خداوند را تلاوت می کنند» (۱).

ومی فرماید: (... وَ هَمَّتْ كُلُّ أُمَّةٍ بِرَسُولِهِمْ لِيَأْخُذُوهُ وَ جَادَلُوا بِالْبَاطِلِ لِيُدْحِضُوا بِهِ الْحَقَّ فَأَخَذْتُهُمْ فَكَيْفَ كَانَ عِقَابِ): «هر ملتی می کوشید تا پیامبر خود را بگیرند و در راه باطل خود با او جدال ورزند تا حق را پایمان سازند؛ ولی ما آنان را گرفتیم و چگونه بود کیفرهای ما» (۲).

این آیه از یک هم اندیشی برای مبارزه با حق، گزارش می کند، و نتیجه آن عذاب همگانی است، چنان که می فرماید: (فَأَخَذْتَهُمْ فَكَيْفَ كَانَ عِقَابِ): «ما همگان را گرفتیم» (۳).

و در جای دیگر: (وَ لِكُلِّ أُمَّةٍ رَسُولٌ فَإِذَا جَاءَ رَسُولُهُمْ قُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ...): «برای هر امت رسولی است، وقتی که آن رسول آمد حکم به عدل شده و بر کسی ستم نمی شود» (۴).

و برای همین است که می بینیم، همان اندازه که قرآن به داستان های اشخاص اهمیت داده، بیش از آن به پیشینه ملت ها بها داده است و این هنگامی بود که بشر، پیشینه ای جز ذکر حالات اشخاصی از قبیل پادشاهان و بزرگان، نداشته و نگارندگان آن تا زمان نزول قرآن هیچ توجهی به گذشته ملت ها و اجتماع ها نداشته اند. و پس از نزول قرآن بود که، احیاناً بعضی از پیشینه نگاران چون مسعودی و ابن خلدون، کم و بیش توجهی به گذشته ملت ها نموده و به ذکر رخدادهای آنان پرداخته اند. این ماجرا همچنان ادامه داشت تا این که در همین اواخر، به طور کلی، تحولی در تاریخ به وجود آمد. و پیشینه اشخاص، به پیشینه ملت ها تبدیل گشت.

ص : ۴۰۸

۱- [۱] آل عمران/۱۱۳.

۲- [۲] غافر/۵.

۳- [۳] غافر/۵.

۴- [۴] یونس/۴۷.

خلاصه، همان طور که اشاره کردیم، این رابطه حقیقی که بین فرد و اجتماع موجود است، موجب یک سلسله آثار و خواص اجتماعی می گردد که از هر جهت با قوا و خواص فرد، برابری داشته، و در صورت تعارض بر آن غالب شده مقهورش می سازد. (۱)

در قرآن، گاهی، کار یک نفر به جمع نسبت داده می شود؛ مثلاً ناقه صالح را که یک نفر از قوم ثمود پی کرد، قرآن آن را به همه نسبت می دهد: (فَكَذَّبُوهُ فَعَقَرُوها ...) : «صالح را تکذیب کردند و شتر او را پی کردند». (۲)

گاهی هم قرآن کردار یک نسل را به نسل های بعدی سرایت می دهد، و به پیامبر دستور می دهد به یهودیان «یثرب» و اطراف آن خطاب کند که:

(... قُلْ فَلِمَ تَقْتُلُونَ أَنْبِيَاءَ اللَّهِ مِنْ قَبْلُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ) : «بگو چرا پیامبران خدا را در گذشته می کشتید، اگر افراد با ایمان بودید». (۳)

علت این تلقی قرآن این است که، وقتی جامعه دارای یک هم اندیشی و درخواست خاصی شد، کار او گویای خواست همگانی پنداشته می شود و کار او یا یک نسل، نشانه اراده جامعه و تمام نسل ها است. بنابراین مسئول آن، یک فرد و یا یک نسل نیست؛ بلکه مجموع جامعه و نسل ها است که روح واحدی بر آن ها حکومت می کند.

امیر مؤمنان (علیه السلام) از قوم ثمود می فرماید:

«أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا جَمَعَ النَّاسَ الرِّضَاءُ وَالْغَضَبُ وَإِنَّمَا عَقَرَ نَاقَةَ ثَمُودَ،

ص : ۴۰۹

۱- [۱] المیزان، ج ۴، ص ۱۰۲.

۲- [۲] شمس/۱۴.

۳- [۳] بقره/۹۱.

رجلٌ واحدٌ فَعَمَّهم الله بالعذاب لما عَمَّوه بالرضاء فقال: (فَعَقروها فأصبحوا نادمين)؛ ای مردم! چیزی که مردم را دور خود گرد می آورد و به آن ها هم سویی می بخشد، خشنودی و خشم به یک عمل و کار است (اگر فردی عملی را انجام داد و دیگران از کار او خشنود شدند، همگی سرنوشت واحدی پیدا می کنند) ناچه قوم ثمود را یک نفر پی کرد و عذاب الهی همه را فرا گرفت؛ زیرا عموم مردم به آن کار خشنود بودند؛ از این رو خداوند می فرماید: پی کردند، آن گاه پشیمان شدند» (۱).

ص : ۴۱۰

۱- [۱] نهج البلاغه، خطبه ۱۹۶.

۱. (تِلْكَ أُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ لَهَا مَا كَسَبَتْ وَ لَكُمْ مَا كَسَبْتُمْ وَ لَا تُسْأَلُونَ عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ) (بقره/۱۳۴)

۲. (قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِكُمْ سُنَنٌ فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكذِّبِينَ) (آل عمران/۱۳۷)

۳. (قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ يَنْتَهُوا يُغْفَرْ لَهُمْ مَا قَدْ سَلَفَ وَإِنْ يَعُودُوا فَقَدْ مَضَتْ سُنَّةُ الْأُولِينَ) (انفال/۳۸)

(ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ لَمْ يَكُ مُغَيِّرًا نِعْمَةً أَنْعَمَهَا عَلَى قَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ ...) (انفال/۵۳)

۴. (... إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ ...) (رعد/۱۱)

۵. (عَسَى رَبُّكُمْ أَنْ يُزَحِّمَكُمْ وِ إِنْ عُدْتُمْ عُدْنَا وَ جَعَلْنَا جَهَنَّمَ لِلْكَافِرِينَ حَصِيرًا) (اسراء/۸)

۶. (... فَهَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا سُنَّةَ الْأُولِينَ فَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا وَ لَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَحْوِيلًا) (فاطر/۴۳)

۷. سُنَّةَ اللَّهِ الَّتِي قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلُ وَ لَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا (فتح/۲۳)

۸. (... كُلُّ أَمْرٍ بِمَا كَسَبَ رَهِينٌ) (طور/۲۱)

ترجمه آیات

۱. «این امت و جامعه ای است که گذشت آنان مسئول اعمال خویش و شما نیز مسئول اعمال خود و هرگز مسئول اعمال گذشتگان نیستید».

۲. «پیش از شما، سنت ها و قوانین بر جوامع حکومت می کرد، برای آگاهی از این قوانین در زمین گردش کنید تا روشن گردد که سرانجام گروهی که پیامبران خدا را تکذیب می کردند چگونه بوده است؟!».

۳. «به کافران بگو اگر از کارهای زشت و دشمنی های خود دست بردارند، خداوند گناهان گذشته آنان را می بخشد و اگر به همان کارها بازگردند، قوانین حاکم بر جامعه های پیشین در چشم انداز آنان قرار دارد».

«هرگز خدا نعمتی را که به قومی عطا کرده است تغییر نمی دهد تا آنان وضع خود را تغییر دهند».

۴. «خدا وضع ملتی را دگرگون نمی سازد تا این که خود آنان وضع خود را تغییر دهند».

۵. «شاید پروردگار شما رحمت خویش را شامل حال شما گرداند و مانند نوبت نخست اگر به پاکی گرایید مجدداً مشمول رحمت خداوند می شوید».

۶. «این مردم جز سنت و روشی که بر اقوام پیشین حاکم بوده است چه انتظاری دارند، هرگز برای سنت های خدا تبدیل و تحویلی نخواهی یافت».

۷. «سنت های خدا در باره امت هایی که در گذشته اند و برای سنت های خداوند هیچ نوع تبدیل و دگرگونی نمی یابی».

۸. «هر فردی در گرو اعمال خویشتن است».

بحث گذشته در مورد جامعه، ما را به این حقیقت رهبری کرد که، اگر وجود واقعی و عینی جامعه را انکار کردیم و صد در صد «اصالت فردی» شدیم. و برای جامعه، جز وجود اعتباری، شأنی قائل نگشتیم، در این صورت، جامعه فاقد سنت و قانون خواهد بود؛ ولی هرگاه برای آن، واقعییتی و عینیتی و ترکیبی _ خواه صناعی و یا ماشینی، خواه به شکل دیگری _ قائل شدیم قهراً به شیوه ترکیب خود، دارای سنن و قوانینی بوده و سیر تاریخ سیر معقول و روند جامعه روند قانون مند خواهد بود. و برای شناخت انسان فردی، لازم است از قوانین روان شناسی آگاه شویم و برای شناخت انسان جمعی لازم است از قوانین حاکم بر جامعه ها مطلع باشیم و در حقیقت، انسان محکوم به دو نوع قانون است، قانونی که بر انسان فردی حکومت می کند؛ یعنی «من فردی» و قانونی که بر انسان اجتماعی حاکم است؛ یعنی «من جمعی». و جامعه شناس واقعی کسی است که در آن سوی پدیده های اجتماعی که در ظاهر با یکدیگر بی ارتباط می نماید، وحدتی کشف کند که همه پدیده های مختلف مظهر آن می باشند.

این جا است که دانشمندان معتقدند که جامعه برای خود، سنن و قوانینی دارد و در تاریخ بشر کام یابی ها و پیشرفت ها، فراز و فرودها روی نظام و قانون خاصی است. و هیچ ترقی و پیشرفتی و هیچ عقب گرد و واژگونی ای بی علت نیست. و هرگز بر تاریخ ملل جهان که به صورت گروهی زندگی می کنند «تصادف» حکمفرما نیست.

قرآن از قوانین حاکم بر جامعه و تاریخ به لفظ «سنت الله» یا «سنن»

تعبیر می کند. و می فرماید:

(... فَهَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا سُنَّةَ الْأُولِينَ فَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا وَ لَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَحْوِيلًا): «این مردم جز سنت و روشی که بر اقوام پیشین حاکم بوده است چه انتظاری دارند، هرگز برای سنت های خدا تبدیل و تحویلی نخواهی یافت».(۱)

و در آیه دیگر می فرماید: (سُنَّةَ اللَّهِ الَّتِي قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلُ وَ لَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا): «سنت های خدا در باره امت هایی که در گذشته اند و برای سنت های خداوند، هیچ نوع تبدیل و دگرگونی نمی یابی».(۲)

در آیه دیگر، از قوانین حاکم بر جامعه به لفظ «سنن» تعبیر می آورد و می فرماید: (قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِكُمْ سُنَنٌ فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكْذِبِينَ): «پیش از شما، سنت ها و قوانین بر جوامع حکومت می کرد، برای آگاهی از این قوانین در زمین گردش کنید تا روشن گردد که سرانجام گروهی که پیامبران خدا را تکذیب می کردند چگونه بوده است؟!».(۳)

در میان دانشمندان اسلام، نخستین کسی که برای جامعه و تاریخ «شخصیت»، «واقعیت»، «قانون» و «سنتی» قائل شده است، «ابن خلدون» تونسوی است که مقدمه آن بر تاریخ در این زمینه نگارش یافته است. و در میان علمای غرب نخستین فرد، دانشمند قرن ۱۸ «منتسکیو» فرانسوی است که مؤلف کتاب معروف «روح القوانين» می باشد.

ص: ۴۱۴

۱- [۱] فاطر/۴۳.

۲- [۲] فتح/۲۳.

۳- [۳] آل عمران/۱۳۷.

امیر مؤمنان در این زمینه سخنی دارد که می فرماید:

«إِنَّ الدَّهْرَ يَجْرِي بِالْبَاقِينَ كَجَرِيهِ بِالْمَاضِينَ»؛ روزگار همان طور که بر گذشتگان، حکومت می کرد، بر شما نیز حکومت خواهد کرد».^(۱)

مقصود امام همان است که ابن خلدون و «منتسکیو» به دنبال آن هستند، تا ثابت کنند که تاریخ به شکل معقول و قانون مند پیش می تازد. و در پشت رویدادهای گوناگون و بی ربط در ظاهر، نظام معقول و سنت های بی برگشتی است که زیربنای تاریخ و سیر جامعه را تشکیل می دهد و به مجموع رویدادهای غیر مرتبط ربط و نظام می بخشد.

قرآن در آیات دیگری به قانون مندی تاریخ و حکومت سنتی بر جوامع تصریح کرده است و ما برخی را یادآور می شویم:

«قُلْ لِلْمُذِينَ كَفَرُوا إِنْ يَنْتَهُوا يُغْفَرْ لَهُمْ مَا قَدْ سَلَفَ وَإِنْ يَعُودُوا فَقَدْ مَضَتْ سُنَّتُهُ الْأُولِينَ»؛ «به کافران بگو: اگر از کارهای زشت و دشمنی های خود دست بردارند، خداوند گناهان گذشته آنان را می بخشد و اگر به همان کارها بازگردند، قوانین حاکم بر جامعه های پیشین در چشم انداز آنان قرار دارد».^(۲) یعنی همان قوانین و سننی که بر آن ها چیره بوده است، بر آنان نیز حکومت خواهد کرد.

قرآن در سوره اسراء آیه های ۴-۸ از دوبار فساد و دو سرکشی بزرگ بنی اسرائیل گزارش می دهد و در نوبت اول می گوید: برای انتقام از سرکشی اول، بندگان نیرومند و جنگاور علیه شما برمی انگیزم تا درون خانه های شما نفوذ کنند. و این وعده قطعی خدا است، آن گاه که شما راه بازگشت به پاکی را

ص: ۴۱۵

۱- [۱] نهج البلاغه، خطبه ۱۵۷.

۲- [۲] انفال/۳۸.

پیش گیرید شما را بر آنان تسلط بخشیم و با ثروت و نفر کمک می کنیم.

در نوبت دوم که شما (بنی اسرائیل) باز به فساد می گرایید، بندگان دیگری را بر شما مسلط می کنیم و به سان نوبت اول چهره های شما را خشمگین کنند و داخل مسجد گردند و بر هر چه تسلط یابند نابود سازند.

آن گاه بر قانون و سنت ثابت الهی تصریح می کند و می فرماید:

(عَسَىٰ رَبُّكُمْ أَنْ يَزَحْمَكُمْ وَاِنْ عُدْتُمْ عُدْنَا وَجَعَلْنَا جَهَنَّمَ لِلْكَافِرِينَ حَصِيرًا) (۱): «شاید پروردگار شما رحمت خویش را شامل حال شما گرداند و مانند نوبت نخست اگر به پاکی گرایید مجدداً مشمول رحمت خداوند می شوید» (واین را بدانید که جریان گذشته: به دنبال هر فساد انتقامی، به دنبال هر اصلاحی، رحمتی است یک سنت ثابت و لا یتغیر است که پیوسته جریان خواهد داشت) و قانون خدا این است که: اگر به راه راست باز گردید، مشمول رحمت خدا و اگر به فساد کشیده شوید مشمول عقوبت او خواهید بود.

چه جمله ای رساتر از جمله (إِنْ عُدْتُمْ عُدْنَا) است که عملیات یاد شده را یک جریان پیوسته و ثابت تلقی می کند و روی سخن، با فرد نیست؛ بلکه با قوم و گروه بنی اسرائیل است. و آیات دیگری در این زمینه نیز وارد شده است شما می توانید این حقیقت را از مراجعه به آیاتی که در آنها «سنت الله» یا «سنن الأولین» یا «سنن» یا «سنتنا» وارد شده است به دست آورید.

ص: ۴۱۶

اشاره

آیه موضوع

وَأَنْ لَّيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى (نجم/۳۹).

ترجمه آیه

«برای انسان جز حاصل تلاش او نیست»

اگر جریان های تاریخی، همه تحت ضوابط و سنن معین است، چرا بسیاری از مردم حتی طبقه دانشمندان، قسمتی از حوادث را، از طریق تصادف توجیه می کنند؟

آیا اعتقاد به تصادف، ناقض قانون علت و معلول نیست؟

اگر تصادف یک مفهوم منطقی ندارد پس مقصود از آن در تفسیر حوادث چیست؟

پاسخ: تصادف می تواند معانی مختلف یا به تعبیر صحیح تر، مصادیق گوناگونی داشته باشد و هر معنایی برای خود حکم خاصی دارد که از نظر خوانندگان گرامی می گذرد:

۱. تصادف: وجود پدیده ای بدون علت، اعم از علت طبیعی و غیر طبیعی. تصادف به این معنی، از نظر دانشمندان مردود است و هیچ دانشمندی که بتوان نام دانشمند روی او نهاد، نمی تواند تصادف به این معنی را توجیه کند.

در میان دانشمندان فقط «هیوم» انگلیسی است که منکر چنین قانون عقلی شده است. و علت آن این است که وی می خواهد همه مسائل را از روزنه

حس و تجربه ثابت کند؛ در حالی که حس و آزمایش از اثبات چنین قانونی عاجز و ناتوان است. آن چه را می توان با تجربه ثابت کرد این است که هر رخدادی به دنبال برخوردی پدید می آید و اما حادثه پیشین، علت دومی و حادثه دومی از پدیده نخست سرچشمه می گیرد و اولی منشأ دومی می باشد. هرگز نمی توان آن را با حس ثابت کرد؛ زیرا احتمال دارد که تعاقب یا تقارن این دو حادثه، از قبیل تقارن دو حادثه غیر مربوط به هم باشد مثل این که سخن گفتن انسانی با شیبه اسبی متعاقب و یا متقارن باشد و هرگز نمی توان یکی را علت و دیگری را معلول خواند.

البته کسانی که می خواهند همه چیز را از طریق حس ثابت کنند، از اثبات چنین قانونی، ناتوان هستند؛ زیرا ابزار معرفت و شناخت منحصر به حس نیست و علاوه بر آن «عقل» نیز از ابزار شناخت می باشد و او از طریق استدلال بر وجود چنین قانونی گواهی می دهد (و ما در بحث شناخت در این قسمت به طور گسترده بحث و گفتگو کرده ایم) اثبات قانون «علیت» بسیار آسان است.

اگر کسی در تحولات طبیعی و یا تاریخی لفظ تصادف را به کار می برد، هرگز نمی خواهد بگوید حادثه ای خود به خود و بدون علت به وجود می آید بلکه از آن، مقصود دیگری دارد.

تصادف در فلسفه اسلامی به عنوان «بخت و اتفاق» مطرح می شود. و این دو لفظ معنی خاصی دارند و با یادآوری دو اصطلاح دیگر «تصادف» به معنی بخت و اتفاق نیز روشن می شود:

۲. تصادف: پیدایش نظام و سنتی بدون علل آگاه و محاسبه عقلی و به اصطلاح: تفسیر نظم جهان از طریق یک رشته علل مادی فاقد شعور و درک!

تصادف به این معنی مورد نظر مادی گراهای جهان است، آنان می گویند: ماده جهان بر اثر انفجار، و پس از یک سلسله فعل و انفعال های بی شمار، به این شکل در آمده و نظم و نظامی پیدا کرده است و از اجتماع آن نظم های کوچک، چنین نظم شگفت انگیزی پدیدار شد. بنابر این، نظام جهان بدون علت نیست به طور مسلم علتی دارد اما نه علتی آگاه و بیدار و حساب گر.

حال آیا یک چنین تصادفی می تواند سرچشمه چنین نظم نوین و شگفت انگیزی باشد یا نه! اکنون برای ما مطرح نیست؛ ولی به طور اجمال یادآور می شویم که برخوردهای بی شمار نمی تواند یک میلیاردم نظم کنونی را به وجود آورد.

آری! گاهی ممکن است صخره ای در مسیر رودخانه پس از برخوردهای فراوان به این سو و آن سو، آن چنان سایشی صورت گیرد که روزی پیکری به شکل انسانی در آید؛ اما هرگز انفجار ماده؛ هرچند به خاطر یک رشته علل طبیعی درونی باشد، نمی تواند آفریننده چنین نظم شگفت انگیزی باشد. نظامی که بررسی هر گوشه کوچکی از آن، نیاز به تخصص دارد.

فرضیه داروین که تکامل انسان را مطرح می کند و می گوید: یک پدیده اسفنجی با پشت سر گذاشتن دوران هایی طولانی از نوعی به نوعی سرانجام به صورت انسان در آمده است بر فرض صحت، نمی تواند تکامل انسان را فقط با علل طبیعی نا آگاه تفسیر کند، بلکه بر این تکامل که به صورت زنجیری تصور شده است، باید علتی آگاه و آفریننده ای دانا و نظارت گری توانا داشته باشد، تا آن را رهبری کند.

در هر حال خواه توجیه مادی ها نسبت به نظام جهان و یا فرضیه داروین در مورد انسان از طریق علل طبیعی نا آگاه صحیح باشد یا نباشد، یکی از

معانی (تصادف) همین است.

۳. تصادف: پیدایش پدیده ای از عاملی که تحت ضابطه و قاعده کلی نیست و نمی توان پیدایش آن پدیده را پس از آن عامل، یک قانون کلی تلقی کرد، تصادف به این معنی یک اصطلاح رایج در زبان عمومی است؛ مثلاً می گوئیم در مسافرتیم به مشهد، با دوست دیرینه ام که سالیان درازی بود ندیده بودم تصادفاً ملاقات کردم، یا فلانی چاهی می کند تا به آب برسد تصادفاً به گنج رسید.

بی شک، پیدایش چنین پدیده ای با این شرایط، جنبه کلی و ضابطه ای ندارد؛ یعنی چنین نیست که در هر مسافرتی به مشهد به ملاقات دوست خود نائل آییم یا در هر چاه کندهی به گنج برسیم که، یک سلسله علل و شرایطی خاص، دست به دست داده اند تا در این جا چاه بکنیم در نتیجه پس از پشت کار در فعالیت خود به گنج برسیم؛ ولی هرگز رابطه کلی و دایمی میان کندن چاه و پیدا شدن گنج وجود ندارد چون رابطه ای وجود ندارد، از این رو پیدایش چنین پدیده ای نمی تواند تحت ضابطه و قاعده درآید.

نتیجه این که نداشتن علت، مطلبی است و کلی بودن و تحت ضابطه نبودن، مطلبی دیگر؛ و به تعبیر فلسفی این پدیده لازمه نوع علت نیست (یعنی هرچاه کندن ما را به گنج نمی رساند) هرچند لازمه حفر در آن نقطه خاصی که قبلاً گنجی در آن جا پنهان شده است، می باشد.

تا این جا پاسخ یک قسمت از سؤال (تشریح معانی و یا اصطلاح های مختلفی که در تصادف وجود دارد) روشن گردید، اکنون به توضیح آن روی پرسش (معنی تصادف در تفسیر حوادث تاریخی است چیست؟) می پردازیم:

تفسیر حوادث تاریخی از راه تصادف، به همین معنی سوم است؛ مثلاً در تفسیر شروع جنگ های بین الملل اول، پیشینه نگاران می نویسند: با کشته

شدن ولیعهد کشور اتریش آتش جنگ در اروپا زبانه کشید؛ یعنی اتفاقی کوچک و قتل یک شاهزاده سبب شد چنین فاجعه عالمگیری پدید آید.

در این جا به کار بردن واژه تصادف به همان معنایی است که گفته شد به این معنی که با در نظر گرفتن یک رشته شرایط در منطقه، آتش جنگ از این جرقه پدید آمد و این بهانه شد تا نیروها آماده در کارزار شوند و جنگ گسترش یابد؛ ولی چنین پی آمدی از قتل ولیعهد تحت ضابطه کلی و دایمی نیست؛ زیرا چه بسا در جهان ولیعهدهایی کشته شوند و آب از آب تکان نخورد و چنین فاجعه فراگیری پدید نیاید. بی شک در مورد شعله گرفتن آتش جنگ، شرایط و نابسامانی های زیادی از نظر سیاسی _ اقتصادی و تضادهای دیدگاه ها، زمینه چین آن بوده و قتل ولیعهد تنها جرقه بوده است در یک انبار باروت.

تصادف در تاریخ

در سرگذشت امت ها از پیروزی هایی سخن به میان آمده که می توان آن ها را از مجرای تصادف به معنی سوم تفسیر کرد و در این زمینه داستان به اندازه ای است که نمی توان به همه آنها اعتماد کرد و یا قسمت مهم آن را نقل نمود و ما فقط به نقل دو داستان اکتفا می کنیم . آن گاه به مطلب می پردازیم:

۱. عمادالدوله دیلمی، اصفهان و فارس را محاصره کرد و نماینده خلیفه را بیرون راند؛ سرانجام خزانه خود را پایان یافته دید و بیم آن داشت که سربازان او بر اثر تهی دستی، به مال مردم دست دراز کنند و نارضایتی مردم را فراهم سازند، ناآگاه چشمش به سقف افتاد و دید که ماری از سوراخ سر بیرون آورد و دوباره پس زد و این کار چندین دفعه تکرار شد.

عمادالدوله دستور داد که سقف عمارت را بردارند و مسیر مار را تعقیب

کنند سربازان سقف را برداشتند و در انتهای سوراخ به خمره های سرشار از اشرفی برخوردند که حاکم سابق آن ها را برای روز مبادای خود ذخیره کرده بود، به دست عمادالدوله افتاد. (۱)

۲. امیر اسماعیل سامانی تمام نقدینه های خود را در هرات از دست داد او برای این که سربازانش به اموال مردم دستبرد نزنند دستور داد که همگی به خارج شهر کوچ کنند، او سپاه خود را بدون مقصد به حرکت در آورد، ناگهان چشم لشگریان به زاغی افتاد که بالای سر آن ها پر می زد و گردن بندی در منقار داشت، آنان زاغ را تعقیب کردند، زاغ گردن بند را در چاهی افکند. به دستور امیر، تنی چند وارد چاه شدند که ناگهان با صندوقی مملو از زر و جواهر روبه رو شدند که غلامان عمرو لیث صفاری حاکم پیشین، هنگام گرفتاری او، آن را ربوده و در این چاه پنهان کرده ولی موفق به بیرون آوردن آن نشده بودند. (۲) این دو داستان و ده ها دیگر از این قماش، چیزهای استثنایی است که هرگز نمی تواند ملاک عمل گردد. و هرگز نمی توان گفت: در زندگی باید در انتظار چنین تصادف های نشستی؛ بلکه ملت های زنده در گشودن مشکلات هیچ گاه در انتظار تصادف ها و ظهور کرامت ها و معجزه ها از اولیای الهی نمی نشینند. چه، خود را موظف می دانند از طریق کار و کوشش بر

ص : ۴۲۲

۱- [۱] از گوشه و کنار تاریخ.

۲- [۲] از گوشه و کنار تاریخ.

دشواری‌ها پیروز شده و گره از زندگی بگشایند؛ زیرا می‌دانند جهان آفرینش بر یک رشته علل و اسباب طبیعی استوار است و جامعه انسانی موظف است که در نیل به مقاصد خود، درب علل را بکوبد و از طریق آنها به مقصد برسد.

پیامبر عالیقدر اسلام و اولیای الهی در زندگی فردی و اجتماعی خود، در انتظار معجزه‌ها ننشسته و پیوسته با اتکا به فضل و کرم خدا، با کوشش به اهداف خود می‌رسیدند و لحظه‌هایی که جان‌ها به لب می‌آمد و نفس‌ها در سینه تنگ می‌شد و تمام درب‌ها را بسته می‌دیدند، باز از پای نمی‌نشستند، با توجه و نیایش‌ها که خود نیز یک نوع بهانه‌جویی و چنگ زدن به اسباب است وظیفه خود را انجام می‌دادند، در زبان عرب مثلی است می‌گویند: «ما حَكَّ ظَهْرِي غَيْرَ ظَفْرِي؛ پشت مرا جز ناخنم کسی نخارد».^(۱)

و در زبان پارسی همین مثل، معادلی دارد و شاعری می‌گوید:

به غم خوارگی جز سر انگشت من نخارد کس آن در جهان پشت من

آنان که در کسب استقلال و آزادی چشم به راه رخدادها ننشسته‌اند و پیوسته می‌گویند امید است دری به تخته بخورد، معجزه‌ای رخ دهد، هیچ‌گاه به آرزو و امید خود نمی‌رسند.

در قرآن مجید، پیوسته سعادت را از آن کسانی دانسته که ایمان آنان، امیدزا و نشاط آفرین باشد و جمله (إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ) در قرآن شصت و سه بار، وارد شده و ایمان و عمل را با هم ذکر کرده است، گویی ایمان واقعی آن است که دنبال آن، کار و کوشش مطابق ایمان به وجود آید.

ص: ۴۲۳

۱- [۱] مجمع الأمثال: ۲/۲۶۸، به شماره ۳۷۸۷، در این جا به جای «ظفری» لفظ «مثل یدی» آمده است.

آیه موضوع

(... إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ ...) (رعد/۱۱)

ترجمه آیه

«خدا وضع ملتی را دگرگون نمی سازد تا این که خود آنان وضع خود را تغییر دهند».

ممکن است برخی از حاکمیت سنت های الهی بر جامعه و گذشتگان چنین بفهمند که مقصود از سنن الهی، همان قضا و قدر حتمی و تغییر ناپذیر و یا جبر تاریخ و مادی است که با حریت و آزادی انسان ها کاملاً مخالفت دارد.

قرآن در رد و انتقاد از چنین برداشتی یادآور می شود که مقصود از سنت های حاکم بر ملل و اقوام، قوانین خارج از اختیار نیست، بلکه هر جامعه ای محکوم نتایج اعمال خویش می باشد.

و به عبارت روشن تر: سنت الهی جز عکس العمل ها و واکنش اعمال جامعه چیزی نیست و هر عمل فردی و اجتماعی یک رشته واکنش هایی را به دنبال دارد. برای جامعه غرق در فساد و شهوت، لا ابالی گری و بی خبری، یک نوع واکنشی است و برای جامعه ای که نقطه مقابل چنین جامعه ای باشد واکنشی دیگر، و سنت های قطعی خدا همین واکنش هایی است که با هر

جامعه ای آمیخته شده است.

در حالی که بر تاریخ انسان ها یک رشته قوانین قطعی حکومت می کند، در عین حال نقش انسان آزاد در این سنت ها و واکنش ها، انکار پذیر نیست؛ زیرا انسان آزاد است که با کارهای خود جامعه را به یکی از دو طرف سوق می دهد یا آن را به پرتگاه انحطاط و نابودی می کشاند و یا آن را به سوی ترقی و تعالی سوق می دهد.

هرگز در اسلام، قضا و قدر حتمی و سرنوشت قطعی که خارج از حوزه اراده انسان باشد وجود ندارد، فقط جبری ها هستند که برای انسان چنین سرنوشتی قطعی می شمارند و هدفی را تعقیب می کنند که مارکسیسم در پوشش «جبر تاریخ» آن را تعقیب می نماید.

قرآن برای هر نوع ابهام زدایی و رک گویی این حقیقت را در آیاتی یادآور شده است:

(... إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ ...) : «خدا وضع ملتی را دگرگون نمی سازد تا این که خود آنان وضع خود را تغییر دهند».(۱) و در آیه دیگر می فرماید:

(ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ لَمْ يَكُ مُغَيِّرًا نِعْمَةً أَنْعَمَهَا عَلَى قَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ ...) : «هرگز خدا نعمتی را که به قومی عطا کرده است تغییر نمی دهد تا آنان وضع خود را تغییر دهند».(۲)

به خاطر همین نقش انسان در جای جای سرنوشت است که پیوسته قرآن

ص : ۴۲۵

۱- [۱] رعد/۱۱.

۲- [۲] انفال/۵۳.

جامعه ها را مسئول اعمال خویش می خواند و می فرماید:

(تِلْكَ أُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ لَهَا مَا كَسَبَتْ وَلكُمْ مَا كَسَبْتُمْ وَ لَا تُسْأَلُونَ عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ): «این (سرگذشت) امت پیشین است، برای آن ها است آنچه که انجام داده اند و برای شما است آنچه که انجام داده اید و هرگز شما مسئول کارهایی که آنها انجام می دادند، نیستید» (۱) و در آیه دیگر هر انسانی را مسئول اعمال خود می داند آنجا که می فرماید: (... كُلُّ امْرِئٍ بِمَا كَسَبَ رَهينٌ): «هر فردی در گرو اعمال خویشتن است» (۲).

برای آگاهی بیشتر از معنی قضا و قدر در اسلام، به کتاب «سرنوشت از دیدگاه علم و فلسفه» مراجعه فرمایید.

ص : ۴۲۶

۱- [۱] بقره/۱۳۴.

۲- [۲] طور/۲۱.

آیات موضوع

۱. (لِلْفُقَرَاءِ الَّذِينَ أُحْصِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ ...) (بقره/۲۷۳)

۲. (وَلَا تَهِنُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَنْتُمُ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ * إِنْ يَمَسُّكُمْ فَرْحٌ فَقَدْ مَسَّ الْقَوْمَ قَرْحٌ مِثْلُهُ وَتِلْكَ الْأَيَّامُ نُدَاوِلُهَا بَيْنَ النَّاسِ ...) (آل عمران/۱۳۹-۱۴۰)

۳. (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٌ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ ...) (مائده/۵۴)

(... فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ) (مائده/۵۶)

۴. (وَلَا تَطْرُدِ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ مَا عَلَيْكَ مِنْ حِسَابِهِمْ مِنْ شَيْءٍ وَمَا مِنْ حِسَابِكَ عَلَيْهِمْ مِنْ شَيْءٍ

فَتَطْرُدْهُمْ فَتَكُونَ مِنَ الظَّالِمِينَ (انعام/٥٢)

(الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ ... (انعام/٨٢)

٥. (وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَالأَرْضِ وَلَٰكِن كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُم بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ) (اعراف/٩٦)

٦. (هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ) (توبه/٣٣)

٧. (... لِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ إِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ فَلَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَ لَا يَسْتَقْدِمُونَ) (يونس/٤٩)

٨. (وَمَا كَانَ رَبُّكَ لِيُهْلِكَ الْقُرَىٰ بِظُلْمٍ وَأَهْلِهَا مُصْلِحُونَ) (هود/١١٧)

٩. (لَقَدْ كَانَ فِي قَصصِهِمْ عِبْرَةٌ لِأُولَى الْأَلْبَابِ ...) (يوسف/١١١)

١٠. (فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً وَ أَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُثُ فِي الأَرْضِ ...) (رعد/١٧)

١١. (... وَالعَاقِبَةُ لِلتَّقْوَى) (طه/١٣٢)

١٢. (بَلْ نَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَى الْبَاطِلِ فَيَدْمَغُهُ فَإِذَا هُوَ زَاهِقٌ ...) (انبیاء/١٨)

(وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ) (انبیاء/١٠٥)

ص : ٤٢٨

١٣. (وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسِّرَ لَكُمْ دِينَهُمْ وَيُخْلِفَ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا ...) (نور/٥٥)

١٤. (قَالُوا أَنْتُمْ لَكُمْ وَاتَّبَعَكَ الْأَرْذَلُونَ) (شعراء/١١١)

١٥. (أَوَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَانُوا أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَأَثَارُوا الْأَرْضَ وَعَمَرُوهَا أَكْثَرَ مِمَّا عَمَرُوهَا وَجَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا كَانَ اللَّهُ لِيَظْلِمَهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ) (روم/٩)

١٦. (وَمَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِنْ نَذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ) (سبأ/٣٤)

١٧. (... فَهَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا سُنَّةَ الْأَوَّلِينَ فَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَحْوِيلًا) (فاطر/٤٣)

١٨. (وَلَقَدْ سَبَقَتْ كَلِمَتُنَا لِعِبَادِنَا الْمُرْسَلِينَ * إِنَّهُمْ لَهُمُ الْمَنْصُورُونَ * وَإِنَّ جُنَدَنَا لَهُمُ الْغَالِبُونَ) (صافات/١٧١-١٧٣)

١٩. (إِنَّا لَنْتَصُرَنَّكُمْ وَالَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهَادُ) (غافر/٥١)

٢٠. (كَتَبَ اللَّهُ لَأَغْلِبَنَّ أَنَا وَرُسُلِي إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ) (مجادله/٢١)

٢١. (لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ ...) (حشر/٨)

۲۲. (يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَ اللَّهُ مُنِيرٌ وَ لَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ) (صف/۸)

۲۳. (... إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَافٍ * أَنْ رَأَاهُ اسْتَعْنَى) (علق/۶-۷)

ترجمه آیات

۱. «فقیرانی که در راه خدا ناتوان و بیچاره اند».

۲. «سست و اندوهگین نباشید شما برترید اگر مؤمن باشید. اگر زخمی به شما وارد می شود طرف مقابل نیز آن را دارد و این روزها را بین مردم دست به دست می گردانیم».

۳. «ای افراد با ایمان هر یک از شما اگر از دین خود برگردد به زودی خدا گروهی را بر می انگیزد که آنها خدا را دوست دارند و خدا نیز آنها را دوست دارد نسبت به مؤمنان فروتن و در برابر کافران گردنکش در راه خدا جهاد می کنند و از سرزنش سرزنشگران نمی هراسند».

«حزب خدا همانا پیروزمندانند».

۴. «آنان را که صبح و شام خدا را می خوانند و فقط مقصودشان خدا است، از خود نرانی، نه چیزی از حساب آن ها بر تو و نه چیزی از حساب تو بر آنها است، اگر برانی از ستمگران می شوی».

«آنان که ایمان دارند، و ایمان خود را با ظلم و تعدی از طریق حق، نیالودند برای آنان است، امنیت (فردی و اجتماعی و جهانی)».

۵. «هرگاه افراد جامعه، ایمان و تقوا را پیشه خود سازند درهای رحمت آسمان و زمین را به روی آنان باز می کنیم؛ ولی زمانی که تکذیب کنند آنان را به سزای کردارهای خود می گیریم».

۶. «او است که پیامبر خود را با هدایت ها و آیین استواری فرستاده است تا دین حق را بر تمام دین ها پیروز گرداند؛ هرچند گروه مشرک آن را

دوست نداشته باشند».

۷. «برای عمر هر امتی پایانی است، هر گاه پایان عمرشان برسد نه لحظه ای تأخیر می کنند و نه لحظه ای زودتر فانی می گردند».

۸. «هرگز پروردگار تو، نابود کننده ملت ها از طریق ظلم نیست؛ در حالی که آن ملت ها در راه صلاح و پاکی گام برمی دارند».

۹. «در سرگذشت آنان برای خردمندان عبرت است».

۱۰. «کفها روی آب نابود می شود و آنچه برای مردم مفید است در زمین باقی می ماند».

۱۱. «سرانجام مربوط به تقوی و پرهیزگاری است».

۱۲. «ما با حق، بر باطل می زنیم و آن را نابود می سازیم ناگهان آن پوچ و تباه است».

«ما در کتاب زبور، پس از «ذکر» (شاید مقصود تورات باشد) چنین نوشتیم که در آینده صالحان و پاکان وارثان زمین خواهند بود و صفحه جهان برای ابد از لوٹ وجود افراد ناصالح پاک خواهد شد».

۱۳. «خداوند به افراد با ایمان از شما که دارای عمل نیک هستند، وعده قطعی داده است که آنان را از خلیفه و جانشینان خود در روی زمین قرار خواهد داد، آیینی را که برای آنان پسندیده، مستقر خواهد ساخت و به آنان پس از بیم و ناامنی، امنیت خواهد بخشید مرا عبادت خواهند کرد و کسی را شریک قرار نخواهند داد».

۱۴. «گفتند: آیا ما به تو که گروهی فرومایه پیروت شده اند، ایمان بیاوریم؟».

۱۵. «چرا در روی زمین به سیر نمی پردازند، تا سرانجام کسانی که در نیرو افزوده بودند، و زمین را زیر و رو کردند و به عمران و آبادی بیش از پیش آنها پرداختند، ببینند. آنان گروههایی بودند که پیامبرانشان با دلیل و گواهیهای روشن آمدند، هرگز خداوند به آنان ستم نکرد، بلکه آنان به خود ستم کردند».

۱۶. «هیچ پیامبری را به نقطه ای نفرستادیم مگر این که ثروتمندان عیاش آن دیار به آنان گفتند ما به رسالت شما کافریم و ایمان نداریم».

۱۷. «این مردم جز سنت و روشی که بر اقوام پیشین حاکم بوده است، چه انتظاری دارند، هرگز در سنت های خدا تبدیل و تحویلی نخواهی یافت».

۱۸. «اراده و مشیت ما به پیروزی پیامبران تعلق گرفته است، آنان کمک شدگان هستند و سپاه ما (سپاه توحید) پیروز است».

۱۹. «ما رسولان خود و مؤمنان را در زندگی دنیا و روزی که گواهان برخیزند یاری می کنیم».

۲۰. «خداوند بر خود لازم کرده است که پیام آوران او پیروزند، خداوند قدرتمند است».

۲۱. «تهیدستانی که هجرت کرده اند و دست آنان از خانه و اموال خود کوتاه شده است».

۲۲. «می خواهند نور خدا را با دهان های خود خاموش کنند. خداوند نور خود را به پایان می رساند هرچند کافران دوست نداشته باشند».

۲۳. «انسان طغیان می کند؛ آنگاه که خود بی نیازی احساس می کند».

تفسیر موضوعی آیات

اشاره

تا این جا به طور کلی روشن ساختیم که جامعه و تاریخ بشری از سنت و قانون هایی پیروی می کند و تحولات تاریخی برای خود، تفسیر معقول و صحیحی دارند و همان طور که قوانینی بر پدیده های زمینی و کیهانی حاکم است و تحولات کیهانی و زمینی، معلول سنت های تغییر ناپذیر می باشد، همچنین هر نوع دگرگونی و تعادل و انحطاط و به طور کلی سیر جوامع از نقطه ای به نقطه دیگر، روی نظام علت و معلول است.

اکنون وقت آن رسیده که به گوشه ای از این سنت ها که در قرآن وارد شده اشاره کنیم:

گردآوری سنن حاکم بر جامعه و تاریخ که قرآن به آن اشاره می کند، در گرو مطالعات عمیق و دقیقی است که باید در وقت دیگری انجام گیرد؛ ولی ما در این صفحات به چند نمونه بارز اشاره می کنیم و از این طریق، راه را برای تحقیق باز می کنیم.

۱. هرامتی دوره و اجلی دارد

دانشمندان برای جامعه، اوج و حسیضی، صعود و نزولی معتقدند و به عبارت دیگر: جامعه مانند فرد است، یک فرد تا به سن بلوغ نرسد حال پویایی و تهاجم دارد، نسبت به هرچیز و هرکس حمله و هجوم دارد، نیرومند و پیشرو و مهاجم می باشد.

پس از مدتی که به اوج قدرت و نیرومندی رسید، کم کم قوس نزولی او شروع می شود، ضعف و سستی در اعصاب و قوای او روشن می گردد، بدن نیروی اضافی می طلبد و باید خود را با خوردن غذاهای مقوی حفظ کند. در این سن و سال به جای این که مهاجم باشد، مدافع است تا آنچه دارد از دست ندهد و چیز زایدی نمی خواهد.

جامعه نیز مدتی حالت تهاجمی دارد، پس از مدتی حالت تدافعی به خود می گیرد. تمام تاریخ بر اساس دو حالت (تهاجم) و (تدافع) حرکت می کند و این دو موجب می شود که نوعی فرهنگ و تمدن و جامعه به وجود آید، رشد کند و ضعیف و پیر شود، و در نتیجه و سرانجام، فرهنگ، باز، سیر نوین خویش را به سوی رشد و کمال و پیری و مرگ طی کند و باز در برابر نیروی جوان و تازه ای قرار گیرد.

این تهاجم و تدافع، علت و هم عامل تاریخ را نشان می دهد و هم خود

به خود تشکل حرکت تاریخ را مشخص می کند. توجه قرآن به ارزش های فردی مانع از آن نشده است که به اصالت جامعه در حد خود، اعتراف کند و برای آن حیات و ممات و عمر و زندگی و به اصطلاح تهاجم و تدافعی قائل گردد، چنان که می فرماید:

(لِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ إِذَا جَاءَ أَجَلُهُمْ فَلَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَأْتِدُّمُونَ) : «برای عمر هر امتی پایانی است، هر گاه پایان عمرشان برسد نه لحظه ای تأخیر می کنند و نه لحظه ای زودتر فانی می گردند».(۱)

بنابر این همان طور که فرد، مرگ و زندگی دارد، جامعه نیز آغاز و انجامی دارد.

۲. طلوع و غروب تمدن ها قطعی است

قرآن، طلوع و غروب تمدن ها را یک امر قطعی تلقی کرده و می گوید: هرگز قدرت و تمکن در دست یک گروه تا پایان جهان باقی نمی ماند؛ بلکه به عللی دست به دست گشته تا عمر جهان سپری گردد، از این رو می فرماید:

(وَلَا تَهْنُؤُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ * إِنْ يَمْسَسْكُمْ قَرْحٌ فَقَدْ مَسَّ الْقَوْمَ قَرْحٌ مِثْلُهُ وَ تِلْكَ الْأَيَّامُ نُدَاوِلُهَا بَيْنَ النَّاسِ ...): «سست و اندوهگین نباشید شما برترید اگر مؤمن باشید. اگر زخمی به شما وارد می شود طرف مقابل نیز آن را دارد و این روزها را بین مردم دست به دست می گردانیم».(۲)

ص : ۴۳۴

۱- [۱] یونس/۴۹.

۲- [۲] آل عمران/۱۳۹-۱۴۰.

چه جمله ای رساتر از جمله: (وَ تِلْكَ الْأَيَّامُ نُدَاوِلُهَا بَيْنَ النَّاسِ). در آیه دیگر، با توجه دادن بشر، به زندگی اقوام پیشین که گاهی در قله قدرت، زندگی می کردند و گاهی آن چنان فرو می افتادند که تو گویی آنان، همان گروه قدرتمند و فرمانروا بر زمین و دریا و هوا نبودند. قرآن به گونه ای به این اصل (طلوع و غروب تمدن ها) اشاره می کند و می فرماید:

(... فَهَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا سُنَّتَهُ الْأُولِينَ فَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا وَ لَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَحْوِيلًا): «این مردم جز سنت و روشی که بر اقوام پیشین حاکم بوده است، چه انتظاری دارند، هرگز در سنت های خدا تبدیل و تحویلی نخواهی یافت»^(۱).

نتیجه این که: درخشندگی و افول تمدن ها از سنت های قطعی است که بر تمام اقوام و ملل حاکم است، سنت هایی که قابل تغییر و دگرگونی نیست.

۳. ستمگری مایه نابودی است

قرآن ستمگری و خروج از خط عدالت و دادگری را مایه هلاک و نابودی امتهای می داند. بر عکس صلاح و تقوا، درستکاری و پرهیزگاری را مایه بقای دولت و ملت می اندیشد و امنیت و آرامش فردی و اجتماعی را، در دوری از ستم و تعدی تلقی می کند. و این مطلب گذشته از این که تجربه و آزمون های پیاپی در زندگی ملل آن را تأیید می کند، کاملاً با محاسبات عقلی و اجتماعی، سازگار است.

ظلم و تعدی در میان ملل از نقطه کوچکی شروع می شود و به مرور زمان به پایه ای می رسد که انفجار به دنبال می آورد، چونان دیگ بخاری که بر اثر

ص : ۴۳۵

نبودن دریچه های اطمینان با انفجار خود، خانه ای را ویران می سازد.

قرآن این حقیقت را در دو آیه زیر یادآور می شود:

(وَمَا كَانَ رَبُّكَ لِيُهْلِكَ الْقُرَىٰ بِظُلْمٍ وَأَهْلِهَا مُصْلِحُونَ): «هرگز پروردگار تو، نابود کننده ملت ها از طریق ظلم نیست؛ در حالی که آن ملت ها در راه صلاح و پاکی گام برمی دارند»^(۱)؛ یعنی: نابود کننده این ملت ها _ در حالی که پاک و درستکارند _ ظلم و ستم است، و ساحت اقدس خدا از ستم پیراسته است.

(الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَٰئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ...): «آنان که ایمان دارند و ایمان خود را با ظلم و تعدی از طریق حق، نیالودند برای آنان است، امنیت (فردی و اجتماعی و جهانی)»^(۲).

۴. تأثیر وضع مادی جوامع در رفتار انسان ها

تأثیر درخواست های مادی جوامع در طرز تفکر و شیوه زندگی را قرآن می پذیرد و این دو را از یکدیگر بیگانه نمی داند؛ البته این مطلب نه به آن معنی است که وضع مادی را زیر بنا و آن دیگری را رو بنا بشمارد؛ بلکه فقط پیوند ارتباط اینها به یکدیگر را تصدیق می نماید و می فرماید:

(... إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَافٍ * أُن رَّآهُ اسْتَغْنَى): «انسان طغیان می کند؛ آنگاه که خود را بی نیاز احساس می کند»^(۳).

به حکم این آیه، احساس بی نیازی مایه طغیان فکری و عملی می گردد.

ص: ۴۳۶

۱- [۱] هود/۱۱۷.

۲- [۲] انعام/۸۲.

۳- [۳] علق/۶_۷.

قرآن در آیاتی یادآور می‌شود که مترفین و مسرفین طاغوتوار، سدّ راه پیشرفت پیامبران بودند و پیوسته با آنان به مخالفت برمی‌خاستند، بر عکس فقیران و تهی‌دستان، پشتیبان رجال وحی و آموزگاران الهی بودند.

برای این که گفتار ما خالی از گواه نباشد دو آیه را که هر یک در مورد گروهی نازل شده است، یادآور می‌شویم:

قرآن می‌گوید: مترفان همواره مانع و سدّ راه انبیا بوده‌اند و می‌فرماید:

(وَمَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِّنْ نَّذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ): «هیچ پیامبری را به نقطه‌ای نفرستادیم مگر این که ثروتمندان عیاش آن دیار به آنان گفتند: ما به رسالت شما کافریم و ایمان نداریم» (۱).

در حالی که درباره تهی‌دستان می‌گوید: (لِلْفُقَرَاءِ الَّذِينَ أَحْصَاهُمُ اللَّهُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ...) «فقیرانی که در راه خدا ناتوان و بیچاره‌اند» (۲). باز می‌فرماید: (لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ ...) «تهیدستانی که هجرت کرده‌اند و دست آنان از خانه و اموال خود کوتاه شده است» (۳).

امت‌های گذشته پیوسته به پیامبران ایراد می‌گرفتند که یک مشت افراد تهیدست دور شما را گرفته‌اند، مثلاً قوم نوح به پیامبر خود چنین می‌گفتند: (قَالُوا أَنْتُمْ مِّنْ لَّكْ وَ اتَّبَعَكَ الْأَرْذَلُونَ) (شعراء/۱۱۱): «گفتند: آیا ما به تو که گروهی فرومایه پیروت شده‌اند، ایمان بیاوریم» (۴).

گروهی از ثروتمندان مدینه، به پیامبر گفتند: هرگاه تهیدستان را از دور

ص: ۴۳۷

۱- [۱] سبأ/۳۴.

۲- [۲] بقره/۲۷۳.

۳- [۳] حشر/۸.

۴- [۴] این مضمون در سوره هود آیه ۲۷ نیز آمده است.

خود نرانید، ما در جلسات تو حاضر نمی شویم. در این هنگام این آیه نازل گردید:

(وَلَا تَطْرُدِ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاهِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ مَا عَلَيْكَ مِنْ حِسَابِهِمْ مِنْ شَيْءٍ وَمَا مِنْ حِسَابِكَ عَلَيْهِمْ مِنْ شَيْءٍ فَتَطْرُدَهُمْ فَتَكُونَ مِنَ الظَّالِمِينَ): «آنان را که صبح و شام خدا را می خوانند و فقط مقصودشان خدا است، از خود نرانی، نه چیزی از حساب آن ها بر تو و نه چیزی از حساب تو بر آنها است، اگر برانی از ستمگران می شوی». (۱)

این مطلب نه از این نظر است که بی نیازی و ثروت با مادی گری فلسفی و یا مادی گری اخلاقی ملازم است و یا فقر و نیاز، خداگرایی را پرورش می دهد، و این نهاد اقتصادی است که دو نوع طرز تفکر، دو نوع روش ایجاد می کند.

بلکه علت دیگری دارد و آن این که در هر دو گروه، زمینه خداگرایی موجود است و فطرت پاک، هر دو گروه را به خداجویی دعوت می کند؛ اما در برابر گرایش گروه ثروتمند پاپیچ هایی هست که در برابر گروه مستمند، آن موانع نیست. احساس بی نیازی هر چند خیالی باشد، مایه خودکامگی و لجام گسیختگی می گردد _ مانند سوار کاری که دور بر می دارد و برای خود حد و مرز اخلاقی و قانونی نمی شناسد _ و برداشت های فطری و استدلالی او در پوشش غرور قرار می گیرد؛ در حالی که گروه دوم از چنین عامل فریبنده ای به دور می باشند.

ص : ۴۳۸

۵. تکامل جامعه و حکومت مؤمنان و صالحان

۱. آیا همه جامعه ها و تمدن ها و فرهنگ های مختلف در جامعه به فرهنگ واحدی ادغام می شوند و صلح و صفا جای ستیزه جویی و خون ریزی را می گیرد.
 ۲. در صورت مثبت بودن پاسخ، یک چنین اظهار عقیده ای معلول ساده انگاری و خوش بینی نیست؛ بلکه به خاطر افزایش رشد اجتماعی بشر و فطری بودن میل به تکامل در انسان است.
 ۳. نظریه دانشمندان در این مورد با وحدت جامعه ها موافق است.
 ۴. قرآن از تکامل جامعه ای انسانی که همگی زیر لوای توحید گرد می آیند، گزارش می دهد.
 ۵. احادیث اسلامی از افزایش اندیشه ها، تکامل صنایع، تسلط بشر بر گنجینه های زمین از گسترش عدل و داد و برقراری حکومت واحد جهانی در دوران ظهور حضرت مهدی (علیه السلام) گزارش می دهد.
- چهره واقعی انسان اجتماعی آنگاه به خوبی روشن می شود که از چگونگی همه خواهش های درونی او، که زیربنای زندگی اجتماعی اش را تشکیل می دهد و طراح سرنوشت اجتماعی او است، آگاه باشیم.
- نگاه سطحی و نگرش گذرا در زندگی انسان، ما را از انجام سرنوشت بشر در آینده آگاه نمی سازد؛ زیرا او وجودی دوچهره است و به تعبیر معروف «صورتی در زیر دارد آنچه در بالاستی».
- چهره جامعه انسانی، کاملاً یأس آور است و خطوط برجسته سیمای او را کینه و بدبختی، جنگ و ستیزه جویی، ترک عواطف و افزایش سلاحهای هسته ای، نابسامانیهای اخلاقی و فکری و... تشکیل می دهد.

هرگاه وسیله شناخت و محور قضاوت ما در باره سرنوشت انسان، همین خطوط ظاهری آن باشد، قطعاً باید از تکامل بشریت و بازگشت انسان به خویشتن مأیوس گردیم و پیوسته در انتظار رخدادهای ناگوار باشیم. رویدادهایی که انسان و تمدن ماشینی و صنعتی، او را هرچه بیشتر به کام خود فرو کشیده و از «تاک و تاک نشان» اثری باقی نخواهد گذارد.

در حالی که زیر این چهره زشت و ناخوشایند انسان، چهره واقعی او پوشیده مانده که امیدبخش و سرور آفرین می باشد و می گوید: پشت سر این شب ظلمانی، روز روشنی وجود دارد و پایان این شب سیه سپید است.

علت امیدواری

اشاره

به دو علت به آینده بشر امیدواریم، یکی از این دو چیز عبارت است از: افزایش رشد اجتماعی؛ و دیگری عبارت است از: فطری بودن تکامل. اینک تشریح هر دو علت:

الف. افزایش رشد اجتماعی

چیزی که ما را به آینده بشر و تحول عمیق در زندگی انسان ها، امیدوار می سازد، یک رشته صفات عالی و سجایای اخلاقی است که با آفرینش او آمیخته شده است. و این صفات در طول تاریخ به وسیله رادمردان و پیروان آزاده آنان از طریق عدالت خواهی، حق طلبی، ایثارگری، مبارزه با ستم و نثار جان و مال در راه احیای اهداف عالی، خود را نشان داده و ثابت کرده است که در وجود انسان، علاوه بر قوای حیوانی و خواسته های نفسانی که سرچشمه شرّ و خونریزی است، یک رشته احساسات پاک وجود دارد، که اگر به فعلیت برسند، تمام غرایز حیوانی را مهار زده و همه را تعدیل می کنند و در مسیر حق

و حقیقت قرار می دهند.

چیزی که هست احساسات ظریف انسان در طول تاریخ بر اثر کمبود رشد، مقهور «خودخواهی» و «جاه طلبی» انسان بوده؛ از این جهت قسمت اعظم از صفحات تاریخ او را سیاه ساخته است؛ ولی این قاهریت و مقهوریت همیشه و پیوسته نیست. وجه بسا بر اثر بالا-رفتن رشد فردی و اجتماعی در انسان، عقل و خرد، زمام غرایز مرز نشناس انسان رابه دست گرفته و آن را اداره کنند و به صورت بازدارنده، از نفوذ هر یک در قلمرو دیگری جلوگیری کرده، و مرز هر کدام را مشخص سازد و در نهایت، قوای حیوانی را در خدمت تکامل انسان قرار دهد.

ب. عشق به تکامل از درون انسان شعله می کشد

این گونه امیدواری علت دیگری دارد و هرگز ناشی از ساده لوحی و یا خوش بینی زیاد نیست؛ بلکه به خاطر این است که علوم انسانی به روشنی ثابت کرده است که عشق به کمال در وجود انسان ریشه هایی دارد و از درون او شعله می کشد. و یگانه امتیاز انسان از سایر جانداران، همان عشق به تکامل است و به خاطر همین عشق به تکامل است که هر روز زندگی خود را رنگین تر و متنوع تر می سازد؛ در حالی که دیگر جانداران، میلیونها سال است که در جا می زنند و زندگی یکنواخت و آرام دارند.

هرگاه عشق به کمال با گوشت و خون او آمیخته شده و هیچگاه از او جدا نمی گردد، قهراً روزی او را در بستر کمال، در مسیر تکامل قرار خواهد داد و چیزی نخواهد گذشت که این نقاب کریه از چهره زیبای او فرو افتاده و چهره معصومانه او را در سایه برقراری یک حکومت جهانی الهی خواهیم دید.

نشانه عشق او به کمال، تکامل زندگی عادی او است. او در طی این

قرون از کوخ نشینی به کاخ نشینی، از تسخیر حیوانات به تسخیر فضا، از بهره گیری از سنگهای سه گوش و آتش و مفرغ، به بهره گیری از انرژی اتمی ترقی کرده است؛ به گونه ای که اگر بشر، نخستین بار دیگر پا به این جهان بگذارد، جهان را غیر آن جهان، و انسان را غیر آن انسان دیرینه خواهند دید.

ولی بی شک تکامل مادی یک تکامل کاملاً تک بعدی است و هرگز نمی توان آن را تکامل نامید. اگر ابعاد معنوی با آن توأم نباشد چه بسا به قیمت نابودی انسان تمام خواهد شد تا آنجا که کارشناسان نظامی تأیید می کنند که قدرت بمب های هسته ای در زرادخانه های جهان به اندازه ای است که تنها با به کار بردن چند عدد از آن می توان فاتحه انسانیت را خواند؛ اما با این وصف نمی توان چنین تکامل یک بعدی را، تکامل واقعی و جامع خواند.

بنابر این باید گفت به حکم این که میل به تکامل جزء سرشت انسان است، جامعه انسانی هرچه زودتر باید این تکامل تک بعدی را به صورت تکامل در تمام ابعاد، تکامل در مادیات و معنویات در آورد و چهره واقعی خود را از این راه نشان دهد. وگرنه تکامل او ضد تکامل خواهد بود.

در این جا دو سؤال مطرح می باشد: نخست مربوط به هم آهنگی تمدن ها و فرهنگ ها و ادغام همه جوامع در یک جامعه است؛ دیگری مربوط به محو ظلم و استثمار و جایگزینی عدل و دادگری به جای آن است، و ما هر دو پرسش را مطرح کرده و به روشنی از آن، پاسخ می گوییم:

الف: آیا وحدت جامعه ها و تمدن ها و باورداشت ها امکان پذیر است؟

آیا روزی می رسد که جوامع مختلف، باورها و تمدن های گوناگون، که هر کدام برای خود آهنگ خاصی دارد، به صورت جامعه، فرهنگ و تمدن

واحدی درآیند و زیر پوشش یک حکومت یگانه ای قرار بگیرند.

پاسخ این سؤال را بحث های مربوط به طبیعت جامعه و این که گرایش انسان به زندگی اجتماعی چگونه است، می دهد. آیا این گرایش همان طور است که قرآن می گوید: «زندگی اجتماعی طرحی است که در خلقت او قرار دارد و او با انگیزه درونی شبیه غریزه، به سوی زندگی جمعی گام برمی دارد». اگر زندگی اجتماعی او روی این اصل استوار است، قطعاً روح جمع گرایی در جامعه بشریت، کم کم گسترش بیشتری پیدا کرده و همه جامعه ها در جامعه واحدی ادغام خواهند شد. و به عبارت دیگر: اگر بر زندگی انسان، روح گروهی حاکم و سایه افکننده است و سایه آن لحظه به لحظه در حال گسترش است، قطعاً جوامع و فرهنگ و تمدن های مختلف رو به تشکل و وحدت گذارده و در آینده نزدیکی با تکامل فرهنگی و افزایش وسایل ارتباط جمعی، جامعه های مختلف، آهنگ واحدی پیدا خواهند کرد و به صورت جامعه واحدی درخواهند آمد و آن روحی که مایه پیدایش جامعه های کوچک شده است، همان روح، این جامعه ها را در مسیر انسجام و توحید قرار خواهد داد.

درباره علت زندگی اجتماعی انسان، نظریه های گوناگونی مطرح شده است. گاهی گفته می شود که، زندگی جمعی انسان معلول حس استعمار و سودجویی انسان است که او را به سوی هم زیستی می کشاند. گاهی گفته می شود که، یک محاسبه فکری و عقلی انسان را به زندگی اجتماعی دعوت می کند؛ زیرا انسان با یک محاسبه آسان دریافته است که به تنهایی به زندگیلذی و شیرین قادر و توانا نیست. و گاهی نظریات دیگری مطرح می گردد.

نظریه صحیح و استواری که مورد تأیید دلایل حسی و عینی است و آیات

قرآن نیز آن را می‌پذیرد، این است که، زندگی اجتماعی برای انسان یک امر فطری است و چنین زندگی از نخست در خلقت او طراحی شده است _ و به اصطلاح گذشتگان «الإنسان مدنی بالطبع» _ بنابراین، صورت روح زندگی گروهی که در طول تاریخ از صورت های بسیط به صورت کامل تری رسیده است، قطعاً در آینده زندگی انسان گسترش بیشتری پیدا کرده و همه جوامع، همه فرهنگ ها و تمدن ها، همه حکومت ها در جامعه واحدی که یک فرهنگ، یک تمدن و یک حکومت دارد، ادغام می شوند. و نشانه های چنین گسترشی، در زندگی بشر قرن بیستم، کم و بیش به چشم می خورد.

زیرا در حالی که در اواخر قرن نوزدهم و آغاز قرن بیستم، عده ای به فکر احیای اندیشه ناسیونالیسم و ملیت پرستی بودند و گروهی در قیافه های مختلفی از آن به شدت دفاع می کردند، ناگهان مسئله «اینترناسیونالیسم» و لزوم تشکیل حکومت یگانه جهانی، در چشم انداز متفکران غرب قوت گرفت. و جنگ های بین المللی اول و دوم، در طول این مدت به این اندیشه قوت بخشید و آنان با بینش خاصی دریافتند که وجود مرزهای مصنوعی میان ملت ها، عامل جنگ و خونریزی ها است. و برای رهایی از این بدبختی، چاره ای جز این ندیدند که مرزهای مصنوعی را درهم کوبند و همه انسان ها را به کنار هم و زیر یک پرچم و حکومت فراگیری فرا خوانند.

کشتارهای وحشیانه جنگ جهانی اول سبب شد که اتحادیه بزرگی به صورت «جامعه ملل» به وجود آید و در آن ۲۶ کشور عضو و متحد گردند تا در سایه آن بتوانند از بسیاری از خونریزی ها جلوگیری کنند. مسائل برون مرزی را از طریق مذاکره حل و فصل نمایند؛ ولی چون این اتحادیه به صورت ناقص تأسیس شده بود، نتوانست جهان را از وقوع جنگ دوم برهاند.

در میان جنگ های بین المللی دوم، فکر تأسیس یک جامعه جهانی به صورت واقع بینانه تر قوت گرفت و نقطه اتکایی به نام «سازمان ملل متحد» و اتحادیه های بین المللی به وجود آمد و اهداف این سازمان در منشوری به نام منشور سازمان ملل متحد، تشریح گردید.

متفکران و سیاست بازان بزرگ جهان پیش بینی می کنند که ممکن است سازمان ملل که در حقیقت یک پارلمان جهانی است در آینده به صورت مرکز یک حکومت یک دست جهانی در آید و برابری تمام بشرها را اعلام بدارد.

این نوع گرد هم آیی ها و سازمان ها با تبلیغ از «انترناسیونالیسم» به جای «ناسیونالیسم» گواه بر این است که ادغام جامعه ها در یک جامعه، و تبدیل حکومت ها به یک حکومت جهانی آن چنان اندیشه دور و غیر ممکن نیست؛ بلکه به اندازه ای است که گروهی از متفکران جهان که هوادار حکومت واحد جهانی می باشند در اعلامیه خود که در کنگره توکیو در سال ۱۹۶۳ منتشر کرده اند، خطوط اساسی طرح خود را آورده اند و خطوط برجسته آن عبارت است از:

۱. پارلمان جهانی، ۲. شورای عالی اجرایی، ۳. ارتش جهانی، ۴. دیوان دادگستری بین المللی. (۱)

این نوع طرز تفکرها و تشکیل چنین کنگره ها و طرح ها، نشانه آن است که طرح الهی که پیامبران و اولیای گرامی خدا از آن گزارش داده اند، در شرف تکوین و در حال جوانه زدن است و آنچه را فلسفه مهدویت با آینده نگری خاصی، خواهان آن است و در پی برپا کردن حکومت واحد جهانی توأم با

ص : ۴۴۵

۱- [۱] برای آگاهی از مشروح این خطوط به کتاب «حکومت اسلامی در چشم انداز ما»، تألیف نگارنده، صفحات ۴۸_۵۰ مراجعه بفرمایید.

وحدت فرهنگ ها و تمدن ها می باشد، اندیشه ممکن و قریب الوقوعی می نماید و کم و بیش نشانه های آن به چشم می خورد.

ب. صلح و صفا به جای خونریزی

دومین پرسشی که در این جا مطرح است، این که تاریخ بشر لبریز از جرایم و بزه کاری ها است. انسان با شنیدن نام ستمگران، مترفان، مسرفان، خودسران، پادشاهان ، امیران، به یاد خونریزیها، آدم کشیها، چپاول گری ها، تجاوزهای بی شمار می افتد و با خود می اندیشد که آیا پایان این شب سیه، سپید است؟ و آیا روزی فرا می رسد که انسان در زندگی تجاوز و ستم را کنار بگذارد و برادروار کنار هم زندگی کند.

پاسخ به این پرسش از بحثی که در آغاز مقاله انجام گرفت روشن گردید؛ زیرا در آنجا گفته شد: محاسبات فلسفی و اجتماعی ایجاب می کند که انسان به عالی ترین درجه کمال معنوی برسد و حرکت او به سوی کمال منحصر به جهات مادی نباشد؛ بلکه جهات معنوی او را نیز دربر گیرد، رشد مادی انسان اجتماعی از نظر صنعت و علم قابل انکار نیست و گسترش قدرت او بر دریا و خشکی، بر همه واضح و روشن است؛ ولی آیا تکامل مادی او که تکامل یک بعدی است، می تواند ضامن سعادت و خوشبختی انسان باشد؟ به طور مسلم نه، زیرا تکامل واقعی، آن گاه صورت می پذیرد که در کنار علم و صنعت، پرتاب ماهواره ها، قمرهای مصنوعی، زیردریاییها و آسمان خراش ها و صنایع مادر، عدالت و دادگری، رأفت و عاطفه، اخلاق و انسانیت نیز حکومت کند. در غیر این صورت جامعه چون مرغ یک پر خواهد بود که با پرش مختصری به زمین افتاده و نابود خواهد شد.

«علامه طباطبائی» در این مورد می نویسد: «نوع انسان به موجب فطرتی که خداوند در نهاد او قرار داده، خواستار سعادت حقیقی خود می باشد و سعادت واقعی در این است که نیازهای جسم و جان او هر دو تأمین شود، دنیا و آخرتش هر دو منظور گردد. این که می بینیم گاهی انسان از راه سعادت واقعی منحرف شده و بی راهه می رود، نه از این جهت است که ندای فطرت را نشنیده گرفته و گوش به فرمان آن نداده است؛ بلکه این انحراف ها مولود اشتباه و خطا در تطبیق است.

او به دنبال سعادت و کمال است، ولی تصور می کند که آن مورد انحرافی تضمین کننده کمال او است و باید دانست که دستگاه آفرینش به هدف و مقصود نهایی که در پیش دارد، دیر یا زود خواهد رسید».^(۱)

۶. قرآن و آینده جامعه ها

اشاره

قرآن در مورد سرنوشت جامعه ها به روشنی سخن گفته است و با ملاحظه آیاتی که در این زمینه وارد شده است، می توان نظریه قرآن را در جهات مختلف مسئله دریافت و ما آیاتی را که در این موضوع وارد شده است در چند بخش مطرح می کنیم:

الف. صالحان وارثان زمین می شوند

آینده نگری انسان را او میدارد که از آینده جهان و سرنوشت بشر خبری به دست آورد؛ زیرا از سپیده دم تاریخ، نزاع و نبرد پیوسته میان حق و باطل برقرار بوده و پیروزی دست به دست می گشت و به تعبیر قرآن: (... وَ تِلْكَ الْأَيَّامُ

ص: ۴۴۷

نُداوِلْهَا بَيْنَ النَّاسِ ...): «ما ایام و روزهای (شیرینی و پیروزی) را میان مردم دست به دست می گردانیم».(۱)

با اینکه روش تاریخ بشر تاکنون پیروزی به صورت مبادله بوده است؛ ولی قرآن معتقد است که مشیت الهی بر این تعلق گرفته که در آینده، فقط صالحان وارثان زمین خواهند بود. و حکومت جهان و اداره امور را به دست خواهند گرفت و حق و حقیقت در موضع خود استوار خواهد بود و باطل بر آن پیروز نخواهد شد. و همه جهانیان زیر لوای حکومت صالحان قرار خواهند گرفت و حکومت فراگیری بر جهان مستولی خواهد شد، چنان که می فرماید:

(وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزُّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ): «ما در کتاب زبور، پس از «ذکر» (شاید مقصود تورات باشد) چنین نوشتیم که در آینده صالحان و پاکان وارثان زمین خواهند بود و صفحه جهان برای ابد از لوث وجود افراد ناصالح پاک خواهد شد».(۲)

و دیگر باز می فرماید:

(وَعِدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسِّرَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسَّيَّرْنَا لِلَّذِينَ آمَنُوا مِنْ قَبْلِهِمْ ...): «خداوند به افراد با ایمان از شما که دارای عمل نیک هستند، وعده قطعی داده است که آنان را خلیفه و جانشینان خود در روی زمین قرار خواهد داد».(۳)

جانشینی این گروه از خداوند یا از پیشینیان در روی زمین، همان قیام به تدبیر امور زندگی و برقراری عدل و عدالت در اجتماع و توسعه عمران و آبادی در زمین است.

ص : ۴۴۸

۱- [۱] آل عمران/ ۱۴۰.

۲- [۲] انبیاء/ ۱۰۵.

۳- [۳] نور/ ۵۵.

در آیه سوم، سرانجام را از آن تقوا پیشگان می داند و یادآور می شود که (...والعاقبه للتقوی) (۱): «سرانجام، مربوط به تقوی و پرهیزگاری است».

ب. استقرار آیین خدا و گسترش امنیت در جهان

قرآن معتقد است که سرانجام، خداوند آیینی را که برای بندگان خود پسندیده، در روی زمین مستقر خواهد ساخت. آیینی که از هر نوع شرک و دوگانه پرستی پیراسته می باشد.

در آن روز امنیت، سراسر جهان را فرا خواهد گرفت پیروان حق، بدون واهمه و ترس، خدای جهان را پرستش خواهند کرد دیگر اثری از تقیه و مماشات با مخالفان و گروه های باطل نخواهد ماند:

(... وَلَيَمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا ...) : «آیینی را که برای آنان پسندیده، مستقر خواهد ساخت و به آنان پس از بیم و ناامنی، امنیت خواهد بخشید مرا عبادت خواهند کرد و کسی را شریک قرار نخواهند داد» (۲).

ج. گسترش اسلام در سراسر جهان

قرآن در دو مورد از برقراری آیین اسلام در جهان و پیروزی آن بر دین های دیگر خبر داده است و این گزارش غیبی تاکنون محقق نگردیده و طبق روایات، ظرف تحقق آن، دوره دیگری است که در آن، آخرین وصی پیامبر حضرت مهدی (علیه السلام) زمام امور را به دست می گیرد و اسلام را در شرق و غرب گیتی منتشر می سازد.

(هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَ دِينَ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ

ص : ۴۴۹

۱- [۱] طه / ۱۳۲.

۲- [۲] نور/۵۵.

كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ): «او است که پیامبر خود را با هدایت‌ها و آیین استواری فرستاده است تا دین حق را بر تمام دین‌ها پیروز گرداند؛ هرچند گروه مشرک آن را دوست نداشته باشند».(۱)

در آیه دیگر، همین مطلب به تعبیر دیگر و این که «نور خدا خاموش شدنی نیست»، وارد شده است و می‌فرماید: (يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مُنِيرٌ نُورِهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ): «می‌خواهند نور خدا را با دهان‌های خود خاموش کنند. خداوند نور خود را به پایان می‌رساند هرچند کافران دوست نداشته باشند».(۲)

د. پیروزی پیامبران

پیامبران در طول تاریخ برای اشاعه مکتب خود، مجاهدت‌ها و کوشش‌ها کرده‌اند؛ ولی هرگز نتوانسته‌اند مکتب خود را جهان‌گیر سازند. و در هر عصری گروه‌های بی‌شماری به مخالفت با پیامبران برخاسته و سد راه آنان بودند.

ولی قرآن مبارزه‌های اهل باطل را با مکتب حق یک مبارزه موقت تلقی می‌کند و معتقد است که سنگرهای باطل سرانجام فرو ریخته و برنامه پیامبران در جهان گسترش پیدا خواهد کرد.

قرآن این حقیقت را طی آیاتی بیان می‌کند:

(إِنَّا لَنَنْصِرُ رُسُلَنَا وَ الَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ يَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهَادُ): «ما پیامبران و فرستادگان خود و افراد با ایمان را در دنیا و روز قیام گواهان، کمک می‌کنیم».(۳)

ص : ۴۵۰

۱- [۱] توبه/۳۳ و سوره صف/۹.

۲- [۲] صف/۸.

۳- [۳] غافر/۵۱.

قرآن در آیه دیگر از تعلق مشیت الهی بر پیروزی پیامبران در آینده سخن می گوید و می فرماید:

«وَلَقَدْ سَبَقَتْ كَلِمَتُنَا لِعِبَادِنَا الْمُرْسَلِينَ * إِنَّهُمْ لَهُمُ الْمَنْصُورُونَ * وَإِنَّ جُنَدَنَا لَهُمُ الْغَالِبُونَ».

«اراده و مشیت ما به پیروزی پیامبران تعلق گرفته است، آنان کمک شدگان هستند و سپاه ما (سپاه توحید) پیروز است».^(۱)

و یا در آیه دیگر: (كَتَبَ اللَّهُ لَأَغْلِبَنَّ أَنَا وَرُسُلِي ...) : «خداوند بر خود واجب و لازم شمرده است که او و پیامبران او بر قوای کفر غلبه کنند».^(۲)

هـ. در مبارزه حق و باطل، حق پیروز است

آیات قرآنی نه تنها نظام تکوین را نظام خیر و غلبه خیر بر شر می داند؛ بلکه سرانجام نظام اجتماعی انسان را، نظامی پا برجا می داند که در آن نظام یگانه پرستی بر نظام شرک و طاغوت غلبه کرده و پیروزی از آن صالحان و راستگویان خواهد بود؛ از این جهت می فرماید:

(بَلْ نَقْصِدُ بِالْحَقِّ عَلَى الْبَاطِلِ فَيَدْمَغُهُ فَإِذَا هُوَ زَاهِقٌ ...) : «ما حق را بر باطل می زنیم و آن را نابود می سازیم ناگهان آن پوچ و تباه است».^(۳)

قرآن در آیه ای حق و باطل را به آب و کف تشبیه می کند و باطل بسان کف بر دوش حق سوار می شود و با حرکت حق، حرکت می کند؛ امّا دیری نمی پاید باطل های کف گونه فروکش کرده و حق و حقیقت مانند آب حیات در دلها باقی می ماند.

ص : ۴۵۱

۱- [۱] صافات/۱۷۱-۱۷۳.

۲- [۲] مجادله/۲۱.

۳- [۳] انبیاء/۱۸.

(فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً وَأَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُثُ فِي الْأَرْضِ ...): «کفها روی آب نابود می شود و آنچه برای مردم مفید است در زمین باقی می ماند».(۱)

و. کمک های غیبی در سرانجام جامعه ها

قرآن معتقد است که در سرانجام جامعه ها، افراد فداکاری پیدا می شوند که با تمام قدرت در عزت اسلام و ذلت کفر می کوشند و از این راه به گروهک ها هشدار می دهد که، اگر از جاده راست خداپرستی، منحرف شوند و به وادی جاهلیت باز گردند، هرگز آیین حق با انحراف آنان نابود نمی شود و در طول تاریخ که جامعه انسانی رو به کمال است افرادی پیدا می شوند که خداوند آنان را دوست دارد و آنان نیز خدا را دوست دارند. آنان در مقابل گروه با ایمان فرو افتاده و در برابر کافران سرفراز و سرکش اند. در راه خدا کوشش می کنند و از سرزنش سرزنش کنندگان نمی ترسند:

(يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٌ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ ...)(۲): «ای افراد با ایمان هر یک از شما اگر از دین خود برگرد به زودی خدا گروهی را بر می انگیزد که آنها خدا را دوست دارند و خدا نیز آنها را دوست دارد نسبت به مؤمنان فروتن و در برابر کافران گردنکش در راه خدا جهاد می کنند و از سرزنش سرزنشگران نمی هراسند».

اکنون باید دید که این نویدهای قرآن که تاکنون به صورت جهانی و

ص : ۴۵۲

۱- [۱] رعد/۱۷.

۲- [۲] مائده / ۵۴.

عالمگیر جامعه عمل نپوشیده است، کی تحقّق خواهد پذیرفت. این مشکل را می توان با روی کرد به روایات صحیح اسلامی گشود؛ چو آن ها انگشت روی این مجهول می گذارند و از تحقّق این نویدها در عصر ظهور امام زمان (علیه السلام) گزارش می دهند.

روایات از یک رشته پیشرفت ها در خردها، صنایع و تکنیک گزارش داده اند، همچنانکه از جهانی شدن عدل اسلامی و آیین توحید قاطعانه خبر می دهند. این روایات را به صورت فشرده در این جا می آوریم، و از هر موضوعی تنها به نقل یک حدیث اکتفا می کنیم.

ز. سرانجام جامعه ها از نظر احادیث اسلامی

۱. تکامل عقول و خردها

گذشت زمان و تجارب تلخ و شیرین، مایه شکوفایی عقل انسانی می گردد و بشر در پرتو الطاف الهی درمی یابد که: دیگر، سازمان های بشری و چاره اندیشی های انسانی قادر به حل برخوردها و مشکلات نیست؛ از این جهت بی درنگ به ندای حضرت قائم (علیه السلام) پاسخ می گوید و بشر با رضایت خاطر به انقلاب امام می پیوندند.

امام باقر (علیه السلام) می فرماید: «إِذَا قَامَ قَائِمُنَا وَضَعَ اللَّهُ يَدَهُ عَلَى رُؤْسِ الْعِبَادِ فَجَمَعَ بِهَا عُقُولَهُمْ وَكَمَلَتْ بِهِ أَحْلَامَهُمْ»؛ آن گاه که قائم ما قیام کند، خداوند دست لطف و رحمت خود را بر سر بنندگان خود می گذارد و از این طریق، به عقول آنان وحدت می بخشد و به وسیله او خردهای آنان تکامل پیدا می کند»^(۱).

ص: ۴۵۳

انقلاب جهانی بدون تکامل صنایع امکان پذیر نیست رهبر انقلابی که می خواهد صدای خود را به آخرین نقطه جهان برساند، بدون تکامل تکنیک، امکان ندارد؛ از این رو احادیث اسلامی نوید می دهند که در عصر ظهور امام، صنایع به گونه ای تکامل پیدا می کنند که جهان حکم یک شهر را پیدا می کند و افرادی که در خاور زندگی می کنند، کسانی را که در باختر زندگی می نمایند، می بینند و سخنان آنان را می شنوند.

همین طور امام در این مورد می فرماید: «ان المؤمن في زمان القائم و هو بالمشرق يرى أخاه بالمغرب و كذا الذي في المغرب يرى أخاه الذي بالمشرق».

«در زمان قائم، فرد با ایمان که در مشرق زیست می کند، برادر خود را که در مغرب زندگی می کند می بیند».^(۱)

در حدیث دیگر مطلب به طور روشن تر بیان شده است و آن این است که:

«ان قائمنا إذا قام مد الله لشيئتنا في أسماعهم وأبصارهم، حتى لا يكون بينهم وبين القائم يرید يكلمهم فيسمعون و ينظرون إليه وهو في مكانه»؛ آن هنگام که قائم ما قیام می کند، خدا دیدگان و گوش های پیروان او را شنواتر می کند تا آنجا که میان آنان و رهبر خود حائلی باقی نمی ماند. او با آنان سخن می گوید و سخنان او را می شنوند و به او می نگرند؛ در حالی که او در جای خود قرار دارد».^(۲)

ص : ۴۵۴

۱- [۱] منتخب الأثر، ص ۴۸۳.

۲- [۲] منتخب الأثر، ص ۴۸۳.

۳. جهانیان در پوشش اسلام در می آیند

احادیث اسلامی نویدهای قرآن را درباره جهانی گشتن آیین اسلام و ظهور امام قائم تطبیق می کند که، امام باقر (علیه السلام) می فرماید:

«یبلغ سلطانه المشرق والمغرب و یظهر الله عزوجل به دینه علی الدین کله ولو کره المشرکون».

«قدرت و تسلط او شرق و غرب را فرا می گیرد و خدا به وسیله او دین خود را بر تمام ادیان پیروز می گرداند؛ هرچند مشرکان دوست نداشته باشند».^(۱)

۴. تکامل اخلاقی

در محاسبات گذشته به این نقطه رسیدیم که تکامل حقیقی باید ابعاد مادی و معنوی داشته باشد و تکامل تک بعدی، تکامل واقعی نیست.

اخبار اسلامی بر تکامل اخلاقی در عصر ظهور امام دوازدهم گواهی می دهد و همه محدثان اسلامی این جمله را از پیامبر نقل می کنند که یکی از ویژگی های حکومت امام قائم، گسترش عدل و داد و برچیدن بساط ظلم و ستمگری است و جمله «یملأ الأرض قسطاً وعدلاً» بیانگر این تکامل اخلاقی است.

۵. ترمیم خرابی ها

نیز اخبار اسلامی از آبادی جهان و تسلط بشر بر گنجینه های نهفته در دل زمین در زمان ظهور امام گزارش می دهند:

«و تَظْهَرُ لَهُ الْكُنُوزُ وَ لَا يَبْقَى فِي الْأَرْضِ خَرَابٌ إِلَّا يَعْمُرُهُ»؛ گنجینه های

ص : ۴۵۵

نهفته در دل زمین در اختیار امام قرار می گیرد و او با نفوذ و قدرت مادی و معنوی که دارد، تمام ویرانی های به یادگار مانده از ظلم و جور را آباد می کند»^(۱).

نتیجه این که، آنچه را محاسبات عقلی و اجتماعی از پایان جامعه ها نشان خواهند داد، مورد تأیید قرآن و احادیث اسلامی است، حتی احادیث اسلامی، زمان و وقت این تکامل ها را به روشنی تعیین می کند و ظهور امام قائم را همگام با این تحولات می داند.

ص : ۴۵۶

۱- [۱] منتخب الأثر، ص ۴۸۲.

آیه موضوع

(لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةً لِأُولِي الْأَلْبَابِ...)(یوسف/۱۱۱)

ترجمه آیه

«در سرگذشت آنان برای خردمندان عبرت است.»

تفسیر موضوعی آیه

قرآن پیشینه گذشتگان را آینه عبرت، مایه تنبه و بیداری و وسیله شناسایی علل ترقی و انحطاط می داند و می فرماید:

قرآن به اندیشمندان و دل آگاهان دستور می دهد که در زندگی اقوام و ملل گذشته به کنجکاوی بپردازند؛ از علل قوت و ضعف آنان آگاه شوند و به خاطر اهمیتی که این نوع تاریخ نگری دارد، این حقیقت را چند بار یادآور می شود و فقط یکی را یادآور می شویم:

(أَوَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ كَانُوا أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَآثَرُوا الْأَرْضَ وَعَمَرُوهَا أَكْثَرَ مِمَّا عَمَرُوهَا وَجَاءَتْهُمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا كَانَ اللَّهُ لِيَظْلِمَهُمْ وَلَٰكِن كَانُوا أَنفُسِهِمْ يَظْلِمُونَ) (۱): «چرا در روی زمین به سیر نمی پردازند، تا سرانجام کسانی که در نیرو افزوده بودند و زمین را زیر و رو کردند و به عمران و آبادی بیش از پیش آنها پرداختند، ببینند. آنان

ص: ۴۵۷

گروههایی بودند که پیامبران با دلیل و گواهیهای روشن آمدند، هرگز خداوند به آنان ستم نکرد، بلکه آنان به خود ستم کردند» (۱).

از مطالعه این نوع آیات، این نتایج به دست می آید:

۱. تاریخ از نظر قرآن دارای ضوابطی است و هرگز گردش تاریخ بر اساس علل اتفاقی، بی ضابطه و بی قاعده، استوار نیست. هرگز نباید تاریخ را مانند پر کاهی که روی امواج آبی قرار می گیرد و هر لحظه بدون ضابطه ای به سویی پرتاب می شود، اندیشید.

۲. حرکت تاریخ بشر یک امر جبری نیست که اراده و خواست انسان در تحولات آن تأثیری نداشته باشد؛ بلکه انسان با اراده و خواست خود، می تواند مسیر حرکت تاریخ را دگرگون سازد و عاملی را جایگزین عامل دیگر کند. و به عبارت دیگر: حریت و آزادی انسان در تاریخ آفرینی مورد انکار او نیست؛ از این جهت دستور می دهد که در وضع اقوام گذشته مطالعه شود تا کلید سعادت و بدبختی اقوام را بشناسد.

امام امیر مؤمنان (علیه السلام) در وصیت خود به فرزند خویش می نویسد: «فرزندم! من گرچه در تمام طول تاریخ، همراه گذشتگان زندگی نکرده ام؛ ولی اخبار زندگی آن ها را به دقت مطالعه کرده ام و آثاری که از آن ها به یادگار مانده بررسی نموده ام و با این کار گویا در تمام این مدت زنده بوده ام و حوادث تلخ و شیرین زندگی را از نزدیک مشاهده کرده ام گویا عمر جاویدان داشته ام» (۲).

ص : ۴۵۸

۱- [۱] این مضمون در سوره های: آل عمران/۱۳۷؛ انعام/۱۱؛ یوسف/۱۰۹؛ نحل/۳۶؛ حج/۴۶؛ نمل/۶۹؛ عنکبوت/۲۰؛ غافر/۲۱ و ۸۲ و محمد/۱۰ وارد شده است.

۲- [۲] نهج البلاغه، نامه ۳۱.

این حقیقت، از این که قرآن بررسی زندگی اقوام گذشته را مایه عبرت و منبع درس های بزرگ برای خردمندان می داند، کاملاً روشن می گردد؛ زیرا هرگاه انسان در مسیر حرکت تاریخ، نقشی نداشته باشد و حرکت تاریخ به سان حرکت زمین به دور خورشید، خارج از اختیار او باشد، مطالعه اقوام گذشته برای او سود نداشته و مایه عبرت نخواهد بود؛ بلکه مانند آگاهی از یک رشته قوانین جبری طبیعت خواهد بود که نمی تواند در زندگی انسان مؤثر باشد. چیزی می تواند مایه عبرت گردد که انسان بتواند آن را پس و پیش کند و در دگرگون ساختن آن مؤثر باشد.

۳. نه تنها قرآن جریان و حرکت تاریخ را قانونمند می داند که ضوابطی کلی بر آن حکومت می کند، اراده و خواست انسان را در گردش آن کاملاً مؤثر می شمارد و می تواند تاریخ را به نفع و ضرر خویش به چرخش در آورد. نه تنها بر این دو اصل معتقد است؛ بلکه اصل سومی را بر جریان تاریخ حاکم می داند و آن این که محرک تاریخ، پیوسته ظلم و زور، مال و ثروت و دیگر عوامل پست نیست. اگر این عوامل می تواند چرخ های تاریخ را به گردش در آورد، عوامل دیگری از قبیل تقوا و پاکی و عدالت و حق طلبی نیز در گردش تاریخ نقش مؤثری دارد به گواهی این که دستور می دهد در تاریخ پیشینیان مطالعه کنند. سپس با شناخت الگوهای خوب و بد، از الگوهای صالح و پاک پیروی نمایند. اگر به حرکت در آورنده تاریخ منحصر در عامل های فاسد بود، مطالعه تاریخ جز تبهکاری و بدبختی نمی توانست درس دیگری بدهد.

خلاصه، عامل محرک تاریخ منحصر به بدی ها نیست. خیرخواهی و حق جویی نیز در گردش آن نقشی دارد؛ از این جهت تاریخ، آموزگار بسیار خوبی است که نقش هر عاملی در آینه آن منعکس می باشد.

قرآن مجید به نقش حق طلبی و این که پیروزی مطلق از آن حق و حقیقت است، تصریح می کند و می فرماید:

(كَتَبَ اللَّهُ لَأَغْلِبَنَّ أَنَا وَرُسُلِي إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ) : «خداوند بر خود لازم کرده است که پیام آوران او پیروزند، خداوند قدرتمند است».(۱)

و در آیه دیگر می گوید:

(... فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ) .(۲)

(وَإِنْ جُنَدْنَا لَهُمُ الْغَالِبُونَ) : «حزب و سپاه ما پیروزند».(۳)

پیروزی خدا و پیروزی پیام آوران او جز پیروزی حق و قانون او چیز دیگری نیست.

۴. در جهان بینی الهی، تاریخ برای خود یک رشته باید و شایدهایی دارد و تفسیر تاریخ از طریق مشیت الهی به معنی نفی ضوابط و قانون مندی تاریخ نیست؛ بلکه مقصود از آن این است که مشیت الهی بر این تعلق گرفته است که چرخ تاریخ بر اساس سنن طبیعی و ضوابط قطعی روشن در گردش باشد به اضافه اینکه می داند کدام جامعه از چه سنتی پیروی خواهد کرد.

بنابر این، اعتقاد به قضا و قدر و مشیت الهی با قانون مندی تاریخ منافات ندارد، نه این که مؤید جبر تاریخ است.

۵. تاریخ برای خود هدفی دارد و پیوسته به سوی تکامل و کمال بشری پیش می رود و اگر جامعه در جهت تکامل خود گام بردارد و به سوی کمال انسانی پیش رود طبیعت جهان نیز با او هماهنگی نشان می دهد. و اگر در جهت خلاف کمال انسانی پیش می رود جهان واکنشی سخت ارائه می دهد.

ص : ۴۶۰

۱- [۱] مجادله/۲۱.

۲- [۲] مائده/۵۶.

۳- [۳] صافات/۱۷۳.

به طوری که گویی مجموع جهان طبیعت از موجودات کیهانی و زمینی، همانند یک بدن است. و جامعه انسانی چون جزئی از بدنه طبیعت است؛ همان طور که اگر غذای ناگواری وارد معده انسان شود و یا مسموم گردد، تمام اجزای بدن در برابر آن از خود واکنش نشان می دهد و با چنین واکنشی سم را از بدن دفع می کند و او را در مسیر صحت قرار می دهد.

همچنین است جامعه انسانی که در دل طبیعت قرار گرفته و جزئی از آن است. اگر خلاف مسیر تکامل پیش رود؛ مثلاً ستمگری و شهوت و غضب را پیشه خود سازد فوراً طبیعت عکس العمل نشان می دهد و رابطه جامعه با طبیعت آن چنان مرموز است که هنوز پرده از این راز برداشته نشده است.

قرآن به چنین رابطه و هماهنگی بودن طبیعت با جامعه ای که در مسیر کمال قرار گیرد تصریح می کند و می فرماید:

(وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَالأَرْضِ وَلَـٰكِن كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُم بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ):
«هرگاه افراد جامعه، ایمان و تقوا را پیشه خود سازند درهای رحمت آسمان و زمین را به روی آنان باز می کنیم؛ ولی زمانی که تکذیب کنند آنان را به سزای کردارهای خود می گیریم».^(۱)

آیه به هماهنگی طبیعت با جامعه در یک صورت، و هماهنگی نکردن آن با جامعه در صورت دیگر تصریح می کند و به این که انسان با وجود ایمان و تقوا در مسیر تکامل قرار می گیرد و با تکذیب آیات الهی در مسیر ضد آن گام برمی دارد و طبیعت نیز در هر دو صورت واکنشی مناسب با آن رابطه نشان می دهد، اشاره دارد!^(۲)

ص : ۴۶۱

۱- [۱] اعراف/۹۶.

۲- [۲] مشروح این قسمت در بخش «بعد جهانی یا الهی جامعه» گذشت.

آیه موضوع

(فَوَيْلٌ لِلَّهِمَّ مِمَّا كَتَبْتُ أَيَدِيهِمْ وَوَيْلٌ لِلَّهِمَّ مِمَّا يَكْسِبُونَ) (بقره/۷۹).

ترجمه آیه

«وای بر ایشان از آنچه دست هایشان نوشته و وای بر ایشان از آنچه به دست می آورند».

سرگذشت نامه ها تا چه حد قابل اعتماد است؟ آیا می توان به آن ها اعتماد داشت؟

به طور فشرده می توان گفت: برخی در اعتماد به تاریخ آن چنان قرص و استوارند که با دیدن مطلبی در یک کتاب فوراً به آن اعتماد کرده و آن را وحی منزل می انگارند. گروهی دیگر اساساً به تاریخ اعتماد ندارند؛ زیرا معتقدند، انسان هیچ گاه نمی تواند در نگارش آن از خودمحوری، جانبداری، عقده و کینه خود بکاهد. و می گویند هرکس که سرگذشت نامه ای نوشته است منظور خاصی داشته و آن را زیر پوشش تاریخ پنهان ساخته است.

برخی از پیشینه نگاران به جعل و دروغ پرداخته اند؛ خصوصاً آنان که در خصوص پادشاهان می نوشتند. اینان پیوسته می کوشیدند که آن را مطابق میل آنان بنویسند.

یکی از همین نویسندگان عهد قاجار، زمانی که یکی از پادشاهان قاجار

(فتحعلی شاه) شهرهای ایران را یکی پس از دیگری از دست می داد، او دم از جهان گشایی خاقان فتحعلی شاه می زند. نیز زمانی که ناصرالدین شاه امیر کبیر را کشت، او علت مرگ او را آماس شکم و بیماری وی معرفی می کند. چنین نویسندگانی چون وابسته به مقام خاصی هستند طبعاً مطالب او دیکته شده است نه واقع نما. و در حقیقت مصداق آیه: (فَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا كَتَبَتْ أَيْدِيهِمْ وَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا يَكْسِبُونَ) (۱): وای بر ایشان از آنچه دست هایشان نوشته و وای بر ایشان از آنچه به دست می آورند».

گروهی نیز هستند که به اصول اخلاقی و مذهبی پای بندند، و پیوسته می خواهند راست بنویسند و از نوشتن هر دروغی پرهیزند؛ اما هر نوع درست نویسی نمی تواند واقع نما باشد و ما را در جریان واقعیت ها قرار دهد.

فرض کنید فردی به یک شخصیت علمی و سیاسی پاکدامنی علاقه مند است، به گمان این شخصیت به حکم این که انسان است، خالی از نارسایی ها نخواهد بود و در برابر آن، برتری هایی چند خواهند داشت؛ اما نویسنده سرگذشتی، به دلیلی ارادت و اخلاصی که به وی دارد، تنها برتری های او را می نویسد. و از این که کاستی های او را در کنار آن ها یادآور شود سرباز می زند. در نتیجه چنین نویسنده ای که فقط مقید به نوشتن نقاط روشن است و از نقاط گنگ و ضعف آن خودداری می کند، نمی تواند آینه تمام نمای تاریخ باشد.

متأسفانه بیشتر تاریخ نویسان دچار این خودباختگی بوده اند و مداحی و ثناخوانی آنان نسبت به شخصیت ها، بیش از توجه به نقاط ضعف انسانی و نارسایی های عادی آنان بوده است. آنان می کوشیدند راست بگویند و در نشان

ص : ۴۶۳

دادن چهره تاریخ از دروغ بپرهیزند؛ اما تنها نقاط قوت آن‌ها را نشان دهند و هرگز نمی‌خواستند واقع را آن‌چنان که هست بنویسند. نیز مقید بودند که برگزیده‌ها را بنگارند.

ولی در این میان، گروهی هستند که تا حد امکان خود را از این شیوه ناپسند به دور داشته و به نوشتن زشت و زیبا پرداخته و از بیان نقاط ضعف و قوت خودداری نکرده‌اند و پیوسته در تنظیم حوادث و رویدادها و تبیین چهره قهرمانان، همه جوانب را در نظر گرفته و به نگارش همه جانبه پرداخته‌اند و تعداد این گونه تاریخ نگاران نسبت به طبقه دیگر هرچند کم است، اما با همین اندک توانسته‌اند نظر محققان بی‌غرض را به نوشته‌های خود جلب کنند.

گذشته از این، پژوهشگر می‌تواند از لابه‌لای همین تاریخ‌های بی‌جان و کم‌ارزش که درست و استوار را کنار هم آورده‌اند، به حقیقت دست یابد و به کاوش پردازد. امروز محققانی وجود دارند که با مقایسه حوادث با یکدیگر می‌توانند یک رشته حقایق تاریخی را استنباط کنند و جریان‌های تاریخی را چنانچه بوده است بنگارند و توضیح دهند.

۱۰. تاریخ نگاری یا تاریخ نمائی

معمولاً برای تاریخ نویسی دو روش وجود دارد:

۱. تاریخ نقلی

۲. تاریخ نظری

آن گروه که در نوشتن تاریخ تنها به حوادثی که می‌بینند و یا می‌شنوند بسنده کرده و فقط به نوشتن رویدادهایی اطراف خود رخ می‌دهد می‌پردازند، تاریخ نویسانی جامدند که از هر نوع اظهار نظر خودداری می‌کنند و محافظه کاران محتاطی هستند. و به گمان خود باید رویدادها را بدون اظهار نظر و

نتیجه گیری نوشت. این نوع تاریخ نگاری در میان تاریخ نویسان قدیمی رواج کامل داشته است.

در حالی که در تاریخ نظری، مورخ به آنچه دیده یا شنیده و یا خواننده راضی نمی شد. او نخست آگاهی لازم را گرد می آورد، سپس علل حادثه را مورد تجزیه و تحلیل قرار می دهد و اثرات و نتایج آن را یادآور می شود.

این دسته از مورخان، تاریخ را به گونه ای می نویسند که خواننده، خود را در وسط حادثه احساس می نماید. وقتی خطابه قهرمان را نقل می کند، صحنه را به گونه ای ترسیم می کند که خواننده می پندارد در برابر آن قهرمان قرار گرفته و سخنان او را می شنود. گاهی مورخ از تاریخ، درس های آموزنده ای را به خوانندگان می آموزد و از این راه اثرات عمیقی در آنان می گذارد.

افرادی که در تاریخ اطلاعات عمیقی دارند و در تحلیل حوادث و تشخیص حق و باطل، از نقادی اسناد و مدارک کمک می گیرند و از لا به لای نقل های متفاوت و متضاد، سیمای حقیقت را نشان می دهند. این نوع تاریخ نگاران، تاریخ را از عرصه کارزار به مجلس بحث و درس می برند و از آن به عنوان دست مایه ای، مطالب ارزنده ای را به دست می آورند.

اکنون دامنه سخن را جمع می کنیم و یادآور می شویم که مباحث مربوط به جامعه و تاریخ که در قرآن آمده است، از موضوعات تازه ای است که محققان اسلامی باید آن را با موازین علمی تعقیب کنند و هدف ما تنها ارائه چند نمونه بود.

قم، میدان شهداء، مؤسسه تحقیقات اسلامی

جعفر سبحانی

۲۰ جمادی الآخره ۱۴۰۱ برابر ۵/۲/۶۰

ص : ۴۶۵

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

